

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۶

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام در ریشه یابی آفات حذف حاکمیت دینی از مدیریت جهان/
طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: گلبالیزان، ۱۳۸۶.
۴۴۰ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۸۹-۲-۸

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱- فاطمه زهرا (س)، ۱۳ قبل از هجرت- ۱۱ق- خطبه ها - نقد و تفسیر. ۲- فاطمه
زهرا (س)، ۱۳ قبل از هجرت- ۱۱ق- خطبه ها. الف. عنوان. ب. عنوان: شرح و تحلیل
خطبه حضرت فاطمه (س) در مسجد مدینه

۲۹۷/۹۷۳

ب ۲ ط ۲۲/۲۷ BP

۳۳۳۶۹-۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

اصغر طاهرزاده

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
روش ما در ویرایش این کتاب	۱۳
مقدمه نویسنده	۱۷
خطر حاکمیت آدمیان بر یکدیگر	۲۳
فرازهای کلی خطبه	۲۸
نگاهی به سوی آسمان معنویت	۳۴
ریشه اصلی فاجعه	۳۷
عقل بشر به جای وحی؟!	۴۰
حاکمیت انسان بر انسان به جای حاکمیت خدا بر انسان	۴۳
اعتراضی در حال شعف الهی	۴۷
اهل البیت و علم به فلسفه احکام	۵۱
وظیفه امت پس از پیامبر ﷺ	۵۵
مقام قرآن و چگونگی دست یابی به آن	۵۷

- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۵۸ چگونگی استفاده از قرآن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۶۰ تزلزل در تصمیم گیری
- ۶۱ توجه فاطمه علیها السلام به جایگاه قرآن
- ۶۸ فلسفه احکام
- ۷۲ فلسفه امامت اهل بیت در بین جامعه اسلامی
- ۷۹ علت افراط و تفریط در دین
- ۸۷ نقش حضرت علی علیه السلام در ایجاد اسلام
- ۹۱ اسلام؛ دین آینده جهان
- ۹۲ ناامیدی در اردوگاه شرک
- ۹۶ فاطمه علیها السلام ماوراء تاریخ
- ۹۸ خلوص؛ شرط احیاء دین
- ۱۰۰ راز عزت و ذلت ملت‌ها
- ۱۰۸ روش حضرت علی علیه السلام
- ۱۲۱ لرزش در ساختمان نو بنیاد اسلام
- ۱۲۳ پاکبازی علی علیه السلام، عامل پیروزی و شرط بقاء اسلام
- ۱۲۵ چگونگی حضور نفاق در جامعه
- ۱۴۲ مبنای انحراف
- ۱۴۶ به بهانه فرار از فتنه، در فتنه اید
- ۱۴۸ عامل لرزش رأی عمومی
- ۱۵۵ جدایی از قرآن؛ عامل جدایی از حاکمیت معصوم
- ۱۵۷ شرط بهره‌بردن از قرآن
- ۱۵۹ چه کنیم که ائمه علیهم السلام با ما حرف بزنند؟
- ۱۶۲ تحرک عنصر نفاق پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۷	فهرست مطالب.....
۱۶۴	هشدار برای ورود فرهنگ نفاق در جامعه.....
۱۶۷	جنگاورانی که تزکیه نکرده‌اند.....
۱۶۹	به بهانه دفع فتنه، در فتنه‌اید.....
۱۷۵	چگونه به قرآن پشت کردند.....
۱۸۳	افشای حيله بزرگ.....
۱۸۵	این همه طاقت.....
۱۸۷	طرح فدک؛ سند دعوتی برای بازخوانی صدر خلافت.....
۱۸۹	حساسیت بر انحراف بزرگ.....
۱۹۰	انتهای فاجعه.....
۱۹۱	عجیب و غیرمنتظره بود.....
۱۹۲	نتیجه هماهنگی با حساسیت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۹۴	انفجار بمب در قلب اسلام.....
۱۹۶	خطری که فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> گوشزد نمود.....
۱۹۷	علت سعه وجودی امام خمینی «رحمة الله علیه».....
۱۹۸	ریشه ضعف امروزین اسلام؟.....
۱۹۹	راه نجات؟.....
۲۰۳	سقیفه و انتخاب آزاد!.....
۲۰۶	حساب فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> را نکرده بودند.....
۲۰۹	در نهایت صدای فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> جهان اسلام را متأثر می کند.....
۲۰۹	نقشه قبلی برای خاموش کردن نور دین.....
۲۱۱	سخنان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در مورد علی <small>علیه السلام</small> را نشنیده گرفتند.....
۲۱۵	این توهین به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> نیست؟.....
۲۱۷	پایداری تاریخی.....

- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- جایگاه فدک در خطبه فاطمه زهرا علیها السلام ۲۱۸
- رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بهانه سستی مجاهدان نیمه کاره ۲۲۵
- حکومت دینی؛ حاصل تدبّر در قرآن ۲۲۷
- وقتی جامعه بی ثمر می شود ۲۳۰
- مسئله فدک و عدم آگاهی خلیفه از حکم خدا ۲۳۲
- اثبات انحراف پیش آمده در حاکمیت ۲۳۴
- متمایز شدن جبهه حق از باطل ۲۴۳
- ریشه بصیرت فاطمه علیها السلام ۲۴۴
- ای یاران دیروز اسلام، چرا نشسته اید؟ ۲۴۶
- هان ای انصار! چه جای سکوت؟ ۲۴۸
- دین خدا که رحلت نکرده! ۲۵۵
- خطر بسته شدن راه های آسمان ۲۶۲
- فاطمه علیها السلام با همه تاریخ سخن می گوید ۲۶۳
- خطر بی تفاوت شدن مجاهدان دیروز ۲۶۷
- هان ای گروه انصار ۲۷۰
- در هر شرایطی باید مسلمان بود ۲۷۲
- حیله برگشت به ایران باستان ۲۷۶
- چگونه به حکم خدا پشت شد ۲۸۱
- آن گاه که اسلام ضعیف می شود ۲۸۲
- نظر به افق های دور ۲۸۳
- خطابه ای به همه تاریخ ۲۸۵
- نامادری ها به جای مادر ۲۸۶
- چرا فدک را عمده می کنیم تا پیام فاطمه زهرا علیها السلام را نشنویم؟! ۲۸۸

- ۲۸۹ چه شد روح حماسی مسلمانان؟!
- ۲۹۰ انقلاب اسلامی تا قیام قیامت ادامه دارد
- ۲۹۲ جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام گشود
- ۲۹۴ چه کسی می‌تواند عامل وحدت باشد؟
- ۲۹۹ فاطمه علیها السلام، بنیانگذار نهضتی که هنوز ادامه دارد
- ۳۰۲ مسؤلیت جهانی شیعه
- ۳۰۲ انقلابی ماندن هنر است
- ۳۰۵ پشت پا زدن به زحمات دیروز
- ۳۰۸ ریشه طمع به حذف علی التی
- ۳۱۰ آینده جهان اسلام
- ۳۱۲ پشت شتر خلافت زخم دارد
- ۳۱۸ راهی که فاطمه علیها السلام گشود
- ۳۲۱ با نام اسلام، ولی غیر اسلام
- ۳۲۳ فاطمه علیها السلام انتهای کار را می‌نگرد
- ۳۲۵ فاطمه علیها السلام و نجات تاریخ از بن‌بست
- ۳۲۷ حاکمیت خط فاطمه علیها السلام به کل جهان
- ۳۲۹ ظهور حکومت شیعه
- ۳۳۰ ریشه عدم بصیرت روشنفکران ما نسبت به دشمن
- ۳۳۴ ریشه حاکمیت یزید
- ۳۳۶ وقتی حاکمان از باطن قرآن آگاهی ندارند
- ۳۴۱ فاطمه علیها السلام در گذرگاه تاریخ
- ۳۴۴ معنی انتظار فاطمه علیها السلام
- ۳۴۶ سخنی با برادران اهل سنت

- شرح خطبه حضرت فاطمه علیها السلام با زنان مهاجر و انصار ۳۴۹
- فاطمه علیها السلام، عامل شکستن جو خفقان سقیفه سازان ۳۵۱
- شرایط تاریخی ایراد خطبه ۳۵۶
- کالبدشکافی حادثه ۳۵۸
- زشتی کندی شمشیرها ۳۶۰
- عوامل اضمحلال جامعه ۳۶۴
- راز خواری مسلمانان ۳۷۲
- فاطمه علیها السلام مقام شعور و صبر ۳۷۹
- جایگاه تاریخی اشک‌های فاطمه علیها السلام ۳۸۳
- فاطمه علیها السلام جو خفقان را می‌شکند ۳۸۷
- خطر حذف کارشناسان اسلام ۳۸۹
- علت اصرار علی علیه السلام بر حاکمیت خود ۳۹۳
- آینده جهان از آن فاطمه علیها السلام است ۳۹۷
- آنگاه که نظام ارزشی جامعه فرو می‌ریزد ۴۰۲
- ریشه سرگردانی بشر ۴۰۴
- بازگشت از ایمان به کفر ۴۰۷
- فاطمه علیها السلام، تجسم شعور و صبر ۴۱۳
- اگر زهرا علیها السلام سکوت کرده بود! ۴۱۸
- فاطمه علیها السلام حافظ پیام غدیر ۴۱۹
- اعتراض حکیمانه ۴۲۳
- اعتراض بلند ولی خاموش ۴۲۴
- فاطمه علیها السلام راه هدایت آینده جهان اسلام ۴۳۰

مقدمه

باسمه تعالی

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه پس از حاکمیت ابابکر و زیر پاگذاشتن پیام غدیر، یک دایرةالمعارف عقیدتی، کلامی و سیاسی است که حکایت از بینش توحیدی و سیاسی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. همچنان که سخنران محترم تأکید دارد «فاطمه علیها السلام بنیانگذار نهضتی است که هنوز ادامه دارد». یعنی فاطمه علیها السلام در مقابل جریانی که پیام غدیر را زیر پا گذارد، جبهه‌ای را گشود که بالاخره اسلام را به مسیر خود برمی گرداند و به همین جهت شعار حضرت مهدی علیه السلام چون ظهور فرماید، عبارت است از «وَفِي إِيْتَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِيَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ یعنی؛ الگو و أسوة من در این راه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

سخنران محترم در تحلیل خطبه حضرت فاطمه علیها السلام نخواستہ است واقعه‌ای را شرح کند که اتفاق افتاد و از دست رفت، بلکه همان‌طور که در سایر آثار ایشان مشهود است، شنونده و خواننده و گوینده، همه و همه در آن حادثه حاضر می‌شوند و با یک نگاه حضوری مسئله تحلیل می‌گردد و نه یک نگاه غایبانه و صرفاً ناظر بر حادثه. گویا ما هستیم که با روح فاطمی سخن می‌گوییم و فاطمه علیها السلام سوز دل ما را بر زبان می‌آورد. امید وافر داریم با مطالعه این کتاب، همان‌طور که ان شاء الله و به نور حضرت فاطمه علیها السلام بینشی دقیق نصیب ما گردد، عزمی جدید و جدی نسبت به فرهنگ دینداری در ما به وجود آید و رمز پایداری در دین برایمان معلوم گردد.

فاطمه علیها السلام با آن تیزنگری خاص که فرهنگ توحیدی اسلام به آن حضرت داده به خوبی آفت عدم حاکمیت معصوم را می‌فهمد و می‌فهماند و جایگاه اعتراض خود را روشن می‌کند، که بحث نه بحث حاکمیت شخص خلیفه اول است و نه شخص دیگر. بحث، بحث حاکمیت فرهنگی است که ارتباط بشر را از آسمان قطع کرده و چنین بشری دیگر نمی‌تواند زندگی خود را به ثمر برساند و گرفتار دیوارهای تنگ و سیاه زمین می‌گردد و معنی زندگی زمینی خود را گم خواهد کرد، شاید هنر سخنران محترم در نشان دادن این نکته مهم در عمق خطبه حضرت فاطمه علیها السلام باشد و اگر به واقع این نکته اساسی برای بشر امروز روشن شود، همه چیز برایش روشن شده است.

روش ما در ویرایش این کتاب

شاید در ابتدا انتظار عزیزان این باشد که مباحث کتاب به صورت یک مقاله علمی که عموماً هم معمول است، ارائه شود. ولی همچنان که ملاحظه می‌نمایید به دلایل زیر تلاش شده است در ویراستاری متن کتاب فضای گفتاری آن حفظ شود.

۱- فرق متون دینی با مقاله‌های صرفاً علمی این است که متون دینی - از جمله این کتاب- باید علاوه بر آن که جنبه اطلاع‌رسانی داشته باشد، جنبه حضوری و بازی‌گرانه مخاطب خود را نیز حفظ کند، زیرا هدف دین تربیت انسان است و نه آموزش او، و جایگاه باورهای دینی قلب انسان است و نه ذهن او. در این روش است که انسان، متذکر و متأثر می‌گردد و مطالب دینی، او را در تغییر رفتار یاری می‌کند، و لذا باید ارتباط حضوری متون دینی با مخاطب خود حفظ شود و آنچه توسط سخنران در حالت حضور بیان شده است با همان حال و هوا به صورت نوشتار در آید تا همان سیر و سفر حضوری در قلب خواننده محقق گردد.

۲- در دریافت "حصولی" از واقعیات به هیچ‌وجه پیوندی میان ما و واقعیات برقرار نمی‌شود و آن‌هایی که عادت کرده‌اند در حد آگاهی از واقعیات، متوقف شوند انتظار دارند در موضوعات مورد بحث، یک مقاله شسته و رفته خدمتشان عرضه شود، ولی ما تلاش می‌کنیم عقل و قلب مخاطب، در محضر خود حقیقت قرار گیرد و از پرتو مقدس آن بهره‌مند گردد و این کار با علم حصولی نسبت به حقایق مقدس، ممکن نیست. آری «زگوهر سخن گفتن آسان بود» ولی آن را یافتن و در حضور آن

قرار گرفتن و از تَلَوُّوْ آن بهره‌مند گشتن، راه دیگری می‌خواهد، آن‌هم راهی که بس طولانی است، راه سیر از مفهوم وجود، به سوی خود وجود، راهی که عارف در وصف آن می‌گوید:

رهر و منزل عشقیم و زسر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

۳- خصوصیات متون دینی می‌طلبد که یک نحوه «از خویش برون آمدن» را در پی داشته باشد، تا عزم عمل در خواننده شعله‌ور شود که گفت:

شهر خالی است زعشاق، بود کز طرفی مردی از خویش برون آید و کاری بکند به تعبیر دیگر در متون دینی رابطه «من - تویی»^۲ بین خواننده و متن برقرار است یعنی انسان با کل وجود خود با متن مرتبط می‌شود و درون رابطه قرار می‌گیرد.

۴- متون بزرگ دینی که منشأ تحول در اقوام و ملل شده و می‌شود چیزی جز مخاطبه و محاوره متقابل گوینده با خواننده نیست، آن‌هم با ارائه انبوه مثال‌ها. مسلم مولوی بنا ندارد در مثنوی و یا در دیوان شمس تبریزی اطلاعات خود را با خواننده در میان بگذارد، بلکه تلاش او این است که راهی در مقابل مخاطب خود بگشاید و او را نسبت به خود فعال نماید. لذا نمی‌تواند به نحوه دیگری غیر از نحوه‌ای که مثنوی یا دیوان شمس را ارائه داده است، سخن بگوید و اگر حسام‌الدین چلبی سایه به سایه مولوی اشعار او را می‌نویسد، حالت مخاطبه و محاوره متقابل آن‌ها را نیز حفظ می‌کند، و به همان اندازه که انسان دارای ابعاد گوناگون و تو در توست، باید

۲- تعبیر «من و تو» برگرفته از نام کتاب مارتین بوبر نویسنده اتریشی است.

مولوی هم - که انسان را مخاطب خود قرار داده است - تو در تو حرف بزند، هر چند تصور بعضی در ابتدای امر این باشد که مثنوی نظم ندارد و مولوی پراکنده سخن گفته است؛ مگر انسان سنگ است که یک وجه داشته باشد و عقل و خیال و عاطفه و فطرت او هر کدام بر دیگری تنیده نباشد؟

حتماً مستحضرید که تفسیر قیم المیزان نیز حاصل محاوره و مخاطبه علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» با شاگردان خاص ایشان در شب‌های جمعه در منزلشان و روزهای چهارشنبه در مدرسه حجت بود و حضرت علامه «رحمة الله علیه» حاصل آن مخاطبه و محاوره بینایی را با وسعت بیشتر تدوین نمودند و همین موجب می‌شود که در خواندن آن تفسیر گرانقدر حالت حیات و «از خویش برون آمدن» در خواننده ایجاد شود.

از همه مهم‌تر خود قرآن است که سراسر محاوره و مخاطبه با خواننده خود است و آن‌هم محاوره‌ای با ابعاد گوناگون و با شخصیت تو در تو انسان - انسانی که عقل و خیال و عاطفه و فطرت او تماماً بر هم تنیده شده است - به طوری که هر کس می‌خواهد با قرآن به عنوان یک کتاب علمی صرف برخورد کند - و نه کتاب به باور کشیدن روح و قلب انسان - ممکن است سؤال کند که چرا مثلاً داستان حضرت موسی علیه السلام را این‌همه پراکنده و هر وجه آن را در جایی گفته است؟ از نظر چنین فردی شاید قرآن نظم یک مقاله علمی را نداشته باشد، ولی اگر متوجه شد قرآن کتاب تربیت است و هر لحظه با تمام ابعاد انسان سخن می‌گوید و در مثال حضرت موسی علیه السلام در هر موقعیتی وجهی را پیش می‌کشد که مربوط به همان وجه مخاطب

قرآن است و بقیه و جوه در فضای محاوره و مخاطبه‌ای دیگر باید به میان آید، می‌فهمد که قرآن به اندازه انسان منظم است.

۵- وقتی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های استاد طاهرزاده به صورت نوشتار درمی‌آید ایشان پس از بررسی آن، حذف و اضافاتی را اعمال می‌نمایند تا خوانندگان محترم بتوانند بیشترین استفاده را ببرند و لذا چون بعضاً مطالب مفصلی به بحث اضافه شده است ممکن است در هنگام مطالعه کتاب احساس شود در بعضی از قسمت‌ها حالت سخنرانی بودن بحث تغییر کرده است، که از آن گریزی نیست. ولی به طور کلی چون معتقدیم هدف متون دینی تربیت انسان است و نه صرفاً آموزش او و جایگاه تربیت قلب است و نه ذهن، سعی شده است تا حد امکان فضای محاوره‌ای محفوظ بماند.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه نویسنده

باسمه تعالی

۱- به طور مسلم انبیاء و اولیاء علیهم السلام محورهای اصلی سیاست‌های سالم بشری هستند و این امر هیچ استثنایی نخواهد داشت. عمده آن است که سیاست‌مداری اولیاء خدا را از سیاست‌بازی اهل دنیا تفکیک کنیم، چرا که اگر سیاست‌مداری یعنی ایجاد نقش مفید در سرنوشت اجتماعی انسان‌ها، بیشترین تعیین نقش در تاریخ را باید به انبیاء و اولیاء علیهم السلام داد و هرگز نباید در تحلیل مواضع و سخنان آن بزرگان از این منظر غفلت نمود.

۲- از جمله حرکات نقش‌آفرین در تاریخ، نقش فاطمه‌زهرا علیها السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که علاوه بر حرکات و گفتارهای آن حضرت در مواقع مختلف که هر کدام عامل کنترل انحرافی و یا جهت‌گیری مهمی در صدر اسلام شده است، خطبه آن حضرت در مسجد مدینه یک دایرةالمعارف از دقت‌های عقیدتی، سیاسی، تاریخی، جامعه‌شناختی است، به طوری که انسان نسبت به دقت‌های آن حضرت حیران می‌شود و به‌واقع

حضرت زهرا علیها السلام در این خطبه - در آن شرایط خاص - جبهه‌ای را در راستای انحراف به وجود آمده پایه‌گذاری کردند و جهتی را نشان دادند که امام عسکری علیه السلام در این رابطه فرمودند: « تَحْنُ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا^۱ یعنی؛ ما (امامان) حجّت‌های خدا بر مردم هستیم، - تاراه را از بیراهه نشان دهیم - و جدّه ما فاطمه، حجّت است بر ما.

و حضرت مهدی علیه السلام نیز در اولین سخن خود پس از ظهور می‌فرماید: «وَفِي آيَاتِهِ رَسُولُ اللَّهِ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۲ یعنی؛ اسوه و راهنمای من در این نهضت، دختر رسول خدا است. و این سخن نشان می‌دهد نظامنامه حکومت جهانی مهدی علیه السلام مبتنی بر سیره فاطمه علیها السلام است.

۳- تمام تلاش این کتاب برای روشن نمودن مسائلی است که فاطمه علیها السلام در جهت‌گیری اصلی خود مقابل ظهور انحراف در صدر اسلام به کار برده است و راهی را به بشریت عرضه نموده است که به ظهور حضرت مهدی علیه السلام منتهی خواهد شد.

دقت‌ها و تحلیل‌های فاطمه زهرا علیها السلام در ریشه‌یابی انحراف و شناخت آن، در نهضت اسلامی، برای امروز ما بسیار کارساز است. امید است خوانندگان عزیز با حوصله زیاد و دقت فراوان نسبت به جزء جزء مطالب عنایت داشته باشند تا ان شاء الله بتوانند از دختر خانۀ توحید علیها السلام بینش سیاسی صحیحی را اخذ کنند که در همه مراحل زندگی به کارشان آید.

۱ - «تفسیر اطیب البیان»، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

۲ - «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

۴- مسلم دینان از سیاست جدا نیست، ولی آن سیاستی که منشأ اعمال حکیمانه شود و در هر مرحله‌ای از تاریخ بهترین موضع‌گیری را انجام دهد، مخصوص اهل‌البیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است و ما معتقدیم با دقت هرچه بیشتر در جملات حضرت زهرا علیها‌السلام در دو خطبه مطرح شده در این کتاب معنی سیاست‌مداری واقعی و اصیل را دریافت خواهیم کرد.

۵- فاطمه علیها‌السلام به جهت قداستی که در نزد قاطبه جهان اسلام دارد می‌تواند منشأ وحدت جهان اسلام گردد. چون وقتی جوانان اهل سنت متوجه شوند که فاطمه‌ای که رضایتش میزان رضایت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و رضایت خدا است^۳، چگونه در صدر اسلام، پس از رحلت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان مخالف جریان موجود، موضع‌گیری می‌کند؟ به فکر فرو می‌روند و مسلم در نگاه و نظر خود به وقایع صدر اسلام تجدید نظر می‌نمایند، و ما در جای‌جای کتاب برای چنین هدفی مدارکی را از متون اهل سنت ارائه داده‌ایم و معتقدیم فاطمه علیها‌السلام می‌تواند در ابتدا محور تقریب مذاهب اسلامی قرار گیرد و در نهایت به عنوان تنها قرائت صحیح از اسلام، موجب ظهور اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سراسر جهان اسلام گردد و در راستای چنین قرائتی از اسلام، عزت اسلامی به جهان اسلام باز گردانده خواهد شد.

۶- یک روز وظیفه شیعیان عبارت از آن بود که مواظب باشند در فضای گسترده اسلام اهل سنت هضم نشوند و لذا سعی می‌شد با موضع‌گیری و انتقاد به اسلام اهل سنت خود را نگهدارند، ولی در قرن

۳- «صحیح بخاری»، طبع مطبعه امیریه بولاق، سنه ۱۳۱۲، ج ۷، ص ۳۷.

اخیر قضیه شکل دیگری به خود گرفته و آن این که: اولاً؛ شیعه و سنی هر دو وظیفه دارند اسلام را از خطر هضم شدن در فضای سکولار مدرنیته حفظ نمایند و ثانیاً؛ امروز وظیفه شیعیان به جای مقابله با اهل سنت ارتباط فعال با آنهاست تا کمالات و دقایق مکتب تشیع را به گوش جوانان اهل سنت برسانند. امروز دیگر خطر هضم تشیع از بین رفته است ولی وظیفه شیعه برای احیاء فرهنگ اهل البیت علیهم السلام باقی مانده است، و شرط موفقیت در این امر مهم پرهیز جدی از هرگونه حرکتی است که موجب اختلاف شود تا بتوانیم در یک گفتگوی فرهنگی حقانیت اهل البیت علیهم السلام را به گوش برادران خود برسانیم و سخن حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «وَاطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَةِ» امت اسلامی با اطاعت از ما منسجم می شوند و با قبول امامت ما از تفرقه مصون می مانند، محقق شود.

۷- امروز اگر جوانان اهل سنت از خود پرسند چرا جهان اسلام از آن شایستگی که باید داشته باشد عقب افتاده است، ما آنها را به خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه راهنمایی می کنیم، آنجایی که حضرت به نحوه ای بسیار روشن از چنین فاجعه ای خبر دادند و روشن نمودند اگر به ابی الحسن برگردید عزت دنیا و آخرت خود را باز خواهید یافت. پس از توجه دادن جوانان به خطبه حضرت زهرا علیها السلام منتظر می مانیم تا جوانان اهل سنت به کمک فاطمه علیها السلام، واقعه صدر اسلام را بازخوانی کنند و لذا است که ما در ارائه مطالب در عین این که به شیعه نظر داشته ایم، گوشه چشمی نیز به غیر شیعه داریم، امید است که این کار شروع خوبی باشد.

۸- چیزی که تأکید بر آن را ضروری می‌دانم؛ قدرت تحلیل درست مسائل اجتماعی است. متأسفانه جهان روشنفکری و فرهنگ ژورنالیستی آن‌چنان ملاک‌های خود را در تحلیل مسائل حاکم کرده است که گویا نگاه دیگری برای تحلیل حادثه‌ها وجود ندارد و عملاً طلاب و دانشجویان عزیز ما در پیله‌های تحلیل‌های مادی‌گرایانه جهان معاصر گرفتار آمده‌اند. یکی از اهداف اصلی این کتاب آشنا کردن عزیزان است با تحلیل‌های سیاسی، دینی که در آن‌ها ملاک‌های دیگری نیز مورد توجه است و انتظار داریم عزیزان بر اساس همین موضوع، مطالب کتاب را دنبال نمایند. امید است خوانندگان عزیز پس از اتمام کتاب در فضایی از تجزیه و تحلیل مسائل قرار گرفته باشند که فاصله بین تحلیل‌های دینی با تحلیل‌های سیاسی صرف به‌خوبی برایشان روشن شده باشد.

۹- وقتی نور اسلام - تنها دینی که نورش هنوز با تحریف و انحراف خاموش نشده بود- پس از رحلت پیامبر ﷺ به شدت ضعیف شد، دیگر سراسر تاریخ را ظلمت فرا گرفت و «دین» به جای وسیله تعالی انسان‌ها، وسیله رام کردن مردم در مقابل نفس اماره حاکمان گشت. و اگر در خطبه حضرت فاطمه علیها السلام دقت بفرمایید، آن حضرت در سخنانش به ما می‌آموزد چگونه تاریخ را ارزیابی کنیم و مرز بین ظلمات و نور را تشخیص دهیم.

۱۰- با ظهور اسلام زمینه تولد بشر فراهم گشت. بشری که اولاً: با شوق حضور، نظر به آسمان دارد و می‌خواهد با عالم قدس تماس بگیرد. ثانیاً: با «الله» یعنی با اسم جامع الهی می‌خواهد آشنا شود، تا بتواند تمام اوصاف متعارض با اوصاف الهی را بشناسد و ظلمات آخرالزمان را که

همه حجاب‌های ظلمانی را به صحنه می‌آورد، پاره کند. ولی با حذف اهل‌البيت علیهم السلام که صورت تامّ چنین حضور و چنین مقصدی بودند، همه چیز واژگون شد و ما بیش از هزارسال است که در واژگونی اسلام به سر می‌بریم، و با برگشت جهان اسلام به فاطمه علیها السلام این واژگونی هرچه سریع‌تر تغییر خواهد کرد، و ظهور انقلاب اسلامی شروع مبارک آن برگشت است و مایه امیدواری، که گویا تاریخ در حال تغییر مسیر است و امروز بیش از دیروز فاطمه علیها السلام نقش آفرین خواهد بود. و همچنان که مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» فرمودند: در عین تأکید بر حقانیت غدیر هرگز نباید واقعه غدیر را وسیله اختلاف بین شیعه و سنی نمود، سخنان فاطمه زهرا علیها السلام نیز نباید وسیله اختلاف بین جهان اسلام شود، بلکه باید رهنمود و هشیارباشی برای احیاء هرچه بیشتر جهان اسلام باشد. إن شاء الله

طاهرزاده

خطر حاکمیت آدمیان بر یکدیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿وَكُنْتِ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً...﴾^۱

سلام بر تو ای فاطمه! ای امتحان شده‌ای که خالق تو قبل از خلق کردنت، تو را امتحان نمود و تو را بر آن امتحان صابر و شکبیا یافت. خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه که بناست خدمت عزیزان مورد بحث قرار گیرد، از نظر سند علاوه بر متون شیعه، از جمله در قدیمی‌ترین کتب اهل سنت نیز آمده است.^۲

پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، مسجد مدینه همواره مرکز اجتماع مسلمین بود و دختر پیامبر «سلام الله علیهما» که می‌بیند با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک است حکومت در اسلام، باز رنگ قبیله‌ای و نژاد گرایانه به خود بگیرد، این خطبه را در آن جا ایراد می‌فرماید که ما در صدد تأمل و دقت بر روی فرازهای آن هستیم.

۱ - «مفاتیح الجنان»، زیارت فاطمه زهرا علیها السلام در روز یکشنبه.

۲ - «بلاغات النساء»، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر مروزی، متولد ۲۰۴ و متوفی ۲۸۰ هجری

قمری و «شرح ابن ابی الحدید»، ج ۴، ص ۹۳ و «اعلام النساء»، ج ۳، ص ۱۲۰۸.

مشهور است که حضرت زهرا علیها السلام با این خطبه می‌خواهند فدک را مطالبه کنند، ولی با دقت در محتوای خطبه متوجه می‌شویم، اگر فاطمه علیها السلام حق خود را مطالبه می‌کند و مسئله فدک را پیش می‌کشد از آن جهت که فدک را از دست ایشان خارج کرده‌اند نیست. بلکه حضرت علیها السلام می‌خواهند از آن طریق، مشکل بزرگی را که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جامعهٔ مسلمین حاکم شد، گوشزد کنند، و آن فکری است که در مقابل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود اجتهاد می‌کند. حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواهند مردم را متوجه این امر نمایند که وقتی اجتهاد در مقابل نص شروع شود، فردا اجتهادهای دیگری در مقابل نص^۳ ظاهر می‌شود و اگر نسبت به خطر اجتهاد در مقابل نص عنایت بفرمایید؛ ملاحظه خواهید کرد، حضرت فاطمه علیها السلام خطر بزرگی را گوشزد کرد که فوق‌العاده مهم است.

تاریخ می‌گوید: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که جمعی از زنان خویشاوندانش اطراف وی را گرفته بودند، روانهٔ مسجد مدینه شد و این اولین بار است که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسجد می‌آید. نوشته‌اند: چون به مسجد می‌رفت راه رفتن او به راه رفتن پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌ماند. ابوبکر که حالا بر منصب جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته، با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بود، میان فاطمه علیها السلام و حاضران چادری آویختند. دختر پیغمبر نخست ناله‌ای کرد که مجلس را لرزاند و حاضران

۳- نص در اصطلاح فقهی بر قول خدا (قرآن) و رسول اطلاق می‌شود، البته در فقه شیعه قول ائمه نیز به آن منضم می‌گردد. و اجتهاد در مقابل نص به این معنی است که در مقابل نظر مستقیم قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نظر دیگری بدهد.

به گریه افتادند. سپس لحظه‌ای خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و خروش‌ها خوابید، آنگاه سخنان خود را آغاز کرد.^۴

ابتدا یک تصویر کلی از خطبه طرح می‌کنیم و سپس مختصری روی تک‌تک جملات حضرت با دقت بیشتری می‌مانیم. لذا کل خطبه را شماره‌گذاری کرده‌ایم تا راحت‌تر بتوانیم آن را مورد بحث و توجه قرار دهیم.

این خطبه دارای فرازهای متعدّد و ابعاد گوناگونی است که تحلیل و فهم آن نیاز به معارف گسترده و فرصت طولانی دارد، به همین جهت به عزیزان توصیه می‌کنیم که روی فهم این خطبه وقت بیشتری بگذارند و به عرایض محدود بنده اکتفا نکنند.

شما در نظر بگیرید انسان بزرگی مثل حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به ظاهر رفته است تا به جریانی اعتراض کند که می‌خواهد تداوم نظام اسلامی را مختل کند، تا مخاطبانش متذکر شوند که با پیدا شدن ماهیت این جریان چه فاجعه بزرگی به وجود آمده است، ولی می‌بینید فضای خطبه در چنین اعتراضی خلاصه نمی‌شود، و حضرت نظر خود را فقط به بُعد سیاسی و اجرایی قضیه محدود نکرده، بلکه تمام ابعاد و جهت‌های فاجعه - به خصوص ابعاد معنوی - را مورد توجه قرار داده است و افق‌های دور مسئله را می‌بیند و نشان می‌دهد، یعنی به ما می‌آموزد که در موضع اعتراض نیز چگونه باشیم.

۴ - «الاحتجاج»، ج ۱، ص ۲۵۳ و «بلاغات النساء»، چاپ بیروت، ص ۲۳.

فرازهای کلی خطبه

ابتدا حضرت یک بحث عمیق و نسبتاً طولانی راجع به توحید می‌کنند، چراکه نباید مسئله غصب خلافت، عمق توحیدی این خطبه را محدود کند. پس از آن، بحث عمیقی درباره نبوت دارند که متذکر نقش نبوت در زندگی بشر می‌شوند در این جا تأثیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در بین مردم بیان می‌کنند.

آنگاه مردم آن زمان را مورد خطاب قرار می‌دهند و می‌گویند: «شما برای اسلام خیلی زحمت کشیدید» تا حق زحماتی که مردم جهت برپایی اسلام متحمل شدند، در این زمینه ضایع نشود. سپس آن‌ها را به جهت سستی‌ها و غفلت‌هایشان در رابطه با بی تفاوتی نسبت به نحوه حاکمیت بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند. در این فراز جامع‌نگری و جمعیت خاطر شخصیت اندیشمند فاطمه زهرا علیها السلام را می‌بینید. از آن جهت که مردم زحمت کشیدند و انقلابی به نام انقلاب اسلام را در جزیره العرب به پا کردند، آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند و از آن جهت که همین مردم نسبت به ادامه انقلاب، غفلت کردند و تداوم اسلام را در مدیریت اجرایی یک انسان معصوم نمی‌بینند، به آن‌ها متعرض هستند و خطر آن را گوشزد می‌کنند.

در فراز بعدی متذکر می‌شوند که قرآن در میان شماست و خصوصیاتش را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: چرا به قرآن عمل نمی‌کنید و روشن می‌کنند که اگر از قرآن تبعیت کنید به راحتی به سوی علی علیه السلام به عنوان امامی معصوم راهنمایی می‌شوید.

در قسمت بعد؛ فلسفه احکام را بیان می کنند تا روشن شود این خانواده به باطن دین دسترسی دارند. و سپس؛ خودشان را معرفی می کنند که این هم جای تأمل دارد که چرا حضرت به معرفی خود می پردازند؟ مگر مردم ایشان را نمی شناختند؟ گویا اشاره به سخنان پیامبر ﷺ دارند که بارها در مورد فاطمه علیها السلام با مردم حرف زدند و حضرت می خواهند بگویند که ای مردم! من همان فاطمه ام. در قسمت بعدی؛ دوباره نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از نظر جامعه مکه و مدینه ارزیابی می کنند. در بخش بعدی دست می گذارند روی صفات کسانی که انقلاب را به وجود آوردند و می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با چنین افرادی انقلاب کردند. سپس شرایطی را که در آن شرایط انقلاب محقق شد و موقعیت مردم قبل از انقلاب را ارزیابی می کنند و عجیب آن که در طول تاریخ هر وقت انقلاب دینی به وجود آمده است، مردم همین موقعیت ها را داشته اند. آنگاه نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به خصوص علی علیه السلام در تحقق انقلاب و این که منهای حضرت علی علیه السلام این انقلاب محقق نمی شد و دلایل قوی و نمونه های تاریخی را در این باره ذکر می کنند.

حضرت در فراز بعدی خصوصیات ابابکر و عمر را در دفاع از اسلام و به وجود آمدن اسلام و جایگاه آنها را در مقایسه با علی علیه السلام، بیان می کنند. به این نکته توجه کنید که فاطمه زهرا علیها السلام نیامده است صرفاً به آنها حمله کند، بلکه آمده است تا یک فکر نظام مندی را ایجاد کند که بشر بتواند همواره در طول تاریخ حیات خود، از آن تغذیه کند و خود حضرت هم خطاب به حاضران در مسجد می فرماید: من این حرف ها را

برای شما نگفتم، چرا که شما اصلاً متوجه این که بخواهید از طریق سخنان من نهضت را ادامه بدهید، نیستید.

سپس جایگاه نفاق و خصوصیات نفاق و علت سر بر آوردن چهره نفاق بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیان می کنند. ° آنگاه عملکرد و روش غضب خلافت را روشن می کنند. سپس دروغ آن‌ها و باطن شعارهایشان را آشکار می سازند و یک هوشیاری اجتماعی به ما می دهند که همیشه در ظاهر روند خیانت، شعارهای جذابی هست که اگر نتوانید جایگاه این شعارهای زیبا و جذاب و مردم پسند را بشناسید، حيله و مکر نفاق شما را فرا می گیرد.

در فراز بعدی، قصه پشت کردن به قرآن را مطرح می کنند و خطاب به صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: شما رسماً به قرآن پشت کردید. آن گاه انگیزه اصلی مخالفان حاکمیت علی علیه السلام را، به عنوان مخالفان حاکمیت امامی معصوم مطرح می کنند. سپس نمونه‌ای از مکر حاکمان را در مسئله فدک مطرح می نمایند، و از طرفی هم مواظب هستند که فدک در سخنانشان اصل نشود - در حالی که دشمن دانا و دوست ساده هر دو، مسئله غضب فدک را در خطبه حضرت زهرا علیها السلام اصل کردند، درست بر عکس سیره اهل البیت علیهم السلام ۶ - حضرت می خواهند عمل غضب فدک را به عنوان نمونه‌ای

۵ - برای بررسی بیشتر نفوذ نفاق در پیکر مدیریت اجرایی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، به تفسیر المیزان ج ۲۹ ص ۲۳۳ ذیل بحث روایی در رابطه با آیه ۵۵ سوره نور رجوع فرمایید.

۶ - به برخورد امام کاظم علیه السلام با مهدی عباسی که مدعی است می خواهد فدک را به حضرت برگرداند در کتاب بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۵۶ مراجعه فرمایید که حضرت حدود فدک را از کوه أحد تا عریش مصر و از سیف البحر (دریای خزر) تا دومة الجندب (عراق) می دانند.

از ضعف‌های خلیفه آشکار کنند تا معلوم شود چه خطر بزرگی جهان اسلام را تهدید می‌کند. عرض شد که حضرت خوب فهمیدند این اجتهاد مقابل نص، آخرین اجتهاد نیست، فردا اجتهادهای دیگری پیش می‌آید و همچنین ادامه می‌یابد و پیش‌بینی فاطمه علیها السلام درست بود. چهل سال پس از این حادثه، تغییراتی بنیادی در حکومت در جهان اسلام پدید آمد و عملاً اصل اسلام به فراموشی سپرده شد.

پس از آن به ابابکر نظر می‌کنند و در یک مباحثه علمی منطقی او را که منکر ارت‌بردن فاطمه علیها السلام از پدرشان است، از طریق طرح آیات قرآن نقض می‌کنند تا روشن شود کسی که قرآن و دین را نمی‌فهمد، چگونه خلیفه مسلمین شده است؟ و دوباره تأکید می‌کنند که بحث اصلی، بحث فدک نیست.^۷ ما فدک را نخواستیم، ولی ای ابابکر! با پشت کردن به قرآن عملاً عذاب قیامت را برای خودت خریدی. حضرت از این طریق قداست دروغین خلیفه مسلمین را که به مبنای عمل به قرآن نیست، زیر سؤال می‌برند. این سخن از طریق فاطمه‌ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ، وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^۸ یعنی خداوند با غضب فاطمه، غضبناک و با رضایت او راضی است، سخنی است که نمی‌توان به راحتی از آن گذشت. و لذا سخن فاطمه علیها السلام در طول تاریخ برای ابابکر

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام در این رابطه می‌فرماید: «وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ، وَ نَفْسُ مَطَأُهَا فِي عَدِّ جَدَّتْ» یعنی؛ و مرا با فدک و غیر فدک چه کار، در حالی که فردا جایگاه نفس، گور است (نهج البلاغه نامه ۴۵)

۸- «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۱۹- «صحیح بخاری»، ج ۷، ص ۳۷، در باب ذب الرجل عن ابنته فی الغيرة و الإیصاف.

نقطه تاریکی است که قدرت تجزیه و تحلیل درستی را به آیندگان می دهد.

البته امروزه که همه وجود مدینه فاضله مورد فرض سقیفه، نمایان شده قضاوت در آن چه آن ها مطلوب می پنداشتند راحت تر است و می توان حدس زد اگر از همین طریق اسلام ادامه یابد به کجا خواهد رسید و لذا است که سخنان دلسوزانه فاطمه علیها السلام امروز حامل پیامی است که جهان اسلام در امروز تاریخ خود تصمیمی جدید اتخاذ کند و گوهر آن اعتراض را بشناسد، که ما در سیر تحلیل خطبه آن حضرت به آن می پردازیم.

حضرت در بخش بعدی به سران قوم نظر می کنند و می فرمایند: حواستان کجاست؟ بنا بود اسلام را تماماً روی کار بیاورید. اسلام نیمه کاره، اسلام نیست. می فرمایند: مشکلات روحی و اخلاقی شما سبب شده تا عوامل دوام اسلام را درست تحلیل نکنید، زیرا زاویه ایجاد شده، در ابتدا چندان چشم گیر نبود تا نتایج آن انحراف مشاهده شود - شاید خود خلیفه هم نمی دانست کار به کجاها کشیده خواهد شد - ولی بصیرت فاطمه علیها السلام انتهای این انحراف را می دید و سایرین را و حتی خلیفه را متذکر شد. سپس ذهن ها را به عمق مصیبت رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه می دهند و در راستای توجه به این خطر که سران مبارزه و ایثار بگویند: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد، دیگر مبارزه تمام شده است، می فرمایند: شما را چه شده است که مبارزه نمی کنید، در حالی که اشخاصی دارند در اسلام انحراف ایجاد می کنند؟ آنگاه به خود انصار توجه می کنند و می فرمایند: شما طبق شرایط و سوابق تان می توانید از اسلام حقیقی دفاع

کنید و توانایی ایجاد هسته مقاومت برای برگرداندن انحراف را دارید، پس چرا اقدام نمی‌کنید؟ پس از آن می‌فرمایند: این را متوجه باشید، اگر اکنون شمشیر و قدرت‌تان ارزشمند شده به جهت این بود که زیر نظر مدیریت ما اهل‌البیت عمل کردید و شمشیر زدید. بنابراین حالا که ما را رها کرده‌اید مطمئن باشید اگر شمشیر هم بکشید جهت صحیحی نخواهد داشت و لذا قدرت و هیبتی برای شما به ارمغان نمی‌آورد. آن‌گاه به نحوی دقیق و عمیق تحلیل می‌کنند ریشه سستی امروزین شما کجاست که در بحث‌های آینده به آن می‌پردازیم. در قسمت بعد می‌فرمایند: چرا کسی را که حق حاکمیت دارد، یاری نمی‌کنید؟ با این سستی‌ها تمام زحمات گذشته شما بی‌ثمر می‌شود. در این جا می‌خواهند این نکته را متذکر شوند که نظام دینی اگر به آرمان‌های اصیل خود فکر نکند و آن‌ها را دائماً مد نظر نداشته باشد، مبارزات قبلی‌اش نیز جهتی بی‌محتوا و پوچ پیدا می‌کند.

در پایان می‌فرمایند: من همه این مطالب را برای اتمام حجّت گفتم، تا چراغ هدایت و عامل تغذیه انسان‌های هوشیار تاریخ باشد. من روانکاوی شما را می‌دانم و خود من هم گفتم که شما نمی‌توانید به پا خیزید و از این نهضت دفاع کنید. این دین با نشانه‌های خاصی به نتیجه می‌رسد و یارانی را طلب می‌کند که هوشیاری و تقوا را، همراه با دوری از رفاه‌زدگی داشته باشند و شما مطمئن باشید با روحیه رفاه‌زدگی و ثروت‌اندوزی که پیشه کرده‌اید، نه دیگر می‌توانید از اسلام دفاع کنید و نه در این راهی که پیشه کرده‌اید به نتیجه می‌رسید.

شما اگر برای فهم خطبه حضرت زهرا علیها السلام که در مسجد مدینه ایراد فرمودند، وقت بگذارید، می بینید گویا این خطبه؛ مادر نهج البلاغه است. نهج البلاغه ای که بسیار فصیح و بلیغ و عمیق است. این خطبه وقتی بیان شده که صاحب نهج البلاغه هنوز سخنی نگفته است. اکثر خطبه های نهج البلاغه در زمانی ایراد شده است که حضرت علی علیه السلام حاکم بودند، ولی فاطمه زهرا علیها السلام این صحبت ها را در همان ابتدای رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرده اند. ما در سلسله بحث های خود در شرح این خطبه سعی در توجه به منظر سیاسی و جامعه شناختی و تاریخی آن داشته ایم، در حالی که این خطبه ظرفیت توجه به آن را از مناظر دیگر نیز دارد.

نگاهی به سوی آسمان معنویت

شما باید از خودتان پرسید که چرا حضرت در خطبه شان با این که بنای اعتراض به وضع سیاسی زمانه خود را دارند، چشم ما را به سوی آسمان می اندازند؟ از این کار حضرت باید بفهمیم که اگر شیعه هم باشیم و با تفکر شیعی هم حاکم شویم، ولی چشممان زمینی باشد، کنار فاطمه علیها السلام نخواهیم بود، نهایتاً همان بنی عباس هستیم. بنی عباس علوی اند و طرف حاکمیت علی علیه السلام بودند، ولی زمینی اند؛ پس باید مواظب این خطر بزرگ زمینی شدن باشیم. لذا اولین پیامی که خطبه حضرت دارد، قبل از این که وارد مسائل دیگر شوند، این است که می بینید حضرت چشم خود را به آسمان انداخته اند و سخن خود را با «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ ...» شروع می کنند، یعنی می خواهند بگویند: «ای انسان ها! ساحت حیات شما

باید آسمانی باشد.» غفلت از رجوع به شریعت آسمانی و خطر اداره امور دنیوی بر اساس عقل غیر دینی که امروز به سکولاریسم مشهور است، خطر بزرگی است که فاطمه زهرا علیها السلام دارند متذکر آن می‌شوند.

ابتدای خطبه مملو از معاشقه با حق است. ما اگر آدم سیاسی و عجولی باشیم و کسی بخواهد برای ما مسئله‌ای مثل جنگ تحمیلی را تحلیل کند، ولی ابتدا وارد بحث معاشقه و انس با حق بشود و مدتی در این حالت بماند و حق را ثنا کند و متذکر نعمت‌های حق گردد، صدای اعتراضمان بلند می‌شود که آقا! مسئله جنگ را چرا نمی‌گویی؟ چون نمی‌توانیم زمین را به آسمان وصل کنیم، و تمام حوادث زمین را در پرتو انوار آسمان معنویت بنگریم. حال به یاد بیاورید جمله امام خمینی رحمة الله علیه را که فرمودند: «من دست و بازوی رزمندگان را بوسه می‌زنم که جای بوسه ملائکه است»، امام خمینی رحمة الله علیه این حرکات ظاهری رزمندگان را وصل به حقایق باطنی می‌بینند، به عبارت دیگر در واقع امام رحمة الله علیه دارند سنت «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۹ و نقش ملائکه در حرکات رزمندگان را مشاهده می‌کنند. در این نوع نگاه به مسائل اجتماعی سیاسی، وجوه غیبی این تحرکات مورد غفلت قرار نمی‌گیرد و لذاست که در همه امور، اول باید متوجه بود، اگر در کارها و تحلیل‌هایمان ساحت آسمانی انسان گم شود، بشر به بحران می‌افتد، حتی اگر آن کارها و تحلیل‌ها به اسم شریعت باشد.

دقت کنید ببینید نگرانی فاطمه زهرا علیها السلام از چیست؟ مگر ابابکر نگفت: «اسرار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش علی علیه السلام است»^{۱۰} پس اصل مسئله چیست که علی علیه السلام را از حاکمیت حذف می کنند؟ اصل مطلب این است که در فکر و فرهنگ سقیفه نیازی به علی علیه السلام در اداره امور دنیوی جامعه نیست. ملاحظه کنید که آن‌ها چگونه وارد قضیه شده‌اند. معلوم نیست که اگر ما هم در آن شرایط بودیم، هوشیارتر از کسانی بودیم که در آن شرایط فریب خوردند، مگر این که فرهنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در عمق جان و فکرمان داشته باشیم. شما تصور نکنید همه شیعیان امروز از نظر بینش سیاسی، بینش فاطمه علیها السلام را دارند، اکثر اهل سنت هم محبت به فاطمه علیها السلام را دارند. ما باید آن بصیرت فاطمی را پیدا کنیم تا متوجه شویم امور دنیوی باید براساس احکام الهی اداره شود. شما ببینید چند درصد از مردم ما از این جهت فاطمی‌اند؟ و چند درصد از خانواده‌های ما فرزندانمان را بر اساس حکم معصوم تربیت می کنند؟ ما تربیت فرزندانمان را به دست

۱۰- در زمان حاکمیت ابابکر، گروهی از رُم آمدند تا در رابطه با اسلام سؤالانی بکنند. آن گروه بر خلیفه آن زمان یعنی ابابکر وارد شدند، در حالی که اکثر صحابه از جمله علی علیه السلام در جلسه حاضر بودند. ابابکر روی بر آنهایی که از رُم آمده بودند کرد و گفت: اگر در مورد مسائل حکومتی اسلام سؤال دارید از من پرسید و اگر در مورد اسرار دین اسلام سؤال دارید از این شخص پرسید - و به علی علیه السلام اشاره کرد- (برای اطلاع از امثال چنین محاوره‌هایی به ترجمه الغدیر ج ۱۱ ص ۳۰۹ و ج ۱۲ ص ۹۸ رجوع فرمایید).

در کتاب انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸۳ هست که: سلمان از این که علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی جویند، تأسف می خورد و می گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد. (که در کتاب محققانه الغدیر اثر محقق دانشمند آیه الله امینی و کتاب شریف امام شناسی اثر آیه الله حسینی تهرانی از این موارد بسیار ذکر شده).

حرف‌های کارشناسانی داده‌ایم که هیچ بهره‌ای در کار خود از فرهنگ معصوم نبرده‌اند و با این حال برای فاطمه زهرا علیها السلام هم گریه می‌کنیم. پذیرفتن ولایت اهل‌البیت به گریه و محبت صرف نیست، ولایت اهل‌البیت؛ یعنی پذیرفتن مدیریت حکم خداوند از طریق فرهنگ معصوم در تمام ابعاد زندگی، اعم از فردی و اجتماعی.

ریشه اصلی فاجعه

اگر محور اداره امور دنیوی انسان صرفاً عقل بشری شد، سیل بحران‌ها در سراسر زندگی بشر جاری می‌شود. وقتی ابابکر آمد و بالای منبر نشست، ابتدا گریه کرد، بعد چنین گفت:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اتخاذ تصمیمات و اداره امور مستظهر به وحی بود، ولی اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده است ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد و صواب‌دید فکری خود عمل کنیم»

و بعد گفت:

«ما نیز مانند شما گاهی نظر صحیح و گاهی راه خطا می‌پیماییم اگر در امری اشتباه کردیم تذکر دهید و اشتباه ما را اصلاح کنید».^{۱۱}

یعنی می‌خواهد بگوید؛ هر وقت برای پیامبر صلی الله علیه و آله مشکل پیش می‌آمد از وحی استفاده می‌کرد. حالا من هم تا آنجا که بتوانم با استفاده از وحی، مشکل جامعه را حل می‌کنم. ولی آنجا که نتوانم، خودم فکر می‌کنم و

۱۱ - «معنویت تشیع»، مقاله اول، ص ۳۳ و ۳۴ - «ترجمه الغدير»، ج ۱۳، ص ۲۴ - «مسند

احمد»، ج ۱، ص ۱۴ - «کنز العمال»، ج ۳، ص ۱۴ - «الامامة و السياسة»، ج ۱، ص ۱۶.

به نظر و صواب دید خودم عمل می‌کنم. این جملات را در حالی می‌گفت که در بالای منبر به جهت رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک هم می‌ریخت. این جا است که فاطمه زهرا علیها السلام متوجه است چه مصیبتی بر سر اسلام آوردند! اول معصوم را کنار گذاشتند، بعد گفتند با فکر خودمان جامعه را اداره می‌کنیم. کسی را که می‌تواند حکم خدا را از طریق غیب بگیرد و به باطن قرآن نیز آگاهی دارد، از حاکمیت حذف کردند و بعد گفتند: هر جا حکم خدا را ندانستیم به نظر و صواب دید خود عمل می‌کنیم. آخر مگر خدا ما را بدون برنامه خلق کرده است که به صواب دید خلیفه زندگی کنیم؟ آری معصوم را حذف کردند، تا بتوانند میل خود را در جامعه پیاده کنند. و بدین وسیله اسلام تأثیرگذار به اسلام انفعالی تبدیل شد و اسلامی که خداوند وعده داده بود به وسیله آن «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»^{۱۲} یعنی حق را حاکم و ریشه کفر را از بین می‌برد، آری چنین اسلامی به اسلامی تبدیل شد که امروزه زیر چکمه کفر دست و پا می‌زند.

راوی می‌گوید: وقتی امام محمد باقر علیه السلام رحلت فرمودند خیلی غمگین شدیم، چون می‌دیدیم ایشان گاهی که سخن می‌گفتند از قول جدشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل می‌کردند، بعد رفتیم خدمت امام صادق علیه السلام، دیدیم ایشان می‌فرمایند: «قال الله تبارك و تعالی» و شروع می‌کنند به صحبت کردن. این جا بود که نگرانی و غصه مان برطرف شد، چون دیدیم کسی امامان شده است که مستقیماً می‌گوید: قال الله. منظور

عرضم این است که انسان‌هایی را از حاکمیت جامعه حذف کردند که باطن قرآن را می‌شناختند و می‌توانستند حقایق را از خدا بگیرند و به انسان‌ها بدهند^{۱۳} - البته این غیر از وحی است که مخصوص نبی است - در کتاب اصول کافی و در بحار آمده است که از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روز شهادت فاطمه زهرا علیها السلام، جبرائیل با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مراد، یعنی رفت و آمد، داشته است.^{۱۴} از امام صادق علیه السلام روایت داریم که آسمان عرش جلوی ما باز است. در جای دیگر می‌فرماید: ما با فوق جبرائیل و میکائیل ارتباط داریم.^{۱۵} البته توجه دارید که این سخنان به معنای دریافت وحی و آوردن شریعت نیست.

وقتی ثابت شود که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انسان معصومی در روی زمین هست که با عرش ارتباط دارد، آیا کسی حق دارد بگوید: وقتی مشکل را نتوانستم با قرآن حل کنم، از عقل خودم استفاده می‌کنم؛ این سخن یعنی با این که می‌توان بشر را با بودن انسان‌های معصوم از طریق حقایق آسمانی هدایت کرد، آن‌ها را خانه‌نشین می‌کنیم و عده‌ای را که راهی به سوی حقایق آسمانی ندارند، بر سر کار می‌آوریم. عمق فاجعه چنین فکری هنوز روشن نیست، و تا این روشن نشود نمی‌فهمیم دنبال چه چیزی باید باشیم. به عنوان مثال؛ بعضی‌ها نمی‌دانند انقلاب اسلامی دنبال

۱۳ - قرآن در سوره واقعه می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» یعنی آن وجه مکنون و باطنی قرآن را مطهرون می‌یابند. و در آیه ۳۳ سوره احزاب هم می‌فرمایند: مطهرون؛ همان اهل البیت هستند.

۱۴ - «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۷۹.

۱۵ - «اصول کافی»، کتاب الحج، ج ۱، ص ۲۷۵.

چه چیزی است، لذا انقلاب اسلامی را چیز مهمی نمی بینند، در حالی که ما معتقدیم بعد از حذف حضرت علی علیه السلام امید فاطمه زهرا علیها السلام به امثال انقلاب اسلامی است. اگر انقلاب اسلامی درست جلو برود، می تواند آن آرزویی را که فاطمه زهرا علیها السلام داشتند برآورده کند، و شرایطی را فراهم نماید که حکم خدا در جامعه حاکم و جاری باشد و نه نظر افراد، و اسلام تأثیرگذار خود را بنمایاند و در آن حال است که نظام ارزشی جهان بشری را اسلام تعیین می کند.

عقل بشر به جای وحی؟!

باید این مسئله خوب تحلیل شود و همه جوانب آن ارزیابی گردد که اگر در اداره امور دنیوی بشر، عقل بشری حاکم شد - حتی عقل بشر به ظاهر متدین - بحران های عظیمی در زندگی بشر حادث می شود و البته فهمیدن این مطلب خیلی مشکل است. امروز بشر چون بیش از همیشه از وحی فاصله گرفته، در بحرانی ترین بحران های تاریخ حیات خود است، ولی چون حقیقت گم شده است، کسی قبول ندارد و نمی داند که در بحران است. حتی اگر به او بگویی در بحران هستی اصلاً نمی فهمد چه می گویی چون زندگی حقیقی را نمی شناسد. تا نگاه و نور دین به صحنه عملی زندگی بشر نیاید و لااقل معنی زندگی حقیقی را تصور نکند، اصلاً نمی فهمد چقدر منحرف است، به طوری که فراموش کرده برای چه هدفی به زمین آمده است و این گم کردن هدف، ریشه اصلی بحران هاست.

اگر محور اداره امور دنیوی بشر، مرجعیت آسمانی شد، یعنی بشر امور دنیوی خود را به کمک شریعت آسمانی گذرانند، از بحران‌های بزرگ نجات پیدا می‌کند. چون کثرت‌ها به کمک وحدت تدبیر می‌شوند، مثل سلول‌های بدن انسان که به کمک روح انسان تدبیر می‌گردد. وقتی روح انسان از بدن انسان جدا می‌شود، تمام نظام سلولی او به هم می‌ریزد و دیگر محال است شما بتوانید آن‌ها را در انضباطی که نیاز هست در آورید و پس از مدتی همه آن‌ها می‌گندند و متعفن می‌شوند. همین جا دقت کنید؛ گفتیم: وقتی مرجعیت بشر، آسمانی شد، یعنی در زمان غیبت امام معصوم هم بشر باید از طریق فقیه به حکم معصوم رجوع کند، تا بتواند بستر زندگی‌اش را از شریعت بگیرد. البته مسلم است که فقیه احتمال اشتباه دارد، ولی وقتی مرجعیت بشر آسمانی شد، اشتباهات جزئی، او را از مسیر اصلی خارج نمی‌کند.

آری؛ سخن ابابکر این است که وقتی وحی آسمانی سخنی برای ما ندارد، بر اساس اندیشه خودم عمل می‌کنم، یعنی عقل بشر جای قانون آسمانی را بگیرد. باید از آنها پرسید چرا کاری کردید که تصور کنید وحی آسمان برایتان سخن ندارد و مجبور شدید با فکر خودتان عمل کنید و به این ترتیب حاکمیت معصوم حذف شود. حضرت علی علیه السلام در آن روز از صحنه حاکمیت جامعه اسلامی حذف شد، شاید هنوز که هنوز است بشر نفهمیده حاکمیت فرهنگی معصوم که از صحنه سیاسی اجتماعی زندگی بشر حذف شد یعنی چه و حذف حاکمیت فرهنگ معصوم چه نتیجه‌ای به بار می‌آورد.

خلیفه گفت: هر جا نتوانستم از وحی استفاده کنم، از عقل خودم استفاده می‌کنم و فکر کرد حرف خوبی هم زده و جانب انصاف را هم رعایت کرده است. ولی در این حرف قتل همه انبیاء نهفته است چرا که بشر از هدف اصلی زندگی‌اش ساقط شد. نمونه‌اش این که به ابابکر گفتند: خالد بن ولید زنا کرده، باید مجازات شود. او گفت: من حاضر نیستم شمشیری را که در راه خدا به کار رفته قطع کنم و در غلاف فرو برم.^{۱۶} این جمله؛ یعنی عقل ابابکری بالاتر از عقل الهی است. این جاست که می‌گوییم: فاطمه زهرا علیها السلام معنی این جمله ابابکر را فهمیدند، ولی بقیه نفهمیدند و هنوز هم بشریت در فرهنگ خود معنی این جمله را نفهمیده است و لذا جایگاه اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام را نمی‌شناسد. اگر به او بگویند: ای ابابکر! حکم خدا در رابطه با زناکار که در وحی الهی روشن بود، پس چرا طبق حکم خدا عمل نکردی؟! مسلّم ابابکر خواهد گفت: عقل من حکم می‌کند که چه چیزی مهم است و به نظر من حکم خدا این جا نباید اجرا شود، چون صلاح نیست. ای ابابکر! مگر خدا نمی‌توانست جایی که حکمش نباید اجرا شود، بگوید. همان‌طور که در مورد روزه فرمود: اگر مریض هستید یا در سفر هستید روزه نگیرید، اگر در جای دیگری هم بنا بود دین خدا اجرا نشود می‌فرمود. پس در واقع با دقت در کار ابابکر این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا ابابکر بنده دین خداست، یا دین خدا بنده اوست؟! این جاست که می‌گوییم: فاطمه زهرا علیها السلام از آن جمله

۱۶ - «تاریخ الخمیس»، ج ۲، ص ۲۳۳، موضوع مالک بن نویره. واقعه عجیب آن را می‌توانید

در کتاب امام شناسی آیت‌الله سید محمد حسین تهرانی ج ۲ ص ۶۰ پیگیری نمایید.

ابابکر همه بحران‌های جهان اسلام را تا آخر پیش‌بینی کرد و جریانی که سقیفه را به وجود آورد و امام معصوم را حذف کرد چیزی جز همین اندیشه را پیگیری نمی‌کرد. یعنی یک طرز فکر بود که علی علیه السلام را حذف کرد، و نه چند نفر. طرز فکری که پس از خلیفه اول، خلیفه دوم پی‌گیری نمود و از جمله این که قوشجی در شرح تجرید می‌گوید: عمر بالای منبر گفت: «إِيَّهَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَا أَنهِيَ عَنْهُنَّ وَ أَحْرَمُهُنَّ وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ، مُتَعَةَ النَّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» یعنی ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آنها را نهی کرده و حرام می‌نمایم و هر کس به انجام آنها مبادرت نماید عقوبت می‌کنم که عبارتند از «متععه نساء» و «متععه حج» و «گفتن حیّ علی خیر العمل» در اذان.^{۱۷}

حاکمیت انسان بر انسان به جای حاکمیت خدا بر انسان

روی کار آمدن ابابکر شروع فرهنگی بود که در آن آدمیان به فکر حاکمیت بر یکدیگر افتادند. حاکمیت خدا بر مردم تبدیل شد به حاکمیت مردم بر مردم. بر اساس بعثت نبی اکرم بنا بود پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکم خدا را به مردم بنمایاند تا مردم با تدبیر در حکم خدا، تلاش کنند هر چه بهتر آن را در جامعه خود پیاده کنند. آری باید مسلمانان مجلس شورای اسلامی هم تشکیل دهند تا قوانینی را برای به وجود آمدن بستر اجرای حکم خدا فراهم

۱۷ - «ترجمه الغدير»، ج ۱۲، ص ۷۹ (عزیزان عنایت داشته باشند مواردی که به کتاب

شریف الغدير استاد می‌شود منظور ترجمه الغدير می‌باشد).

آورند، ولی آنچه باعث استحکام و بقای جامعه می‌شود حاکمیت حکم احد بر کثرت‌ها است. شروع حاکمیت ابابکر، شروع حذف حاکمیت خدا بود. لذا به بهانه این که مردم علی علیه السلام را نمی‌خواهند حاکمیت امام معصوم را از جامعه حذف کردند.^{۱۸} یعنی پای مردم را به میان کشیدند تا بدین بهانه حضور خدا را حذف کنند. بر فرض هم چنین بود که گفتند، آیا نباید شرایط پذیرش علی علیه السلام را فراهم می‌کردند؟

گریه فاطمه زهرا علیها السلام باید به گوش فلک می‌رسید، باید می‌آمدند، می‌گفتند: ای فاطمه یا روز گریه کن یا شب! باید بشریت عمق فاجعه را بفهمد. دوباره به این جمله دقت کنید؛ «روی کار آمدن ابابکر شروع فرهنگی بود که آدمیان به فکر حاکمیت بر یکدیگر افتادند». بنا بود علی علیه السلام حاکم شود و حاکمیت علی علیه السلام یعنی حاکمیت معصوم، و معصوم؛ یعنی کسی که نفس اماره ندارد و عید محض خداست. یعنی هر چه خدا به قلب مبارک او می‌نهد می‌تواند بدون این که نفس اماره‌اش در آن تصرف کند به بشریت بدهد. اگر قرار شد آدمیان بر یکدیگر حکومت کنند، هر کس که حاکم شد، باید قدرتش از بقیه بیشتر باشد. ولی اگر خدا حکومت کند، کسی که حاکم می‌شود، اصلاً قدرت ندارد؛ چرا که به مردم بدهکارتر می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام گریه می‌کرد که خدایا! مرا ببخش،

۱۸ - روزی عثمان در زمان خلافتش به علی علیه السلام گفت: اگر قریش تو را دوست نمی‌دارند، گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می‌درخشید (نثرالدرج ۲ ص ۶۸، معاقه‌الصحنه، نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان ص ۶۹) و بدین وسیله بهانه حذف علی علیه السلام را توجیه می‌کردند، آیا این جرم است که علی علیه السلام در مقابل کفار کوتاه نمی‌آمد؟

نکند کوتاه آمده باشم. داستان آن زن را شنیده‌اید که مشک آبی را به دوش می‌کشید و به حضرت علی علیه السلام نفرین می‌کرد، حضرت از او پرسیدند: مگر چه شده است که به علی نفرین می‌کنی؟ گفت شوهرم شهید شده است و کسی کمکم نمی‌کند (ظاهراً شوهرش در لیست شهدای جنگ از قلم افتاده بود). حضرت، مشک آب را برایش به خانه بردند و سریعاً برگشتند مقداری آرد و گوشت و خرما برایش بردند. قرار شد آن زن آرد را خمیر کند تا نان بپزند و حضرت گوشت‌ها را کباب کردند و دهان بچه‌ها می‌گذاشتند و می‌گفتند: علی را ببخشید. بعد حضرت مشغول پختن نان شدند و در این حال صورتشان را نزدیک آتش می‌بردند و می‌گفتند: ای علی! از آتش جهنم بترس و در حق یتیمان کوتاهی نکن. آری معصوم نه تنها قدرتی برای خود قائل نیست، بلکه دائماً خود را بدهکار می‌داند.

با روی کار آمدن ابابکر آدمیان به فکر حکومت بر یکدیگر افتادند و خودشان دست به قانون‌گذاری زدند و قانون آسمانی را به نفع قانون زندگی زمینی کنار گذاشتند. اگر تمام پیامبران در یک شهر جمع شوند، چون قلب همه آنها قلب الهی و جایگاه سخن حق است، دیگر حکومت مردم بر مردم و حکومت خدا بر مردم، فرقی ندارد و مردم‌سالاری دینی یعنی همین. چرا که در آن صورت قلب مردم پذیرفته است که حکم خدا در جامعه حاکم باشد، در این صورت حاکمیت دین خدا، همان حاکمیت خواست مردم است. اما جایی که قلب اکثر انسان‌های یک جامعه پر از هوس است، حکومت مردم بر مردم بدون نظارت و تنظیم حاکمیت حکومت دین، حکومت هوس بر هوس است. به قول اندیشمندان منتقد به

دموکراسی غربی «این دموکراسی؛ حاکمیت کثرت هوس‌های سرگردان است» و لذا در رسیدن به نتایجی که از آن انتظار داشتند، به بن‌بست رسیده است.

ابابکر آمد و گفت: ای فاطمه! مردم خواستند من سر کار بیایم. در حالی که اولاً: چنین نبود، ثانیاً: باید در جواب گفت: حالا که انسان‌ها آنچنان الهی نشده‌اند که تماماً یک روح واحد باشند - چون همچنان که عرض شد وحدت واقعی با نزدیک شدن به احد ممکن است - چگونه می‌توان گفت مردم من را خواسته‌اند، مگر بنا بود مردم بر مردم حکومت کنند؟ باید حکم خدای مردم بر مردم حکومت کند تا دل‌ها الهی شود و وقتی دل‌ها الهی شد و هر دلی حکم خدا را سر داد، چه فرقی می‌کند که بگویی خدا بر مردم حکومت کند یا مردم بر مردم حکومت کنند. ولی ابابکر به بهانه این که مردم مرا انتخاب کرده‌اند، حکم خدا را که در غدیر معلوم شده بود و با حکومت علی علیه السلام می‌توانست جاری شود، حذف کرد. راستی آیا همه مردم به ابابکر رأی دادند؟ و اگر همه مردم هم به ابابکر رأی داده بودند آیا برای او حجّت بود تا امام معصومی را که خدا در غدیر نصب کرده بود، کنار زنند؟ و آیا خلیفه دوم به رأی و نظر مردم بر جامعه حاکم شد؟ چرا در نصب خلیفه دوم دیگر رأی مردم جایی نداشت، همین که خلیفه قبلی او را نصب کرد کافی بود؟

اعتراضی در حال شغف الهی

این مقدمات را خدمتتان عرض کردم تا ببینید عظمت فاطمه زهرا علیها السلام تا کجاست و به جهت آتش بزرگی که در قلب ایشان شعله ور کرده‌اند، قاعدتاً نباید طاقتی برای ایراد این خطبه برایشان مانده باشد، چون این خطبه با معاشقه با خدا شروع می‌شود و بعد، آن بحث‌های دقیق اجتماعی سیاسی را پیش می‌کشند. پس معلوم می‌شود حضرت همه چیز را در بستر الهی آن نظاره می‌کند. آقای سلیمان کتانی^{۱۹} مسیحی در کتاب «فاطمه زهرا، زهی در نیام» می‌گوید: «درست است که دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خروشید، ولی با یک آرامش تاریخی می‌خروشید» به‌واقع هر کس به این خطبه دقت کند، انگار تمام بهشت‌ها در وجود فاطمه علیها السلام شکوفا شده و مست معنویت و شعور است و حالا در چنین حال معنوی دارد اعتراض می‌کند. اگر مقام فاطمه علیها السلام مقام فنای فی‌الله نبود این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله معنی نداشت که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ، وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^{۱۹} و نیز بخاری آورده^{۲۰} است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمة بضعة منی یربونی ما آراها و یؤذینی ما آذاها».

نکته‌ای که در آخر این جلسه خواستم عرض کنم تا اصل خطبه را از چیزهایی که ممکن است مربوط به خطبه نباشد جدا کنیم، در مورد سخنانی است که بعضی از مورّخین در رابطه با موضوع بعد از این خطبه

۱۹ - «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۱۹، روایت ۲.

۲۰ - «صحیح بخاری»، ج ۷، ص ۳۷، در باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیرة و الإیصاف.

آورده‌اند. بعضی از مورخین نوشته‌اند: چون دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن گفتار را در مسجد مدینه فرمود و ابابکر با او برخوردی بی‌ادبانه کرد و حتی به علی علیه السلام توهین کرد که در خانه نشسته و از زنان کمک می‌گیرد،^{۲۱} حضرت به خانه آمد و به شوهر خود چنین گفت:

«پسر ابوطالب! تا کی دست‌ها را به زانو بسته‌ای، و چون تهمت‌زدگان در گوشه خانه نشسته‌ای؟ مگر تونه همان سالار سرینجه‌ای؟! چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟ پسر ابوقحافه، پرده حرمت‌م را درید و نان و خورش فرزندانم را برید!...».

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ جمله فوق حالت سجع و آهنگین دارد، یعنی نظم خاصی بر آن حاکم است.

جناب آقای دکتر شهیدی در کتاب زندگی فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید: «چگونه چنین چیزی ممکن است که فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام این‌طور سخن گفته باشد؟ شیعه برای این دو بزرگوار مقام عصمت قائل است، آیا می‌توان پذیرفت دختر پیامبر این چنین شویش را سرزنش کند، آن‌هم برای نان و خورش فرزندان‌ش؟ آنچه می‌بینید این است که این قسمت از گفتار پر از آرایش معنوی و لفظی است؛ اعم از استعاره، تشبیه، کنایه، طباق و سجع. اگر خطبه از چنین آرایش‌ها برخوردار باشد، زیور آن است، سخنی است که برای جمع گفته می‌شود، باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار، خطیب در عین حال که به معنی توجه دارد، به زیبایی آن و نیز به آرایش لفظ باید توجه داشته باشد، اما گفتگوی گله‌آمیز زناشویی آن‌هم

۲۱ - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

در خانه خود، چرا باید چنین باشد؟ مگر دختر پیامبر ﷺ می خواست قدرت خود را در سخنوری به شوهر خویش نشان دهد؟»^{۲۲}

ظاهراً حق با جناب آقای دکتر شهیدی است که این قسمت را بعداً به کلمات حضرت اضافه کرده‌اند. و می توان امکان داد برای از بین بردن پیام اصلی خطبه فاطمه زهرا علیها السلام که عالی ترین ابعاد معرفتی و سیاسی را گوشزد می کند، چنین پیرایه‌هایی را بدان وصل کرده باشند.

إن شاء الله وقتی در حدّ توانمان در جلسات آینده به اصل خطبه توجه کنیم، خواهیم دید حضرت زهرا علیها السلام چگونه جبهه‌ای را گشوده‌اند که تا نهایت تاریخ، سرنوشت ساز خواهد بود و مسئله بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام خیلی از این حرف‌های عادی که در مورد حضرت می‌زنند، بالاتر است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

اهل البيت و علم به فلسفة احكام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿وَكُنْتَ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً...﴾

همانگونه که مستحضرید؛ شرط نزدیک شدن به قلب حضرت زهرا علیها السلام این است که عقاید حضرت را بشناسیم و آنها را به قلبمان نزدیک کنیم. از این رو می‌خواهیم خطبه حضرت زهرا علیها السلام را که دائرةالمعارفی است شامل عقاید و قواعد توحیدی، عرفانی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی مورد توجه و تعمق قرار دهیم.

در جلسه قبل در خصوص فضای کلی خطبه بحث کردیم و گفتیم: فرازهای اول خطبه از جایی که می‌فرماید: «الحمد لله على ما أنعم و له الشُّكْرُ على ما ألهم» تا آن جا که می‌فرماید: «وَإِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ وَتَعَبُّدًا لِبِرِّيَّتِهِ» یک دیدگاه توحیدی ناب و عمیقی را مطرح می‌کند که احتیاج به بحث طولانی دارد و در این سلسله بحث‌ها ما قصد نداریم به آن بپردازیم. بعد از آن، باب نبوت را باز می‌کنند که در منظر ایشان جایگاهی بسیار عالی دارد. می‌فرمایند: هنوز عالم و آدم خلق نشده بودند که خداوند برنامه

تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ریخته بود «إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُوءَةٌ» (آنگاه که هنوز مخلوقات در حجاب غیب بودند) و ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله، ظهور آن قائدی است که از قبل امضاء شده بود آنگاه حضرت زهرا علیها السلام معنی پیامبری و نقش پیامبر را در عالم تبیین می کنند که در جای خود بحث خواهد شد.

عرض شد؛ خطبه فاطمه زهرا علیها السلام مادر نهج البلاغه است، چون این خطبه را حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرده اند، ولی نهج البلاغه در سال های حکومت حضرت علی علیه السلام بیان شده است.

به فضای کلام حضرت زهرا علیها السلام دقت کنید. اگر ایشان می خواستند فقط یک بحث سیاسی بکنند این همه حرف های عرفانی، نورانی و شهودی، آن هم مستغرق در عالم ربوبی برای چیست؟ تمام حرف های این خانواده بر اساس استغراق در عالم غیب است. دل این ها، دل توکل محض است و مثل ما نیستند که در مقابل حوادث سیاسی زود جا بخوریم و دلمان جوش بزند که ای وای در جامعه انحرافی ایجاد شد و این گروه و این دسته بُردند و آن دسته باختند. در فرازهای ابتدای خطبه می بینید حضرت در حال سیر در عالم دیگری هستند، گویا خودشان هستند و خدا و دیگر هیچ. در قسمت بعد هم که مردم را مورد خطاب قرار می دهند طرز کلام و صحبت شان بسیار عجیب است و ما بحث خود را از همین قسمت فرمایش آن حضرت شروع می کنیم.

وظیفه امت پس از پیامبر ﷺ

۶۵ - «ثُمَّ اتَّخَذْتُ إِلَىٰ أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ:» آنگاه حضرت، مردم حاضر در مسجد را که بیشتر آن‌ها از اصحاب پیامبر ﷺ بودند، مورد خطاب قرار دادند و فرمودند:

۶۶ - «أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ نُصَبُ أَمْرَهُ وَ تَهْيِئِهِ» شما ای بندگان خدا! پرچمداران امر و نهی او هستید.

۶۷ - «وَحَمَلَةٌ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ» حاملان دین خدا و وحی او می‌باشید.

۶۸ - «وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» و امین‌های خدایید نسبت به یکدیگر.

۶۹ - «وَبُلْغَاؤُهُ إِلَىٰ الْأُمَّمِ» مبلغان او یید به سوی امت‌ها.

۷۰ - «زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فَيْكُمُ» زمامدار حق، خود در میان شماست.

۷۱ - «وَعَهْدٌ قَدَّمَ إِلَيْكُمْ» و عهدی که به شما واگذار کرده.

۷۲ - «وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ» و باقی مانده‌ای که برای شما باقی گذارده تا اسلام را زمین نگذارید.

حضرت گفتند: ای مردم شما زحمت کشیدید تا اسلام به این جا رسید. کسانی که در مسجد پای صحبت حضرت بودند همان مسلمانانی بودند که با مبارزه و جنگ و جهاد آن‌ها اسلام در مکه و مدینه و جزیره العرب پای گرفته بود. حالا یک دفعه می‌خواهند اسلام را نیمه کاره رها کنند. این مسئله مهمی است که باید با نور فاطمه عليها السلام روشن شود. حضرت می‌خواهند این‌ها را متوجه و بیدار کنند که ای عزیزان؛ اسلامی که شما شناختید و تصور می‌کنید تمام شده است، اسلام منهای حاکمیت معصوم

است و این در واقع اسلام نیست، و با این کار اسلام ادامه نمی‌یابد، این چه اشتباه بزرگی است که شما دارید به آن تن می‌دهید؟ نمونه این اشتباه را در طول تاریخ اسلام بسیار داشته‌ایم که مردم فکر می‌کنند بدون سیاست اسلامی می‌توانند دیانت اسلامی داشته باشند. در حالی که دین منهای سیاست اصلاً دین نیست، مثل نماز نیمه کاره است. ما چون می‌خواهیم دیندار باشیم باید نماز را با تمام ابعادش اقامه کنیم تا به بهترین نحو بُعدی از دینداری مان محقق شود. در مسائل اجتماعی هم مسئله به همین شکل است که اگر حکم خدا در آن جاری نباشد و ما در صدد تحقق حکم خدا در روابط اجتماعی مان نباشیم، عملاً بُعد مهمی از دین تحقق نیافته است.

حضرت به حاضران در مسجد می‌فرمایند: ای مردم؛ ای بندگان خدا! شما نمونه و تابلوی امر و نهی خدا هستید. ای مسلمانانی که انقلاب کردید و اسلام را کمک کردید، شما تابلوی امر و نهی خدایید، باید در تحقق آنچه خدا خواسته و در نفی آنچه خدا نخواست است، تلاش کامل از خود نشان دهید. شما حاملان دین خدا و وحی او هستید. شما امینان خدایید نسبت به همدیگر. شما مبلغان دین خدا به امت‌های دیگر هستید - مواظب باشید اسلامتان نیمه کاره نباشد - هم زمامدار حق در میان شماست و هم عهد و پیمانی از خدا نزد شماست. یعنی خدا تعهدی را بر دوش شما گذاشته است که نباید با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تمام شده بدانید. و اسلام را برای شما به جای گذاشته است تا شما حافظ و میراث‌دار آن باشید.

ملاحظه می‌کنید که در این فراز؛ فاطمه زهرا علیها السلام مردم را متوجه وظیفه‌ای که نسبت به اسلام دارند، می‌نمایند. خطر تمام شده دانستن کار

را به آنها گوشزد می کنند که اگر فکر کنید کار تمام شده است، اسلام از دست می رود. ولی اگر بدانید که بسیاری از کارها مانده است حتماً به کسی رجوع می کنید که بتواند کاری چنین بزرگ را ادامه دهد.

مقام قرآن و چگونگی دست یابی به آن

می فرماید: خداوند چیزی را برای شما باقی گذارد که عبارت است از:

۷۳ - «كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ» کتاب ناطق خدا

۷۴ - «وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ» و قرآن صادق

۷۵ - «وَالنُّورُ السَّاطِعُ» و نور فروزان

۷۶ - «وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ» و شعاع درخشان

۷۷ - «بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ» بیان و حجت های آن روشن و

اسرار باطن و لطائف دقیق آن آشکار است.

۷۸ - «مُتَحَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ» با ظواهری زیبا و قابل پذیرش

حضرت زهرا علیها السلام شروع می کنند از قرآن و خصوصیاتش نکاتی را بیان کنند. وقتی جامعه ای قرآن را آن گونه که حضرت بیان می کنند مورد توجه قرار دهد، حتماً سیر جامعه به آن جایی که حضرت انتظار دارند کشیده می شود و جامعه به بینش اهل البيت علیهم السلام نزدیک می شود و لذا اگر می بینید مردم به بینش اهل البيت علیهم السلام نرسیده اند به دلیل آن است که قرآن را به نحو صحیح مورد توجه قرار نداده اند. تعبیرهای حضرت در رابطه با

قرآن مثل تعابیر حضرت علی علیه السلام در خطبه^۲ نهج البلاغه است^۲ که به طور اجمال به آن می پردازیم.

چگونگی استفاده از قرآن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت می فرمایند: قرآن نوری است که شما را بصیر می کند و افق بینش و تحلیل های شما را روشن می نماید و کمک می کند تا شما آینده و نهایت جریانات مختلف را همین حالا ببینید. بصیرت دادن قرآن کاملاً آشکار است. از طریق ارتباط صحیح با قرآن، اسرار عالم برایتان آشکار می شود. یعنی قرآن بصیرتی به شما می دهد که واقعاً می توانید مسائل جامعه و خانواده و دنیا و آخرت را درست تحلیل کنید. در واقع حضرت توصیه می کنند که قرآن را رها نکنید، ظواهر آن بسیار جذاب است و دل و روح انسان را جذب می کند. از طریق همین جذابیت، شما را به حقایق معنوی و صفای روحانی می کشاند. پس این طور نیست که فکر کنید تا وحی تمام شد شما دیگر چیزی کم ندارید، بلکه برعکس؛ باید با این قرآن آشنا شوید و از حقایق آن بهره بگیرید و لذا جامعه را باید آماده درک و فهم قرآن کنید و این کار با رجوع به کسانی انجام می شود که حقایق قرآنی را می شناسند. این که شما به امثال خلیفه اول رجوع کرده اید به جهت آن است که فکر می کنید کار تمام شده است و در نتیجه گمان

۲- به سلسله بحث های شرح نهج البلاغه؛ شرح خطبه شماره ۲ از همین مؤلف رجوع

کرده‌اید هر کسی می‌تواند در رأس امور باشد.^۳ در حالی که چنین قرآنی با چنین توانایی در بین شما هست، قرآنی که شما را بر اسرار عالم آگاه می‌کند. آیا شما تصور می‌کنید هر کس می‌تواند اسرار قرآن را بشناسد و بشناساند؟ یا زعیمی از طرف خداوند نیاز است که پیامبر خدا ﷺ آن را به شما معرفی کرده و شما باید کار را به دست او بسپارید؟

۳- بنا به نقل کتاب «مسند احمد»، ج ۱، ص ۱۴ ابابکر گفت: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان ﷺ رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» و یا بنابر طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۵۱ می‌گوید: «به خدا سوگند من بهترین شما نیستم و البته من نشستن بر این جایگاه را ناخوش می‌داشتم و مایل بودم کسی از میان شما به جای من برای این کار انتخاب می‌شد. اگر می‌پندارید من در میان شما با برنامه رسول خدا ﷺ رفتار می‌کنم اکنون من بر آن شیوه نمی‌توانم عمل کنم، رسول خدا به یاری آسمان از لغزش‌ها بر کنار می‌ماند و با او فرشته‌ای بود، ولی من شیطانی دارم که مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، پس چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر پوست و موی شما پا نگذارم، مرا ببایید، اگر به راه راست رفتن یاری‌ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آورید».

آیا سزاوار بود چنین کسی جانشین پیامبر ﷺ باشد؟ و وقتی بر علم و کمال خلیفه تأکید نشود، هر کس به خود حق می‌دهد که حاکم جامعه اسلامی باشد تا آنجا که معاویه برای یزید هم چنین حقی را قائل است به طوری که می‌گوید: «من می‌ترسم پیروان محمد را برای پس از خود همچون رمه‌ای از میش‌های بی‌شبان رها کنم» (تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۷۰-الغدیر ج ۱۳ ص ۲۷۰).

و در همین راستا کار را به جایی رساندند که باقلانی در تمهید ص ۱۸۶ می‌نویسد: امام از سمت خود بر کنار نمی‌شود، هر چند تبهکاری و ستمگری کند و به هیچ روی نباید بر او شورید، چون پیامبر ﷺ فرمود: باید از امامان پیروی کرد هر چند ستمگری نمایند. و حدیث‌های بسیاری در این راستا ساختند ولی در مقابله امیرالمؤمنین ﷺ گویا امثال عایشه و طلحه و زبیر این احادیث را فراموش کردند.

۷۹ - «مُعْتَبَطٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ» پیروان قرآن مورد غبطه جهان‌اند.

۸۰ - «قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ إِثْبَاعُهُ» و تبعیت و پیروی از آن، انسان را به

سوی رضوان الهی می‌کشاند.

۸۱ - «مُؤَدِّ إِلَى التَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ» سخن شنوی از آن، همان راه به

سرانجام نجات است.

۸۲ - «بِهِ ثِنَالٌ حُجِّجَ اللَّهُ الْمُؤَوَّرَةُ» به وسیله قرآن به حجت‌های نورانی

خدا می‌توان دست یافت.

۸۳ - «وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ» و به فرائضی که خدا واجب فرموده رسید.

۸۴ - «وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ» و به محارمی که انسان‌ها را از ارتکاب

آن‌ها باز داشته است، علم یافت.

تزلزل در تصمیم‌گیری

حضرت می‌فرمایند: پیروان قرآن مورد غبطه جهان‌اند. یعنی اگر ملتی تفکرش تفکر قرآنی شود، به نحوه‌ای از خصوصیات اخلاقی و شرایط اجتماعی دست می‌یابد که دیگران غبطه او را می‌خورند. چون به کمالاتی می‌رسد که مطلوب حقیقی همه انسان‌هاست. شما به اندازه‌ای که قرآنی فکر کنید سرمایه‌دارها و زرنگ‌ها و اهل دنیا همه می‌گویند ای کاش ما هم این طور می‌شدیم، هر چند شیطان عموماً به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که به سراغ قرآن بیایند.

حضرت می‌فرمایند: ملتی که از قرآن تبعیت کند مسیرش به سوی رضایت الهی است، و اگر ملتی قرآن را بپذیرد نجات پیدا می‌کند و

و سوسه‌ها و فتنه‌ها نمی‌توانند آن‌را خسته کنند و از راه منصرف نمایند. اگر به قرآن نزدیک شوید به دلیل‌ها و حجّت‌های الهی نورانی آن، نایل می‌شوید و به انجام واجبات الهی توفیق پیدا می‌کنید و نیز به همّت‌های بلندی دست می‌یابید تا به آنچه حرام است و نباید انجام دهید فائق آیید.

آقای نیل‌یستمَن جامعه‌شناس مذهبی آمریکایی می‌گوید: «غربی‌ها چون عقیده ثابتی ندارند نمی‌دانند چه کاری را باید حتماً انجام دهند و چه کاری را حتماً نباید انجام دهند و به چه دلیل بایدها و نبایدهای زندگی خودشان را باید بپذیرند». او می‌گوید: «مردم امروز غرب نسبت به قرون وسطی که دین نیم‌بندی داشتند در تصمیم‌گیری بسیار ناتوان هستند». حالا قرآن عکس آن است، مثلاً می‌گوید: این کار را نباید انجام دهی، آدم هم می‌فهمد که نباید انجام دهد، این چیز ساده‌ای نیست. وقتی انسان و جامعه، قرآن داشته باشد، از استحکام خوبی در تصمیم‌گیری برخوردار می‌شود البته حضرت زهرا علیها السلام متوجه است که شرط آن، حاکم شدن کسانی است که قرآن را به خوبی می‌شناسند.

توجه فاطمه علیها السلام به جایگاه قرآن

حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز به جامعه متذکر می‌شوند که با قرآن می‌توانید قلّه‌های دنیا و آخرت را فتح کنید به شرط این که دست به دامن قرآن شناسی بزنید که در بین شما نامشخص نیست. به روایت اهل سنت داریم که یک اعرابی سؤالاتی از خلیفه دوم کرد و او به علی علیه السلام رو کرد و آن سؤالات را از حضرت پرسید، و حضرت هم جواب گفتند. اعرابی به

عمر اعتراض کرد که تو امیرالمؤمنین هستی چرا جواب مرا ندادی؟ عمر گفت: «وَيَحْكَمَا تَدْرِي مَنْ هَذَا؟ هَذَا مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلَاهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ» یعنی: وای بر تو، آیا می دانی این مرد کیست؟ این مرد مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که علی مولای او نباشد مؤمن نیست.^۴ پس آن کس که قرآن را بشناسد در بین مردم معلوم

۴ - کتاب «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء»، ص ۲۹ و نیز امام احمد در باب فضائل می گوید: سبب این که عمر گفت: «اعوذ بالله من معضله لیس لها ابوالحسن» یعنی پناه می برم به خدا از مشکله ای که ابوالحسن در آن نباشد؛ این بود که پادشاه روم به عمر نامه ای نوشت و از او مسائلی را پرسید. پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت، پس جوابی نزد آن ها نیافت، آن سؤالها را نزد علی علیه السلام معروض داشت. پس آن حضرت در اندک مدت پاسخ گفت. ملک روم به نام بنی الاصفهر پرسیده بود:

۱- آن چیست که خدا آن را خلق نکرده؟ ۲- آن چیست که خدا آن را نمی داند؟ ۳- آن چیست که نزد خدا نیست؟ ۴- آن چیست که تمامش دهان است؟ ۵- آن چیست که تمامش پا است؟ ۶- آن چیست که تمامش چشم است؟ ۷- آن چیست که تمامش بال است؟ ۸- خبر بده از مردی که برایش فامیل نیست ۹- خبر بده از چهار چیزی که رجم و شکمی آن ها را حمل نکرده ۱۰- خبر بده از چیزی که نفس می کشد، ولی روح در آن نیست ۱۱- صوت ناقوس چه می گوید؟ ۱۲- خبر بده از حرکت کننده ای که یک بار حرکت کرد ۱۳- خبر بده از درختی که سواره صدسال در سایه اش می رود و تمام نمی شود، مثلش در دنیا چیست؟ ۱۴- خبر بده از مکانی که خورشید یک بار بیشتر بر آن نتابید ۱۵- خبر بده از درختی که بدون آب روئید ۱۶- مثل اهل بهشت که می خورند و می نوشند و برایشان مدفوع و بولی نیست، در دنیا چیست؟ ۱۷- مثل سفره گسترده بهشتی که در آن قلدح هایی است و در هر قلدح انواع رنگارنگ غذا است که مخلوط به هم نمی شوند، در دنیا چیست؟ ۱۸- مثل حوری های که از سیبی در بهشت بیرون می آید و چیزی از آن کم نمی شود، در دنیا چیست؟ ۱۹- خبر بده از کنیزی که در دنیا برای دو مرد است، ولی در آخرت برای یک مرد است ۲۰- خبر بده از کلیدهای بهشتی. ﴿

﴿عَلَى النَّبِيِّ نُوشْتَد: اما بعد؛ من از نامه تو آگاه شدم و جواب آن را به مدد و برکت خدا و برکت پیامبران محمد ﷺ می دهم:

- ۱- اما آن چیزی که خدای تعالی آن را نیافریده، قرآن است چون آن کلام خدا و صفت اوست و همین طور کتاب‌های نازل شده و خدای سبحان قدیم است و همچنان صفت‌های او.
- ۲- اما چیزی که خدا نمی‌داند، قول شماست که برای او فرزند و همسر و شریک قرار دادید، در حالی که او «لَمْ يَلِدْ و لم يولد» است.
- ۳- اما چیزی که پیش خدا نیست، ظلم و ستم است.
- ۴ تا ۷- اما آنچه تماشای دهان است، آتش است. آنچه تماشای پا است، آب است. آنچه تماشای چشم است، خورشید است و آنچه تماشای بال است، باد است.
- ۸- اما آن کس که فامیلی برایش نیست، حضرت آدم ﷺ است.
- ۹- اما آن که شکمی آن را حمل نکرد، چهار چیز است؛ آدم - حواء - قوچ ابراهیم ﷺ و عصای موسی ﷺ.

۱۰- اما آن که بدون روح نفس می‌کشد، صبح است و لذا خداوند فرمود: «وَالصَّيْحُ إِذَا تَنَفَّسَ».

۱۱- اما ناقوس می‌گوید: «طَقًّا طَقًّا، حَقًّا حَقًّا، مَهَلًا مَهَلًا، عَدَلًا عَدَلًا، صِدْقًا صِدْقًا، إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَبْنَا وَأَسْتَهْوَيْنَا، تَمُضِي الدُّنْيَا قَرْنًا قَرْنًا، مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُضِي عَنَّا إِلَّا أَوْهَى مِثَارِكُنَا، إِنَّ الْمَوْتَ قَدْ أَخْرَجَنَا، إِنَّا نَرُحِلُ فَاسْتَوِطْنَا» یعنی؛ حق است، حق است، فرصتی، فرصتی، عدل است، عدل است، صدق است، صدق است، قرن می‌گذرد، هیچ روزی از ما نمی‌گذرد جز این که رکنی از ما را سست و خراب می‌کند، به راستی مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت، پس ما سرای فانی را وطن قرار دادیم.

۱۲- اما حرکت کننده‌ای که یک بار حرکت کرد، طور سینا بود هنگامی که بنی اسرائیل عصیان نمودند و بین آن کوه و ارض مقدس چند شبانه‌روز فاصله بود، پس خداوند قطعه‌ای از آن را کند و برای آن دو بال از نور قرار داد، پس آن کوه را روی سر آن‌ها نگهداشت، و این است قول خدای تعالی «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ.....» و زمانی که ما بلند کردیم کوه را بالای سر آن‌ها، مثل سایبانی بود و پنداشتند که آن کوه بر آن‌ها فرود می‌آید، و چون توبه کردند کوه به جای خود برگشت. ←

بود، ولی مردم غفلت کرده بودند که با تمام شدن وحی، تازه کار شروع شده است و از این به بعد یک قرآن‌شناس می‌خواهیم که فرهنگ قرآن را در جامعه و جهان پیاده و نهادینه کند. و فاطمه زهرا علیها السلام ضرورت چنین ارتباطی را با قرآن متذکر می‌شوند تا مردم بفهمند با چه کسی باید ارتباط پیدا کنند و چه بینشی باید حاکم باشد؟

۸۵ - «وَيَبَيِّنُهُ الْجَالِيَّةُ» و روشنگری‌هایش محکم و واضح است.

۱۳۳- اما مکانی که نتایید بر آن آفتاب مگر یک مرتبه، آن زمین دریا بود وقتی برای بنی اسرائیل شکافت.

۱۴- اما درختی که در سایه‌اش سواره صدسال می‌رود، درخت طوبی است و آن سدرةالمنتهی در آسمان هفتم است و به سوی آن منتهی می‌شود اعمال بنی آدم و نظیرش در دنیا خورشید است که مثل شجره طوبی اصلش یکی است و نورش همه جا است.

۱۵- اما درختی که بدون آب روئیده شده، پس آن درخت یونس بود و خداوند فرمود: «وَأَبْيْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَظْتِن» و ما برای او درختی رویانیدیم از کدو.

۱۶- مثل غذاهای اهل بهشت در دنیا غذای جنین است در رحم مادر که او از بند ناف خود تغذیه می‌کند بدون بول و مدفوع.

۱۷- مثل انواع غذاهایی که در یک ظرف مخلوط نمی‌شوند در دنیا، تخم پرندگان است که دو رنگ زرد و سفید مخلوط نمی‌شوند.

۱۸- اما حوری‌ای که از سیب بیرون می‌آید، نظیرش در دنیا، کرم است که از سیب بیرون می‌آید در حالی که سیب تغییر نمی‌کند.

۱۹- اما کنیزی که بین دو نفر است و آن درخت خرمایی است که در دنیا برای مؤمنی مثل من و کافری است مثل تو، ولی در آخرت فقط مال من است، برای آن‌که تو در بهشت داخل نخواهی شد.

۲۰- کلیدهای بهشت، لا اله الا الله و محمد رسول الله است.

ابن مسیب گوید: چون قیصر نامه را خواند، گفت: این جواب‌ها صادر نشده مگر از خانه نبوت (تذکره خواص الامه، سبط ابن جوزی حنفی، ص ۸۷-الغدیر ج ۱۲ ص ۹۸).

- ۸۶- «وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ» و براهین قرآن کافی و بی نقص است و شما را نیازمند به چیز دیگری نمی کند.
- ۸۷- «وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ» و فضائلش پسندیده است.
- ۸۸- «وَرُحْصَةُ الْمَوْهُوبَةُ» و رخصت ها و اجازه هایش از سر لطف است.

۸۹- «وَوَسَائِلُهُ الْمَكْتُوبَةُ» و دستوراتش قابل دسترسی است.

روشننگری های قرآن یک روشننگری واقعی است. در حالی که تجربه های تاریخی سراسر گواه اند، تحلیل ها و روشننگری های غیر قرآنی پس از مدتی غلط از آب در می آیند. در حالی که در رابطه با قرآن هر چه جلوتر می روید حقایق بیناتش بیشتر آشکار می شود. براهین قرآن به گونه ای است که نیاز به علم دیگری نیست که نقص های آن را برطرف کند و یا مکمل آن باشد، کافی است قرآن شناس را پیدا کنی و به کمک او جهت هایی را که قرآن متذکر آن است به دست آوری، به همه چیز می رسی و از طریق او به فضیلت های سراسر پسندیدنی اش دست می یابی. قرآن شما را به صفاتی می رساند که واقعاً و دائماً پسندیدنی است. بعضی از اشخاص را دیده اید که صفات عجیبی دارند ولی پس از مدتی که با آن ها مانوس شدید می بینید پسندیدنی نیستند. در حالی که قرآن به انسان صفاتی می دهد که هم شما آن صفات را برای خودتان می پسندید، هم دیگران آن صفات را برای شما می پسندند. قرآن در بعضی از موارد کارهایی را برای ما جایز می گرداند، یعنی رخصت و اجازه می دهد. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می فرمایند: این رخصت ها یک لطف بزرگ است

که در انجام بایدهای زندگی سرگردان نشوید. به قول آقای نیل پستمن «انسان غربی که از دین فاصله گرفته است گاهی فکر می کند حتماً این کار را نباید بکند و آن کار را باید انجام دهد، ولی در عین حال بدنش می لرزد و نگران است که آیا باید این کار را بکند یا نکند». قرآن است که به شما می گوید: چه کاری باید بکنی و چه کاری نباید بکنی و چه کاری را می توانی بکنی و چه کاری را باید نکنی. و بعد حضرت در ادامه می فرماید: قرآن واجباتش طوری است که می توان به آن دست یافت، یعنی مکتوب و مشخص و پایدار است.

تا این جا حضرت به ما یک بینشی نسبت به قرآن دادند که ای مردم! پیامبر صلی الله علیه و آله از بین شما رفت ولی قرآن هست؛ آن را حفظ و نگهداری کنید و به این امتیازات مخصوص آن توجه کنید و برای استفاده از آن برای خود برنامه ریزی نمایید و اگر بنا دارید از قرآن بهره لازم را ببرید ببینید باید چه کارهایی بکنید. شما دیدید کسانی که قرآن را جدی نگرفتند همه تصمیم ها و کارهایشان بی نتیجه ماند. آری اگر بناست قرآن را فقط با صوت خوب بخوانیم، خیلی ها می توانند بخوانند، ولی اگر بخواهیم بفهمیم و در زندگی خود پیاده کنیم، در این صورت است که قرآن شناس واقعی نیاز است، در همین راستاست که خلیفه دوم می گفت: قرآن را مجرد کنید

و آن را تفسیر نکنید،^۵ چون اگر باب تفسیر قرآن باز می‌شد معلوم می‌گشت چه کسی به واقع توان این کار را دارد و چه کسی ندارد.^۶

حضرت در قسمت بعدی خطبه‌شان فلسفه احکام دین را مطرح می‌کنند تا اولاً: یک روشنگری بکنند که آدم بدانند که این دین همه ابعاد نیازهای ما را براساس احکامش برآورده می‌کند. ثانیاً: معلوم شود که فلسفه احکام را فقط این خانواده می‌دانند و اگر فردی یا جامعه‌ای دین را از طریق این خانواده نگیرد به فلسفه احکام راه پیدا نمی‌کند. مثلاً شما می‌دانید باید حج را انجام داد، اما چرا باید انجام داد؟ و چرا این‌گونه که هست باید انجام داد؟ این‌ها را نمی‌دانید. آگاهی به فلسفه احکام در رسیدن به سعادت و هدایت مردم بسیار مؤثر است. حضرت می‌فرمایند: فلسفه احکام نزد معصوم است. شما که جای معصوم نشسته‌اید و می‌خواهید منهای معصوم، احکام را اجراء کنید، نمی‌توانید درست اجراء کنید چون فلسفه‌اش را نمی‌دانید. مثل همه متحجران که ظاهر احکام و

۵ - «شرح ابن ابی الحدید»، ج ۳، ص ۱۲۰، نقل از «ترجمه الغدیر» ج ۱۲، ص ۱۹۲.

۶ - از انس روایت شده که عمر بن خطاب، صبیغ کوفی را به جهت سؤال از مشکله‌های قرآن آن قدر شلاق زد تا خون در پشتش جاری شد. و از زهری رسیده؛ عمر به جهت پرسش زیاد صبیغ کوفی از حروف قرآن او را زد تا خون از پشتش جاری شد (سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۴ - الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۴۵). از ابی العدیس روایت شده: ما نزد عمر بودیم که مردی آمد و گفت: ای امیرالمومنین! الجوار الكنس چیست؟ پس عمر با شلاقش بر عمامه او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: آیا حروری هستی؟ (کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۹، ترجمه الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۸۵ به بعد). مواردی از این قبیل زیاد است، برای بررسی بیشتر می‌توانید به ترجمه الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۱۵ رجوع کنید که تماماً از اسناد مورد قبول برادران اهل سنت استخراج شده است.

قالب اعمال را می گیرند و روح آن را رها می کنند و عملاً به آن نتایجی که می توانستند به کمک همین اعمال برسند، نمی رسند.

فلسفه احکام

حضرت می فرمایند:

۹۰- «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ» پس خداوند ایمان را

برای تطهیر شما از شرک قرار داد.

۹۱- «وَالصَّلَاةَ تَزِيهًا لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ» و نماز را برای پاک کردن شما

از کبر مقرر فرمود.

یعنی خدا ایمان را در قلب ما قرار داد تا دل ما را از چندگانه گزایی نجات دهد. دل شما دوست دارد که با یک محبوب ناب یگانه، ارتباط پیدا کند. اما اگر ایمان نداشته باشد، از یک طرف با همه ارتباط دارد و از طرف دیگر با این همه ارتباط، قانع نمی شود. شرک؛ یعنی مقصدهای پراکنده داشتن. می فرمایند: ای مردم! خداوند ایمان به خود را قرار داده است تا شما از افقهای پراکنده نجات پیدا کنید. وقتی فلسفه ایمان را ندانید چگونه می خواهید ایمان بیاورید و آن را بشناسید و بشناسانید؟^۷

۷- بارها خلیفه دوم حکمی می کرد که اصحاب به او اعتراض می کردند که دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله خلاف آن بود و او می گفت: «مرا دست زدن در بازارها از آن حضرت غافل کرد» (صحیح مسلم ج ۲ ص ۲۳۴) برای بررسی بیشتر می توانید به ترجمه الغدیر ج ۱۱ رجوع بفرمایید. در یک جا می گوید: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقُهُ مِنْ عُمَرِ حَتَّى رِيَابِ الْحِجَالِ» یعنی همه مردم از عمر فقیه ترند، حتی زنان پرده نشین.

حضرت در رابطه با فلسفه احكام می فرمایند: خدا نماز را گذاشته است که خودبینی از تو بر طرف شود، حق‌بینی جای خودبینی را بگیرد. تفسیر «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» همین است. وقتی می توانی یاد خدا باشی که یاد خود نباشی، یعنی خودت برای خودت مهم نباشی. خودبینی و خودخواهی و خودپسندی ریشه همه انحراف‌های از حق است، و نماز آمد تا کبر را یعنی همه آن نگاه‌های بر خود را به سوی خدا و بندگی خدا بکشاند و دیدید وقتی اهل‌البيت علیهم‌السلام از مسند حکومت و هدایت جامعه حذف شدند، ظاهر نماز ماند ولی هیچ یک از نتایجی که باید از نماز به دست می آمد نماند، جامعه گرفتار قبیله‌گرایی شد و از آن به بعد هر کس خود و قبیله‌اش را برتر می دانست.

۹۲ - «وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ» و خداوند زکات را برای پاک کردن جان و رشد و نمو رزقتان قرار داد.

۹۳ - «وَالصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ» و روزه را تشریح فرمود جهت تثبیت و محکم نمودن اخلاص.

می فرمایند: خداوند زکات را قرار داد تا نفس انسان از حب دنیا تزکیه و پاک شود و رزق انسان نمو پیدا کند. امروزه انسان‌ها عموماً در ادای زکات آن اشتیاقی که باید داشته باشند ندارند، و در نتیجه رزق‌ها چه بسیار تنگ و خسته کننده‌اند. مثلاً هجده ساعت کار می کند و چند برابر دیگران هم حقوق می گیرد، اما رزقش نمو ندارد، تنگ و خسته کننده است، چون زکات نمی دهد - زکات در این جا به معنای عام آن است که عبارت است از زکات اصطلاحی و خمس و سهم امام و سایر انفاقات - می فرماید: دستور پرداخت

زکات برای اصلاح انسان‌هاست، علاوه بر این رزق را هم پر برکت می‌کند. بعد می‌فرمایند: خداوند روزه را قرار داد تا ملکهٔ اخلاص در ما تثبیت شود. یعنی ما باشیم و خدا، این کار با روزه محقق می‌شود. روزه برای رسیدن به مقام خلوص است، یعنی مقام یگانه شدن با خدا، و سر این مسئله در اختیار اهل‌البیت است. به همین جهت هم باید مسائل روزه را از آن‌ها پرسید و آن‌ها طوری ما را راهنمایی می‌کنند که از آن مقصد اصلی محروم نشویم.^۸ با عقل و محاسبات خودمان نمی‌توانیم مسئله را بفهمیم و مشکل علمای اهل سنت این است که به اندازهٔ کافی متون روایی در اختیار ندارند.

۹۴ - «وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ» و حج را برای استحکام بخشیدن به دین مقرر فرمود.

۹۵ - «وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ» و عدل تنظیمی است برای قلوب انسان‌ها.

می‌فرمایند: از طریق حج، دینتان شدت پیدا می‌کند. چرا که حج؛ نمود همهٔ دین است، عصارهٔ دین را جلوی شما قرار داده‌اند. می‌فرمایند: ای مردم! خداوند؛ حج را قرار داد تا شما با دینداری شدیدتری زندگی را ادامه دهید و به نتایج کامل‌تری برسید. عجیب است وقتی به مکه می‌روید در اطراف کعبه، روبه‌روی حجرالاسود که عالی‌ترین رکن است به نماز

۸ - برای بررسی بیشتر در مورد روزه، و سخنان معصومین علیهم السلام در این باره به کتاب «روزه؛ دریچه‌ای به عالم معنی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

می ایستید، وقتی که از حج برگشتید، از این به بعد هر چه نماز می خوانید، به نور آن نماز، نماز می خوانید.^۹

بعد حضرت می فرماید: خداوند عدل را برای انضباط گرفتن قلب‌ها قرار داد. یعنی قلب شما باید انضباط داشته باشد، این انضباط با عدل پیدا می شود. ارسطو می گوید: «اگر خواستید شهوت و شکم بر شما حاکمیت نداشته باشند باید عدل را بر جانتان حاکم کنید». وقتی عدل حاکم شد شهوت را کنترل می کند، عفت پیدا می شود. هم چنین غضب را کنترل می کند، شجاعت پیدا می شود. حاکمیت عدل باعث می شود که قلب شما انضباط پیدا کند. حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: اگر می خواهی قلبت از افراط و تفریط نجات پیدا کند، باید به عدل فکر کنی. مثلاً مواظب باشید بین فرزندانتان عدالت را رعایت کنید، در خرید و فروش مواظب عدل باشید، این مسئله، شما را انضباط می بخشد. حالا شما وقتی فهمیدید که با این عدل چه قلبی پیدا می کنید، عاشق عدل می شوید. اما آن خلیفه‌ای که اصلاً نمی داند عدل برای چیست و فلسفه عدل کدام است؟ هر روز باید مردم را به چوب بزند و بترساند تا عدل را رعایت کنند و تازه نه آن عدلی که در منظر حضرت علی علیه السلام مطرح است که انسان را متعالی می کند، بلکه عدلی که بیشتر به تحجر شبیه است.

تا این جا حضرت در مورد احکام می خواستند بفرمایند: علم به فلسفه احکام لازمه اجرای صحیح آن احکام است و بگردید ببینید این علم در

۹ - برای بررسی بیشتر موضوع حج، به نوشتار «حقیقت حج» رجوع فرمایید.

اختیار کیست؟ آیا خلیفه‌ای که بر سر کار آمده است چنین ادعایی دارد که فلسفه احکام را می‌داند؟ مسلم نه.^{۱۰}

فلسفه امامت اهل‌البیت در بین جامعه اسلامی

۹۶ - «وَإِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ» و اطاعت از ما خانواده را سبب نظم یافتن امت اسلام و دین اسلام قرار داد- در فرهنگ دین، ملت به معنی دین است-.

۹۷ - «وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ» و امامت و رهبری ما را برای در امان ماندن امت اسلامی از تفرقه قرار داد.

حضرت می‌فرمایند: ای بندگان خدا؛ همان‌طور که خداوند نماز و روزه و حج و را برای شما قرار داده است و در آن رمز و رازی هست، اطاعت ما را هم برای شما واجب کرده‌است تا امت و دیانت نظم پیدا کند و اختلافات در جامعه از بین برود. یکی از دانشمندان اهل سنت می‌گوید: اگر حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حاکم شده بود در جامعه اسلامی هیچ اختلافی به وجود نمی‌آمد.^{۱۱} همین که خلیفه اول سرکار

۱۰ - ابابکر می‌گفت: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان صلی الله علیه و آله رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» (مسند احمد ج ۱ ص ۱۴ - کنز العمال ج ۳ ص ۱۲۶ - الغدیر ج ۱۳ ص ۲۴۵).

۱۱ - بنا به نقل ابن اسحاق: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود (الموقیبات ص ۵۸۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیج ج ۲، ص ۲۷۳).

آمد، مهم ترین اصحاب پیامبر ﷺ اعتراض کردند. اما اگر حضرت علی علیه السلام سرکار آمده بودند همه می گفتند: حق با علی است، کسانی هم که مخالفت می کردند دلیلی برای مخالفتشان نداشتند.^{۱۲} ولی وقتی خلیفه اول سر کار آمد مخالفان او دلیل های محکم و قانع کننده ای داشتند. این ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: وقتی خبر خلافت ابابکر به سلمان رسید، گفت: «پیرمرد را انتخاب کردید؟! اما در مورد اهل بیت پیامبر ﷺ به خطا رفتید». یعنی اگر علی علیه السلام را برمی گزیدند کسی مخالفت نمی کرد.^{۱۳} و مخالفت معنای منطقی نداشت و دیگر فرقه های حنبلی و شافعی و مالکی و حنفی در اسلام به وجود نمی آمد. در شرایط حذف اهل بیت بود که هر کس و هر فرقه ای می گفت: من درست می گویم و دلم این طور گواه می دهد و خود را بر حق می دانست، چرا که باید یک وجود مقدس معصوم در صحنه باشد تا این ها عقاید و افکار و احوالاتشان را با او بسنجند، و چنین وجود مقدسی را خدا برای مردم در جامعه تعیین فرمود، ولی او را حذف نمودند، لذا هرج و مرج فکری و اخلاقی و عملی در همه جا پیدا شد.

۱۲- از ابوذر نقل شده که بعد از روی کار آمدن ابابکر گفت: ای امتی که پس از رسول خدا ﷺ متحیر مانده اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران می نهادید، از همه نعمت ها از هر سوی بهره مند می شدید.

۱۳- «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۱۸۳ می نویسد: سلمان از این که علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی جویند، تأسف می خورد و می گفت: به خدا سوگند پس از او هیچ کس شما را از آسرار پیامبران آگاه نخواهد کرد.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قبل از این که اختلافات و هرج و مرجها به وجود آید درست همان روزهای اول خلافت ابابکر می فرماید: «إِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ» ای مردم اگر از ما اطاعت کنید شیرازه دینتان حفظ می شود و تفرقه از بین می رود. ما خانواده ای هستیم که خداوند به ما یک لطفی کرده است برای شما. حال که مشخص است اختلاف هایی که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پیش آمد همه و همه ریشه در این داشت که کس دیگری غیر از علی علیه السلام خلافت بر مسلمین را تصاحب کرد، آیا مسلمانان برای نجات اسلام، راهی جز این دارند که به فرهنگ اهل البیت برگردند؟ امام خمینی «رحمة الله علیه» در وصیت نامه شان می فرماید: «فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برای همه اسلام حجت است». اهل سنت الان هم قبول دارند که سند این خطبه صحیح است و طبق روایت های خودشان هم قبول دارند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: فاطمه پاره ای از من است، هر که او را آزار دهد، مرا آزار داده است.^{۱۴} فرمودند: رضایت فاطمه رضایت من است. و توصیه کردند باید رضایت فاطمه علیها السلام را به دست آورید و فرمودند: فاطمه زهرا علیها السلام حوریه انسیه^{۱۵} است یعنی

۱۴ - «صحیح بخاری»، کتاب النکاح، باب: ذب الرجال عن ابنته.

۱۵ - سیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور» ذیل تفسیر کریمه «سبحان الذی اَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» به نقل از «طبرانی» می نویسد: عایشه گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که مرا به سوی آسمان بردند، داخل بهشت شده در کنار درختی از درختان آن توقف نمودم، درختی که به نیکویی آن و به سفیدی برگ آن و به لذیذی میوه آن، در بهشت ندیدم. پس میوه ای از میوه های آن برگرفتم و خوردم و به صورت نطفه ای در صلب من در آمد و آنگاه که به زمین \leftarrow

فرشته‌ای است به صورت بشر، و برای شما حجت است. پس با طرح دقیق و عمیق این خطبه می‌توانیم جهان اسلام را نجات دهیم.

بعضی از جنگ‌های زمان ابابکر با کسانی بود که نمی‌خواستند زکات را به غیر از اهل البیت بدهند.^{۱۶} با رحلت پیامبر اکرم ﷺ عده‌ای گفتند: اسلام هم رفت پس ما زکات نمی‌دهیم. عده‌ای هم گفتند: ما زکات را باید به اهل البیت و جانشینان واقعی پیامبر بدهیم نه به ابابکر. حالا ابابکر با هر دو گروه به اسم خروج از دین جنگید، گروه دوم را هم به اسم این که از دین خارج شده‌اند کشتند. این اختلاف‌ها عملاً جامعه اسلامی را تکه‌تکه کرد و سرخوردگی به وجود آورد و آن امیدواری اولیه‌ای که امکان داشت با بودن حکیمانی مثل سلمان و اباذر و مقداد در کنار اهل البیت، یک اسلام پسندیدنی را در جهان گسترش دهد از بین رفت.

با روی کار آمدن ابابکر یک امید بزرگی که بین بزرگان جامعه بود از بین رفت. یعنی اسلامی به صحنه آمد که در این اسلام حضرت علی علیه السلام باید از صحنه می‌رفت و لذا کسانی میدان‌دار شدند که از فرهنگ اهل البیت فاصله گرفته بودند. مثلاً پسر ابوسفیان یعنی برادر معاویه حاکم دمشق شد، یعنی مسیر حاکمیت در اسلام منحرف گشت. همان‌طور که قبلاً عرض شد اساساً تنها راه نجات جامعه حاکمیت حکم خداست نه نظرات افراد متکثر. با آمدن ابابکر فرهنگ خطرناک حاکمیت میل مردم

→ هبوط کردم، با خدیجه هم‌بالین شدم و او فاطمه را باردار گشت. بعد از آن هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمه را می‌بویم.

۱۶ - رجوع کنید به جریان مالک بن نویره در صفحات ۶۰ به بعد کتاب امام‌شناسی، ج ۲، از آیت‌الله حسینی تهرانی.

به صحنه آمد. در حالی که اگر علی علیه السلام بر سر کار آمده بود حاکمیت حکم خدا بر مردم به صحنه می آمد. چرا که در قلب امام معصوم جز حکم خدا چیز دیگری نیست. آدم خوب هر چه هم خوب باشد آخرش حکمش همان حکم مردم است نه حکم خدا. در فرهنگ اسلامی بنا بود که معصوم یعنی کسی که قلبش ظرف حکم خداست حاکم باشد ولی با ابابکر و فرهنگ غیر معصوم که سر کار آمد، همه تاریخ آخرالزمان تغییر کرد. غم فاطمه زهرا علیها السلام غم عظیمی است و این غم و این خطبه بر همه مسلمین حجّت است که اسلام از مسیر اصلی خود فاصله گرفته و گرفتار تفرقه شده است.^{۱۷} حضرت در ادامه خطبه شان می فرمایند:

۹۸ - «وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» و خداوند جهاد را جهت عزت اسلام

مقرر فرمود.

۹۹ - «وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ» و صبر را برای کمک در

استحقاق فرد مقدر فرمود.

۱۰۰ - «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ» و امر به معروف را وسیله

اصلاح عمومی قرار داد.

۱۰۱ - «وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقِيَّةً مِنَ السُّخْطِ» و نیکی به پدر و مادر را سپر

حفظ از خشم خدا قرار داد.

۱۰۲ - «وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مِئْمَةً لِلْعَدَدِ» و صلّه رحم را وسیله رشد و

نمایش کثرت خانواده قرار داد.

۱۷ - برای بررسی بیشتر این نکته می توانید به نوشتار «ریشه اصلی غم فاطمه علیها السلام رجوع

فرمایید.

حضرت می فرمایند: جهاد به شما عزت می دهد و صبر در دینداری باعث زیاد شدن اجر شماست و عملاً با صبر در دینداری، دینداری ما از حالت بالقوه به حالت بالفعل می رسد و ارزش اجر دادن پیدا می کند و امر به معروف، عموم جامعه را نجات می دهد و برّ و نیکی به والدین شما را از خشم الهی نجات می دهد، وصله رحم شما را رشد و هیبت می دهد. این فرهنگ و چشم بصیرت فاطمی است که می تواند ریشه آتش خشم خدا به بعضی از خانواده ها را در عدم برّ به والدین ببیند. حضرت می فرمایند: اگر صلّه رحم کنید با شکوه و گسترده و رشد یافته می شوید و هیبت پیدا می کنید. اگر صلّه رحم نکنید هر کدام از شما یک فرد تنهای بدون هیبت هستید و حقیر و ضعیف و بی پشتیبان می مانید.

۱۰۳ - «وَالْقِصَاصَ حَقّاً لِلدِّمَاءِ» و قصاص وسیله حفظ خون هاست.

۱۰۴ - «وَالْوَفَاءَ بِالتَّذْرِ تَعْرِضاً لِلْمَغْفِرَةِ» و وفای به نذر وسیله ای است جهت قرار گرفتن در معرض مغفرت الهی.

۱۰۵ - «وَتَوْفِيَةَ الْمَكَايِيلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبَحْسِ» و رعایت وزن و اندازه ها موجب تغییر رذیله صفت بخل است.

۱۰۶ - «وَالْتَهْيَ عَنِ شُرْبِ الْحَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ» و نهی از شراب خواری را سبب پاکیزگی از آلودگی های شخصیت قرار داد.

۱۰۷ - «وَأَجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ» و دوری گزیدن از تهمت زدن را برای دور ماندن از لعنت الهی قرار داد.

حضرت می فرمایند: قصاص باعث حفظ خون ها می شود. وفای به نذر باعث بخشش گناهان می گردد. بین آیا وقتی که به نذرت وفا می کنی

دلت مصفّی و نورانی نمی‌شود؟ حضرت می‌فرمایند: کم فروشی نکن و به اندازه وزن کن تا خفت شخصیت و پستی بخل در تو از بین برود. مشروب نخور تا شخصیت تو آلوده نشود، شراب‌خواری انسان را پست و رذل و سبک می‌کند.

نوع نگاه حضرت را دقت کنید! بعضی‌ها می‌گویند: مشروب کبد و بدن تو را خراب می‌کند، پس مشروب نخور. یعنی نگاه صرفاً بدنی و مادی به احکام الهی دارند. در حالی که حضرت می‌فرمایند: مشروب نخور تا از پستی و خواری آزاد شوی. از تهمت زدن دوری کن چرا که تهمت تو را از رحمت خدا محروم می‌کند. یعنی با انجام ظاهر این عبادات، روح انسان دارای کمالات معنوی می‌شود که خیلی ارزشمندتر از نتایج ظاهری است و باید افاق نیت خود را در انجام این وظایف و احکام الهی به بالاتر از این نتایج ظاهری سوق داد.

۱۰۸ - «وَتَرَكَ السَّرْقَةَ اِجَابًا لِلْعِفَّةِ» و ترك سرقت موجب ایجاد ملكه

عفت خواهد شد.

۱۰۹ - «وَحَرَّمَ الشَّرْكَ اِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ» و شرک را حرام فرمود

برای ایجاد اخلاص و جان را یکسره به اعمال ربوبیت حق گماردن. یعنی دزدی نکن تا شخصیت تو عفت پیدا کند و در روحانیتی که روح تجاوز و دریدگی را از بین می‌برد قرار گیری. آدم وقتی حریم اموال دیگران را حفظ کرد، بقیه حرمت‌ها را هم حفظ می‌کند. ولی کسی که جسور شد و مال دیگران را سرقت کرد کم بقیه ابعاد شخصیت‌های انسان‌ها را هم زیر سؤال می‌برد. بعد حضرت می‌فرمایند: خداوند شرک را

حرام کرد برای این که تو بتوانی رب عالمین را رب خود بشناسی. تو باید به این جا برسی که تو صاحب داری و اگر کسی به این مرحله رسید اصلاً مضطرب نیست. با «اخلاص»، راحت می توانی پروردگار داشته باشی. آدمی که صاحبش را از دست داده است، وقتی می خواهد ذکر بگوید خیالات هجوم می آورند و لذا نمی تواند ذکر بگوید. وقتی شرک از بین رفت با صاحب عالم و رب عالم راحت تر می توانی ارتباط برقرار کنی. اخلاص یک مقام بسیار نفیس و ارزش مندی است که برای به دست آوردن آن، جا دارد انسان همه چیزش را خرج کند. حال می فرماید: شرک نورزیدن و آرام آرام از چنگال شرک های جلی و خفی آزاد شدن، ما را به اخلاص می رساند.

علت افراط و تفریط در دین

اگر جهان اسلام به این سخنان دقت کند، خواهد پذیرفت آن خانواده ای که از اسرار احکام الهی با خبر است به واقع باید مجری اصلی احکام در جامعه باشد و دیگران باید با تبعیت از آنان نظام اسلامی را به جریان در آورند. شما ببینید «ولایت فقیه» می گوید: کار ولی فقیه این است که حکم معصوم را برای شما بیابد و بیان و اجرا کند، نه این که فکر و اندیشه خود را برای شما بیاورد. همه باید از طریق معصومی که فلسفه احکام را می داند زندگی خود را سیر دهند.

هرگاه ستون و محور آسیای جریان احکام الهی از صحنه خارج شود، اجرای احکام به افراط و تفریط کشیده می شود و ملاک حقایق و صحت

امور گم می‌شود و هر کس بر اساس فکر خود عمل می‌کند. همان طور که عرض شد: مالک ابن نویره گفت من فقط به اهل البیت زکات می‌دهم. خالد بن ولید را فرستادند که یا زکات بگیرد یا با او بجنگد. خالد، مالک بن نویره را کشت و همان شب با همسر او همبستر شد. اگر مالک و همسرش کافر هم بودند باید خالد صبر می‌کرد تا عدّه همسر مالک تمام شود. وقتی قضیه به گوش ابابکر رسید و به ابابکر اعتراض کردند که باید حدّ زنا بر خالد جاری شود. ابابکر در جواب گفت: شمشیری را که در راه خدا به حرکت در آمده است نمی‌گیرم.^{۱۸} یعنی آیا شمشیر خالد، شمشیر خداست! آیا این افراط در طرفداری از کسی نیست که حکم خدا را زیر پا گذارده است؟ این از یک طرف که چگونه حدّ خدا تعطیل شد. از طرف دیگر شیخ مفید در ارشاد آورده که: به عمر خبر رسید، فلان زن شش ماهه بچّه به دنیا آورده است. عمر گفت: باید حدّ زنا را بر او جاری کرد چون قبلاً با کسی همبستر شده است. حضرت علی علیه السلام گفتند: چه کار می‌خواهید بکنید؟ چرا به او تهمت می‌زنید؟ مگر در قرآن نمی‌فرماید که حمل و شیردادن ۳۰ ماه است؟^{۱۹} از طرفی در جای دیگر می‌فرماید: شیردادن ۲۴ ماه است،^{۲۰} پس امکان دارد که کسی شش ماهه بچّه به دنیا آورد، این جا بود که خلیفه گفت: «لَوْ لَا عَلَيُّ لَهْلَكَ عَمْرٌ».^{۲۱}

۱۸ - «تاریخ الخميس»، ج ۲، ص ۲۳۳ - «ترجمه الغدير»، ج ۱۳، ص ۳۱۲.

۱۹ - سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲۰ - سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۲۱ - «بحارالانوار»، طبع کمپانی، ص ۴۸۳ یا «ارشاد»، طبع سنگی، ص ۱۱۳ یا داریم که: عبدالله جهنی نقل کرده که مردی از طایفه ما، زنی از طایفه جهنی را به زنی گرفت و پس از

البته؛ در فرصت بعدی مفصلاً این موضوع را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد، ولی عرض بنده این است؛ فرهنگی که ابابکر و عمر به صحنه آوردند فرهنگ افراط و تفریط است و فرهنگی که از معصوم جدا شود و فلسفه دین را نداند دائم در افراط و تفریط است. لذا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه خود به طور مفصل فلسفه وجودی هر حکمی را بیان می کنند تا مدعیان خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله در اجرای دین، خود را اندازه بزنند و ارزیابی کنند ببینند آیا در جای درستی قرار گرفته اند؟!

در ادامه فرمودند:

۱۱۰ - «فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» پس

تقوای الهی پیشه کنید و از خدا آن گونه که شایسته است، بترسید و از دنیا نروید مگر آن که مسلم شده و در مقام تسلیم حق قرار گرفته باشید.

شش ماه فرزند به دنیا آورد، مرد به عثمان جریان را گفت، عثمان دستور سنگسار او را داد. پس خبر به علی علیه السلام رسید، حضرت به عثمان فرمود: حدّ رجم بر آن زن نیست، چون قرآن از طرفی فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (احقاف/۱۵) یعنی حمل و شیر دادنش، برابر سی ماه. و نیز فرمود: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْرِئَهُنَّ» (بقره/۲۳۳) یعنی و مادران شیر دهند فرزندان خود را دو سال کامل. پس این طور می شود که شیردادن بیست و چهار ماه و حمل آن شش ماه. عثمان گفت: قسم به خدا من تا حال این نکته را نفهمیده بودم، پس دستور داد آن زن را برگردانند. که معلوم شد آن بیچاره را سنگسار کرده اند. سخنان آن زن قبل از سنگسار به خواهرش این بود که ای خواهر! غمگین مباش، به خدا قسم هیچ کس جز شوهرم دست به من نزده. پس از آن که طفل بزرگ شد، مرد اقرار کرد که فرزند من است و شبیه ترین مردم به او بود و آن مرد که نسبت ناروا به زن خود داد، تمام اعضاء بدنش پاره پاره بر رختخواب ریخت. (مالک در کتاب موطا ج ۲ ص ۱۷۶ و بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۴۴۲، الغدیر ج ۱۱ ص ۱۸۳).

۱۱۱ - «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ» و خدا را در آنچه بدان امر کرده و در آنچه از آن باز داشته است اطاعت کنید.

۱۱۲ - «فَأِنَّهُ إِنَّمَا يُحْسِنُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فقط دانشمندان از خدا می ترسند و قلبشان در خشیت است.

ای مردم! تقوا را حفظ کنید، مواظب باشید بی دین از دنیا نروید و یا قبل از آن که تمام ابعاد شخصیت خود را تسلیم حکم خدا کنید از دنیا نروید، و دستورات خدا اعم از امر و نهی الهی را اطاعت کنید همانا فقط بندگان عالم از خدا می ترسند و لذا هر کس از علم واقعی برخوردار است بیشتر در مقابل دستورات الهی خاشع و متواضع است.

آنگاه حضرت می فرماید:

۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - «أَيُّهَا النَّاسُ! اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ» ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ است.

چرا حضرت در این میان خودشان را معرفی می کنند؟ از این جمله متوجه می شویم که تمام تلاش سقیفه سازان این بود که فاطمه علیها السلام را نبینند و حتی گوششان را نسبت به این که فاطمه علیها السلام آمده است با آن ها سخن بگویند، به نشنیدن بزنند، همان طور که با آن همه تأکیدات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ در معرفی وجود مقدس فاطمه علیها السلام خود را به نشنیدن زدند. با این که اکثر روایات شیعه در باره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در کتاب های اهل سنت هست، ولی باز هم این ها تلاش دارند فاطمه علیها السلام را نبینند. چرا که گاهی سلیقه و گرایش های جامعه آن قدر انحرافی می شود که منطقی ترین حرف را کاملاً نشنیده می گیرد و غیر منطقی ترین حرف ها را با گوش باز

می شنود. ظاهراً جامعه در آن زمان در گرداب چنین مشکلی افتاده است و سعی دارند خبری از او نداشته باشند و فاطمه را ناشناخته‌ای گمنام در عبودیت بپذیرند، ناشناخته‌ای همچون قبر پنهانش. آری درست است که حقیقت فاطمه علیها السلام آنقدر بزرگ است که دیدن او نزدیک به غیرممکن است و آن حضرت ناشناخته‌ای است همچون لیلۃ القدر، ولی مثل لیلۃ القدر که در عین پنهان بودن وجود دارد و هر سال مردم در دهه سوم ماه رمضان تحت تأثیر آن شب بزرگ هستند، فاطمه زهرا علیها السلام آنچنان نبود که نتوان از او متأثر شد و از او استفاده کرد.

می خواهم عرض کنم؛ این که حضرت زهرا علیها السلام خودشان را معرفی می کنند یک پیام تاریخی دارند تا زمانه‌ای را ترسیم کنند که بنای نشناختن فاطمه علیها السلام را گذاشته بودند. بعد ادامه می دهند:

۱۱۶ - «أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْءًا» آنچه ابتدا گویم همان را در انتها به زبان

آورم و خلاصه حرف اول و آخر یک نکته بیش نیست.

۱۱۷ - «وَ لَا أَقُولُ مَا غَلَطًا وَ لَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ شَطَطًا» آنچه

می گویم غلط و مغالطه نیست، و آنچه را هم انجام می دهم ظلم و پراکنده گویی نیست.

آنچه را در ابتدا می گویم همان را در انتها می گویم. از ابتدا تا حال برای شما از توحید و قرآن و پیامبر و فلسفه احکام و.... گفتم، حالا هم که در ادامه حرفم می خواهم از خلافت و ولایت حرف بزنم همان‌ها را می گویم و جلوه قرآن و اسلام را در صورت دیگری عرض می کنم. آنچه می گویم غلط و پرت و پلا نیست با آرامش کامل و بدون عصبانیت هم

می گویم، آنچه می گویم ظلم و جور هم نیست - پس بر مبنای یک رسالت سخن می گوید نه به جهت عصبانیت و خشم - سلیمان کتانی نویسنده عرب مسیحی در کتاب «فاطمه علیها السلام زهی در نیام» می گوید: خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در عین این که یک شور و حماسه بسیار عالی در بردارد، به نقل تاریخ در یک آرامش کامل بیان شده است.

حضرت در ادامه می فرماید:

۱۱۸ - «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» اشاره به آیه ۱۲۸ سوره توبه است که خدا می فرماید: رسولی از طرف خدا از بین خودتان برایتان آمد، بر او سخت است آنچه شما را آزار می دهد، بر سعادت و ایمان آوردن شما حریص است و نسبت به مؤمنین در مهربانی و رحمت خاص قرار دارد.

۱۱۹ - «فَأَنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَيْ دُونَ نَسَائِكُمْ» پس اگر پدرم را بشناسید می دانید که من پدری دارم که هیچ یک از زنان شما چنین پدری ندارد.
 ۱۲۰ - «وَ أَخَا إِبْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ» و آن پیامبر، برادرِ پسر عموی من بود، نه برادر مردان شما.

۱۲۱ - «وَ لَنِعْمَ الْمَعْرَىٰ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» و چه خوب است با او نسبت داشتن.
 ای مردم! پیامبری از خود شما به سوی شما آمد که رنج‌های شما بر او گران است و دلسوز بر شماست و بر مؤمنین مهربان و رؤوف است. اگر شما نسب پیامبر را دنبال کنید او پدر من است و هیچ یک از زنان شما چنین پدری ندارد. و برادرِ پسر عموی من بود و نه برادر مردان شما. چون پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی به مدینه هجرت کردند با حضرت علی رضی الله عنه عقد

أخوت بستند، و چه خوش نسبتی است نسبت با پیامبر ﷺ و با علی التیجانی. یعنی یک فرهنگی است که این فرهنگ در رابطه با ما به جامعه می آید، شما حواستان باشد که دارید از این فرهنگ منحرف می شوید و در واقع دلسوزهای واقعی خود را رها کرده اید که آزار شما برای آنها سخت و طاقت فرسا است.

حقایق بسیاری در وجود حضرت فاطمه علیها السلام به وقوع پیوست و از او نمایان شد، مثل صبر بر سختی ها، عبودیت حق، که در بحث «فاطمه علیها السلام مظهر عبودیت» تا حدی بحث شده است در آن جا عرض کرده ایم فاطمه علیها السلام مقصد خلقت است، بر اساس روایات هم می گوئیم. ^{۲۲} بصیرت و شجاعت «أم ابیها» و «أم بعلها» از دیگر خصوصیات اوست. فاطمه علیها السلام نه تنها ام ابیها بود، بلکه ام بعلها هم بود. یعنی هم تسلی خاطر پیامبر ﷺ بود و فرهنگ پیامبر ﷺ را می شناخت، هم تسلی خاطر ولایت بود. فرهنگی که نگذاشت از ولایت غفلت شود، هرچند دشمن می خواست مسئله ولایت را پنهان کند. او دختر خدیجه بزرگ علیها السلام، مظهر بزرگی ها و ایثارها و از جان گذشتگی های مادرش است. کسی که زندگی را طوری تنظیم کرد که همواره به سوی حوادث بزرگ گام برمی داشت و نه به سوی زندگی سرد و ساکت. دامنی که پرورنده حسنین، سیدی شباب اهل الجنته است. محور خانه ای که حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: ستارگان امان آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین. همسر کسی که حضرت فرمود: یا علی! اساس اسلام، دوستی من و خانواده من است همان طور که در مورد خانواده

۲۲ - «جنة العاصمه»، ص ۱۶۸ به نقل از كشف اللثالی با ذکر سند حدیث.

فاطمه علیها السلام به ما فرمود: استوارترین شما بر صراط کسی است که محبت خاندان مرا بیشتر داشته باشد. در نتیجه فاطمه علیها السلام مادر و محور خانواده‌ای است که جهان از هم گسسته به آن نیازمند است.

فرمود: پس چه نیکو پیامبری است آن که من با او نسبت دارم. پس ای مردم! طبق این فرهنگ باید متوجه شوید که دنبال چه کسی باشید و نسبت خود را با علی علیه السلام قطع نکنید همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت خود را با علی علیه السلام برقرار نمود. إن شاء الله در جلسه آینده این موضوعات را با نکاتی که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در خطبه خود در مسجد مدینه می‌فرمایند، پیگیری می‌کنیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

نقش حضرت علی علیه السلام در ایجاد اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿وَكَنتَ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً...﴾

سلام بر تو ای فاطمه! ای امتحان شده‌ای که خالق تو قبل از خلق کردنت، تو را امتحان نمود و تو را صابر یافت.

همان طور که مستحضرید خطبه حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد مدینه، یک دایرةالمعارف از فرهنگ اسلامی است و یکی از ذخیره‌های عالی برای تفکر بشر است و باید با حوصله و آمادگی فکری با آن برخورد کرد.

عرض شد که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این فراز از خطبه ابتدا خود را معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ، اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ.....» این کار حضرت، یک روش سندسازی تاریخی است، چرا که خود حضرت در آخر خطبه می‌فرمایند: من این سخنان را گفتم تا برای همه انسان‌هایی که می‌خواهند در مسائل سیاسی درست بیندیشند، حجت باشد. و در واقع می‌خواهند سخنانشان چراغ تفکر بشر در طول تاریخ باشد. این است که

اگر با یک حوصله طولانی روی خطبه حضرت دقت شود ذخیره بسیار عمیقی برای تفکر ما و برای تحلیل کردن جریان‌های سیاسی زمانه خودمان، خواهد بود. حضرت بعد از آن که نسبت خود را با پیامبر و علی علیهما السلام طرح نمودند و فرمودند: «وَلَسَنِعَمَ الْمَعزَىٰ إِلَيْهِ» چه نیکو بزرگواری است آن کس که من با او چنین نسبتی دارم، سپس در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱۲۲ - «فَبَلِّغْ بِالرِّسَالَةِ صَادِعاً بِالْتَذَارَةِ» رسالت و مسئولیت خود را به نحو احسن انجام داد و نبوت را با «انذار» آغاز کرد.

۱۲۳ - «مَائِلاً عَلَىٰ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ» در حالی که راهش را از پرتگاهی که مشرکین در آن در حال سقوط بودند، جدا کرد.

۱۲۴ - «صَارِباً تَبَجَّهُمْ، آخِذاً بِأَكْظَامِهِمْ» مشرکینی که شمشیر بر فرق آنان نواخت و گلوگاه آنان را گرفت و فشرد.

می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه زندگی شما آمد و نگاه جدیدی به شما داد و موانع و پرده‌های درست اندیشیدن را کنار زد و رسالتی را که به عهده‌اش بود به نحو کامل به انجام رساند و هشدارها و خطراتی را که باید متذکر می‌شد، تذکر داد و جهت خود را از مشرکین جدا کرد و نظامی را به وجود آورد که شرک در آن دارای نقش نبود و گردن مشرکین را زد و گلوگاه تنفس شان را گرفت. حضرت می‌فرماید: اساساً جو شرک جوئی بود که اصلاً اجازه درخشش به تفکر و اندیشه نمی‌داد، و پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گلوگاه شرک را فشار داد و فرهنگ آن را از درخشش و نقش آفرینی بازداشت.

بعضی وقت‌ها آدم فراموش می‌کند که در زمان ظهور اسلام چه شرایط و فضایی بر بشریت حاکم بوده است. مرحوم کاشف الغطاء می‌گویند: وقتی یهودیت و مسیحیت داشتند کهنه و بی‌آبرو می‌شدند، اسلام ظهور کرد و حتی یهودیت و مسیحیت را که تماماً به عنوان یک دین از ارزش ساقط شده بود، دوباره به عنوان دین، زنده کرد و آن‌ها به عنوان ادیان توحیدی آبرومند شدند. یعنی وقتی چشم اندیشه بشر به ارزش دین باز باشد بقیه ادیان هم معنی رفته خود را باز می‌یابند. امروزه با تمام تنوع و کثرت اندیشه‌های بشری که در دنیا هست تقریباً بیشترین مشغله ذهن بشر در بخش اندیشه، بر روی مسائل دینی است. وقتی نهضت دینی به پا شد بیشترین دغدغه بشر دغدغه دین و دینداری می‌شود.

اسلام؛ دین آینده جهان

به گفته یکی از اساتید علوم سیاسی دانشگاه ماساچوست: انقلاب اسلامی ایران در صحنه تاریخ معاصر درست وقتی به صحنه آمد که تبلیغات چهارصدساله اخیر مدعی بود دوره دین گذشته است و دیگر دین ذهن بشر را نمی‌تواند قانع کند، و با ظهور خود تبلیغات چهارصدساله جهان غرب را نقش بر آب کرد و یک مرتبه جهان از طریق انقلاب اسلامی متوجه شد که نه تنها دوره دین نگذشته است، بلکه غرب مجبور شده نسبت به دین واکنش نشان دهد و دین را در نظام غربی دوباره معنا و بازخوانی کند. اگوست کنت در اوایل قرن ۱۹ ندا سرداد که دوره دین گذشته است و دین مربوط به زمانی بود که بشر به علوم تجربی و

جامعه‌شناسی دست نیافته بود. او تلاش می‌کرد ثابت کند دین مربوط به دوره خرافه پرستی و اُسطوره‌گرایی بشر است. این حرف‌ها به جهت آن است که امثال اگوست کنت جایگاه دین خدا را در هستی نمی‌شناسند. شما هرگز تصور نکنید امروز دین در جهان غرب از بین رفته است، بلکه به جهت برداشت‌ها و تفسیرهای غلط کلیسا در جهان غرب نسبت به دین یک سرخوردگی ایجاد شده است و آن‌ها در واقع طالب یک دین واقعی هستند که نیازهای آن‌ها را جواب دهد. سرخوردگی‌ها از دین خرافی را نباید پشت کردن به اصل دین تعبیر و تلقی کرد. جوامع بشری در مجموع و بر اساس فطرت الهی‌شان، گرایش به دین دارند، هر چند طرز تلقی و ارتباط ارباب کلیسا با دین، در آنها سرخوردگی نسبت به دین ایجاد کرده است و قدرت اُسطوره‌زدایی اسلام و روح توحیدی ناب آن همه انحرافات را که به اسم دین به بشر تحمیل کرده‌اند می‌زداید. آری به فرمایش فاطمه علیها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اسلام، فرق شرک را شکافت و این شرک‌زدایی تا انتهای تاریخ ادامه خواهد یافت.

ناامیدی در اردوگاه شرک

- ۱۲۵- «دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» و بشریت را با زبان حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت نمود.
- ۱۲۶- «يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ» بت‌ها را در هم شکست.
- ۱۲۷- «وَيَنْكُتُ الْأَهَامَ» سرکردگان شرک را منکوب کرد.

۱۲۸- «حَتَّىٰ اِنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوْا الدُّبْرَ» تا آنجایی که جمعیتشان منهزم شد و از میدان گریختند.

۱۲۹- «حَتَّىٰ تَفْرَى اللَّيْلُ عَن صُبْحِهِ» تا صبح صادق از زیر پرده شب به در آمد.

۱۳۰- «وَ اسْفَرَ الْحَقُّ عَن مَخْضِهِ» و چهره حق از نقاب بیرون شد و حق خالص جلوه گر گشت.

می فرمایند: پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از طریق حکمت و موعظه راه رسیدن به خدا را نشان داد، رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت کننده مردم به سوی پروردگارش بود آن هم از طریق «حکمت» یعنی دلیل ها و براهین روشن عقل پسند، و از طریق «موعظه» یعنی تحریکات عاطفی فطری شیدا کننده و روح افزا. و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به صحنه حیات بشری آمد «تَكْسِيرُ الْأَصْنَامِ» بت ها را شکست. بت یعنی هر چیزی که حجاب حق و مانع ارتباط انسان با خدا است، حالا چه سنگ باشد، چه پول، چه فکر و فرهنگ انحرافی، و چه حزب و گرایش های قبیله گری. پیامبر صلی الله علیه و آله با آوردن دین اسلام، همه این حجاب ها را رسوا کرد و زشتی وجودشان را نمایاند. امروزه وقتی اسلام حقیقی به صحنه مقابله با مکتب های دیگر می رود، با نور توحیدی خود انحراف هایی را روشن می کند که واقعاً عقل نمی تواند بپذیرد ولی آن ها پذیرفته اند. حضرت فاطمه علیها السلام می فرمایند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و فضای بت پرستی و سران بت پرستی را سرکوب کردند. به طوری که اتحاد مشرکان شکسته شد و از میدان فکر و فضای جامعه حذف شدند و فرهنگ بت پرستی و عوامل حجاب حق، بی آبرو شد. هر چند که همیشه

در هر جامعه‌ای افکار غلط و آدم‌های فاسد وجود دارد ولی با آمدن دین حق، این‌ها بی‌آبرو و بی‌ارزش می‌شوند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد صبح صادق دیانت دمیده شد و حق به شکل ناب آن جلوه کرد و از آن به بعد تا قیام قیامت سیاست شرک، تاب پایداری را از دست داده است و فرهنگ شرک هرگز امیدوار ماندن نخواهد بود.

۱۳۱- «وَوَطَّقَ زَعِيمُ الدِّينِ» آری زمامدار دین به نطق آمد.

۱۳۲- «وَوَحُرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ» و عربده‌های شیاطین خاموش گشت و همه‌شان لال شدند.

۱۳۳- «وَوَطَّاحُ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ» و خار نفاق از راه برداشته شد و دیگر نمی‌تواند مانع اصلی باشد.

۱۳۴- «وَوَانْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ» و گره‌های کفر و شقاق از هم گشوده شد.

حضرت می‌فرمایند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرهنگی را به وجود آوردند که فریادهای شیطانی خاموش شد یعنی حرف‌های دینی انسان دیندار در جامعه معنی دار گشت. مثلاً وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» در جواب گفتند: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله سوار می‌شود، آن‌هم بدون پالان؟ شاید شما الآن بگویید این‌ها چه ربطی به آن سخن دارد؟! جواب این است که در فرهنگ شرک الود جاهلیت کسی باید حرف حسابی بزند که پول‌دار باشد و اسب سوار شود و ...، حالا که اسلام فرهنگ کل جهان را متأثر کرده است شما متوجه می‌شوید که تقواداشتن و حرف حسابی زدن ربطی به ثروت و قدرت داشتن ندارد. حضرت موسی علیه السلام

وقتی برای تبلیغ دین خدا به دربار فرعون رفتند، درباریان به ایشان اعتراض کردند که چرا دستبند طلا نداری؟^۲ یا در قرآن داریم که عده‌ای از یهودیان آمدند پیش پیامبر زمان‌شان و گفتند رهبری برای ما بفرست تا برویم با جالوت بجنگیم. پیامبرشان می‌فرماید خداوند حضرت طالوت را برای شما برگزیده است تا به کمک او بروید و با جالوت بجنگید. آن‌ها در جواب می‌گویند طالوت که نه ثروت دارد و نه موقعیت اجتماعی، چگونه می‌تواند رهبر ما باشد.^۳ شما ببینید فرهنگ‌های وحشی بی‌منطق گاهی ذهن بشر را آنچنان اشغال می‌کرده که اصلاً اجازه نمی‌داده است به تعالی فکر کنند.

فرهنگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آمد، عربده‌های شیطانی اعم از فکر و تبلیغات و مانور سیاسی و اجتماعی آن زمان، گنگ و خاموش شد و پوچی و بی‌منطقی‌اش هویدا گشت و از این طریق خارهای فرهنگ نفاق کنده شد. یعنی میدان فرهنگ نفاق با نور توحیدی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورد از بین رفت و دیگر نتوانست سایه‌ای راحت برای ادامه حیات خود پیدا کند تا بتواند به راحتی اندیشه بشریت را در دست بگیرد.

۲ - «فَلَوْلَا الَّذِي عَلَيْهِ اسْمُ السُّورَةِ مِنْ ذَهَبٍ» چرا افکنده نشده بر او دست‌بندهایی از طلا؟

(زخرف آیه ۵۳)

۳ - «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَبَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (سوره بقره آیه ۲۴۷)

فاطمه علیها السلام ماوراء تاریخ

این جملات حضرت را باید در گستره تاریخ نگاه کرد و احتیاج به شرح و بسط طولانی دارد. من و شما باید خطبه حضرت زهرا علیها السلام را به عنوان یک کتاب درسی برداریم و چندین بار بخوانیم و بعد از آن با یک روش عمیق و دقیق بررسی کنیم تا بتوانیم تفسیر و تحلیل زندگی امروزمان را از طریق این خطبه به دست آوریم. برای این که تحلیل صحیحی از زمانه خود پیدا کنیم باید با عقل فاطمه زهرا علیها السلام زندگی کنیم. شما در دقت آن حضرت عنایت داشته باشید که این چه بینشی است که در جریان حاکمیت خلیفه اول انحراف کلی اسلام را می بیند در حالی که خلیفه اول، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و یار غار آن حضرت است. در ادامه خطبه خواهید دید که حضرت می فرماید: با انحراف از حاکمیت امام معصوم، همه کفر بر سر کار آمده است. این چه بصیرت و چه جرأتی است که می فهمد آن چه بر سر کار آمده، کفر و شرک است، و از آن جایی که اسلام مکتب نفی هرگونه شیطنتی است - اعم از کفر و نفاق - این جریان را نفی و رسوا می کند و با این سخن نه تنها به مسلمانان واقعی نوید انهدام این جریان را در آینده تاریخ می دهد، بلکه ما را به نزدیکی بیشتر به اسلام واقعی دعوت می کند تا ما هم بتوانیم در ادامه انقلاب اسلامی جریان کفر و نفاق را بشناسیم و در هم بکوبیم.

شما این را بدانید که به فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک نمی شوید مگر این که به عقیده حضرت نزدیک شوید. یعنی فاطمه زهرا علیها السلام یک قلب است که این قلب، هم فکر دارد، و هم شوق و شور عبادی و هم شعور سیاسی و

هر کس به اندازه‌ای که به این عقیده و شوق و شور و شعور نزدیک شود، به حضرت نزدیک شده است و ماوراء تاریخ زمان خود، جایگاه حوادث را می‌شناسد. به همین دلیل تأکید می‌کنیم که باید فرصت مناسبی را برای فهم خطبه و تحلیل جملات حضرت بگذارید تا آرام آرام با تدبّر و تعمق روی خطبه، زوایایی از آن روشن شود. باید فهمید جایگاه فرهنگی شرک و نفاق در فرهنگ بشری پس از ظهور اسلام کجاست و چگونه می‌توان با آن روبه‌رو شد، این‌ها را فاطمه زهرا علیها السلام به ما می‌آموزد. شما مطمئن باشید بنده خیلی راحت‌تر هستم که چند تحلیل سیاسی از فرمایشات حضرت بکنم و شما نیز خوشتان بیاید؛ ولی در نهایت بر بینش و بصیرت شما افزوده نمی‌شود، بلکه فقط یک خاطره برایتان می‌ماند. پس باید نوع نگاه و برخورد ما با این خطبه به عنوان یک مرجع تفکر همیشگی مدّ نظر باشد که دائم به آن رجوع کنیم و از آن در اندیشه سیاسی و تاریخی خود تفکر و هدایت بگیریم.

حضرت می‌فرمایند: وجود دین اسلام باعث شد که گروه‌ها و باندهای نفاق و کفر از هم بپاشد. به عنوان مثال همین حالا در جامعه ببینید هر قدر نور توحیدی اسلام ضعیف شود، باندها و گروه‌های کفر و نفاق و ستم بیشتر می‌شود. این قاعده همیشگی تاریخ است. اخیراً سوابق یکی از گروه‌های سیاسی را مرور می‌کردم دیدم این‌ها یک زمانی نور امام خمینی «رحمة الله علیه» را پذیرفته بودند و جهت صحیحی داشتند ولی هر چه از نور و خط امام «رحمة الله علیه» فاصله گرفتند حرف‌هایی زدند که آدم خجالت می‌کشد بگوید که این حرف‌ها، حرف‌های یک انسان مسلمان است. شاید

فکر می کردند با فاصله گرفتن از امام و اسلام ناب می توانند برای خودشان یک قدرت و پایگاهی پیدا کنند، ولی نفهمیدند که اسلام، نفاق و کفر آن‌ها را بر ملا می کند و خیلی زود ناکام می شوند. قاعده همه این حادثه‌ها در سخنان حضرت زهرا علیها السلام هست.

خلوص؛ شرط احیاء دین

حضرت در ادامه فرمودند:

۱۳۵ - «وَفُتِّمُ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ» و به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله دهان‌های شما به کلمه اخلاص باز شد.

۱۳۶ - «فِي نَفْرِ مِنَ الْبَيْضِ الْخِصَامِ» در میان گروهی که سپیدروی و شکم به پشت چسبیده بودند.

حضرت می فرمایند: شما آرام آرام با نور دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جایی رسیده‌اید که سخن از توحید می گوئید، مگر این چیز ساده‌ای است. شما به جایی رسیده‌اید که وقتی مشکلی برایتان پیش می آید متوجه می شوید پای خدا در کار است و تذکری است الهی. وقتی نعمتی به شما می رسد می بینید پای خدا در کار است و می خواهد امتحانی را اجرا نماید. این که آدم بفهمد فوق جریانات زندگی و حوادث روزگار، یک نیروی لایزالِ قدرتمند حکیم عادل مدبّر در کار است یک شعور پیامبری است و این از طریق دین به ما رسیده است. اخلاص یعنی همه چیز را به خدا ربط دادن و او را تمام مقصد و مقصود خود گرفتن.

حضرت می فرمایند: این دین و این فرهنگ توحیدی و اخلاص را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کسانی به صحنه آورد که روسفیدان شکم تهی بودند، یعنی مسلمانان نورانی که شکم پُر و عشرت زده و عیاش نبودند. یعنی هیچ وقت دین از طریق مرفهین روی کار نمی آید. به تعبیر امام خمینی رحمه الله علیه: «مبارزه، با رفاه طلبی سازگار نیست». «تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت را چشیده باشند».

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خصوصیات سینه چاکان دین و پایه گذاران دین را تبیین می کنند: روسفیدانی متدین و متعبد، کسانی که شکم چران نیستند، اهل شهرت و شهوت نیستند. اصلاً خدا به کسانی که اهل هوس و شهوت اند توفیق ایجاد نظام توحیدی و اسلامی را نمی دهد. این موضوع برای شما عبرت هم باشد که اگر می خواهید در احیاء دین به معنای واقعی نقش داشته باشید باید نگهبان شکم و شهوت تان باشید. انسانی که عبودیت را از دست داد غیر ممکن است بتواند کار حسابی بکند، کارهایش برای جامعه بیش از آن که خدمت باشد، ضرر است، چون خداوند هرگز به او توفیق خدمت نخواهد داد.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این خطبه قواعدی را به بشر ارائه می دهند که بشر می تواند تا قیام قیامت از آن استفاده کند. ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: وقتی با پسر زید بن علی ابن الحسین - نوه امام سجاد علیه السلام - روبه رو شدم پرسیدم شما راجع به این خطبه چه می دانید؟ او در جواب گفت: که این خطبه در بین ما اهل بیت دست به دست می گردد. یعنی خطبه حضرت بین خانواده پیامبر به عنوان یک کتاب فکری و فرهنگی بوده و بر

روی تک تک عبارات آن ستونی از تفکر می ساخته اند. ما فعلاً نگاهی اجمالی و گذرا به این خطبه انداخته ایم تا شمای کلی خطبه را ارائه بدهیم.

راز عزت و ذلت ملتها

۱۳۷- «وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» و شما بر کناره پرتگاهی از آتش بودید.

۱۳۸- «مُدْقَةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ» مانند جرعه ای آب (که به سادگی شما را می توانستند بنوشند) و آنقدر ضعیف که هر کس طمع به چیزی داشت به سراغتان می آمد.

۱۳۹- «وَ قُبْسَةَ الْعَجْلَانِ» و آتش زنه ای بودید که بلافاصله خاموش می شد و نمی توانست جایی را روشن و گرم کند.

۱۴۰- «وَ مَوْطِيءِ الْأَقْدَامِ» و مثل محل لگد کوب شدن روندگان، زیر پا له شده بودید.

۱۴۱- «تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَفْتَأُونَ الْقِدَّ وَ الْوَرَقَ» از آبی که شتران در آن رفته و آن را آلوده می کردند، می آشامیدید، و از پوست حیوانات و برگ درختان غذا می گرفتید.

۱۴۲- «أَذَلَّةَ خَاسِيْنَ» خوار بودید و مطرود.

۱۴۳- «تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ» می ترسیدید که اطرافیان، شما را بربایند.

حضرت می فرمایند: ببینید چه فکر و فرهنگی به صحنه آمد و شما را تا کجا اوج داد و شما قبل از آن، در چه شرایطی بودید، مگر شما در لبه

پرتگاه سقوط در آتش نبودید؟ قبل از این که اسلام برای شما بیاید زندگی شما از نظر ناامنی مانند حالتی بود که هر لحظه خطر سقوط در آتش را احساس می کردید. شما همانند «مَذْقَةَ الشَّارِبِ» آب بسیار اندک و قلیلی بودید که در یک گوشه گودال جمع شده و هر کس می خواست به راحتی از آن کمی برمی داشت و می برد و هیچ وقت هم کسی نمی گفت چرا برداشتی و کجا بردی. موقعیت شما مثل موقعیت چنین آبی بود. شما مثل لقمه ای بودید که هر کس می خواست می توانست به راحتی بخورد و به اصطلاح، شما را یک لقمه کند و آب هم از آب تکان نمی خورد. راستی این هیبت و قدرت امروزی را از کجا به دست آوردید؟ که نه تنها دیگر لقمه نیستید بلکه تعیین کننده سیاست های منطقه نیز شده اید.

یکی از دانشمندان می گوید: « عربستان آن قدر بی ارزش بود که ارزش مستعمره شدن توسط یکی از دو قدرت آن روز یعنی ایران و روم را هم نداشت ». حضرت می فرمایند در ناپایداری و بی هویتی همانند یک جرقه آتش بودید که اصلاً حضور پایدار و اثر سازی برایش مطرح نیست. شما به راحتی لگد کوب می شدید و کسی هم در بین شما نبود که تصمیمی بگیرد. شما از آب آلوده می آشامیدید، همان آبی که حیوانات در آن وارد می شدند و آن را آلوده می کردند و می خوردند. شما در بدترین شرایط ذلت آن قدر بی مقدار بودید که هر لحظه امکان ربوده شدنتان می رفت. توجه داشته باشید حضرت نمی خواهند به کسی توهین کنند، قصد حضرت این است که فضای زمان ظهور اسلام را برای آنها ترسیم کنند تا سری از اسرار فاطمی را آشکار نمایند. هر کس به واقع دقت کند و خداوند

یاری اش نماید متوجه خواهد شد که یک قدرت غیر منتظره‌ای در ملتی که به واقع به اسلام روی آورد، به وجود می‌آید و اگر مسلمانان مبنای این قدرت و هیبت را متوجه نشوند آن را طبیعی می‌دانند و سعی نمی‌کنند با ادامه حیات اسلامی حفظش کنند و لذا پس از مدتی آن عزت را از دست خواهند داد. حضرت نقش اسلام را در این عزت مندی گوشزد می‌کنند که کمال و علوی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله بود. اگر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این رابطه - که به صورت ربط با امام می‌تواند باقی بماند - از بین برود، هم جاهلیت گذشته و هم خواری و ضعف، دوباره برمی‌گردد، و چقدر پیش‌بینی حضرت زهرا علیها السلام درست از آب در آمد.

۱۴۴- «فَأَتَذَكَّرُ اللَّهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله» تا آن که خدای محمد صلی الله علیه و آله از

طریق اسلام شما را نجات داد.

حضرت می‌فرمایند حالا شما ببینید به وسیله چه کسی نجات پیدا کردید؟ حضرت این خطبه را در شرایطی ایراد می‌کنند که مکه و مدینه یکی از قطب‌های جهان آن روز به حساب می‌آید. طبق اسناد تاریخی آن قدر جزیره‌العرب قبل از اسلام بی‌مقدار بود که پادشاه ایران به فرماندار یمن نامه می‌نویسد، شنیده‌ام کسی در عربستان ادعای پیغمبری کرده است، برو او را دستگیر کن، بیاور این‌جا، یا او را بکش. ببینید چقدر جزیره‌العرب را بی‌مقدار می‌دیدند. حالا در آخرین روزهای حیات

۴- به کتاب «حزب علوی و حزب اموی» از حجت‌الاسلام دکتر محسن حیدری، یا به

کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفریان رجوع کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله امپراطوری روم نیرو تهیه کرده است تا با مسلمانان بجنگد و پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داده‌اند، به طرف منطقه موته بروید و آماده جنگ شوید. یعنی آن قدر مسلمانان توانا شده بودند که می‌خواهند با روم بجنگند. یکی از دانشمندان می‌گوید: « روم شرقی - مصر امروز - که سپاه مسلمانان در مدت بسیار کمی فتح کردند، دژی داشت که امروز به جهت بزرگی و وسعت داخلی این دژ، جهت بازدید توریست‌ها چند ایستگاه تاکسی درست کرده‌اند؛ این دژ را مسلمانان تقریباً به مدت ۲۵ روز فتح کردند». حالا این توانایی و این جسارت از کجا بود؟! یکی از دانشمندان می‌گوید: این که اسلام به اراده خدا می‌آید در پایین‌ترین منطقه‌های جهان از نظر فکری و فرهنگی - یعنی عربستان - نهضت خود را شروع می‌کند شاید سرش این باشد که می‌خواهد توانایی اسلام را در تغییر دادن شرایط نشان دهد. به عنوان مثال شهید حاج مهدی عراقی می‌گوید شهید نواب صفوی در ابتدای کارش سراغ لختی‌های یگه‌بزن تهران رفت و گفت من روی این‌ها کار می‌کنم تا به دو نتیجه برسیم، یکی این که مردم از شر بدی‌های این‌ها راحت شوند، دیگر این که به بقیه ثابت کنم که اسلام در اصلاح انسان‌ها چه قدر توانایی دارد.

اگر شما شرایط ایران را در جهان قبل از انقلاب اسلامی بررسی کنید، می‌بینید در واقع ایران یک مستعمره بسیار ضعیف برای آن قدرت‌های استعماری بود. به عنوان مثال: اگر عکس خم شدن شاه ایران را در برابر کندی و بعد از آن در مقابل کارتر ببینید، به خوبی پیداست که شاه در مقابل رئیس جمهورهای آمریکا از رکوع هم کمی پایین‌تر رفته است.

«سولیوان» سفیر آمریکا در ایران در خاطراتش می‌نویسد: شاه ایران دائم با من در تماس بود که حالا چکار کنم؟ حتی کوچک‌ترین کارها را از من می‌پرسید^۵ می‌گوید تنها کسی که در کشور ایران کاره‌ای نبود شاه بود و همه تصمیمات برای کشور توسط آمریکایی‌هایی مثل سولیوان و کیسینجر و برژینسکی گرفته می‌شد. یکی از اساتید دانشگاهی ما در سال ۱۳۵۴ می‌گفت در دنیا طبقه دانشگاهی، کشوری به نام ایران نمی‌شناختند. او می‌گوید وقتی در آن سال‌ها در دانشگاه‌های فرانسه از من پرسیدند از کجا آمده‌ای؟ می‌گفتم از IRAN، می‌گفتند: هان از IRAQ آمده‌ای. یعنی عراق بیشتر از ایران مشهور بود، ولی با شروع انقلاب اسلامی یکی از پر تصویرترین شخصیت‌ها روی تلویزیون‌های جهان، امام خمینی «رحمة الله علیه» بود و ایران به نحو بی‌سابقه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد و عزت پیدا کرد. حتی خبرگزاری‌های استکباری تلاش می‌کردند تا اولین خبرشان را از امام «رحمة الله علیه» بیاورند و به زعم خودشان او را مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار دهند. بعد از مدتی متوجه شدند که از طریق همین هجوم تبلیغاتی به طور ناخواسته امام «رحمة الله علیه» یکی از چهره‌های معروف و محبوب جهان شده است. به همین جهت امروزه تلاش می‌کنند مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» را در یک بایکوت خبری قرار دهند، یعنی در اخبارشان از ایران سخنان و موضع‌گیری هرکسی را بیان کنند جز مقام معظم رهبری را. حتی رادیوی بی‌بی‌سی اگر در بخش فارسی‌اش بعضی مواقع سخنان مقام معظم رهبری را طرح می‌کند، در بخش انگلیسی و عربی‌اش آن خبر را حذف می‌کند،

۵ - به خاطرات آقای فردوست یا به خاطرات ارتشبد باتمان قلیچ رجوع کنید.

مگر در مواردی که دیگر چاره‌ای ندارند. حالا چرا ما روی این نکته تأکید می‌کنیم؟ می‌خواهیم شما این مسئله را مورد توجه قرار دهید که امروز ما به پشتوانه اسلام برای استکبار مسئله‌دار شده‌ایم و دغدغه دائمی آن‌ها مسئله انقلاب اسلامی ایران شده است و نه تنها دیگر نمی‌توانند در سرنوشت ملت ما دخالت کنند، به جهت مواضع قاطع نظام اسلامی، در بقیه جهان هم به راحتی نمی‌توانند دخالت کنند. چرا وقتی رئیس جمهور ایران به سازمان ملل می‌رود، خانم آل‌برایت وزیر امور خارجه وقت آمریکا در جلسه شرکت می‌کند و از اول تا آخر به سخنرانی او گوش می‌دهد، بعد هم کلینتون رئیس جمهور سابق آمریکا می‌گوید: ببخشید من برای استماع سخنرانی دیر رسیدم. سؤال من این است که این عزت از کجاست؟ این عزت را که ما قبلاً نداشتیم، پس این عزت به جهت اسلام است. گاهی اوقات ما به روشنفکران می‌گوییم بی‌انصافی نکنید، اگر هم امثال رادیو بی‌بی‌سی به شما تلفن می‌زنند تا با شما مصاحبه کنند، به علت عظمت و عزت اسلام است، این را پای خودتان نگذارید. چرا که قبل از انقلاب اسلامی اساساً متوجه مردم ما نبودند، چه رسد بخواهند با آن‌ها مصاحبه کنند و سعی داشتند نام اسلام را هم بر زبان نرانند. ولی حالا که مسلمانان دست به دامان اسلام زدند و عظمت اسلام کمی روشن شده، می‌بینید آن قدر مهم شده است که «جان‌هیگ» اُسقف معروف آمریکایی و استاد دانشگاه، کتابی در سطح جهان می‌نویسد که با طرح پلورالیسم دینی بگوید مسیحیت هم مثل اسلام یک دین است. یعنی می‌خواهند از طریق عزت اسلام، به مسیحیت خود هم عزت دهند و طرح می‌کنند همه ادیان

در عرض همدیگرند و همه حق‌اند. یک زمانی حرف دنیا این بود که اصلاً اسلام دین نیست، اسلام حزبی است که با شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و ثروت حضرت خدیجه علیها السلام به صحنه آمده است. ولی وقتی انقلاب اسلامی ایران آغاز شد و مردم دست به دامان اسلام زدند، اسلام مطرح شد و مسیحیت و یهودیت در درجه دوم قرار گرفت، حالا می‌گویند دین یهودیت و مسیحیت و اسلام هر سه دین هستند، در عرض یکدیگر و بحث پلورالیسم دینی یعنی حقانیت همه دین‌ها را مطرح می‌کنند. تا دیروز می‌گفتند اسلام دین نیست، مسیحیت و یهودیت دین است. ولی وقتی اسلام در انقلاب اسلامی ظهور و جلوه کرد و مسلمانان عزت پیدا کردند، می‌خواهند خودشان را به عزت اسلام عزتمند کنند و لذا بحث پلورالیسم دینی را مطرح کردند.

حال روی فرمایش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دقت کنید که چرا می‌گویند: این عزت را مردم از اسلام دارند و گوشزد می‌کنند مواظب باشید با حذف جریان صحیح اسلامی، نقطه عزت خود را تیرباران خواهید کرد. نکته بسیار مهمی است، ای کاش مسلمانان متوجه این نکته می‌شدند. سپس می‌فرمایند:

۱۴۵- «بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي» بعد از چنین و چنان (بعد از حوادث زیادی که بر

سر حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد).

۱۴۶- «بَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِهِمِ الرَّجَالِ» و بعد از آن که حضرت بلاهایی از

دست قلدران و گردنکشان کشید.

۱۴۷-۱۴۸ - «وَذُوبَانِ الْعَرَبِ» «وَمَرَدَّةِ أَهْلِ الْكِتَابِ» هم از گرگ‌های عرب و هم از سرکشان اهل کتاب.

۱۴۹- «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» هر گاه که آتش جنگ برافروختند ، خدا خاموشش فرمود.

۱۵۰- «أَوْ تَجَمَّ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ» یا هر هنگام که شاخ شیطان سر بر آورد.
۱۵۱- «أَوْ فَغَرَّتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یا ازدهایی از مشرکین دهان باز کرد.

۱۵۲- «قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا» رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرش -علی علیه السلام - را در کام ازدها و گلوگاه آن افکند.

سیر بحث حضرت فاطمه علیها السلام را دقت کنید. در ابتدا از سبک و بی ارزش بودن ملت قبل از گرایش به اسلام سخن گفتند، بعد فرمودند عزت پیدا کردید و این عزتی که پیدا کردید از اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. حال می فرمایند این عزت به راحتی و سادگی به دست نیامد، بعد از خون دل خوردن‌ها و مجاهده کردن‌ها و مبارزه کردن با سران کفر و گرگ‌های عرب و سرکشان اهل کتاب، اسلام به صحنه آمد و حالا می تواند شما را از حقارت و پستی نجات دهد و عزت بخشد. هر وقت آتشی برافروخته می شد خدا آن را از طریق مجاهده‌های پیامبر خاموش می کرد و وقتی شاخی از شیطان سر برمی کشید یا دهان ازدهایی از مشرکان باز می شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در دل این آتش می انداخت. مگر جز این است که دشمن دائم حمله و توطئه و نقشه‌های گوناگون علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام داشت، حالا با کدام شجاعت‌ها و

مبارزات بود که این توطئه‌ها فرو نشست که امروز شما قدرت و عزت پیدا کردید؟ مگر جز با مبارزات علی علیه السلام این کار، عملی بود؟

روش حضرت علی علیه السلام

حضرت زهرا علیها السلام بعد از این مقدمات، امیرالمؤمنین علیه السلام را ترسیم می‌کنند. حال ببینید چقدر این ترسیم برای امروزه جهان اسلام راه‌گشاست. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند: وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام مأموریتی داده می‌شد، انقلاب را از خودش می‌دانست، نمی‌گفت این کار شدنی نیست و یا به کس دیگری واگذار کنید. آنچه باعث ماندگاری دین اسلام شد پاکبازی یاران اصلی اسلام بود که در رأس آنها علی علیه السلام قرار داشت به طوری که خلیفه دوم نیز اقرار می‌کند «لَوْ لَا سَيْفُهُ لَمَا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ»^۶ و حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز رمز به وجود آمدن اسلام و هر انقلابی را متذکر می‌شوند، تا ما امروز بتوانیم صاحبان اصلی انقلاب را از فرصت‌طلبان و وارثان دروغین جدا کنیم و بدانیم «علت مُبْقِيهِ هَمَانِ عِلْت مُحَدِّثُهُ اسْت». یعنی با همان روحیه‌ای که اسلام و انقلاب به وجود آمد، با همان روحیه و افرادی که همان روحیه را دارند، اسلام و انقلاب پایدار می‌ماند.

همیشه با هر دینی سه نوع برخورد می‌شود: برخورد مقابله و مخالفت، برخورد رندانه و فرصت‌طلبانه و برخورد مادرانه و دلسوزانه. عده‌ای

۶ - «شرح نهج البلاغه»، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۸۲ و «الامام العلی فی آراء الخلفاء»،

صریحاً مخالف دین و مخالف حاکمیت دستورات آن هستند. عده‌ای مخالف دین نیستند ولی دین را از خودشان نمی‌دانند، اگر دین محقق شد می‌گویند: ما هم هستیم، شاید دلشان هم می‌خواهد اسلام محقق شود، حالا محقق هم که نشد شخصیتشان را با اسلام گره نزده‌اند که بخواهند تمام وجودشان را خرج اسلام بکنند. عده‌ای هم مدافع سرسخت اسلام هستند و زندگی را با بندگی حق و دفاع از دین خدا معنادار می‌بینند که در رأس آن‌ها علی علیه السلام است. علی بن ابی طالب علیه السلام تمام وجودش را خرج اسلام می‌کرد تا فتنه‌ها و توطئه‌هایی را که مانع تحقق اسلام است دفع کند. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان می‌کنند و می‌پرسند شما چگونه بودید؟ مگر جز این بود که شما در راحتی و رفاه نشسته و نظاره‌گر بودید؟ به تحلیل تاریخی فاطمه زهرا علیها السلام دقت کنید، شما دیده‌اید بعضی‌ها دلشان می‌خواهد اسلام و انقلاب پیروز شود ولی به گونه‌ای عمل می‌کنند که در آخر سینه‌چاکان اسلام و انقلاب شکسته شوند و از صحنه خارج گردند، تا خودشان بیایند و میراث‌خوار انقلاب و اسلام شوند. حالا حضرت می‌فرمایند خوب چشم‌تان را باز کنید و بدانید که اسلام فقط و فقط با این خصوصیات است که در علی علیه السلام هست می‌ماند. یعنی شما آمده‌اید وارث دینی شده‌اید که این دین هنوز هم زیر حمله دشمنان است، حالا خودتان بگویید آیا حاضرید از دین آنچنان دفاع کنید که خودتان بروید ولی دین بماند؟ سابقه شما نشان می‌دهد که این چنین نیستید. پس بدانید در حمله‌هایی که به دین می‌شود شما دین را می‌دهید و خودتان را حفظ می‌کنید، بنابراین با حاکمیت شما دین از بین می‌رود.

حضرت فرمودند هر وقت مشکلی پیش می‌آمد و ازدهایی دهان باز می‌کرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در دل آتش می‌انداخت. همین جا به یکی از شبهاتی که گاهی مطرح می‌شود اشاره بکنم. می‌پرسند چرا پیغمبر اقوام خودش را امام قرار داد؟ و یا ائمه فرزندان خودشان را به عنوان امام تعیین می‌کردند؟ جواب این است که حالا با این مسئولیت که به عهده آن‌ها گذاشتند، نقل و نبات تقسیم فرزندان نشان کردند؟ یا خود و فرزندان خود را تا شهادت جلو بردند؟ ائمه علیهم السلام که از آینده خبر داشتند پس این تهمت که آقا پارتی‌بازی شده درست نیست بلکه برای این کار مهم، پاکبازان و سینه‌چاکانی نیاز بود که همه چیزشان را در طبق اخلاص بگذارند و ارائه دهند و این روحیه در ائمه معصومین علیهم السلام به نمایش درآید. آیا انتخاب پیامبر و بقیه ائمه علیهم السلام عالی‌ترین انتخاب نبود؟ آیا ائمه علیهم السلام تا پای جان‌شان در دفاع از اسلام ایستادگی نکردند؟! و آیا برای حفظ اسلام تنها همین روحیه‌ها نیاز نبود؟ فاطمه زهرا علیها السلام این فرزند مکتب شعور و بصیرت روی این نکته انگشت می‌گذارد که این اسلام با سینه‌چاکی‌های علی علیه السلام ماند و فقط با علی علیه السلام می‌تواند ادامه یابد و اگر او را از مسند حاکمیت حذف کنید پس از مدتی نه آن عزت آمده می‌ماند و نه از آن اسلام شور آفرین قدسی دیگر خبری خواهد ماند.

از طریق عامه نیز تایید شده است که علی علیه السلام در تبعیت از حکم پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌چون و چرا بود، مورد زیر را به عنوان نمونه عرض می‌کنیم.

حافظ محمد بن موسی شیرازی در کتابی که از مجموع دوازده تفسیر از معاریف اهل سنت است نقل می‌کند که آنس بن مالک گفت ما در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و از مردی یاد می‌کردیم که نماز

می خواند و روزه می گرفت و زکات می داد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ما فرمود من او را نمی شناسم. گفتیم ای رسول خدا او بنده خداست و خدا را به وحدانیت یاد می کند. حضرت فرمودند من او را نمی شناسم. در این بین آن مرد ناگه ظاهر شد. عرض کردیم این است آن مرد مؤمن و عابد. حضرت رسول الله به ابابکر نظری کردند و گفتند: این شمشیر را بگیر و به دنبال او برو و گردن او را بزن، چون او اول کسی است از حزب شیطان که فتنه می انگیزد. ابابکر داخل مسجد شد، دید آن مرد در حال رکوع است، با خود گفت: سوگند به خدا که این مرد را نخواهم کشت، چون رسول الله ما را از کشتن نمازگزاران منع نموده است. برگشت خدمت رسول اکرم و عرض کرد یا رسول الله من او را در حالت نماز دیدم، حضرت فرمود بنشین تو اهل کشتن او را نداری. برخیز ای عمر، شمشیر را از ابابکر بگیر و برو در مسجد و گردن او را بزن. عمر می گوید شمشیر را از ابابکر گرفتم و داخل مسجد شدم، دیدم آن مرد در حالت سجده است، با خود گفتم قسم به خدا که من او را نخواهم کشت چون کسی که از من بهتر بود (کنایه از ابابکر) او را نکشت، پس به خدمت رسول الله برگشتم و گفتم ای پیغمبر خدا آن مرد در حالت سجده بود. حضرت فرمودند بنشین ای عمر تو اهل کشتن او را نداری. برخیز ای علی، تو کشنده او هستی اگر او را یافتی، او را بکش و در این صورت بین امت من هرگز اختلافی پدیدار نخواهد شد. امیرالمؤمنین گوید: من شمشیر را گرفتم و داخل مسجد شدم، او را ندیدم. برگشتم خدمت رسول الله و عرض کردم یا رسول الله او را ندیدم.^۷

۷- «بحار الانوار»، ج ۸ ص ۲۳۹، نقل از امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی، ج ۳، ص ۴۹.

این آقا همان ذوالخوئصر رئیس خوارج است که یکی از تربیت شدگان ابن ملجم است که فاجعه قتل امیرالمؤمنین علیه السلام را به وجود آورد. و حالا شما روحیه ابابکر و عمر را ببینید که ظاهر رکوع و سجده آن فتنه گر مانع اجرای حکم صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله می شود. و فاطمه زهرا علیها السلام تفاوت بین روحیه امیرالمؤمنین علیه السلام و روحیه خلیفه اول و دوم را گوشزد می کنند. و آخر هم پیش بینی پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست و علی علیه السلام، ذوالخوئصر را در جنگ نهروان به درک واصل کردند.

حضرت در ادامه همین نکته می فرماید:

۱۵۳- «فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ صِمَاحَهَا بِأَحْمَصِهِ» و او (علی علیه السلام)

بر نمی گشت تا آن که فرق سر آنان را پایمال شجاعت خود می گردانید.

۱۵۴- «وَيُحْمِدُ لَهَبِهَا بِسَيْفِهِ» و آتش آنها را به آب شمشیرش

خاموش می کرد.

۱۵۵- «مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ» در هر تلاش و کوشش برای خدا متحمل

رنج های فراوان می گشت.

۱۵۶- «مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ» علی آن مرد پر تلاش و کوشش گر در امر

الهی.

۱۵۷- «قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» برای نزدیکی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هیچ

کوششی فروگذار نمی کرد.

۱۵۸- «سَيِّداً فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ» آن علی ای که در میان اولیاء خدا و

تربیت شدگان مکتب وحی، سرور و آقای همه بود.

۱۵۹- «مُشْتَمِرًا، نَاصِحًا، مُجَدِّدًا، كَادِحًا» پیگیر، دلسوز، پرتلاش و خستگی ناپذیر.

حضرت می فرمایند وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام به صحنه نبرد می رفتند، سر دشمن را با تمام وجود لگد کوب می کردند، نه این که حالا می رویم ببینیم چه می شود، خیر! با تمام وجود برای مبارزه می رفتند. سر خود را به خطر می انداخت ولی کوتاه نمی آمد و شعله های فتنه را با شمشیرش خاموش می کرد. صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد بودند اما حضرت علی علیه السلام صحابی خاص اخص بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند وقتی او را برای انجام مأموریتی می فرستند از جان و دل مایه می گذارد. چون تمام وجود علی علیه السلام این بود که خدا را داشته باشد و تمام تلاشش این بود که امر خدا را حاکم کند. می خواست به قلب رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک شود، او سروری از اولیاء خدا بود. علی علیه السلام بسیار پیگیر و زرننگ و دلسوز و تلاشگر و کوشش کننده بود. ملاحظه می کنید که تمام آن خصوصیتی که موجب به وجود آمدن اسلام شد در علی علیه السلام بود. بعد از این توصیفات، فاطمه زهرا علیها السلام مقایسه ای بین حضرت علی علیه السلام و بقیه می فرمایند تا عمق خطر پیش آمده را بشناسانند.

۱۶۰- «وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ» و شما در آن هنگامه در خوشی و رفاه زندگی می کردید.

۱۶۱- «وَادِعُونَ فَاكِهُونَ آمِنُونَ» در مهد امن، متنعم می بودید و در اندیشه لذت های بیشتر، بدون آن که معنی ترس را بشناسید.

۱۶۲- «تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ» و منتظر بودید که جریان‌ها برضد ما تغییر جهت دهد.

۱۶۳- «وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ» و گوش به زنگ اخباری بودید که خبر از نابودی ما بدهد.

۱۶۴- «تَتَكُصُّونَ عِنْدَ النَّزَالِ» هنگام کارزار عقب‌گرد می‌کردید.

۱۶۵- «وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ» و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید.

حضرت پس از بیان خصوصیات حضرت علی علیه السلام خطاب به مستمعین می‌گویند؛ حالا شما در مقایسه با علی علیه السلام چه خصوصیتی دارید؟ شما که آمده‌اید حکومت اسلامی را در دست بگیرید، در وقتی که باید جانانه از آن دفاع می‌کردید، نشسته بودید مشغول رفاه و آسایش زندگی‌تان بودید. دین، زندگی‌تان نبود. تعبیرات حضرت را نگاه کنید: «وَادِعُونَ فَاكِهُونَ آمِثُونَ» (نشستگان در جای خوش و امن). یک زن جوان تربیت شده در مکتب اسلام این‌گونه حرف می‌زند. این فرهنگ، فرهنگ یک زن است یا فرهنگ یک دین است که پشت این قلب خوابیده است؟ حضرت می‌فرمایند شما در کشاکش دفاع از اسلام که شمشیرها بر سر مسلمانان می‌بارید، کاملاً در امن و راحتی بودید، دلتان نمی‌لرزید و نگران نبودید. کسی نگران شکست اسلام است که بقاء اسلام برایش مسئله است. دقیقاً نگرانی فاطمه زهرا علیها السلام از همین جاست که وارثان حاکمیت حتی یک سیلی برای اسلام نخورده‌اند. آیا این‌ها می‌توانند اسلام را حفظ کنند؟^۸

۸- مرحوم علامه امینی «رحمة الله عليه» در الغدير ج ۱۴ ص ۵۷ پس از آن که متذکر می‌شود که ابابکر و عمر هر دو در مقابله با مرحب یهودی گریختند، در یک تحقیق تاریخی و نقد روایات

شما منتظر بودید که چرخ روزگار از ما رو برگرداند و مصیبت‌ها بر جان ما بیافتد. این جملات را فاطمه زهرا علیها السلام به کسانی می‌گوید که فعلاً حاکم جامعه اسلامی شده‌اند. می‌فرماید تحلیل شما این بود که پیامبر و حضرت علی علیهما السلام با روش جدیت دینی که دارند، نهایتاً شکسته می‌شوند و بعد شما حاکم می‌شوید و می‌گویید علی علیه السلام بیخود کارها را سخت می‌گرفت ما آسان می‌گیریم. حضرت می‌فرماید شما گوش به زنگ بودید ببینید ما چه موقع سقوط می‌کنیم. شما اهل جهاد و مبارزه نبودید، آماده فرار از جنگ بودید. در جنگ بدر مشرکین ۷۰ کشته دادند. «واقدی» یکی از تاریخ نویسان معتبر سنی می‌گوید نصف بیشتر این‌ها را حضرت علی علیه السلام کشته است، بقیه را هم امثال بلال و سلمان کشتند، ولی آن‌هایی که بعداً سرکار آمدند یک نفر هم نکشتند. چرا؟ آیا قدرت نداشتند یا حساب دیگری می‌کردند؟ می‌گویند: حضرت علی علیه السلام می‌دیدند اگر این مشرک را به هلاکت نرسانند اسلام پیروز نمی‌شود و لذا می‌کشتند و کاری نداشتند که پدر و مادر این مشرک کیست. ولی آن‌ها حساب خط و طایفه‌اش را می‌کردند. این جاست که حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید شما در صحنه نبرد یا فرار می‌کردید، یا در حاشیه می‌ایستادید و نظاره‌گر بودید و جرم علی علیه السلام آن است که در راه دفاع از اسلام هیچ ملاحظه‌ای نمی‌کرد.

ساختگی به این نتیجه می‌رسد که «در هیچ صحنه بزرگی که نیازمند بوده است مسلمانان جانفشانی کنند، خبری از ابابکر نیست.

ابن ابی الحدید می نویسد قریش، علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می دانستند و این خون‌ها گرچه برای اسلام ریخته شده بود، اما از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود.^۹ در تاریخ هست که در زمان خلافت عثمان روزی عثمان به امام علی علیه السلام گفت اگر قریش تو را دوست نمی دارند، گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می درخشید.^{۱۰} پس ملاحظه می کنید که حضرت فاطمه علیها السلام نیز مشکل را در شمشیر علی علیه السلام می دید و خوب فهمیده بود انحراف در کجا ریشه دارد.

بر اساس همین فرهنگ فاطمی بود که امام خمینی «رحمة الله علیه» فرمودند نگذارید ایثارگران جبهه و جنگ منزوی شوند، چون اگر آن‌ها منزوی شدند عزتی که امروز به کمک ایثار آن‌ها داریم از دست می‌رود. جریانی که نتوانسته است برای انقلاب اسلامی از خود، ایثار داشته باشد، نمی‌تواند برای ما عزت بیاورد. آن پیرزن فقیری که چند عدد تخم مرغ به جبهه کمک می‌کرد او اهل ایثار است، نباید او در انقلاب اسلامی فراموش شود و اروپا نشینان دیروز، امروز محور تصمیم‌گیری قرار گیرند، چون برای اسلام فرهنگ جنگ و ایثار ملاک است، آن‌ها می‌فهمند که باید همواره در صحنه دفاع از دین باشند. این عزت را کسانی که از فرهنگ جهاد فرار می‌کنند از شما می‌ربایند، مگر این که میدان حاکمیت را از آن‌ها خالی کنید.

۹ - «شرح ابن ابی الحدید»، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

۱۰ - «نثر الدر»، ج ۲، ص ۶۸، «معافة الصحابه» ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۳۰۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله در راه حصار سازی برای رسالت و ادامه دادن زندگی دینی به هیچ کس اعتماد و اطمینان نداشت جز به آن مردی که در راه تحقق دین دوش به دوش پیامبر صلی الله علیه و آله از همه چیز خود گذشت و در حکم نفس پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله محبت کامل خود را به هیچ کس عطا نفرمود جز به آن بانویی که پاره قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِثِّي» و برای پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ امیدی به آینده شکل نگرفت، جز با آن اهل بیتی که ارکان و پایه گذار نهضت محمدی صلی الله علیه و آله بودند به همین جهت هم این ها اهل کساء هستند. حق آن بود که پیشوایی امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در قلمرو عصمت و علم و عدالت قرار می گرفت. حق آن بود که پیشوایی امت در دست باب علم و حکمت می ماند تا مردم را وارد شهر علم و حکمت محمدی صلی الله علیه و آله کند. - چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا^{۱۱} حق آن بود که پیشوایی امت در دست کسی باشد که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله یک لحظه به چیزی جز پیروزی اسلام فکر نکرد و هرگز نگران طعنه سران قریش نشد، تا از هجوم دشمنان انبوه کشته گان نسازد و کوتاه بیاید. و مسلم چنین کسی است که در خلافت هم فقط به اسلام فکر می کند و نه رضایت سران بزرگ قریش. عباس عموی پیامبر می گوید عمر به من گفت: «علت عزل کردن علی این بود که سران قریش با علی بد بودند». این حرف درست نیست، چرا که عمر می خواهد با این جمله خودش را از شرمندگی در آورد. در حالی که سؤال این است که شما چرا

۱۱ - به کتاب هایی چون: عبقات الانوار، المراجعات، الغدير، احقاق الحق رجوع فرمایید که مجموعه ای از احادیث نبوی در مورد علی علیه السلام را بر اساس اسناد اهل سنت جمع آوری کرده اند.

بازیچه سران قریش شدید؟ حق آن بود که پیشوایی امت در دست کسی بود که اسلام را در همه جوانبش می‌شناخت و بدان عمل می‌کرد و در این صورت بود که اسلام در همه ابعادش برای امت می‌ماند، ولی چنین نشد. و حضرت فاطمه علیها السلام بیش از همه فهمید چه خسارت بزرگی به اسلام وارد شد و غم فاطمه علیها السلام غم بزرگی است، او می‌دید همه این صفات آشکارا در وجود علی علیه السلام بروز کرده و همه این توطئه‌ها برای این است که علی علیه السلام در مسند پیشوایی امت نباشد، در حالی که پیشوایی و امامت فقط در علی علیه السلام منحصر بود. انحراف از علی علیه السلام یک انحراف بزرگ است و در مسیر تاریخ، همیشه خط انحراف به صورت‌های مختلف به آن انحراف بزرگ دامن زده است.

راستی آیا امروز مقابله با روحانیت اصیل و پاک و متعهد، همان گرفتاری و انحراف بزرگ نیست؟ آیا قصه نیاز به حاکمیت معصوم قصه گذشته است یا امروز هم باید معصوم حاکم باشد؟ اگر خود معصوم در صحنه نیست آیا سخن معصوم و متخصص کشف سخن معصوم هم در صحنه نیست؟ آیا در زمان غیبت امام معصوم، متخصص کشف سخن معصوم، ولایت فقیه نیست؟ پس هنوز هم اندیشه‌های بیدار متوجه‌اند چرا خط انحراف، مسئله ولایت فقیه را نشانه گرفته است. چون وقتی فرهنگ معصوم حاکم باشد تمام آن سینه‌چاک‌ها و پاکبازها که لازمه حفظ اسلام و انقلاب هستند به صحنه می‌آیند و باز دفاع مقدس هشت ساله به نمایش گزارده می‌شود و در این حال مرفهین بی‌درد نمی‌توانند میراث‌خوار

انقلاب شوند و لذا است که باید علی علیه السلام و فرهنگ علی علیه السلام حذف گردد.

خطبه فاطمه زهرا علیها السلام هشدار باشی است به همهٔ زمان‌ها تا مسلمانان در مراحل گوناگون زندگی دینی و دفاع جانانه از دین، مواظب باشند از پشت خنجر نخورند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

لرزش در ساختمان نو بنیاد اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً أُمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿فَوَجَدَكَ لِمَا أُمْتَحَنَكَ صَابِرَةً...﴾

سلام بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام! ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابری و از عهده آن امتحان عظیم برآمدی.

پاکبازی علی علیه السلام، عامل پیروزی و شرط بقاء اسلام

خطبه حضرت زهرا علیها السلام یک دایرة المعارف کامل مسائل عقیدتی، اجتماعی، سیاسی و تربیتی است. حضرت بعد از آن که جمع حاضر را توجه دادند که اسلام با چه زحماتی به دست آمد، و به سران قوم - که عمدتاً در مسجد مدینه جمع بودند - فرمودند: خودتان می دانید عرب در چه خواری و خفتی به سر می برد و اسلام آمد و به شما عزت داد، و این عزت با زحمات پیامبر و برادرش علی به دست آمد. بعد از آن که خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام را در این عزت دهی مطرح کردند و روشن نمودند

علی بن ابیطالب علیه السلام این گونه نبود که در کنار اسلام، دستی برای آن تکان داده باشد و بس، بلکه تمام جاننش را خرج حاکمیت اسلام کرد. حضرت خطاب به آن‌هایی که تازه بر سر کار آمده بودند، فرمودند: شما نشسته و نظاره‌گر و منتظر بودید که جریان برگردد و شما بیایید و میدان را به دست بگیرید و ارزش‌های قومی و قبیله‌ای را حاکم کنید، ولی با ظاهر اسلامی.

سپس حضرت این مسئله را روشن کردند: آن‌هایی که تمام جانانشان برای دفاع از اسلام نیست، اگر در حکومت اسلامی حاکم شدند، آن وقتی که اسلام به خطر می‌افتد، همه جانشان را خرج حکومت اسلامی نمی‌کنند و به دشمن باج می‌دهند و ارزش‌های کفر را می‌پذیرند، و لذا کسانی باید بر سر کار بیایند که وقتی انقلاب به خطر می‌افتد، مثل گذشته تمام وجود خود را به خطر بیندازند تا اسلام بماند، آن‌هایی که در سراسر زندگی‌شان ثابت کرده‌اند دلواپس اسلام‌اند، نه دلواپس خود. تعبیر حضرت این است:

۱۶۰ - «وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَبْثِ» و در آن حال شما در یک

زندگی مرفه بودید.

شما خودتان را گرفتار اسلام نکردید و به حاکمیت اسلام گره

نخوردید، به واقع تاریخ گواه است که همین طور بود.

سیری که در این چند جلسه داریم، گذر مختصری نسبت به این خطبه

است تا ان شاء الله خدا به همه ما توفیق دهد، یک بحث مفصل با حوصله‌ای

مطلوب، برای شرح این خطبه بگذاریم تا روشن شود چه حرف‌های عمیق

و دقیقی در دل این خطبه نهفته است.

اثبات حقانیت فاطمه زهرا علیها السلام، خود سخنان حضرت است. اگر ملاحظه کنید که در هیچ جای دنیا این حرف‌ها با چنین عمقی نیست، می‌فهمید او همان است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش می‌فرماید: «خداوند قلب و جوارح و جوارح دخترم را از ایمان و یقین پر کرده است».^۲ یا می‌فرماید: «فاطمه زهرا علیها السلام عالمه‌ای است که خداوند علمِ بِمَا كَانَ وَ هُوَ كَائِنٌ وَ مَا لَمْ يَكُنْ را تا قیامت به او عطا کرده است». اگر ما به این مطلب برسیم که فاطمه زهرا علیها السلام مجسمه اندیشه و علم و فهم و شعور است، با دل‌سپاری به سخنان آن حضرت، اسرار زیادی به دست می‌آوریم. در جلسه قبل یکی دو نمونه عرض کردیم که گاهی یک جمله فاطمه زهرا علیها السلام قاعده‌ای است برای بررسی مسائل شخصی و اجتماعی.

چگونگی حضور نفاق در جامعه

فرازی که در این نوبت می‌خواهیم بحث کنیم، این است که حضرت بعد از خطاب به کسانی که فعلاً در نظام حاکمیت وارد شدند، خطاب به مردم می‌گویند: مردم! چه شده است که نفاق می‌تواند در نظام فکری شما جا پیدا کند؟

جمله حضرت این است:

۱۶۸- «ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ» در بین شما خار و خاشاک نفاق

فرو رفته است.

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَ يَقِينًا» (بحارالانوار،

حضرت در شرایط خاص آن زمان موضوعی را مطرح فرمودند که مسلم از غیر ایشان ساخته نبود، ایشان روشن نمودند، یک جریان منافقانه در میان است که نمی‌گذارد شما نسبت به حاکمیت ابابکر اعتراض کنید. شما می‌دانید منافق یعنی کسی که قلبش ایمان را دوست نمی‌دارد، بلکه دنیا و تکبر را دوست دارد، ولی ظاهرش نمایش ایمان دوستی است، فرق منافق با کافر این است که کافر ظاهرش نمایش ایمان دوستی نیست ولی هر چه منافق، منافق تر باشد، ظاهرش بیشتر نمایش ایمان دوستی است و به همان اندازه باطنش بیشتر اهل کفر و حبّ دنیا است. چون می‌خواهد از طریق تظاهر به ایمان، مسلمانان را فریب دهد و در دل آنها جا باز کند. حضرت می‌فرماید: چه شده است که نفاق می‌تواند در اندیشه شما منزل کند؟ عمده این جاست که ما متوجه باشیم وقتی مردم، مؤمن باشند، اما حدّ ایمانشان در حدی نباشد که همه وجودشان را به بندگی تبدیل کند، جا برای حضور نفاق در روح آنها باز خواهد بود. ولی کسی که تمام وجودش بندگی شد، اصلاً هیچ وجه اشتراکی با منافق ندارد، بنابراین منافق هیچ‌گاه نمی‌تواند با او ارتباط برقرار کند و خلاصه این که منافق هیچ وقت امید ندارد نسبت به کسی که تمام وجودش حبّ الله است تأثیر بگذارد.

جمله حضرت را در باره امیرالمؤمنین علیه السلام قبلاً عرض کردیم که می‌فرماید: «مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ» یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام تمام تلاشش توجه به حق است. جریانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام امید دارد نمی‌تواند جریان منافق باشد. مثلاً اگر شخصیت خودمان را بررسی کنیم،

می‌بینیم به اندازه‌ای که دنیا دوست هستیم، کبر داریم، به همان اندازه مشترکاتی با نفاق داریم. آری در ابتدای امر حبّ دنیا به کلی از قلب انسان ریشه کن نمی‌شود، طول می‌کشد، نباید هم نگران بود، خطر موقعی است که فکر و فرهنگی بر سر کار بیاید که جنبه‌هایی از حبّ دنیای باقی‌مانده در قلب ما را تحریک کند، در آن حالت است که یک نحوه هم‌سنخی با دشمنان اسلام در ما ایجاد می‌شود و از این طریق پذیرای دشمن اسلام می‌شویم.

حرف حضرت این بود که آیا حالا وقت این کار بود؟ شما می‌خواستید بگذارید این شتر آرام بشود. این نظام به یک بستری بیافتد و روح ایمانی مردم شکل بگیرد؛ آن وقت اگر یک جریان منفی هم می‌خواست بر سر کار بیاید، مردم و نظام اسلامی منفعل آن نمی‌شدند و اصل نظام منهدم نمی‌گشت. مشکل این جاست که جریانی وارد نظام تصمیم‌گیری اجتماع شد که به تعالی جنبه‌های معنوی مردم آشنا نبود و هدف خود را چنین مسئله‌ای قرار نداده بود. مردم منافق نبودند ولی مثل همین حالا، می‌بینید این مردمی که این‌طور از اسلام و انقلابشان دفاع می‌کنند آن‌چنان خود ساخته نیستند که نفاق در آنها امکان نفوذ و تحرک نداشته باشد، ولی اگر بستری صحیح در مقابل آن‌ها قرار گیرد، روز به روز جایگاه نفاق تنگ‌تر می‌شود. این معما را چگونه فاطمه زهرا علیها السلام حل کرد که گروه انصار از طرفی با تمام وجود از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند، از طرف دیگر حالا که برای نجات اسلام از انحراف باید شمشیر بکشند، تحت تأثیر جریان نفاق، شمشیرها را غلاف کرده‌اند؟ این معمای

پیچیده‌ای است که چرا نفاق می‌تواند در جمعیتی که از اسلام دفاع کردند، وارد شود و آن‌ها را در جای خود متوقف نماید. حضرت قبلاً به همین گروه فرمودند: «أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ» شما قبلاً ریسمان بندگی خدا را به گردن انداختید و تابلوی امر و نهی خدا بودید «وَ حَمَلْتُمْ دِينَهُ وَ وَحْيَهُ» حامل دین و وحی خدا بودید. حالا به همین مردم می‌فرماید: خصوصیاتان طوری شده که شیطان می‌تواند در زندگی شما تأثیر بگذارد.

۱۶۶- «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَارَ أَنْبِيَائِهِ» حالا که خدا پیامبرش را انتخاب کرد و جایی بُرد که بقیه انبیائش را بُرد.

۱۶۷- «وَ مَا أَوْى أَصْفِيَاءَهُ» همان محلی که محل اصفیائش بود، یعنی در قیامت.

۱۶۸- «ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ» در شما خار و خاشاک نفاق پیدا شد.

ببینید حضرت نمی‌گوید شما منافق بودید، می‌گوید: ضعف‌هایی داشتید که آن ضعف‌ها با رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عامل پیدایی خار و خاشاک نفاق شد. یعنی فرهنگ نفاق آمد و جای خود را در زندگی شما باز نمود. شما در نظر بگیرید ملتی که با انگیزه‌های خوب یک کار بزرگ الهی را شروع کند و بعد فراموش کند که باید آن را به ثمر برساند چه وضعی خواهد داشت. این ملت برای پیروزی اسلام در شرایط جاهلیت بسیار زحمت کشیدند! برای پیامبر و دین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه چیزشان را دادند. یعنی همان مردمی که مالشان را با مهاجرین نصف کردند، حالا اکثر قریب

به اتفاق آن‌ها پذیرفتند که امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شود. فکر نکنید آن‌هایی که در حذف علی علیه السلام نقش داشتند از آن طرف مرزها آمده بودند، همان انصاری که مالشان را با مهاجرین نصف کردند و بعداً هم که وضع مالی مهاجرین خوب شد و خواستند مال آن‌ها را پس بدهند، گفتند: نه! ما پس نمی‌گیریم، ما برای برادرانمان دادیم، حالا از دفاع از خط اصلی اسلام شانه خالی می‌کنند.

حضرت زهرا علیها السلام روی این نکته دست گذاشته‌اند که این‌ها ضعف‌هایی در عمق قلب خود داشتند که آن‌ها را از بین نبرده بودند، و حالا با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت همان ضعف‌هایی که در خود از بین نبرده بودند، فرهنگ نفاق توانست رنگ خود را به این‌ها بزند و آن‌ها هم پذیرفتند. خصوصیتی که این‌ها در خود نگشته بودند چه بود؟ پاکباز اسلام نشدن، در عین دوست داشتن اسلام، و نیز عبودیت ناب را پیشه نکردن، در عین مسلمان بودن. این‌ها مبارزه می‌کردند، مسلمان هم بودند، اسلام را هم دوست می‌داشتند، اما رفاه و تجمل را نیز دوست داشتند و به ارزش‌های غیر الهی هم افتخار می‌کردند. دنیا دوستی بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را عنایت داشته باشید که: مثلاً «زبیر بن عوأم» در جنگ احد در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله بدنش ۲۵ زخم برداشت، یعنی جلوی دشمن ایستاد و در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله شکمش پاره شد، با یک دست شکمش را گرفته بود که روده‌هایش بیرون نریزد و با دست دیگر از حضرت دفاع می‌کرد. ولی این آقا چندین سال بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کارش به جایی رسید که وقتی مُرد، به اندازه‌ای طلا داشت که تبر آوردند و طلاهایش را تقسیم

کردند، او ۵۰ هزار دینار و ۱۰۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر و حدود ۱۰۰۰ برده داشت و در مصر و بصره و کوفه املاک زیادی در اختیار داشت^۳ در حالی که خودش در مدینه بود. چه چیزی درون این آقااست که وقتی شرایط حبّ دنیا برای او پیش آمد این چنین مردود می شود؟ تازه؛ زییر در روزهای اول رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز مدافع علی علیه السلام است. زییر یکی از آنهایی است که در جریان آتش زدن در خانه حضرت زهرا علیها السلام، در خانه فاطمه علیها السلام و در کنار علی علیه السلام بود، و شمشیر می کشد و می گوید فقط با علی علیه السلام بیعت می کنم، که او را محکم کتک می زنند، آن وقت کوتاه می آید. چون اهل سقیفه حساب کرده بودند با هر کس چطور برخورد کنند، فقط اعتراض بزرگ فاطمه زهرا علیها السلام را نتوانسته بودند پیش بینی کنند. اینها فکر می کردند همه در حد زییرند، لذا پیش بینی نوع برخورد با آنها و چگونگی وصل کردن آنها به خود را، کرده بودند.

آری! حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: نفاق درون شما راه پیدا کرده، و سپس ادامه می دهند:

۱۶۹- «وَسَمَلْ جَلْبَابُ الدِّينِ» و لذا لباس دین کهنه شد.

این تعبیرات واقعاً خیلی عالی است. چون با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای تصورشان این بود که دیگر دوره دین گذشت. انسان گاهی مسائلی را می بیند که گویا فاطمه زهرا علیها السلام دارند قاعده همه زمانها را در آن صحنه بازگو می کنند. فرهنگ نفاق وقتی می آید طوری تبلیغ می کند که آدم حس می کند قصه دین مال دیروز بود و دوره اش گذشته است. آنها

۳- «مروج الذهب»، مسعودی، ج ۲ ص ۳۴۱.

برای این که درخشش دین را ضعیف کنند به شما می گویند شما هنوز در سال ۵۷ زندگی می کنید. نکته ای که نباید در خطبه حضرت زهرا علیها السلام از آن غفلت کنیم این است که نفاق همیشه در جامعه مسلمین فعال است، و منافقانه هم فعال است و نه آشکار. اگر إن شاء الله این مسأله درست روشن بشود، به فکر و فرهنگ فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک می شوید. کسی مثل صدام که به طور صریح و آشکار دشمن من و شماست کارش منافقانه نیست. نفاق، منافقانه فعال است یعنی اصلاً ظاهرش خصمانه نیست، بلکه از همه دوستان واقعی هم دوستانه تر است، تشخیص این مسئله خیلی مشکل است. چون در عین ظاهر اسلامی، ریشه و اصل را نشانه می رود، علی علیه السلام را هدف می گیرد، دیگر مهم نیست چه کسی حاکم شود. مهم این است که اسلام تأثیرگذار یعنی اسلامی که علی علیه السلام می شناسد به صحنه نیاید، نفاق با هر اسلام دیگر می تواند ادامه حیات دهد.

ابن مسعود می گوید: ما مسلمانان در صدر اسلام فکر می کردیم هیچ انگیزه غلطی در بین ما نیست. تا وقتی بعد از جنگ بدر آیه آمد «تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»؛ یعنی؛ شما بهره دنیا را می خواهید و خداوند بهره آخرت را برای شما می خواهد، متوجه نقص های درون جامعه خود شدیم. یک فضا و جوئی بود که همه فکر می کردند همه خوبند. در این شرایط است که نفاق، خودش را پنهان می کند و با ظاهر اسلامی - آن هم با ظاهر اسلامی خیلی غلیظ - حرف خود را در افکار مسلمانان می پراکند. بعد امثال من و شمای مسلمان فکر می کنیم؛ این فکر و فرهنگ خود ما

مسلمانان است، واقعاً فکر می‌کنیم این حرف‌ها که در دهان مردم افتاده، حرف خودمان است و تحلیل خودشان به این شکل است. نمی‌فهمیم فرهنگ نفاق در پشت این حرف‌ها نهفته است. فرهنگ نفاق در دل جامعه مسلمانان می‌آید و خود را به اسم اسلام جا می‌اندازد و به اسم مسلمانان سخن می‌گوید. می‌گوید: ما مسلمانان به این شکل معتقدیم، ولی آن موضوعی را که به اسم اسلام در جامعه مطرح می‌کند، ربطی به ذات اسلام ندارد. مثلاً مطرح می‌کند؛ هر چه ادارات دولتی می‌گویند همان حکم اسلام است. شما می‌گویید عجب!! ما که دیروز این‌طور معتقد نبودیم. ما دیروز فکر می‌کردیم که ولایت فقیه یعنی حکم خدا روی زمین و فقیه به عنوان کارشناس تشخیص حکم خدا مطرح است. می‌گویند نه؛ ما معتقدیم اصلاً ولایت فقیه یعنی ولایت دولت و هر چه دولت بگوید همان ولایت فقیه است. این جریان از کجا پیدا شد؟ طوری مسئله را مطرح می‌کنند و لعاب اسلامی به آن می‌دهند که شما باورتان نمی‌آید این صدای مسلمانان نیست، در حالی که نفاق است که آمده، ولی ظاهر حرفش هم اسلامی است. شما باید یادتان نرود که منافق، منافقانه می‌آید، یعنی ظاهرش اسلامی است و باطن حرفش غیر اسلامی و دنیاگرایی است، و سنگر به سنگر جلو می‌آید تا آن نقطه و ریشه اصلی را بزند. اول نمی‌گوید ولایت فقیه را نمی‌خواهیم، اول آن را تضعیف می‌کند تا ناکارآمد شود، آن وقت می‌گوید ولایت فقیه نتیجه‌ای ندارد پس آن را رها کنید، یعنی درست راز عزت و رستگاری ملت اسلام یعنی علی علیه السلام را نشانه می‌رود.

ائمه معصومین علیهم السلام به ما گفته اند سخن ما را از عالمان به سخن ما بگیرد. از کسانی روایت های ما را بگیرد که عالم به علم ما هستند. حالا جریان نفاق بدون این که به ظاهر با این جمله مخالفت کند، مردم را به سوی دیگران می کشاند و ذهن و اندیشه مردم را به حرف ها و فکرهای دیگران مشغول می کند. نمی گوید من ولایت فقیه را قبول ندارم، اگر این طوری بگوید که حضور نفاق نیست. ولی در داخل فرهنگ اسلامی و با همان واژه ها، به گونه ای حرف می زند که شما می بینید عملاً دیگر ولایت فقیه هیچ نتیجه ای برای مدیریت جامعه ندارد و دیگر هیچ حضور مفیدی هم نخواهد داشت. و شما هم فکر کرده اید کشور را فقه می گرداند و انتظاراتی هم دارید که برآورده نمی شود و لذا از اسلام مأیوس می شوید و خواست جریان نفاق نیز همین است. این مثال را زدیم برای این که پیچیده بودن مسئله روشن شود. اگر خواستید ببینید نفاق حضورش فعال است یا نه، ببینید فرهنگی که الآن مطرح است چیست؟ فرهنگی که الآن مطرح است این است که آقا! درست است اسلام خوب است، ولی دوره اسلام گذشته است و دیگر قابل عمل نیست. و این است آن سخنی که مبارزان دیروز را متوقف می کند، و اگر زمینه های چنین سخنانی را در خود ریشه کن نکرده باشند در آن ها اثر می گذارد و همه زحمات چندین ساله شان را بر باد می دهند و حضرت زهرا علیها السلام خطاب به مبارزان دیروز همین نکته را تذکر می دهند و سپس در ادامه می فرمایند:

۱۷۰- «وَنَطَقَ كَاظِمٌ الْغَاوِينَ» ساکت گمراهان به سخن درآمد.

۱۷۱- «وَتَبِعَ خَامِلٌ الْأَقْلِينَ» و پست رتبه گان، با قدر و منزلت شدند.

می‌فرماید: آرام آرام می‌بینید در فضای فکری و فرهنگی جامعه آن کسی که به گمراهی و بی‌دینی مشهور بود و اسلام او را ساکت کرده بود، حالا آمده است برای شما سخنران دین شده است. ابوسفیان و مروان حکم - این‌ها جزء طلقاً بودند، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شما را از این‌که محاکمه کنم، آزاد کردم، بروید ولی وارد امور جامعه نشوید - کسانی که تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات بودند مشهور به بی‌دینی بودند و شور و نشاط اسلام آن‌ها را منزوی کرده بود. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نگذشت که به میدان آمدند و مثلاً یزید بن ابوسفیان حاکم حساس‌ترین منطقه اسلام، یعنی شام شد. اگر می‌خواهید حضور نفاق را تشخیص دهید، باید ببینید فضای جامعه، فضای «وَوَ تَطَّقَ كَاظِمُ الْغَاوِينِ» شده است یا نه. یعنی آدم گمراه ساکتی که اسلام خفه‌اش کرده بود، حالا سخنگو و مقاله‌نویس شده است یا نه. در فراز ۱۳۲ حضرت می‌فرمودند: وقتی فرهنگ اسلامی سر کار آمد «خُرِسَتْ شَتَاقِشِقُ الشَّيَاطِينِ. شِطَاطِينِ اصْلًا» به خود جرأت نمی‌دادند حرف بزنند و پیامبر صلی الله علیه و آله عربده‌های شیطان را گنگ کرد. بعد فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمایند: چه شده است که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، «تَبِعَ خَامِلٌ اَيْقَلِينَ» آن کسانی که به وسیله انقلاب ماهیتشان روشن شد و فرومایه شدند، (تبغ) زبان در آورده‌اند، خودشان را بروز می‌دهند و دارای ارزش شده‌اند.^۵

۵ - در رابطه با زد و بندهای بین هیئت حاکمه و جریان‌های مخالف اسلام، تاریخ نکات فراوانی را گوشزد کرده است که گوشه‌ای از آن‌ها را جناب حجت‌الاسلام دکتر محسن حیدری در کتاب «حزب علوی و حزب اموی» جمع‌آوری نموده‌اند که به عنوان نمونه نکاتی از آن را از صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳ کتاب مذکور به اطلاع می‌رسانیم. ایشان می‌نویسند: ابن ابی‌الحدید از معامله خلفا با ابوسفیان این‌گونه پرده برمی‌دارد: «عمر؛ وقتی که موضع خشن ابوسفیان را نسبت به آنان

دید، با ابوبکر صحبت کرد که ابوسفیان به مدینه برگشته است و ما از شر او ایمن نیستیم. پس از آن ابوبکر آن چه را که ابوسفیان از زکات با خود آورده بود به او بخشید، لذا ابوسفیان هم به خلافت آنان راضی شد. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۰). در تاریخ طبری آمده است که ابوبکر، صدقاتی را که در دست ابوسفیان بود به او بخشید (تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۲). ایشان در ادامه می نویسند: اما آیا وجه المصالحه بین ابوسفیان و دستگاه خلافت، فقط همان مقدار محدود زکات به ابوسفیان بود! و قرار و مدارهای دیگر نبود؟ شاید کسی که فقط این دو مدرک تاریخی را ملاحظه بکند، به چنین نتیجه ای برسد، ولی نگارنده یقین دارد که قضیه، فراتر از این مسایل بوده است؛ در پشت پرده و به دور از چشم اغیار، زد و بندهای خطرناکی در باره دخالت دادن امویان در دستگاه حکومت خلفا صورت گرفته است. این مطلب، یعنی توافق و سازش خلفا با بنی امیه، برای یک مطالعه کننده بصیر و دقیق در تاریخ صدر اسلام، مثل آفتاب در روز روشن است و نیازی به استدلال ندارد. در عین حال، خوب است به نکات ذیل توجه شود:

۱- ابوسفیان با آن داعیه های بزرگی و ریاست بر قریش و سابقه دشمنی خصمانه با اسلام، وقتی که مجبور شد در برابر آیین جدید، خضوع کند، هرگز حقیقتاً از روی اخلاص بدان گردن نهد. او با تظاهر به اسلام، تاکتیک مبارزه با آن را عوض کرد، و در خفا، همان استراتژی مبارزه با اسلام و کسب قدرت و رسیدن به ریاست را پیگیری کرد و برای رسیدن به اهداف، آمال و آرزوهای بلند خویش، برنامه ریزی نمود. حوادثی که در طی کمتر از سیزده سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ واقع شد، بیانگر همین مطلب است.

«عبدالله علایی» می نویسد ابوسفیان در روز بیعت عثمان خطاب به بنی امیه گفت: «یا بنی امیه! تَلَقُّوْهَا تَلَقَّفَ الْكِرَّةَ، فوالذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم ولتصیرن الی صبیانکم»؛ ای فرزندان امیه! توپ (کره) خلافت را بچاپید (وبه یکدیگر پاس دهید)، سوگند به آن چیزی که ابوسفیان به آن قسم می خورد (قاعدتاً به بت قسم یاد می کرده)، من از قبل، همچنان آرزوی رسیدن شما را به خلافت داشتم و (حال که به آن دست یافته اید) باید آن را به فرزندان خودتان برسانید (موروثی گردد!)».

عبدالله علایی اضافه می کند: «قول او «مازلت ارجوها لکم» می تواند دلیلی باشد بر این که: حزب اموی از قبل وجود داشته و در پشت پرده و مخفیانه کار می کرده و در تاریکی تار می تنیده است و الا به چه دلیل ابوسفیان خلافت را برای آنان آرزو می نمود؟ در حالی که هیچ

۱۷۲- «وَهَدَرَ فَنَيْقُ الْمُبْطِلِينَ» و شتر ناز پرورده اهل بطلان به صدا در

آمد.

سابقه‌ای در اسلام و کار فوق‌العاده‌ای جز ضدیت با خدا و رسول، نداشتند» (عبدالله‌علایی، الامام‌الحسین علیه السلام، سمو المعنی فی سمو الذات، ج ۵ ص ۳).

ابوسفیان با این وضعیتی که گفته شد، زیرک‌تر از آن بوده است که با دریافت مقداری زکات، فریب خلفا را بخورد و دست از داعیه‌های بزرگ قدیمی و بلندپروازانه خود بردارد.

۲- تاریخ اسلام، از نمونه‌های سازش زیادی که «سقیفه‌داران» انجام دادند، پرده بر می‌دارد. از جمله در همان روز سقیفه، وقتی ابوبکر و عمر با مخالفت انصار روبه‌رو شدند، در برابر شعار آنان که می‌گفتند: *مِثًا أَمِيرٌ و مِثْکُمْ أَمِيرٌ*؛ از طرف ما یک امیر (خلیفه) و از طرف شما هم یک امیر باشد، ابوبکر و عمر، شعار: *نَحْنُ الْأَمْرَاءُ و انتم الوزراء*؛ خلفا از ما (قریش) باشند و وزراء از شما (انصار) را مطرح نمودند، و انصار را دعوت به سازش و توافق بر سر تقسیم خلافت و اداره امور امت اسلامی کردند. (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱ ص ۱۲۸).

همچنین برای تضعیف جناح امیر مؤمنان علیه السلام و جدا کردن عباس بن عبدالمطلب از آن جناح، نقشه کشیدند و به اصطلاح وارد مذاکره و معامله سیاسی با عباس شدند.

ابن‌ابی‌الحدید در این زمینه می‌نویسد: «ابوبکر و عمر، کسی را دنبال ابوعبیده و مغیره بن شعبه فرستادند و با آنان در باره کیفیت برخورد با طرفداران حضرت علی علیه السلام مشورت کردند. مغیره گفت: به نظر من باید عباس را ببینید و برای او و فرزندانش نصیبی در امر خلافت و فرمانروایی قرار دهید تا بدین ترتیب جناح علی علیه السلام تضعیف گردد. ابوبکر و عمر، نظر مغیره را پسندیدند و لذا به همراه آن دو در شب دوم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس رفتند و آن پیشنهاد را مطرح کردند تا در برابر آن تطمیع، به خلافت آنان گردن نهد. اما عباس ضمن محکوم کردن موضع آنان گفت: آنچه را می‌خواهید به ما بدهید، اگر حق شماست پس آن را برای خود نگهدارید و اگر این حق مؤمنین است پس شما حق ندارید در آن حکم برانید، و اگر حق ماست، ما به بعضی از آن قانع نیستیم و همه آن را می‌خواهیم» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱ ص ۷۴).

وقتی که سقیفه‌سازان، جهت رسیدن به آرزوی بزرگ و دیرینه خویش و تحکیم بخشیدن پایه‌های خلافت خود، حاضر به سازش سیاسی با این و آن شدند، چگونه از این‌گونه سازش‌ها با امویان، غافل بودند؟

تعبیر عجیبی است. «هَدَرَ» یعنی این که شترِ مست خود را تکان بدهد. «فنیق» یعنی کسی که خیلی ناز و کرشمه دارد. یعنی اشراف زادگان پوچ، برای ما زبان باز کرده‌اند. حضرت می‌گویند: کسانی سرکار آمده‌اند که هیچ وقت هیچ کاری نمی‌کرده‌اند. «مُبْطَل» این جا یعنی کسی که هیچ باری به دوش نگرفته و هیچ زحمتی نکشیده است. تعبیر مقام معظم رهبری در جواب به بعضی آقایان این بود: کسانی که یک روز با انقلاب نبودند، در اطراف شما راه پیدا کرده‌اند. یک گروهی بودند که به «ایران ول» معروف بودند. یعنی این‌ها در ایران هیچ کاری نداشتند، یک سر توی دفتر این آقا، یک سری توی دفتر آن وزیر، کارشان القاء افکار خاصی بود که با صفای ایمانی همخوانی نداشت. همیشه اطراف مراکز تصمیم‌گیری - اعم از اداری و حوزوی - ول بودند و هیچ مسئولیتی هم نمی‌گرفتند، همه‌اش دنبال این بودند که مهره‌ها را از خط و گروه خودشان بگذارند. این نوع افراد را فاطمه زهرا علیها السلام تعبیر کرده‌اند به «فَنَیْقُ الْمُبْطَلِینَ» یعنی کرشمه‌داران پر تکبر بیکاره، و می‌فرمایند: حالا با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حاکمیت خلیفه اول، این‌ها به میدان آمده‌اند و با آن طرز فکر، نظام حکومتی را در دست گرفته‌اند. حالا هم که امور را در دست گرفته‌اند، برای کار کردن نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند تا رانت خواری، و استفاده‌های کلان، برای این‌ها و کار کردن برای کارگراها باشد. این آن چیزی است که حضرت روی آن دست گذاشتند تا بفهمانند بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه پدیده‌ای ظهور کرد.

۱۷۳- «فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ» و آن روحیه در خانه‌ها و عرصه‌های

زندگی تان در آمد.

آن وقت این فرهنگ نفاقی که هیچ کاره و در عین حال پُر رو و بی‌دین و بی‌مسئولیت است و قیافه دین گرفته و سینه چاک خط امام شده، در زندگی تان خطور کرده است. به همین جهت عرض کردم؛ می‌بینی که خودت داری حرف جبهه نفاق را می‌زنی و متوجه نیستی! فرزند و دوست حرف جبهه نفاق را می‌زنند، بدون آن که متوجه باشند! حضرت می‌گویند: مسلمان‌ها! خودتان دارید فرهنگ نفاق را در دلتان می‌پذیرید، حواستان کجاست؟ شما خودتان زبان نفاق شده‌اید، فرهنگ نفاق در زندگی تان آمده و با آن گره خورده‌اید. چرا که ریشه گرایش به حاکمیت غیر معصوم یک سلیقه نیست، بلکه یک انحراف عقیدتی، اخلاقی است. می‌فرمایند:

۱۷۴- «وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ» و شیطان سر خویش را از

مخفی گاه خود بیرون آورد.

حالا بستری فراهم شده که شیطان از پنهان گاهش، سر بیرون آورده، طلوع کرده است و میدان‌داری می‌کند. فکر و فرهنگی که با نور اسلام از صحنه جامعه و دل‌های مردم بیرون رفته بود، با جریان حاکمیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره احیاء شد. تعبیر حضرت این است که: شیطان در دل شما آمده است و شما شرایطی پیدا کرده‌اید که حالا او می‌تواند با شما هم سخن شود و برنامه ریزی کند و شما که تا دیروز برای انقلاب شمشیر

می کشیدید، دارید برنامه شیطان را اجرا می کنید، و او از خود شما بهره گیری می کند.

عبدالله علایلی می نویسد: « طایفه بنی تمیم با تسلط ابوبکر در جریان سقیفه، به پیروزی نرسیدند، بلکه این اموی ها بودند که به تنهایی پیروز شدند، و به همین سبب، دولت را با رنگ خود رنگ آمیزی کردند و در سیاست گزاری تأثیر تام نهادند. این در زمانی بود که هنوز خلافت را به دست نگرفته بودند...، و از ابتدای سلطه ابابکر، بنی امیه تلاش خود را جهت زمینه سازی در راستای کودتایی که در نهایت قدرت را به دست گرفت، آغاز نمودند. هر ناظری که حرکات ابوسفیان را بنگرد به خود تردیدی راه نمی دهد که ابوسفیان با همتی خستگی ناپذیر، فعالیت خود را برای صاف کردن شرایط، بر طبق نظر دلخواه خود شروع کرده است...»^۶

حضرت در ادامه می فرمایند:

۱۷۵- «هَاتِفًا بَكُم» شیطان ندای تان در داد.

۱۷۶- «فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ» دید که شما پاسخگوی دعوت او

هستید.

۱۷۷- «وَاللُّغْرَةَ فِيهِ مَلَا حِطِينَ» و برای آن که فریب او را بخورید،

آماده اید.

۶ - عبدالله علایلی، الامام الحسين عليه السلام سَمَوَالْمَعْنَى فِي سُؤَالِذَات ص ۱۹۱ نقل از کتاب

«حزب علوی و حزب اموی»، از دکتر محسن حیدری، ص ۱۳۶.

می فرمایند: بدون این که متوجه شوید، در موضعی قرار گرفتید که شیطان دعوتتان کرد، او می بیند شما به خوبی می آید و بستر برنامه های او می شوید.

چندین سال پیش مقام معظم رهبری «حفظه الله» فرمودند؛ نگذارید سایه و همی این خطی و آن خطی شما را گرفتار کند. در دل این خطی و آن خطی شدن، حتماً شیطان را در کنار خودتان دارید و ناخودآگاه زبان شیطان می شوید. قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»^۷ ملاک برتری در نظام اسلام، تقوی است. ذهن های تنبل و سطحی نگر، افراد را به حزب و خط می شناسند. ذهنی که تصفیه شده و عمق پیدا کرده است نمی گذارد سایه های و همی طبقه بندی کردن مردم، بر او حاکم شود.

شخصی آمد گفت یا علی! شما حق هستید یا کسانی که در جنگ جمل دارند با شما می جنگند؟ از یک طرف شما حق هستید چون یار پیامبر و داماد او هستید. از طرفی آن که مقابل شما است، عایشه همسر پیامبر است، او هم به اصطلاح خیلی همراه پیامبر بوده است، من از کجا متوجه شوم کدام یک از شما بر حق هستید؟ حضرت فرمودند: چرا می خواهی حق را بر اساس آدم ها بشناسی؟ تو در ارزیابی اشخاص می گویی این طبقه خوبند من هم دنبال این طبقه می روم، آن طبقه بدند، من هم به دنبالشان نمی روم. امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند این نوع ارزیابی ها تو را به نتیجه نمی رساند، بلکه «اعرف الحق تعرف أهله» یعنی حق را بشناس - ملاک شناخت حق را داشته باش - بعد هر کس را بر اساس حق

بشناس. گروه و خط نمی گذارد حق را بشناسی و نفاق هم بستر حضور خود را در آن شرایط به راحتی می گستراند، چون می تواند بر اساس ذوق این گروه داخل این گروه شود و بر اساس ذوق آن گروه داخل آن گروه برود.

حضرت می فرمایند نفاق آمد کنار زندگی تان نشست و حالا شما را می خواند، و شما را در پذیرش دعوتش آماده می بیند. چون عبودیت برایشان اصل نبود، نتوانسته بودند ریشه فرهنگ نفاق را در خود بسوزانند. میدان نفاق از طریق گرایش های غیر عبودی، در زندگی شان جا باز کرد. فرهنگ نفاق به این شکل وارد زندگی انسان ها می شود که مثلاً بیایند به شما بگویند؛ شما که خیلی متدین اید، چه اشکالی دارد زندگی تان شکوه داشته باشد تا دشمنان نگویند مسلمانان خیلی فقیر و عقب افتاده اند؟ از این طریق عملاً روح عبودیت در شما فرو می نشیند و روحیه رقابت با اهل دنیا در شما رشد می کند. شما را تحریک می کنند که از امکانات اداره دولتی به نفع آینده فرزندان شرایطی را فراهم کنید و با یک عنوان به ظاهر مصلحت گرایانه، روح دنیاداری را وارد زندگی بکنید و یک مرتبه متوجه می شویم که شما با هر روحیه انقلابی مخالفت می کنید و همه تلاشتان آن است که آب از آب تکان نخورد تا امکاناتی که دارید به جیب می زنید همچنان محفوظ بماند. با همین فکرهاست که حتی بعضی از انقلابی ها و نیروهای جبهه و جنگ، آلوده شدند. وقتی انسان دلش با دنیا بود شیطان از همان راهی که آن دل به دنیا رو کرده است، می آید. جمله حضرت این است که شما خام بودید، شیطان آمد. «وَلَلْغُرَّةَ فِيهِ مَلَا حَظِينَ» و برای

آن که فریب او را بخورید، آماده‌اید. طبق فرمایش حضرت، همان یاران پیامبر ص که در راه اسلام شمشیر زدند، گرفتار شدند، البته نه امثال ابذر و مقداد و سلمان، که همیشه آدم‌های متعددی بودند و با زیر پا گذاردن حب دنیا، زمینه فریب شیطان را از خود پاک کرده‌اند.

حضرت می‌فرمایند شما برای فریب خوردن از شیطان، آماده بودید و فریب او دلتان را بُرد، شیطان طوری با شما حرف زد و شما طوری به دنیا گرایش پیدا کردید، که دیدید انگار ارزش دارد حرف‌هایش را گوش کنید.

۱۷۸- «تُمْ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ (ناهضین) خِفَافاً» آن‌گاه تحریک‌کنان

کرد، دید چه راحت می‌آیید، و چه راحت در مقابل حریف نرمید.

۱۷۹- «وَ أَحْمَسَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غِضَاباً» گرم و داغ و غضبناک‌کنان کرد و

دید که آتشینید.

شیطان گرم‌تان کرد، گرم شدید. به تعبیر یکی از مترجمین: «آتش در

خرمن سینه‌ها و میل‌هایتان انداخت و دید چه زود شعله‌ور شدید.»

حضرت به این‌ها می‌گویند: در کجای شخصیت شما ضعف وجود

داشت که شیطان توانست از آنجا شما را تحریک کند؟ شما دلی داشتید

که شیطان توانست از طریق گرایش‌های آن دل، شما را تحریک کند.

مبنای انحراف

اولین عاملی که مبنای انحراف بود، ایجاد دوگانگی و طرح جبهه

اموی و هاشمی بود. به جای توجه به اصلاح قلب، جبهه درست کردند و

تمام فکر خود را متوقف گروه خود نمودند. اموی و هاشمی در آوردند و در دل این جوّ یک مرتبه گفتند مگر می شود از یک گروه هم پیامبر باشد و هم خلیفه پیامبران! یعنی امویان به وادی دیگری رفتند و از ملاک های اسلام خود را جدا کردند. اسلام می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ» هر کس به اندازه تقوایی که دارد، ارزش دارد و باید مورد توجه باشد، چه هاشمی باشد، چه اموی.

گفتند مگر می شود هم حاکمیت از این گروه باشد، هم رسالت؟ دقت کنید این طوری شیطان می آید. کوچه ما، شهر ما، شغل ما، ما و ما و ما، آمدن همان و آمدن شیطان همان. اگر گفته بودند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ»، که دیگر نمی گفتند از یک خانواده هم پیغمبر و هم خلیفه نمی شود. گفتند حالا که پیامبری از ما نبود، پس خلافت باید مال ما باشد. و روی همین حرف شیطانی هم ایستادند. حضرت می فرمایند: شیطان تحریکات می کند. نتیجه اش این شد که:

۱۸۰- «فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ» پس داغ و نشان زدید بر غیر شترتان.

داغ؛ علامت مخصوصی بود که هر کس به شترهای خودش می زد تا معلوم شود شترهای او کدام است. حالا وقتی من داغ خود را به شترهای شما بزنم، معنایش این می شود که شتر شما مال من است. می فرمایند: نتیجه آن نفاق و این شیطان گرایی این شد که داغتان را به شتری زدید که مال خودتان نبود. و پایتان را جایی گذاشتید که نباید می گذاشتید.

قبلاً نیز عرض کردیم که متأسفانه خطبه حضرت زهراء علیها السلام با این همه وسعت به دعوی فدک تبدیل می شود. فدک یک نمونه است که حضرت

با توجه به آن، حرفشان را بزنند، نه این که حرفشان بحث فدک باشد. و لذا دقت‌های آسمانی حضرت را برای تبیین ریشه انحراف جامعه نباید از دست داد. شما ملاحظه کنید در این فراز از سخنشان چقدر دقیق علت تغییر مسیر خلافت را ریشه‌یابی می‌کنند و ریشه انحراف را تفسیر می‌نمایند. و لذا در ادامه می‌فرمایند:

۱۸۱- «وَأُورِدْتُمُوهَا غَيْرَ شَرِبِكُمْ» و بر آبی که سهم شما نبود وارد

شدید.

کینه‌ها نسبت به علی علیه السلام از یک طرف، و تحریک نفاق از طرف دیگر، باعث شد که نفهمیدند در میدانی آمدند که نباید می‌آمدند. بعد حضرت می‌فرمایند که چه مصیبت بزرگی بر خودتان و بقیه وارد کردید، چون خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل، از طرف خدا تعیین شده بود و در واقع با حذف علی علیه السلام یک نحوه مقابله با خدا صورت گرفت.

۱۸۲- «هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ» این گونه بود در حالی که از آن عهد و

قرار، چیزی نگذشته بود.

می‌فرمایند این کارها را در حالی انجام دادید که چیزی از عهدی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به بیعت با حضرت علی علیه السلام بستید، نگذشته بود. حساب کنید از غدیر، یعنی از ۱۸ ذی‌الحجه تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که ۲۸ صفر بود، بیش از دو ماه و چند روز نگذشته است. حضرت می‌فرمایند:

انحراف در حاکمیت نظام اسلامی را شروع کردید در حالی که چیزی از عهدتان با علی علیه السلام نگذشته بود.^۸

۱۸۳- «وَالْكَلمُ رَحِیبٌ» و این انحراف در حاکمیت در حالی صورت گرفت که موضع شکاف زخم رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی وسیع بود. هنوز خون زخم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بند نیامده، این کار را کردید. چون رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روح همه را جریحه دار کرد و مردم مایل بودند به رسول خدا صلی الله علیه و آله وفادار باشند، ولی سیاسیون آخرین تذکرات رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاردند.

۱۸۴- «وَالْجُرْحُ لَمَّا یُئدَمِلُ» دهن زخم هنوز به هم نیامده بود.

۱۸۵- «وَالرَّسُولُ لَمَّا یُقْبِرُ» و پیغمبر هنوز به قبر سپرده نشده بود.

در تاریخ هست که؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه رحلت کردند، ولی روز سه شنبه بعد از نماز مغرب و عشاء به خاک سپرده شدند. در این مدت چکار می کردند؟ داشتند خلیفه تعیین می کردند. حضرت می فرمایند: هنوز پیامبر را به خاک نسپرده بودید که شروع کردید به تعیین خلیفه، معلوم است که شما حساس بودید تا جریان به طور طبیعی پیش نرود، در حالی که خلیفه از قبل تعیین شده بود.

۸- برای یک محقق هیچ شکی نمی ماند که مسئله خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جامعه آن زمان به خوبی روشن بوده و لذا تغییر جهت جامعه از علی علیه السلام به طرف غیر، یک جریان کاملاً سیاسی و حزبی و بر خلاف انتظار جامعه به شمار می آمده و فاطمه علیها السلام بیان کننده انتظار مردم جامعه است. در این مورد می توانید به جلد اول کتاب ارزشمند العدید مراجعه فرمایید، مؤلف محترم با مدارک کافی از متون برادران اهل سنت این موضوع را اثبات نموده اند.

به بهانه فرار از فتنه، در فتنه‌اید

۱۸۶- «بِدَاراً زَعَمْتُمْ حَوْفَ الْفِتْنَةِ» برای عمل خود بهانه آوردید که از

فتنه می‌ترسیدیم.

«أَلَا: فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» ولی به راستی که

در فتنه افتادید و راستی که جهنم بر کافران محیط است.

می‌فرماید حواستان کجاست؟ خودتان به فتنه افتادید. خودتان عامل فتنه شده‌اید، بعد می‌گویید که از فتنه می‌ترسید. با این که اسلام در ابتدای راه بود، آمدید خلافت را بدون دلیل به دست گرفتید و در اثبات غیر طبیعی بودن کار شما همین بس که پیامبر صلی الله علیه و آله را هنوز به خاک نسپرده، به دنبال خلافت رفتید. «برای بن‌عازب» می‌گوید: چند بار آمدم به حضرت علی علیه السلام گفتم یا علی! در سقیفه دارند خلیفه تعیین می‌کنند. حضرت می‌فرمودند: من فعلاً زیر این آسمان، بر اساس حکم خدا، وظیفه‌ام دفن پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۹ عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: یا علی! دستت را بده تا با تو بیعت بکنم.^{۱۰} حضرت می‌فرمایند: نه، فعلاً وظیفه‌ام این است که پیامبر را غسل بدهم. روحیه علی علیه السلام را ببینید، به هیچ چیز جز وظیفه الهی فکر

۹- امام علی بن ابیطالب، ج ۱، ص ۲۳۷، از دکتر عبدالفتاح عبدالمنعم.

۱۰- عباس در همان حالی که در کنار جسد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در مقابل چشم حاضرین دستش را به سوی علی علیه السلام گشود و گفت: «برادرزاده؛ دستت را بگشای که با تو بیعت کنم تا مردم بگویند: عموی پیامبر با پسر عموی پیامبر بیعت کرده، دیگر دو نفر هم با تو مخالفت نمی‌کند». علی علیه السلام در همان حال که چشم بر بدن پاک پیغمبر دوخته بود بدون توجه به عباس گفت: عموجان! ما به کار رسول خدا مشغولیم. (همان مدرک، ج ۱ ص ۲۲۹)

نمی‌کند و نتیجه‌اش این شد که علی علیه السلام برای ما می‌ماند و زندگی ما را تا قیامت معنی می‌بخشد و جهت می‌دهد.

اگر حضرت علی علیه السلام هم غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کرده بودند و رفته بودند جزء سقیفه، که دیگر او علی نبود با این همه افتخار. علی علیه السلام به اعتبار این که صحیح‌ترین کار را زیر آسمان کرده است، علی است. علی‌ای که دنبال قدرت باشد که دیگر علی بن ابیطالبی نیست که امروز می‌تواند من و شما را تغذیه کند. مثل خیلی‌ها که نتوانستند بشریت را تغذیه کنند، او هم نمی‌توانست تاریخ را جهت‌دهی نماید.

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند شما گفتید که می‌ترسید با حاکمیت علی علیه السلام فتنه بشود، مگر چه می‌شد؟ هیچ چیز نمی‌شد. می‌گفتند چون اوس و خزرج رفتند در سقیفه و می‌خواهند خلیفه تعیین بکنند، عمر و ابابکر رفتند تا مانع شوند. اولاً: همه انصار که نرفته بودند، چهار تا آدم سیاسی از انصار رفته بودند. ثانیاً: اگر شما وسوسه نشده بودید و قریشیان دنبال‌تان نیامده بودند و دست‌پاچه نشده بودید آن‌ها چیزی نبودند، بعد هم مردم به راحتی آن‌ها را کنار می‌زدند. این‌ها بهانه است و خودتان می‌خواستید کار را در دست بگیرید، و لذا دنبال زمینه بودید.

ورود به قضیه خلافت بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله از مسیری غیر از مسیر اصلی خود، لرزشی را در جامعه پدید آورد که آن لرزش برای ارکان آن ساختمان نو بنیاد، بسیار شدید بود. حضرت همین را متذکر می‌شوند. می‌فرمایند حالا وقت این کار بود؟

۱۸۷- «فَهَيِّهَاتَ مِنْكُمْ!» خیلی دور بود این پیش افتادگی از شما. کار

شما خیلی عجیب بود.

۱۸۸- «وَ كَيْفَ بِكُمْ» چطوری حاضر شدید این کار را بکنید؟

عامل لرزش رأی عمومی

۱۸۹- «وَ أَلَىٰ تُوْفُكُونَ» این همه انحراف چرا؟ فهمیدید دارید چکار

می کنید؟

این جملات حضرت در آن موقع که هنوز آثار انحرافات ظاهر نشده بود، خیلی معنا دارد و چقدر بیدار کننده است، می فرماید: چطور دست به چنین عملی زدید؟ شأن شما این همه تغییر عقیده نبود.

بی تردید اجتماع از این لرزش پیش آمده به تزلزل افتاد. چرا؟ بدین گونه که رأی عمومی دوباره تکان خورد. عنایت داشته باشید؛ در آن جامعه تا قبل از حاکمیت اسلام و به صحنه آمدن انسان معصومی به نام پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه حاکمیت، هر کس ادعای ریاست داشت. «قبیله اوس» ادعای ریاست بر مدینه را داشت، رئیس «قبیله خزرج» نیز همین طور. هر قبیله ای از قریش ادعای ریاست داشت، هیچ کس بلد نبود زیر فرمان دیگری برود. یک فرهنگی بود مخصوص خودش!! هیچ وقت کل عربستان تا قبل از حاکمیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک حاکم نداشته است. چون فرهنگی که افراد آماده باشند زیر فرمان یک نظام اجتماعی خود را اداره کنند مطرح نبوده است. علت این که عبدالله بن اُبی بنی سلول، سرکرده منافقان در مدینه، تا آخر از دست پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت بود به این جهت است

که بعد از کشتارهای صدساله، اوس و خزرج به این نتیجه رسیدند که خوب است کسی را به عنوان شاه مدینه انتخاب کنیم، تا هر چه او دستور بدهد عمل شود. وقتی پیامبر ﷺ آمدند و همه به طرف پیامبر رفتند، عبدالله بن اُبی نارااحت شده بود که اگر پیامبر نمی آمد مرا به عنوان شاه انتخاب می کردند، حالا در عمل چه می شد موضوع دیگری است. حال در چنین منطقه ای با چنین روحیه هایی که هنوز ده سال نیست حاکمیت اسلامی به میدان آمده و همه بر حاکمیت پیامبر ﷺ تن داده اند و پیامبر ﷺ هم به حکم خدا، حاکم دیگری را که دارای مقام عصمت است تعیین کرده است. در چنین جامعه ای اگر بنا بر این شد که مردم حاکم را تعیین کنند، هر کس می گوید چرا من حاکم نباشم؟ این ها نفهمیدند که دارند چکار می کنند. تا حالا حرف این بود که خدا پیامبر خود را حاکم کرده است. دیگر کسی به خود اجازه نمی داد که بگوید پس من باید حاکم باشم! بعداً هم که مشخص بود خدا و پیغمبر خدا ﷺ، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را انتخاب کردند کار به طور طبیعی در مسیر خودش پیش می رفت ولی یک مرتبه از طریق دسیسه های پشت پرده، عده ای گفتند خودمان برویم یک حاکم تعیین کنیم.^{۱۱}

۱۱ - به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۴۵۳، یا بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳ رجوع شود که پس از ماجرای غدیر گروهی پیمان بستند، مانع حکومت علی ﷺ پس از رحلت رسول خدا ﷺ شوند و پیمان نامه ای با ۳۴ امضاء تهیه و آن را به ابو عبیده جراح دادند و امیرالمؤمنین ﷺ در ماجرای بیعت اجباری در مقابل ابابکر به آن اشاره نمودند (غایة المرام قسمت دوم، ص ۵۵۲).

بنا به نقل ابن اسحاق، عامه مهاجران و تمام انصار هیچ تردیدی نداشتند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود.^{۱۲} و به همین جهت در تاریخ هست که اباذر پس از حذف علی علیه السلام از حاکمیت جامعه می گفت ای امتی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله متحیر مانده اید، اگر کسی را خدا مقدم داشته، مقدم می داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان می نهادید، از همه نعمت ها از هر سو بهره مند می شدید.^{۱۳}

این است که عرض می کنم؛ بدین گونه رأی عمومی دوباره تکان خورد، هر کس چهار تا، پنج تا قبیله را به دنبال داشت و آماده شد تا خود زمام کار را به چنگ آورد، بدون آن که بداند چگونه جامعه اسلامی را مدیریت کند. قبلاً ده، بیست نفر خانواده یک جا جمع می شدند و یکی هم حاکم بود، حالا هر کسی مدعی است که من باید حاکم باشم، آن هم حاکم مملکت اسلامی، معلوم است که جامعه به هم می ریزد.

عرض کردیم؛ آمدن ابابکر بر سر کار، آمدن یک شخص و طرح یک شخص نبود. آمدن ابابکر بر سر کار، یعنی طرح شعار حاکمیت فکر یک انسان بر مردم در مقابل حاکمیت حکم خدا توسط «ولی الله» بر مردم. حاکمیت علی علیه السلام بر مردم، حاکمیت یک فردی از مردم نبود که چون خوب مردی است پس باید حاکم جامعه باشد، بلکه حاکمیت خدا بود.

۱۲ - «الموفقیات»، ص ۵۸۰، شرح ابن الحدید، ج ۲، ص ۲۷۳.

۱۳ - «نثر الدر»، ج ۵، ص ۷۷ - «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۱۷۱، نقل از کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت»، ص ۱۴۹ از رسول جعفریان.

امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی «ولی الله»، یعنی حاکمیت امام «معصوم». و انسان معصوم یعنی انسانی که یک حکم هم از خودش نمی گوید. هر چند خلیفه اول، آدم خوبی باشد اما حاکمیت او، یعنی حاکمیت انسانی بر انسان‌ها، نتیجه اش این بود که تمام جهان تکان خورد و به هم ریخت، چون فرهنگ عمومی که پذیرش حکم خدا بود بر انسان‌ها، به پذیرش حکم انسانی بر انسان‌ها تبدیل شد و به واقع سرنوشت تاریخ از مسیر شکوفایی اش باز ایستاد.

اگر حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شده بود و به تعبیر حضرت سلمان، مردم را از اسرار پیامبر آگاه می کرد،^{۱۴} دیگر این بحث‌ها نبود که در کشورهای اسلامی هم اگر مثل کشورهای اروپایی حاکمیت انسان بر انسان‌ها نباشد، مردم چکار کنند؟ آن کشورها راه دیگری ندارند. کلیسا که این قدر از کتاب مقدس فاصله دارد و آنچنان انجیل موجود گرفتار تحریف شده است که نمی تواند ادعا کند توان حاکمیت حکم خدا را دارد، مردم اروپا چون هیچ الگوی قابل قبولی نداشتند مجبور شدند به حاکمیت میل مردم تن دادند. ما مسلمانان هم که الگوی خودمان را از صدر اسلام خانه نشین کردیم - الگویی که می توانست به جای حاکمیت انسانی بر انسان‌ها عامل حاکمیت خدا بر انسان‌ها شود - به این روز افتاده ایم که می بینید.

۱۴ - صاحب انساب الاشراف در ج ۲ ص ۱۸۳ می نویسد: سلمان از این که علی علیه السلام زنده است و مردم از آن بهره نمی جویند، تأسف می خورد و می گفت: «به خدا سوگند؛ پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.»

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم شده بودند، در حاکمیت سیاسی امروز، فرهنگ و گفتمان دیگری مطرح بود.

گفتمان سیاسی امروز «حکومت مردم بر مردم» است. در حالی که «مردم» واژه مبهمی است. ایرانیان به عنوان مردم مسلمان انقلاب کردند که اهداف و برنامه‌های کشورشان، اهداف و برنامه‌های اسلامی باشد. یعنی یک مردم‌سالاری دینی مد نظرشان بود. به این معنی که اراده عمومی، برنامه‌های اسلامی را انتخاب کرد و راهنمایی‌های امامان معصوم را مورد توجه قرار دادند و با این کار از بسیاری از حیل‌ها خود را آزاد کردند. در صدر اسلام مطرح کردند مردم ابابکر را انتخاب کردند و حتی بعدها که عثمان خلیفه بود به امام علی علیه السلام می‌گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی‌دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می‌درخشید».^{۱۵} و خلاصه با واژه «مردم» هر کس خود را نماینده مردم می‌داند و ملاک حق و باطل را خواست مردم معرفی می‌کند، ولی وقتی بحث «مردم‌سالاری دینی» به میان آید، ملاک‌های حق و باطل را دین معین می‌کند و مردم مسلمان آن ملاک‌ها را پذیرفته‌اند.

رؤسای قبایل، دوباره لجام خلیفه را به چنگ آوردند، و به همین جهت است که می‌بینید همین که خلیفه اول سرکار آمد، تمام تلاشش را گذاشت برای این که جنجال‌های به پا شده را بخواباند. چون تا حالا در موضوع حاکمیت جامعه، بحث قداست پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به عنوان نماینده

۱۵ - «تاریخ تحول دولت و خلافت»، رسول جعفریان، نقل از «نثر الدر»، ج ۲، ص ۶۸ و

«معرفة الصحابة»، ابن‌نعمان اصفهانی، ج ۱، ص ۳۰۱.

خدا بر جامعه حاکم است، حالا خلیفه مدعی است نماینده مردم است و مردم او را انتخاب کرده‌اند، لذا بقیه می‌گویند پس چرا ما نماینده مردم نباشیم. ولی در ولایت آسمانی امیرالمؤمنین علیه السلام، موضوع فرق می‌کرد، باز بحث آسمانِ قدس به میان بود نه صرف آراء مردم.

حضرت فاطمه علیها السلام می‌گویند: این قرآن که جلوی شما بود. همین قرآن به خوبی روشن می‌کند، چه کسی را باید به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب کرد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۱۶} مردم! قرآن که خودش گفته ولی شما فقط خدا و رسول او و کسی است که در حین نماز و در حالی که در رکوع است، زکات می‌دهد. این که معلوم است چه کسی است. شیعه و سنی می‌گویند: مصداق «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۱۷} امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس ای مردم! چرا راهنمایی قرآن را رها کردید و کسی را که خدا برای شما تعیین کرده بود، ولی و سرپرست جامعه خود نگرفتید؟ قرآن که می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۸} در حالی که اولی الامر حتماً باید معصوم باشد چون خداوند نمی‌گوید از کسی که معصوم نیست اطاعت کنید. از طرفی هیچ کدام از این خلفاء سه گانه ادعا ندارند که معصوم هستند، پس بروید معصوم را پیدا

۱۶ - سوره مائده، آیه ۵۵.

۱۷ - حتی فقهای اهل سنت، جواز حرکت خفیف در نماز را «عَلَى فِعْلِ عَلِيِّ علیه السلام» مطرح می‌کنند.

۱۸ - سوره نساء، آیه ۵۹.

کنید. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید: «شما کافی است قرآن یادتان
نرود، به قرآن رجوع کنید می بینید که گم کرده تان چه کسی است».
اجازه دهید بحث اخیر با وسعت بیشتر، در جلسه آینده مطرح شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جدایی از قرآن؛ عامل جدایی از حاکمیت
معصوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً أُمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿فَوَجَدَكَ لِمَا أُمْتَحَنَكَ صَابِرَةً...﴾

سلام بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام! ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از عهده آن امتحان عظیم برآمدی.

شرط بهره بردن از قرآن

خودتان مستحضرید که خانواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خانواده عقل و شعور و توحیداند. بنابراین به اندازه‌ای که بر گفتار و رفتار این خانواده تأمل کنیم، اندیشه‌مان بارور می‌شود.

یکی از حیل‌های شیطان این است که اگر توانست ما را تماماً از اسلام منصرف می‌کند و اگر نتوانست تا آن جایی که می‌تواند نمی‌گذارد ما به گوهر اصلی اسلام دست پیدا کنیم. اسلام منهای ارتباط با قرآن آن اسلامی نیست که انسان از طریق آن به گوهر اسلام رسیده باشد. حالا

اسلام به اضافه قرآن ولی منهای تدبّر و تفکر در قرآن باز آن راه و رسمی نیست که ما را به گوهر اسلام نزدیک کند. یکی از بزرگان می گوید: «بهره شیطان از شما این است که شما را از طریق مشغول کردن به عبادت پایین تر، از عبادت بالاتر غافل کند». شیطان وقتی نتوانست شما را از اصل اسلام منحرف کند، درجه ارتباطتان را با اسلام کم می کند. مثلاً تدبّر در قرآن را از شما می گیرد. همچنان که در جلسه گذشته عرض شد، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این خطبه خطاب به کسانی که در مسجد مدینه بودند می فرمایند: مگر این قرآن جلوی روی شما نبود؟ مگر مسائل آن روشن و آشکار نبود، پس چه شد که منحرف شدید؟ یعنی اگر مسلمانان صدر اسلام در قرآن تدبّر لازم را می کردند، متوجه می شدند که ادامه اسلام منوط به حاکمیت امام معصوم خواهد بود و نه کس دیگر.

یکی از ضربه‌هایی که شیعه خورده است عدم تدبّر در سخنان معصوم است. دشمنان ابتدا تلاش می کنند محبت به معصوم را از ما بگیرند و اگر نتوانستند این کار را بکنند، سعی می کنند تدبّر و تعمق در سخنان و حرکات ائمه معصوم علیهم السلام را از ما بگیرند، تا جایی که شیعیان باورشان نمی آید که با تدبّر در سخنان این ذوات مقدسه می توانند به یک عقل برتر برسند. یکی از چیزهایی که ما در این مباحث خیلی به آن امید داریم این است که باب تدبّر در سخنان حضرت فاطمه علیها السلام باز شود، ساعت‌ها باید بر روی سخنان آن حضرت تدبّر نمود تا معلوم شود این خانواده عین شعور و حامل عقل قدسی‌اند. آن‌ها، حقانیت خودشان را در عمل و گفتار ثابت می کنند، مثل قرآن‌اند، اگر قرآن را چیز دیگری ثابت کند آن چیز اصل

است و نه قرآن، در حالی که خود قرآن، خودش را ثابت می‌کند، به همین جهت تنها شرط فهمیدن قرآن، تدبُّر در آن است، می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»^۲ آیا در قرآن تدبُّر نمی‌کنند؟ بعد می‌فرماید در اثر تدبُّر در آن، خودشان متوجّه می‌شوند، اگر آن کتاب و کلمات از طرف خدا نبود، آن انسجام توحیدی که در اثر تدبُّر در قرآن متوجه آن می‌شوید در آن نمی‌یافتید، «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۳ قرآن برای اثبات حَقانیت خود ملاک منطقی زیبایی ارائه می‌دهد، می‌گوید اگر شما خواستید ببینید این قرآن از مقام احد نازل شده یا نه، ببینید انسجام توحیدی و احدی دارد یا نه.

چه کنیم که ائمه علیهم‌السلام با ما حرف بزنند؟

عین این ملاک را که در مورد قرآن عنایت کردید، در خصوص سخنان ائمه معصومین علیهم‌السلام باید تعقیب کرد. بارها تجربه کرده‌اید، حرف‌های کسی که شخصیت عمیق توحیدی ندارد، نه پایه محکم و انسجام توحیدی دارد، نه ارتباط عمیق و عالی با عالم معنا در آن سخنان به چشم می‌خورد، ولی شما وقتی با خطبه حضرت زهرا علیها‌السلام به لطف الهی آشنا شوید، می‌بینید این سخنان، اصلاً حرف‌های یک آدم صرفاً متفکر نیست، بلکه سخنان یک قلب به احد رسیده است، قلبی که قرب احدی پیدا کرده است. و اگر خواستید این نکته برایتان ثابت شود باید در سخنان

۲- سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آیه ۲۴

۳- سوره نساء، آیه ۸۲

آن حضرت تدبّر کنید. عمده تأکید ما این است که چه کار کنیم و چه روشی را داشته باشیم که ائمه علیهم السلام با ما حرف بزنند؟ عرض بنده این است که شرط ارتباط با ائمه علیهم السلام، پیدا کردن فرهنگ تدبّر در تفکرات آنهاست. خود اهل بیت علیهم السلام می فرمایند: سخنان ما مثل قرآن بطن و بطن‌ها دارد. همچنان که می فرمایند: «أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»؛ یعنی فهم سخنان ما، سخت و عمیق است، مثل اسب سرکشی است که به راحتی رام نمی‌شود، هرچند وقتی رام شد، شما را به کرانه‌های دور از عالم اندیشه و تفکر سیر میدهد. لذا در ادامه می فرمایند؛ آن را نمی‌فهمد مگر فرشته‌ای مقرب یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد.

حضرت فاطمه علیها السلام در سخنانشان به مردم به خصوص به انصار گفتند شما زحمت کشیدید و اسلام را با زحمت و خون دل خوردن روی کار آوردید ولی حالا به جهت ضعف‌هایی که نتوانستید آن ضعف‌ها را جبران کنید، زحمت‌تان از دست می‌رود، یعنی در شرایط فتنه و نفاق نتوانستید راه را درست تشخیص دهید. شهید مطهری رحمة الله علیه در کتاب سیره نبوی می فرمایند خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم می‌دانستند مسلمانان به آن رشدی نرسیده‌اند که در آن شرایط، نفاق خزیده در فضای جامعه را که نبض جامعه را به دست گرفته است، هوشیارانه بشناسند، و لذا حضرت در این مسیر چراغ‌های هدایتی قرار دادند تا پس از رحلتشان مردمی که چهره پیچیده نفاق را نمی‌شناسند گمراه نشوند. مثلاً بنا به نقل قندوزی فرمودند:

«عَلِيٌّ مَيِّ وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي»^۵ یعنی؛ علی از من است و من از علی هستم، او سرپرست و صاحب ولایت هر مرد و زن مؤمن بعد از من است. یا بارها فرمودند: «رضایت فاطمه رضایت من است و غضبش غضب من»^۶. حالا جالب است بدانید که همه مردم مدینه به این روایت اقرار داشتند، به همین جهت هم وقتی خلیفه اول سرکار آمد و مردم مدینه متوجه شدند که فاطمه علیها السلام از دست او ناراحت است، جریان حاکم با فشار سنگینی رو به رو شد و لذا ابابکر و عمر، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و درخواست ملاقات با حضرت فاطمه علیها السلام را داشتند. چرا خلیفه می خواهد رضایت فاطمه علیها السلام را به دست آورد؟ چون فضا برای حکومتش سنگین و سخت شده است. همه می دانستند خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام ملاک خشم و خشنودی خدا است، حالا خلیفه می خواهد با ملاقات با فاطمه علیها السلام خود را از زیر غضب فاطمه علیها السلام بیرون آورد و از سنگینی جو عمومی بکاهد که البته موفق نشد.^۷

۵ - «ینابیع الموده»، ص ۲۳۵ (امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۷).

۶ - «صحیح بخاری»، ج ۷، ص ۳۷، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیرة و الانصاف.

۷ - «بحار الانوار»، ج ۲۸، ص ۳۰۳ - ابن قتیبه متوفی سال ۲۷۰ هجری به عنوان یک مورخ اهل سنت در کتاب الامامة والسیاسة آورده: «قالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ اِنْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ اَغْضَبْنَاها، فَاِنْطَلَقَا جَمِيعًا، فَاسْتَأْذَنَا عَلَى فَاطِمَةَ، فَلَمْ تُأْذَنْ لَهُمَا، فَاتَّيَا عَلِيًّا فَكَلَّمَاهُ فَأَدْخَلَهُمَا، فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِظِ فَسَلَّمَا عَلَيْهَا فَلَمْ تُرُدُّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ»؛ یعنی عمر به ابابکر فاطمه اجازه ورود خواستند، حضرت اجازه ندادند، آمدند خدمت علی علیه السلام و با او صحبت کردند و حضرت را واسطه کردند، چون داخل شدند، نزدیک فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه زهرا علیها السلام صورت خود را از آنها برگرداند و روی به سوی دیوار کرد. ابن قتیبه در ادامه می گوید ابابکر

تحرک عنصر نفاق پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در جلسه قبل اشاره کردیم که فاطمه زهرا علیها السلام می فرمایند: «ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ»؛ یعنی وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، خار و خاشاک نفاق در شما ظاهر شد، لذا پروژه های نفاق در پنهان شخصیت اجتماعی شما دارد جا باز می کند. عرض من این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند که مردم نمی توانند آن پیچیدگی های چهره نفاق را بفهمند، چون نفاق می آید و می گوید من از همه شما مسلمان تر هستم، شما که جرأت نمی کنید بگویید من مسلمان تر از تو هستم، چون می دانید اگر چنین سخنانی را بگویید، ریا کرده اید و ریا، تمام دین شما را ضایع می کند، پس نگران از دست دادن اخلاصتان هستید، ولی نفاق چنین نگرانی را ندارد و اصلاً از

شروع به سخن کرد تا علت برنگرداندن فدک را به فاطمه توجیه کند، فاطمه علیها السلام فرمود آیا بخوانم برای شما سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدانید و به آن عمل کنید؟ هر دوی آنها گفتند آری. فاطمه علیها السلام فرمود: «أُنشِدُكُمْ اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطَ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَمَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي؟»؛ فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که می گفت: رضایت فاطمه، رضایت من است و خشم فاطمه، خشم من است، و هر کس فاطمه دختر مرا دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده و هر کس به خشم آورد فاطمه را، مرا به خشم آورده است. آیا این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیدید؟ گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، فاطمه علیها السلام فرمود: «فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ: إِنَّكُمْ أَسْخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي وَ لَئِن لَّقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَيْهِ»؛ یعنی؛ خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما به جای این که در رضایت من کوشا باشید مرا به خشم آوردید و چون پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، شکایت شما را به سوی او خواهم برد.

همین زاویه پیش می‌آید، کارهای خیر را هم که انجام نداده مدعی انجام دادنش است. حالا شما چگونه می‌خواهید با این نفاق روبه‌رو شوید. اگر مردم ما همین نکته را می‌فهمیدند که همواره بعد از پیروزی هر نهضت مذهبی یک جریان نفاقِ فعال وارد نظام جامعه می‌شود، نسبت به خیلی از توطئه‌ها بیدار می‌شدند، ولی عموماً متوجه نمی‌شوند. چون نفاق با چهره منافقانه خود می‌آید، یعنی زیر پوشش تمام ارزش‌هایی که شما قبول دارید می‌آید و حرفش را می‌زند. شما می‌بینید حرف‌ها همان حرف‌های دین است ولی نتیجه عکس می‌دهد. حالا چه تعدادی از مردم چنین هشیاری دارند که بفهمند در آن حالت، چهره نفاق به بهترین نحو خودش را به شکل دین در آورده و به صحنه جامعه آمده است و تلاش دارد در زیر واژه‌های دینی درست ضد ارزش‌های دین و انقلاب نتیجه بگیرد؟

قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۱۸ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ...»^۱ یعنی؛ ای مؤمنان! آنهایی که از خودتان نیستند را به خود نزدیک نکنید.

«بطانه» یعنی چیزی که در داخل و بطن است، مثل زیر پیراهن. می‌فرماید: اگر مواظب نباشید نفاق در بطانه شما می‌آید و خانه می‌کند، از آن جایی فعالیت خودش را شروع می‌کند که نزدیک‌ترین پایگاه به مرکز تصمیم‌گیری است. می‌فرماید غیر خودی‌ها را به عنوان بطانه و صاحب سر خود قرار ندهید. و در همین رابطه حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید ای مردم!

نفاق وارد نظام اجتماعی شما شده، و در تصمیم‌گیری در امور اصلی شما جا باز کرده است، چرا نمی‌بینید؟^۹

هشدار برای ورود فرهنگ نفاق در جامعه

البته عنایت دارید که در آن شرایط قضیه بسیار پیچیده بود و یک فاطمه با آن بصیرت و شجاعت می‌خواست تا روبه‌روی چنین جریان‌هایی بایستد و در حضور آن همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: نفاق وارد نظام جامعه دینی شده است و همه زندگیتان را هم اشغال کرده است. اینجا است که می‌خواهم عرض کنم قصه این خطبه قصه هر روز ماست، برای بیدار شدن، برای حفظ اصول و ارزش‌های الهی و برای این که حیاطمان بازیچه فرهنگ نفاق قرار نگیرد و برای این که دوست را دشمن، و دشمن را دوست نگیریم. خود حضرت در آخر خطبه می‌فرمایند من این سخنان را برای همه تاریخ گفتم، نه برای شما مردمی که الان روبه‌روی من هستید و گرفتار فضای نفاق شده‌اید و چهره‌های نفاق را نمی‌شناسید.

سؤال این است اگر هم چهره نفاق را نمی‌شناختند چرا شاخصه‌های هدایتی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین نمودند، رها کردند؟ چرا فاطمه زهرا علیها السلام که خشم و خشنودی‌اش ملاک خشم و خشنودی خدا بود و چرا علی علیه السلام

۹ - علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در المیزان می‌فرماید: بنا به شهادت قرآن و ادله تاریخی، یک ثلث اهل مدینه منافقین بودند، و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به گفته حذیفه نفاق از بین رفت. حال با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نفاق هم از دل آنان رفت، و یا آن‌هایی که همواره منتظر بودند، با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رأیشان نسبت به حکومت برگشت؟ (ترجمه المیزان، ج ۲۹، ص ۲۳۳ ذیل بحث روایی در رابطه با آیه ۵۵ سوره نور).

را که محور حق بود رها کردند؟ اهل سنت این روایت را از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل می کنند که حضرت می فرمودند: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ». ^{۱۰} این مسئله که علی علیه السلام حق است برای عایشه و دیگران بسیار روشن است. ^{۱۱} پیامبر اکرم ﷺ فرهنگی را در جامعه تثبیت نمودند که اگر مردم به دنبال حق بودند، حق در آن جامعه گم نشود. جامعه اسلامی با شاخصه هایی که پیامبر اکرم ﷺ قبل از رحلت خود تعیین نموده، چرا باز راه هدایت را گم می کند و منحرف می شود. در این جا تحلیل حضرت فاطمه علیها السلام خیلی عجیب است، می فرمایند: اولاً: شما ضعف هایی داشتید که نفاق در فکر و زندگیتان نفوذ کرد. ثانياً: شیطان هم به شما امیدوار شد، چون کبر داشتید. شیطان همیشه از طریق کبر حکومت می کند. خود شیطان استکبار کرد «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ» ابوطالب مکی در کتاب قُوت القلوب

۱۰ - «ینایع الموده»، ص ۹۰.

۱۱ - موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از ابی لیلی؛ قال رسول الله ﷺ: سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِئْتَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْتَمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ فَأَتَهُ الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ الْفَاصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ (ینایع الموده، ص ۸۲، از امام شناسی، ج ۱، ص ۲۲۷) یعنی؛ حضرت رسول ﷺ فرمودند به زودی چون از دنیا بروم، فتنه ای در میان شما بر خواهد خواست، و در آن حال دست از علی بن ابیطالب بر ندارد، اوست جدا کننده بین حق و باطل، و فیصل دهنده بزرگ خدا. شیخ حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی از کتاب «مودة القربی» تألیف سید علی شافعی روایت کند از عطاء؛ قال: سئلت عایشة عن علی قال: ذلك خير البشر لا يشكك فيه إلا الكافر (ینایع الموده، ص ۲۴۶، از امام شناسی، ج ۱، ص ۲۴۳) یعنی؛ از عایشه در مورد علی سؤال کردم، گفت: «او بهترین افراد بشر است و در این موضوع کسی شک نمی کند مگر آن که کافر شده باشد».

می گوید: شیطان وقتی وارد شخصیت کسی می شود، اول نقب می زند، بعد می گردد تا دستگیره‌ای پیدا کند و از طریق آن دستگیره انسان را به طرف خود بکشاند. حالا اگر دستگیره‌ای پیدا نکرد برمی گردد. یکی از بهترین دستگیره‌ها برای شیطان در شخصیت ما «کبر» است. حالا به جمله حضرت فاطمه علیها السلام توجه کنید:

۱۷۷-۱۷۴: «وَاطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ، هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغَرِّ فِيهِ مَلَا حِظِينَ»؛ یعنی شیطان سرخود را از مخفی گاه بیرون آورد و ندایتان در داد، دید که پاسخگوی دعوت او هستید و برای فریب خوردن آماده‌اید.

با تامل روی همین قسمت از فرمایش آن حضرت متوجه می شویم چگونه شیطان و نفاق می توانند یک جامعه را از دست دلسوزان بگیرند و آن جامعه را بر اساس نیات خود بچرخانند وقتی ریشه این قضیه روشن شد ما می توانیم خود و جامعه را از حیلۀ شیطان و نفاق نجات دهیم. برای فرهنگ شیعه، یأس از نجات اصلاً معنی نمی دهد. چون شیعه امامان معصومی دارد که همیشه بر سبیل نجات و هدایت بوده‌اند و هیچ گاه حیلۀ شیطان و نفاق نتوانسته است بر آنها نفوذ کند. شرایط شما هرچه هم که سخت باشد سخت تر از شرایط امام حسین علیه السلام نمی شود. راوی می گوید همه لشکر ستم دور حضرت را گرفته بود ولی هرچه زمان شهادت حضرت نزدیک تر می شد حضرت امیدوارتر به صحنۀ مبارزه می آمد و نشاط و شادابی در چهره حسین به سبقت نشسته بودند. در کتاب «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» عرض شد که حسین علیه السلام امیدوارترین شخصیت تاریخ

است، در شرایطی که همه ناامیدی‌ها در صحنه است. امام حسین علیه السلام به حضرت زینب علیها السلام می‌فرمایند مواظب باشید شیطان صبرتان را نرباید، با توجه با چنین امامانی، اگر در رهنمودهای آن‌ها تدبّر داشته باشید نه تنها توسط شیطان و نفاق اغفال نمی‌شوید، بلکه به کمک آن‌ها جهت نجات جامعه از دست شیطان و نفاق، خیلی زود نتیجه می‌گیرید.

جنگاورانی که تزکیه نکرده‌اند

چنانچه ملاحظه می‌کنید فاطمه زهرا علیها السلام تحلیل می‌کنند که چرا جامعه نمی‌تواند چهره نفاق را بشناسد و این عدم شناخت به گفته ایشان، جامعه را به جایی می‌برد که نباید بروید. تعبیرشان این است:

۱۸۰- «فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ اَيْلِكُمْ» پس داغ و نشان زدید بر شتری غیر

شترتان.

۱۸۱- «وَأوردتموها غَيْرَ شَرِبِكُمْ» و بر آبی که سهم شما نبود وارد

شدید.

یعنی شما حکومتی را به دست گرفتید که نباید به دست می‌گرفتید. و حقوق مردمی را که حقشان بود امام معصوم بر آن‌ها حکومت کند را ضایع کردید.

اصلاً چطور می‌شود که من حق شما را برای خودم می‌خواهم و حاضر نیستم در جای خود باشم؟ این یک مسئله اخلاقی و روحی است. چطور شد که خلیفه اول حاضر شد جای حضرت علی علیه السلام را بگیرد؟ مسئله را ریشه‌دار نگاه کنید. حضرت می‌فرمایند ریشه‌اش این بود که شما نتوانستید

آن گونه که باید و شاید خود را تصفیه کنید. این خطر برای من و شما هم هست. گاهی آدم می بیند این جایگاه، جای او نیست، حق او نیست، و این کار از او بر نمی آید، اگر در اصلاح خود تلاش کرده باشد، به راحتی می گوید من توانایی این کار را ندارم. چنین فرهنگی فرهنگ دینی است. حالا چطور می شود که از این فرهنگ غفلت می کنیم و دیگران را پس می زنیم و جای آن ها را اشغال می کنیم؟ قصه صدر اسلام قصه نمایش همه انسانیت و همه ضد انسانیت است. حضرت می فرمایند شما یک شعار وحشتناک دارید و آن این که وقتی می گوییم چرا این جایگاه را گرفتید؟ جواب می دهید ترسیدیم فتنه ایجاد شود، خواستیم فتنه نشود، در حالی که خودتان همان فتنه اید.

به عنوان مثال؛ گاهی در سرراهِتان شیئی گران قیمتی افتاده است، از نظر اسلام نباید آن را بردارید، به خصوص اگر می دانید که پیدا کردن صاحبش در حد شما نیست. چون باید به مدت یک سال با شرایط خاصی به مردم اعلام کنید، تا صاحبش بفهمد و بیاید آن را از شما بگیرد و اگر صاحبش پیدا نشد شرایط دیگری دارد که در کتاب های فقهی مطرح شده است. وقتی شما آن شیء را بردارید دیگری هم بردارد، بالاخره صاحبش متوجه گم شده اش می شود و می آید در مسیری که رفته است، جستجو می کند و آن را پیدا می کند. ولی آدم غافل در حالی که نمی تواند شرایط لازم برای پیدا کردن صاحب آن شیئی را رعایت کند، می گوید: اگر من بردارم می روم خرج مسجد می کنم ولی اگر دیگری برداشت ممکن است آن را خرج مشروب خوردن بکند، پس بهتر است من بردارم، در حالی که

این یک حرف بدون دلیل است. دین به ما گفته است دست به آن مال نزن تا صاحبش برگردد و آن را بردارد، این حرف‌ها دیگر حرف‌های بی‌دلیلی است، آن شیئی مال ما نیست که به آن دست بزنیم، این توجیه‌ها چیست که برای برداشتن آن می‌کنیم؟ بالاخره چیزی که از آن ما نیست اگر برداریم هم برای خودمان زحمت درست کرده‌ایم و هم برای صاحبش.

تعبیر حضرت را نگاه کنید، می‌فرمایند به این‌ها گفتیم چرا حکومت را به دست گرفتید؟ بنا بود امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی آن عصمت کل، خط اسلام و حکومت الهی را ادامه دهند. در جواب می‌گویند ترسیدیم فتنه شود. ترسیدیم کس دیگری بیاید و امور را به دست بگیرد، لذا خودمان حکومت را بدست گرفتیم. منطق آقایان را نگاه کنید! شما می‌گویید ما ترسیدیم حاکمیت به دست ناهل بیفتد و لذا حاکمیت را صاحب شدید! فاطمه زهرا علیها السلام می‌گویند اگر شما این کار را نکرده بودید اتفاقاً این کار باطل در جامعه اسلامی تبدیل به یک فرهنگ نمی‌شد، که هر کس به خود حق بدهد حاکم جامعه اسلامی شود و سنت حاکمیت انسان‌های قدسی بر امور مردم زیر پا گذارده شود.

به بهانه دفع فتنه، در فتنه‌اید

حضرت می‌فرمایند:

۱۸۶- «بِدَاراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ» برای عمل خود بهانه آورید که از

فتنه می‌ترسیدیم.

«أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» ولی به راستی که در فتنه افتادید و راستی که جهنم بر کافران محیط است.

۱۸۷- «فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ» خیلی از شما دور بود این پیش افتادگی. اصلاً چنین کار زشتی از یک انسان مسلمان انتظار نمی‌رفت.

حضرت می‌فرمایند چه سریع حاکمیت را به دست گرفتید و گفتید می‌ترسیدیم فتنه‌ای به پا شود. در حالی که خودتان در فتنه افتادید و در جهنم فرو رفتید و همین حالا گرفتار جهنم شدید. خیلی عجیب بود از شما که به چنین کار زشتی دست زدید و گرفتار چنین فتنه‌ای شدید! ادعا می‌کنید ما می‌توانیم حکومت اسلامی برپا کنیم در حالی که کار شما خارج کردن جامعه است از حاکمیت اسلام. چرا که جامعه اسلامی را باید با عقل قدسی اداره کرد و خداوند از قبل برای آن برنامه‌ریزی کرده است. آیا من و شما می‌توانیم خانواده‌مان را درست تدبیر کنیم و یا تربیت فرزندانمان را با عقل جزئی خودمان برعهده بگیریم؟ هر کس چنین ادعایی بکند و از این نکته غفلت کند که انسان دارای ابعاد پیچیده‌ای است که فقط خالق او می‌تواند همه آن‌ها را به طور هماهنگ رهبری کند، در همان ورطه‌ای می‌افتد که خلیفه اول و دوم در آن افتادند. چرا؟ چون شما از کجا می‌دانید که این طرح و تئوری و روش شما فردا درست نتیجه بدهد؟ باید اصول برنامه‌ها را فقط به دست خالق بشر، که آینده بشر را هم می‌داند، بدهید تا درست نتیجه بگیرد. به عنوان نمونه شما به قرارداد صلح حدیبیه دقت کنید؛ بنا بود مسلمانان برای انجام مراسم حج به مکه بروند، مشرکین مکه مانع شدند. پس از مذاکراتی که انجام گرفت، صلح‌نامه‌ای

منعقد شد که چند بند داشت، یکی این که قرار شد مسلمانان به مدینه برگردند و سال آینده آزادانه به زیارت خانه خدا بیایند. حالا مسلمانان با شتر و گوسفند خود که برای قربانی کردن آورده بودند، باید برمی‌گشتند. شرط دیگر در آن صلح‌نامه این بود که اگر یکی از افراد قریش اهل مکه اسلام آورد و بدون اذن بزرگ‌تر خود از مکه فرار کرد و به مسلمانان پیوست، پیامبر ﷺ باید او را به سوی قریش بازگرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست او را به مسلمانان تحویل دهد. عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ به ایشان اعتراض کردند که این چه شرطی است؟ گفتند ای پیامبر: آیا این وحی است یا نظر خودتان؟ حضرت فرمودند: نظر خودم است. این‌ها گفتند ما این شرط را قبول نداریم، ما با این شرط در مقابل مشرکین خوار و ذلیل شدیم. این‌ها توجه نداشتند که پیامبر اکرم ﷺ طبق وحی الهی از روی هوا و هوس حرف نمی‌زنند.^{۱۲} پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: مسلمانی که از زیر پرچم اسلام به سوی شرک فرار کند عملاً اسلام را از جان و دل نپذیرفته و به درد ما نمی‌خورد ولی پناهندگان به مدینه را اگر تحویل می‌دهیم اطمینان داریم که خدا وسیله نجات آنها را فراهم می‌کند. بالاخره حرف پیامبر ﷺ را پذیرفتند. مدتی گذشت و یکی از کسانی که در مکه مسلمان شده بود و تحت فشار بود به نام «ابوبصیر» از مکه فرار کرد و به مدینه آمد، قریش بلافاصله پشت سر او کسانی را به سوی مدینه فرستادند که باید طبق قرارداد او را تحویل دهید. حضرت هم تحویل دادند. هرچه مسلمانان

۱۲ - قرآن در سوره نجم آیه ۳ می‌فرماید: «مَا يُطِيقُ عَنِ الْهَوَىٰ».

التماس کردند که او را تحویل ندهید، پیامبر صلی الله علیه و آله طبق تعهدشان او را برگرداندند. ابوبصیر پس از تحویل، در راه برگشت به مکه دید حالا دوباره به زیر شکنجه قریش برده می‌شود، در وسط راه یکی از آن دو نفری که مراقب او بود را کشت و دیگری هم فرار کرد. ابوبصیر به محلی بین مکه و مدینه رفت و در آنجا مسکن گزید. بقیه مسلمانان دربند مکه، وقتی فهمیدند چنین جایی درست شده است، از مکه فرار کردند و به آنجا رفتند و قافله های تجاری قریش را مصادره نمودند. چیزی نگذشت که خود قریش تقاضای لغو این بند از قرار داد را نمودند و درخواست کردند مسلمانان فراری از مکه در همان مدینه جای داده شوند.

حرف ما این است؛ همه باید به عنوان نمونه از این واقعه متوجه شویم که ابعاد عمیق انسان را نمی‌شناسیم، خالق انسان هم که نیستیم، پس چگونه می‌خواهیم برای انسان برنامه ریزی کنیم. نمونه اش دنیای امروز و خود غربی ها هستند، از آنها پرسید آیا به آن چیزی که می‌خواستید دست پیدا کردید. به عنوان مثال آقای روژه گارودی در کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش، فریادش از دست مدیریت موجود جهان بلند است. فعلا روی این موضوع نمی‌خواهم بحث کنم - نویسندگان منتقد فرهنگ غرب یکی و دو تا نیستند - می‌خواهم عرض کنم ببینید فاطمه زهرا علیها السلام از این جا نگران است که ای بشر! در حالی که خداوند اسلام را به عنوان برنامه‌ای همه‌جانبه برای تو آورده، تو چه طور می‌خواهی برای خودت و دیگران برنامه‌ریزی کنی؟ - منظور؛ برنامه‌ریزی انسانی و افق‌گرایی و ایجاد انگیزش‌های متعالی است - این‌ها کار خداست. البته خود خداوند از طریق دین حیطة برنامه‌ریزی شما را

مشخص کرده است. مثلاً احداث خیابان و ساختمان و ...، اموری است که خودتان برنامه‌ریزی می‌کنید.

فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمایند: این بینش باطل شما بود که شما را ساقط کرد. شما می‌گویید ما می‌خواستیم جلوی فتنه را بگیریم. یعنی برای این که اوس و خزرج حاکم نشوند، حضرت علی علیه السلام را به عنوان یک انسان معصوم، که اندیشه‌اش همان حکم خداست، کنار گذاشتید. خوب شما که با این کار در همان فتنه حاکمیت غیر معصوم سقوط کردید. وقتی امام معصوم حاکم نباشد، چه فرقی بین حاکمیت قریشی و غیر قریشی است؟ این جاست که حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند:

۱۸۷ - «فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ» خیلی دور بود از شما این پیش افتادگی، چون اگر اسلام نبود و خداوند ما را به خودمان واگذار کرده بود، بالاخره باید کاری می‌کردید ولی حالا که اسلام آمده و خودتان هم می‌دانید این دین حقیقتی دارد که فقط اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن آگاهی دارد، چه شد که مسیر استفاده از اسلام را به هم ریختید؟^{۱۳}

۱۸۸ - «وَ كَيْفَ بَكُمُ» و چطور این کار را کردید؟

۱۸۹ - «وَ أَلَيْ تُوَفِّكُونُ؟» و به کجا به غلط روی می‌آوردید؟

حضرت می‌فرمایند: چه طور شما بعد از ۲۳ سال مسلمانی هنوز نرسیده‌اید به این که نباید برنامه‌های کلی و اساسی جامعه را که جهت و

۱۳ - صاحب کتاب بنایع الموده از سلمان روایت می‌کند که «قال رسول الله صلی الله علیه و آله لِكُلِّ نَبِيٍّ صَاحِبٌ سِرٌّ وَ صَاحِبُ سِرِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»، یعنی؛ برای هر پیامبری صاحب سری است و صاحب سری من علی بن ابیطالب است (بنایع الموده، ص ۲۳۵).

مسیر انسان و جامعه را تعیین می‌کند به عقل خودتان واگذار کنید؟ البته عقل بشر باید تلاش کند تا حکم خدا را به دست آورد. یعنی انسان باید به کمک عقل در دین اجتهاد کند. عقل را نباید تعطیل کرد ولی نباید هم آن را تنها رها کرد. اگر عقل به تنهایی می‌توانست انسان را به تعالی برساند دیگر بشر نیازی به پیامبر نداشت. پیامبران آمدند تا عقل‌ها را برانگیزانند و مورد خطاب قرار دهند. غزالی می‌گوید عقل واقعی می‌فهمد که بدون نبوت ناقص است و اگر عقل مسیرش را درست طی کند می‌فهمد که خیلی از چیزها را نمی‌فهمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی الهی خیلی از چیزها را می‌فهمد، این جاست که حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند در حالی که کتاب خدا برایتان نازل شده بود آیا کافی نبود تا منحرف نشوید.

۱۹۰ - «وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ» در حالی که کتاب خدا در میان شما و در منظر شماست به جریانی غیر از جریانی که به کتاب خدا حکم می‌کند روی آوردید.

۱۹۱ - «أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ» مطالبش هویدا است و جای ابهام ندارد.

۱۹۲ - «وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ» احکامش درخشان است.

۱۹۳ - «وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ» علائم هدایت آن ظاهر و آشکار است.

۱۹۴ - «وَ زَوَاجِرُهُ لَا تَحِثُّ» نواهی آن به چشم می‌آید و راه‌گشا است.

۱۹۵ - «وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ» دستوراتش روشن و واضح است.

اگر احکام و امر و نهی قرآن را متوجه نمی‌شوید، به جهت آن است که خود را از امام معصوم که حقیقت قرآن در نزد اوست جدا کردید.

چگونه به قرآن پشت کردند

۱۹۶ - «وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ» با رها کردن امام معصوم عملاً قرآن را پشت سر انداختید، چرا که قرآن از شما خواسته بود علاوه بر اطاعت خدا و رسولش، از «اولی الامر» هم اطاعت کنید و مسلّم خدا ما را به اطاعت غیر معصوم امر نمی فرماید. پس اولی الامری که باید از آن اطاعت می کردید، امام معصومی بود که خدا برای شما تعیین کرده بود، آیا رها کردن او، پشت سر انداختن قرآن نیست؟

با این همه وضوح و روشنی که مطالب و احکام و اوامر و نواهی قرآن برایتان دارد، چه شد که قرآن را پشت سر انداختید و به این مشکلات گرفتار شدید. حالا سؤال این است که ای فاطمه زهراء! مگر در قرآن چه مطلبی هست که اگر مردم قرآن را به واقع گرفته بودند به این مشکلات نمی افتادند؟ یکی از دانشجویان اهل سنت در درس معارف اسلامی وقتی به بحث امامت رسیدیم مدعی بود که همه عقیده شان را از آیات قرآن گرفته اند، بنده هم گفتم در بحث امامت فقط از آیات قرآن برای اثبات امامت استفاده می کنیم. آیه ولایت را مطرح کردم که قرآن می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۱۴}، کلمه «انما» نشانه حصر است یعنی ولی شما فقط خدا و پیامبر و کسانی اند که ایمان می آورند و اقامه نماز می کنند و در حال رکوع زکات می دهند. خدا و رسول خدا که مشخص است، این جاست

که می‌بینیم مفسرین اهل سنت می‌گویند شخصی که در عین ایمان و اقامه نماز در حال رکوع زکات داده، غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام کسی نیست و این حضرت علی علیه السلام بود که در حال رکوع انگشترش را به شخص فقیر زکات داد. حتی فقهای اهل سنت به استناد همین قضیه، حرکات قلیل را در نماز جایز می‌دانند و می‌گویند: «علی فعل علی» معنای کلمه «ولی» در این جا بر اساس سیاق آیه مشخص است، می‌فرماید از همان جهت که خدا و رسولش «ولی» شما هستید حضرت علی علیه السلام هم ولی شماس. خدا و رسول از چه جهت ولی ما هستید؟ آیا به معنی رفاقت و دوستی ولی ما هستید یا از جهت حاکمیت بر امور ما؟ از خود آیه روشن است که بحث حکم و فرمان است. باز به عنوان نمونه می‌توان به آیه مباحله اشاره نمود. مباحله حادثه تاریخی خیلی عجیب و جالبی است. خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: حالا که مسیحیان نجران حاضر نشدند مسلمان شوند، بگو برای مباحله، زنان و فرزندان و انفس خود را بیاورند. می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^{۱۵} یعنی؛ حالا که موضوع پسر خدا نبودن حضرت عیسی علیه السلام روشن شد، پس هرکس هنوز زیر بار نمی‌رود بگو بیاید ما فرزندانمان را بیاوریم، شما نیز فرزندانتان را بیاورید، ما زنانمان را بیاوریم، شما هم

زانتان را بیاورید، ما جان‌هایمان را بیاوریم، شما نیز جان‌هایتان را بیاورید، سپس نفرین کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

ما می‌بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امثال فرمان الهی در ازاء زنان فقط حضرت فاطمه علیها السلام و در ازاء آنفس، فقط حضرت علی علیه السلام و در ازاء ابناء، فقط، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به میدان مباحثه می‌آورند. یعنی خود حضرت علی علیه السلام مصداق آنفس یا جان رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام مصداق ابناء و فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، و حضرت فاطمه علیها السلام مصداق نساء بودند. و با این که خدا می‌فرماید «زنان» را بیاور و آن را به صیغه جمع می‌آورد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امثال فرمان خدا مصداق دیگری را در زنان امت پیدا نکرد که مقامش، مقام «جعل لعنت الهی» بر دروغگویان باشد، و اگر زن دیگری بود که دارای چنین مقامی باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را نیاورده بود و امثال فرمان حق نشده بود و نیز خداوند می‌گوید «آنفس» خود را بیاور، کلمه آنفس جمع است ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط حضرت علی علیه السلام را می‌آورند، حالا اگر شخص دیگری در حد جان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و حضرت نبرده بودند گناهی بزرگ مرتکب شده بودند. ایشان در انجام فرمان خدا در صورتی می‌توانند یک نفر را ببرند که در زیر این آسمان کس دیگری به عنوان مصداق آنفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله نباشد. پس معلوم می‌شود که فقط حضرت علی علیه السلام در حد جان پیامبر صلی الله علیه و آله است. و معلوم است که جامعه باید به وسیله کسی که در حد جان پیامبر صلی الله علیه و آله است هدایت و رهبری شود.

وقتی این بحث را برای آن دانشجوی اهل سنت عرض کردم، ساکت شد و بعد از کلاس گفت این بحث‌ها را کسی برای ما نگفته بود. این که می‌گویند با اهل سنت اختلاف نکنید برای این است که شرایط آماده شود و در یک فضای مناسب حرفمان را بزنیم و حقایق برای آن‌ها روشن شود. ما در شرایط آماده، به قدری حرف منطقی و مستدل و قرآنی داریم که نیازی به جو سازی و رقابت خطی و حزبی نداریم. ما می‌گوییم با شما دعوایی نداریم، بیایید ببینیم این آیه قرآن چه می‌گوید، مفسرین خودتان و عقل خودتان را هم قبول داریم. چون شیعه به جهان اسلام فکر می‌کند و سایر مسلمانان را هم پاره تن اسلام می‌داند و سنگینی مسؤلیت وحدت جهان اسلام را بر دوش خود حس می‌کند. در جای دیگر اشاره کرده‌ایم که ما برای اثبات عظمت و حقانیت حضرت فاطمه علیها السلام به یک روایت از شیعه هم نیازی نداریم. همان روایات اهل سنت کافی است. چون مسئله آن قدر بزرگ بوده است که حالا اگر حاکمانی مثل معاویه، صدها روایت را هم پنهان می‌کردند بالاخره یکی از آنها آشکار می‌شده و مورّخی در کتابش یکی از آن روایات را نقل می‌کرده است. مسلماً فضای حذف اهل البیت بسیار عجیب بوده است ولی بالاخره تمام مسئله را نتوانستند پنهان و کتمان کنند و خود مردم مسلمان در گوشه و کنار سعی می‌کردند تا آن‌جا که برایشان ممکن است تعدادی از آن روایات را حفظ کنند.

از خودتان سؤال کنید چرا حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند:

۱۹۷ - «أَرْغَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟» آیا بی‌رغبتی به قرآن را می‌طلبید.

۱۹۸ - «أَمْ بَعِثَهُ تَحْكُمُونَ؟» یا به غیر قرآن حکم می‌کنید و خط و

اندیشه اداره جامعه را می‌خواهید از غیر قرآن بگیرید؟

می‌فرمایند آیا شما بنا گذاشتید به قرآن پشت کنید؟ چون اگر به قرآن پشت نکنید نمی‌توانید این جریان حاکم را بپذیرید. برای این که قرآن به شما می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».^{۱۶} یعنی از خدا اطاعت کنید و از رسول او و از «اولی الامر» اطاعت کنید. حالا خدا و رسول که مشخص‌اند، اُولی الْأَمْرِ چه کسانی هستند و خصوصیاتشان چیست؟ آیا امکان دارد معصوم نباشند و خداوند به ما دستور پیروی مطلق از آنها را بدهد؟ در این صورت به اندازه‌ای که معصوم نباشند امکان خطا و اشتباه و انحراف دارند. پس از آن جایی که خداوند پیروی از خطا و انحراف را به ما دستور نمی‌دهد و از ما نمی‌پذیرد باید «اولی الامر» حتماً معصوم باشد تا بتوان از او پیروی مطلق نمود. از طرفی هیچ‌وقت خلیفه اول و دوم و سوم نگفتند ما معصوم هستیم. در کتاب‌های اهل سنت آمده است که عمر چندین بار گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ».^{۱۷} پس؛ از یک طرف هیچ‌کدام از این سه خلیفه نمی‌گویند ما معصوم هستیم، از طرف دیگر؛ خدا در آیه فوق می‌فرماید علاوه بر اطاعت از خدا، از رسول و از «اولی الامر» اطاعت کنید و اولی الامر هم که باید معصوم باشد و مسلم مصداق اولی الامر، آن سه خلیفه نیستند پس این که حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌فرمایند: چرا به غیر قرآن حکم می‌کنید معنی‌اش مشخص است، چون

۱۶ - سوره نساء، آیه ۵۹.

۱۷ - به ترجمه الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۱ رجوع فرمایید.

همه افراد جامعه مقام و منزلت علی علیه السلام را می دانند و مسلم است اگر جامعه باید از کسی تبعیت کند که در آیه فوق اطاعتش کنار اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است آن شخص کسی جز علی نیست، چرا که خود خلیفه اول بارها به افضلیت علی علیه السلام اقرار دارد به طوری که صاحب الصواعق المحرقة می نویسد؛ روز ششم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون ابابکر و علی جهت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند «قال علیُّ لابی بکر: تقدّم. یعنی؛ شما بفرمایید. فقال ابوبکر: لا اتقدّم رجلاً سمعتُ رسول الله يقول فيه، علیُّ مِتی کمنزلتی من ربی»^{۱۸} ابابکر گفت: من هیچ گاه جلوتر از مردی قدم نمی گذارم که از رسول خدا شنیدم که در باره او می فرمود: نسبت علی با من مثل منزلت من است نسبت به خدای من. یا داریم که ابابکر گفت: «هر کس دوست دارد که نزدیک ترین مردم و شایسته ترین آنها را از لحاظ منزلت و مقام نسبت به رسول خدا، و عظیم ترین آنها را در نزد خدا از جهت تحمل زحمات دین خدا ببیند به این مرد نگاه کند، و با دست خود اشاره به سوی علی بن ابیطالب کرد...»^{۱۹}.

پس ملاحظه می کنید روح جامعه اسلامی سراسر بر نزدیکی علی علیه السلام به رسول خدا و داشتن کمالات خاصی که منحصر به آن حضرت است، اقرار دارد، حالا حضرت زهرا علیها السلام بر همین نکته انگشت می گذارند که اگر می خواستید قرآنی عمل کنید باید در رابطه با حاکمیت جامعه اسلامی به سوی علی علیه السلام روی می آوردید. سپس می فرمایند:

۱۸ - «الصواعق المحرقة»، ص ۱۰۸، نقل از امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۱۹ - «مناقب»، خوارزمی، ص ۹۷ (امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۲).

۱۹۹- «بِسِّ لِّلظَّالِمِينَ بَدَلًا» ظالمین که آمدند به جای قرآن، چیز دیگری را قرار دادند، بد چیزی را بدل قرآن قرار دادند و این برای آنها بد بدلی است.

۲۰۰- «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هر کس غیر از اسلام دینی را بپذیرد هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

حضرت می‌فرمایند اگر از قرآن و اسلام و فکر قرآنی فاصله بگیرید حتما از خدا دور می‌شوید و کارتان را خدا از شما نمی‌پذیرد و لذا بدبخت و زیانکار می‌گردید. «خاسر» یعنی کسی که همه چیزش را از دست بدهد، هم سود و هم سرمایه از دستش برود. بعد می‌فرماید: چرا چنین کردید؟ چه شد که چنین کردید؟ چه شد که کاری این چنین بزرگ را با این عجله سروته آن را هم آوردید. هنوز پیامبر ﷺ دفن نشده بود که رفتند در سقیفه بنی ساعده نشستند و خلیفه تعیین کردند. مگر تعیین خلیفه چیز ساده‌ای است. خلیفه یعنی کسی که با بصیرت کامل و با شعور کامل قرآنی، جهت کلی نظام اسلامی را مشخص می‌کند. حتی مسئله خلیفه غیر از ولایت فقیه است، ولی فقیه یعنی کسی که تلاش می‌کند حکم خدا را از قرآن و سنت و سخنان ائمه معصومین علیهم‌السلام استخراج کند. اما خلیفه پیامبر یعنی امامی که باید خودش معصوم باشد. پذیرفتن ولایت فقیه یعنی در زمان غیبت امام معصوم به کارشناس کشف حکم معصوم رجوع کردن. ولی بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موضوع رجوع به انسان معصومی است که جامعه را در مسیر اسلام جلو ببرد. آری در زمان غیبت امام معصوم، که

سرمایه سخنان امامان در طول تاریخ امامت برای ما مانده است می شود مقداری از راه را به کمک اجتهاد ولی فقیه جلو برد ولی روز اول، جامعه اسلامی شدیداً نیاز به امام معصوم دارد تا ادامه اسلام و تیسین آن به نحوه درستی ممکن گردد، به همین جهت است که می گوئیم جریان ولایت فقیه بعد از گذشت این مدت زیاد، قلب جریحه دار فاطمه زهرا علیها السلام را خنک کرد، چون در راستای حاکمیت حکم امام معصوم است.

پس از این که حضرت فرمودند هر کس از غیر اسلام تبعیت کند خداوند آن را از او قبول نمی کند و در آخرت از زیانکاران است و تأکید کردند شما از این طریق که غیر امام معصوم را جهت حاکمیت جامعه اسلامی پذیرفته اید، عملاً اسلام را حذف کرده اید، می فرمایند:

۲۰۱- «ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتَهَا» سپس آن قدر درنگ

نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و سوز رحلت رسول خدا، از جانها فرو نشیند و جامعه به تعادل لازم برسد و در بستر اندیشه اسلامی به رشد لازمه دست یابد، آن وقت برای حاکمیت جامعه نقشه می کشیدید.

۲۰۲- «وَوَيْسَلَسَ قِيَادُهَا» و لا اقل می گذاشتید تا کشیدن افسار جامعه

اسلامی سهل گردد و کارها از طریق امام معصوم در مسیر صحیح خود قرار گیرد.

۲۰۳- «ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُورُونَ وَقَدَّتْهَا وَتَهَيَّبْتُمْ جَمْرَتَهَا» پس از آن

آتش گیره ها را افروخته می کردید و به آتش دامن می زدید تا آتش را شعله ور کنید، لا اقل بعد از آن که اسلام در جامعه نهادینه می شد این فتنه ها را برپا می کردید.

۲۰۴- «وَسْتَجِيبُونَ لِهَتِفِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ» در حذف حاکمیت امام معصوم شرایط شما طوری بود که برای اجابت کردن بانگ شیطان گمراه، آماده بودید.

۲۰۵- «وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ» و گویا برای خاموش نمودن انوار دین روشن خدا روزشماری می کردید.

۲۰۶- «وَإِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّافِيِّ» و در از بین بردن سنن پیامبر برگزیده خدا انتظار می کشیدید.

شما هیچ درنگ نکردید، هنوز قلب ها از غم رحلت پیامبر اکرم ﷺ در تلاطم بود که رفتید به سراغ تعیین خلیفه و حاکمیت را به دست گرفتید، اگر جامعه را متلاطم نکرده بودید، مردم جریان غدیر را فراموش نمی کردند. نه تنها جریان خلافت را به دست گرفتید بلکه دائماً جوسازی کردید و آتش روشن نمودید، و شیطان هم شما را تحریک کرد و لذا نور سنت پیامبر ﷺ را خاموش کردید. گویا اصلاً پیامبر ﷺ سخنی در رابطه با رهبری آینده اسلام به زبان نیاورده اند.

افشای حيله بزرگ

حضرت جمله ای می فرمایند که نشان می دهد به واقع همه بصیرت و هوشیاری را خداوند در قلب ایشان قرار داده، و آن جمله این است:

۲۰۷- «أَتَشْرِبُونَ حَسَوًا فِي أَرْتِغَاءٍ» به بهانه خوردن کف، شیر را زیر لب پنهانی می خورید.

ارتغاء یعنی کف‌های روی شیر را سرکشیدن. حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید: شما گرفتن کف شیر را از شیر بهانه کردید، ولی پنهانی، خود شیر را خوردید. شما می‌گویید ما کاری با خلافت نداریم و چیزی نمی‌خواهیم، فقط می‌خواهیم مشکلات را حل کنیم، در حالی که آمدید و جای دین نشستید. و تاریخ نشان می‌دهد که وقتی خلیفه حاکم شد طبق حکم خودش جامعه را اداره نمود، نه طبق حکم خدا. در ظاهر هم به خود حق می‌داد و لذا می‌گفت: «من با وحی الهی ارتباط ندارم پس بر اساس نظر و اجتهاد خودم حکم می‌کنم».^{۲۰}

برای روشن شدن آثار این حرف به کتاب «معنویت تشیع» از علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» رجوع کنید تا آثار حرف خلیفه اول را متوجه شوید. این جاست که شما جهان اسلام را می‌بینید در طول قرن‌ها به چه مشکلاتی گرفتار آمد و فاطمه زهرا علیها السلام همه این‌ها را در همان ابتدای کار تشخیص داد و با آن بصیرت فوق‌العاده خود روشن نمود که چرا امروز، جهان اسلام نمی‌تواند آن‌طور که شایسته است از اسلام استفاده کند و به برکاتی که به واقع اسلام برای پیروانش آورده است، دست یابد.^{۲۱}

۲۰ - به طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵۱ و الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۶ رجوع شود.

۲۱ - در «امالی»، شیخ طوسی، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱۷۵ هست که امام حسن علیه السلام در

مقابل معاویه در خطبه‌ای غرّاً می‌فرماید:

«وَأَقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُوا أَبِي جَبْرٍ فَرَأَوْهُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضَ بَرَكَتِهَا؛ وَ مَا طَمِعْتَ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَمَّا خَرَجْتَ مِنْ مَعْرِنِهَا تَنَارَ عَثْثَا قُرَيْشٍ بَيْتِهَا فَطَمِعْتَ فِيهَا الطُّلُقَاءَ وَ أَبْنَاءَ الطُّلُقَاءِ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ؛ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا. فَقَدْ تَرَكْتُ بَنَوَاتٍ»

این همه طاقت

بنده گاهی فکر می‌کنم اگر ما آنچه را حضرت فاطمه علیها السلام در جریان انحراف اسلام فهمید، می‌فهمیدیم، آیا یک‌ساعت طاقت ماندن داشتیم؟ بعد می‌گویم چقدر طاقت فاطمه علیها السلام زیاد بود که توانست این همه عمر کند. تو به من نگو فاطمه علیها السلام خیلی زود بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، به من بگو دیدن این همه انحراف و یک روز طاقت ماندن داشتن، طاقت بزرگی نیست؟ حضرت علی رضی الله عنه که در این صحنه مسئولیتی نمی‌توانست داشته باشد، چرا که اگر سخنی به اعتراض می‌گشود، متهم

﴿اسرائیل هارون و هم یعلمون انه خلیفه موسی فیهم و ابغوا السامری و قد ترکت هذه الامة ابي و ابغوا غیره و قد سمعوا رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: انت مئی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة﴾.

«او قسم یاد می‌کنم به خداوند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، و از میان مردم پنهان شد، اگر مردم با پدرم بیعت می‌کردند، هر آینه آسمان رحمت، تمام قطرات باران خود را به آنها عنایت می‌کرد؛ و زمین برکت خود را بر ایشان می‌باشید؛ و دیگر ای معاویه؛ تو در آن طمعی نداشتی!»

ولیکن چون امارت و ولایت از معدن خود بیرون رفت؛ برای ربودن آن، قریش با هم به نزاع برخاستند؛ و در این حال آزادشدگان جنم رسول خدا در فتح مکه و پسران آزادشدگان در ربودن آن طمع کردند؛ که تو هستی ای معاویه، و اصحاب تو! و در حالی که تحقیقاً رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود هیچ وقت امتی امر زعامت و امارت خود را به دست کسی نمی‌سپارد که در میان آن امت از آن شخص داناتر و اعلم به امور بوده باشد؛ مگر آنکه پیوسته امر آنها رو به سستی و تباهی می‌رود؛ تا آنچه را که ترک کرده‌اند، دوباره بدان روی آورند. بنی‌اسرائیل هارون، وصی موسی را ترک گفتند؛ با آن که می‌دانستند: او خلیفه موسی است در میان آنها؛ و از سامری پیروی کردند؛ و این امت نیز پدرم را ترک گفتند؛ و با غیر او بیعت نمودند؛ با آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که به علی می‌گفت نسبت تو به من همانند نسبت هارون است به موسی، بدون نبوت.»

می شد که نسبت به حکومت حریص است.^{۲۲} ولی فاطمه زهرا علیها السلام که در چنین مشکلی نبود، چه کند؟ اگر خدا شعور فهم این انحراف بزرگ را به او نداده بود که در فشاری چنین بزرگ قرار نمی گرفت و حال که چنین شعوری را دارد و در پیرو آن مسئولیتی بزرگ به دنبالش هست، راستی پس از انجام آن مسئولیت خطیر و آن اعتراض جانانه، آیا دیگر طاقت ماندن در این دنیا برای او مانده بود؟ سلام بر تو ای فاطمه که نسبت به آن مأموریت بزرگ خود چقدر صبورانه عمل کردی:

«وَكُنْتَ لِمَا امْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرًا»

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

۲۲ - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعًا مِنَ الْمَوْتِ» (نهج البلاغه، خطبه ۳) یعنی؛ اگر سخنی بگویم می گویند بر خلافت حریص است و اگر ساکت شوم می گویند از مرگ می ترسد.

طرح فدک؛ سند دعوتی برای بازخوانی صدر

خلافت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَّحِنَةً أُمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿فَوَجَدَكَ لِمَا أُمْتَحَنَكَ صَابِرَةً...﴾

سلام بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام! ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از عهده آن امتحان عظیم برآمدی.

فاطمه علیها السلام در شرایطی که پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله پیش آمد، آن امتحان عظیم الهی را به نمایش گذاشت و مسئولیت بزرگ نشان دادن انحراف و حشمتناک از اسلام را با تمام وجود گوشزد کرد.

حساسیت بر انحراف بزرگ

آنچه در خطبه فاطمه زهرا علیها السلام خوب است عزیزان دقت بفرمایند، آن حساسیت اصلی فاطمه زهرا علیها السلام، به عمق فاجعه است. گاهی انحرافی بزرگ در جامعه پیش می آید، ولی ما نمی دانیم چقدر باید نسبت به آن حساس شویم و گاهی برعکس، بی دلیل روی یک مسئله ساده، حساسیت بیش از اندازه نشان می دهیم، این جاست که باید برای متعادل کردن حساسیت های خود از معصومین علیهم السلام کمک بگیریم. گاهی انحرافی به وسعت انحراف در

کلّ تاریخ صورت می گیرد، به طوری که انسان باور نمی کند چطور همه چیز دست به دست هم داد و چنین واقعه ای پدید آمد. انحراف های بزرگ عموماً در زمان خودش به خوبی قابل درک نیست، مگر توسط انسان های بزرگی که از همه تاریخ بزرگ ترند و مأمورند تاریخ را در جهت صحیح به حرکت در آورند. خطبه فاطمه زهرا علیها السلام، ما را متوجّه تحقّق فاجعه ای بزرگ در صدر اسلام می کند و انسان می فهمد که آن حضرت با بصیرتی فوق العاده دقیق و عمیق، متوجّه آن شده اند. فاجعه بسیار عمیق تر از آن است که بتوان در یک نگاه معمولی به ابعاد آن پی برد.

انتهای فاجعه

یک وقت کسی می آید شیشه پنجره منزل شما را می شکند، شما هم ناراحت می شوید و این کار را تقییح می کنید، امّا یک وقت یک کسی می آید و زن و فرزندان شما را به قتل می رساند، در این حالت هم ناراحت می شوید و آن کار را تقییح می کنید و فوق العاده این کار را بد می شمارید و نهایت تلاش را برای برخورد با آن می نمایید، ولی این کار شما در عین بزرگی انتهای ناراحتی در این مورد نیست. حال اگر کسی زن و فرزند شما را منحرف کند و به فساد بکشاند، این حادثه اصلاً قابل مقایسه با آن دو حادثه قبل نیست، چرا که نهایتاً با کشتن آنان بدن آنها را از بین برده است و شما هم می توانید به کمک قصاص، بدن قاتل را از بین ببرید، ولی روح زن و فرزند شما به حیات خود ادامه می دهد، امّا وقتی آنها را منحرف کرد همه وجودشان را منحرف کرده است، حالا چقدر هوشیاری

می‌خواهد که انسان بفهمد در عینی که به قتل رساندن زن و فرزند خیلی وحشتناک است ولی منحرف کردن آن‌ها چیز دیگری است که قابل مقایسه با به قتل رساندنشان نیست. چون وقتی آن‌ها را منحرف کرد، دیگر جهت انسانی آن‌ها مختل شده است، این دیگر قابل تحمل نیست و این را انتهای فاجعه می‌گویند؛ حالا فاطمه زهرا علیها السلام پس از آن‌همه تلاش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و اصحاب بزرگوار، با انتهای فاجعه نسبت به اسلام روبه‌رو شده‌اند.

عجیب و غیرمنتظره بود

در فرازهای شماره (۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹) خطبه، حضرت می‌فرمایند: «فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أَلَيْ تُؤْفَكُونَ»؛ یعنی خیلی عجیب و غیرمنتظره بود. چطور این کار را کردید، با این کار به کجا می‌خواستید برسید؟ حضرت خطاب به خلیفه اول و دوم می‌گویند: اصلاً آدم فکرش را هم نمی‌کرد که شما دست به چنین انحرافی بزنید. اگر ابوسفیان این کار را می‌کرد برای حضرت تعجب نداشت، ولی این‌ها می‌گویند ما مسلمانیم، حداقل مسلمانان برای خودداری از چنین عملی کافی بود. راستی چه کاری واقع شده است که فاطمه زهرا علیها السلام انتظار دارند کسی با حداقل اسلامیت هم نباید به آن کار دست بزند. یعنی چه چیزی است که آنقدر بدیهی است که هر مسلمانی با حداقل اسلامیت باز به آن دست نمی‌زند و فاطمه زهرا علیها السلام تعجب می‌کنند که چرا خلیفه اول و دوم به آن دست زدند و به آن تن دادند؟ به عنوان مثال؛ وقتی ما دیده باشیم جناب‌عالی آب را

می شناسید و تر و مرطوب بودن آن را تجربه کرده اید، حالا بگویید: آب، تر نیست! می گوئیم: اصلاً از شما انتظار چنین سخنی نمی رفت، چون حداقل ارتباط با آب کافی است که شما متوجه شده باشید آب تر است، لذا به جنابعالی می گوئیم این چه حرفی است که می زنید، از شما اصلاً چنین انتظاری نداشتیم.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به همین اندازه از حرکات خلیفه اول و دوم تعجب کرده بودند، می فرمایند: «كَيْفَ بَكُمُ»: چطور شد این کار را کردید «أَتَى تُؤْفَكُونَ»: کجا دارید با چنین انحراف بزرگی می روید. (افک یعنی عملی که مطابق واقع و مطابق حق نیست)

پس معلوم است طبق سخنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این خطبه بحث یک انحراف بزرگ و جهت گیری ناحق و باطلی است که انتظار نمی رفت مدعیان اسلامیت به آن دست بزنند، و حضرت تمام حساسیت خود را روی این موضوع قرار داده اند و بحث غصب فدک و این ها را برای نمونه می آورند تا انحراف اصلی را نشان دهند.

نتیجه هماهنگی با حساسیت فاطمه زهرا علیها السلام

اولاً: عنایت بفرمایید فاطمه زهرا علیها السلام روی چه چیزی حساس اند. ثانیاً: فراموش نکنید، وقتی آن حضرت بر روی موضوعی از خود حساسیت نشان دادند، در واقع حساسیت حقیقی است که برای همه بشریت حجت است؛ چرا که شیعه و سنی قبول دارند که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ

تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا^۱ یعنی؛ خدای تبارک و تعالی با غضب فاطمه غضبناک می‌شود و با رضایت فاطمه - از هر چیزی- از آن چیز راضی می‌شود. پس حساسیت فاطمه زهرا علیها السلام ملاک حق و باطل بودن آن چیز است، حال ملاحظه کنید با توجه به این موضوع حضرت بر روی چه چیزی حساسیت نشان می‌دهند، و اگر من و شما روی آن مسأله حساس نبودیم و یا کم حساس بودیم، بدانیم از قلب مطهر فاطمه زهرا علیها السلام فاصله گرفته‌ایم و در نتیجه از فهم حقایق محروم شده‌ایم. بحث ما یک بحث اخلاقی نیست که صفاتی عارض بر ذات انسان بشود و شخصیتش با آن فضائل متحد گردد، بلکه باید انسان در فضائل متحقق بشود و بر این اساس عرض می‌کنم که اگر با گم کردن حساسیت‌مان نسبت به آنچه حضرت به آن حساسند، از فاطمه زهرا علیها السلام فاصله بگیریم، دیگر آن وجود شدید و آن شخصیت متعالی را که می‌توانستیم به دست بیاوریم، از دست می‌دهیم، یعنی توجه به خطبه فاطمه زهرا علیها السلام و هماهنگ شدن با حساسیت مقدس آن حضرت ما را در یک حیطة و ساحت متعالی می‌برد که آن ساحت برای ما ارزش دارد و مقصد و مقصود ما از تبعیت از این خانواده در همین راستا است.^۲

۱ - به کتاب الامامة و السياسة از ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۰ فصل خلافت ابابکر

رجوع شود.

۲ - مولوی در مثنوی خود این موضوع را چنین مطرح می‌کند که:

چون تو شیرین از شکر باشی، بود آن شکر گاهی ز تو غایب شود

چون شکر گردی ز بسیاری وفا کی شکر خود از شکر گردد جدا

پیام فاطمه زهرا علیها السلام در این خطبه، پیام امروز زندگی ماست، یعنی اگر می‌خواهید به جایی برسید و به یک ساحت متعالی دست یابید باید این پیام را بگیرید و آن پیامی است بسیار بزرگ که اگر با ظرفیت مناسب با آن روبه‌رو نشویم از هدیه بزرگی محروم شده‌ایم. و آن یک اعتراض بزرگ است که اگر صدای این اعتراض را بشنویم، امروز خودمان و ملتمان را از این سیاهچال بی‌انتها نجات داده‌ایم. این که می‌بینید بسیاری از مسلمانان از اسلام عزیز آن نتیجه لازم را نمی‌گیرند، ریشه‌اش را باید در نداشتن آن حساسیت بزرگی دانست که دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله آن را پایه‌گذاری کردند. این حساسیت را می‌توان با تدبّر عمیق بر روی کلمات و سکنات فاطمه زهرا علیها السلام به دست آورد.

انفجار بمب در قلب اسلام

درست در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری، یعنی روز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی‌ساعده بمبی در قلب عالم اسلام منفجر شد که آثار و ترکش‌های آن به مرور تمام عالم اسلام را ویران کرد. یعنی اگر ما امروز از برکات همه‌جانبه مسلمان بودن بهره نمی‌بریم به خاطر سقیفه است. نگوئید بحمدالله ما حبّ امیر المؤمنین علیه السلام داریم؛ متوجّه باشید ما نیاز داشتیم فرهنگ اهل‌البیت در همه ابعاد زندگی ما و در سراسر جهان حاکم شود و

یعنی تا انسان با شکر صفات اخلاقی شیرین است، ممکن است آن صفات عارضی برود و انسان از فضایل اخلاقی محروم گردد، ولی اگر توانست خودش شکر گردد و با تبعیت از معصومین علیهم السلام وجودش، وجود دیگری شود، دیگر فضایل از او جدا نمی‌شوند، چون تابع کسانی شده که عین حقیقت انسانی هستند.

این نشد، و نباید از این مسئله مهم که فاطمه زهرا علیها السلام متوجه آن شدند، غفلت کرد.

یکی از ضربه‌هایی که به ما شیعیان می‌زنند همین است که یا به دست خودمان و یا به دست دشمنان، موضوع اعتراض و غم فاطمه علیها السلام را منحرف می‌کنند، در آن صورت هم به شخصیت عظیم فاطمه زهرا علیها السلام ضربه خورده و هم حساسیت اصلی آن حضرت فراموش شده است. موضوع را در این حد متوقف کردن که در به پهلوی مقدس آن حورای انسیه خورد، خطرناک است؛ آری؛ چنین ظلم بزرگی واقع شد.^۳ ولی فاجعه بزرگ چیز دیگری بود، چنین برخوردی با فاطمه زهرا علیها السلام و شکستن پهلوی دختر رسول الله صلی الله علیه و آله یک انتقام بود که می‌خواستند از آن حضرت بگیرند. بگو مگر حضرت چه کار کرد که این همه دشمنان را پریشان نموده که حالا می‌خواهند با زهرای مرضیه علیها السلام چنین برخوردی بکنند؟ و مواظب باشید آن مسئله اصلی گم نشود، وقتی مسئله اصلی گم شد، خیلی چیزها از دست می‌رود و غضب فدک می‌شود محور واقعه و موضوع اصلی گم می‌شود و اشک‌ها و اعتراض‌های حضرت زهرا علیها السلام از معنی اصلی خود خالی می‌گردد.

خدا إن شاء الله به من و شما و به جامعه ما حوصله کافی بدهد تا بتوانیم این خطبه بزرگ را با دقت و با موشکافی لازم به بحث بگذاریم، آن وقت می‌فهمیم زهرا علیها السلام یعنی چه؟ تک تک جملات حضرت در این خطبه یک

۳- به کتاب جنة المأوی از شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، ص ۱۵۶ و نیز به کتاب امام

علی علیه السلام از دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۳۴۳ رجوع کنید.

دائرة المعارف معنا است که در هر حال با دقت لازم با خطبه برخورد کردن را به آینده باید موقوف کرد.

خطری که فاطمه زهرا علیها السلام گوشزد نمود

از اول خطبه تا این جا بحث حضرت این است که با حذف امیرالمؤمنین علیه السلام یک شخص از صحنه سیاست خارج نشده، بلکه خطری بزرگ پیش آمده است که عملاً دیگر قرآن آن تأثیر حقیقی را در بین جامعه مسلمان نمی تواند داشته باشد و در واقع فاطمه زهرا علیها السلام جبهه ای را در صدر اسلام گشودند، که تا قیام قیامت می تواند انحراف از اسلام را بشناساند و نقشه های اسلام نماهایی را که جهت اصلی شان اسلام نیست بر ملا کند و برگشت به اسلام - به معنی واقعی کلمه - را پیشنهاد نماید. آن وقت است که می توان متوجه شد چرا به وجود مقدس حضرت این همه کینه ورزیدند و خواستند از او انتقام بگیرند. آری دلی که از این انتقام و مصیبت های وارد بر آن وجود مقدس نسوزد، دل نیست ولی از جبهه عظیم و دقیقی که حضرت گشودند و از این طریق همه محاسبات دشمن به هم خورد و از خطر هدم اسلام جلوگیری شد، غفلت نکنید.

اشاره حضرت فاطمه علیها السلام به حضرت علی علیه السلام اشاره ای است که در خاطره تاریخ ماندگار خواهد بود، تا آن وقت که جهان اسلام از خود پرسید چگونه از اسلام باید استفاده کرد که وعده های خدا در مورد برکات اسلام محقق شود، اشاره آن حضرت راه کار را نشان دهد.

علت سعه وجودی امام خمینی «رحمة الله علیه»

توسل به وجود مقدس این خانواده به خصوص فاطمه زهرا علیها السلام سیر انسان را بسیار سریع می کند، اما بدانید ما باید بین عارف بزرگی مثل امام خمینی «رحمة الله علیه» با یک صوفی و عارف ساده، خیلی فرق بگذاریم، چون امام خمینی «رحمة الله علیه» سعه وجودی شان تا قیام قیامت دست بشر را می گیرد و او را نجات می دهد، زیرا ایشان فاطمه زهرا علیها السلام را فقط از یک بُعد ندیده بودند، در کنار مظلومیت فاطمه زهرا علیها السلام و ظالمیت دشمنان آن حضرت، شور و شعور و خروش و اعتراض آن حضرت را نیز دیده و خودشان در واقع فاطمی شده بودند، این جاست که مکتب امام خمینی «رحمة الله علیه» صوفی ساده و محدود نمی سازد، بلکه عارف محمدی صلی الله علیه و آله و فاطمی علیها السلام می سازد.

عرض شد در سقیفه، یعنی در شرایط انحراف از حاکمیت معصوم همه اسلام لطمه دید، و عملاً جامعه اسلامی را به دو قسمت مجروح و دست و پا شکسته کوفی و شامی تبدیل کرد، و این ضربه کمی نبود. یک دانشمند سنی اهل سوریه می گوید: «اگر در ابتدا حاکمیت جامعه اسلامی از اهل البیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج نشده بود، هرگز اختلافاتی که بعداً در جهان اسلام به وجود آمد، پدیدار نمی شد» اصلاً چرا یک کوفه پیدا شد و یک شام؟ چرا عدّه ای مسلمان به نام علویون با مرکزیت کوفه و عدّه ای به نام امویان با مرکزیت شام و تحت نظر معاویه به وجود آمد؟ اگر جریان حقی که خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشتند حاکم می شد، مخالفت با آن، راه به جایی نمی برد. ولی وقتی یک جریان باطل به وجود آید، حتی جبهه گیری های ناحق در برابر آن، حالت منطقی به خود می گیرد و

اختلاف ریشه دار می شود. اگر اهل البیت علیهم السلام حاکم می شدند، ممکن بود چند اموی مخالفت می کردند؛ اما این ها نمی توانستند جبهه قدرتمندی در مقابل حاکمیت اسلام باشند، ولی با آن انحراف اولیه و تقویت جریان های غیر اسلامی دیدید که اهل شام با حکومت امویان روبه روی اصل اسلام ایستادند و برای اسلام برنامه ریزی کردند، مدینه و مکه هم که هیچ، گویا خوابشان برده بود که دارد در جهان اسلام چه می گذرد.

«و نسل های آینده را از رهگذر خون هایی بی ثمر ریخته و

سیراب ناشدنی، به انقلاب های پشت سر هم کشاند.»

همین طور جنگ و باز هم جنگ و دشمنی، دامن جهان اسلام را گرفت، گویا جنگیدن مسلمانان با همدیگر جزء لاینفک زندگی شان شده بود، حال چه جنگ جمل باشد و چه جنگ نهروان، و چه جنگ زید بن علی بن الحسین؛ دیگر فرق نمی کند، گویا خصومت و دوگانگی از مرز حق و باطل بودن جبهه ها، به اصل دشمنی و مبارزه تبدیل شده بود. در دینی که پیروانش را دعوت به یگانگی و وحدت و اخوت می کند و می گوید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۴ چرا کار به این جا کشیده شد؟!

ریشه ضعف امروزین اسلام؟

«خصومت های پشت سر هم، اسلام را آنچنان ضعیف نمود که ما در

دهه های گذشته یک مرتبه با واقعه فلسطین روبه رو شدیم. ریشه این

ضعفی را که شما از جهان اسلام نسبت به فلسطین می بینید باید در

انحراف اولیه جستجو کنید، انحرافی که فاطمه زهرا علیها السلام آن را به همه گوش زد کرد.»

شما کمی روی این مسأله تفکر کنید، آخر چه شده است که اقلیتی صهیونیست در قلب جهان اسلام با نهایت بی پروایی این همه ظلم می کنند و جهان اسلام با این همه قدرت، نمی تواند این ظلم را دفع کند.

«امروزه پیکر مجروح جهان اسلام در سرزمین های متعدد و در میان سواحل جدا از هم تکه تکه شده، و هر قسمت به شخصی تعلق گرفته است و به راحتی مورد حمله قرار می گیرد. چون بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان حاکمیت درست ادامه پیدا نکرد.»

راه نجات؟

«و جهان اسلام امروز دغدغه همه چیز دارد جز دغدغه اسلام؛ چون در سقیفه برنامه ریزان حاکمیت بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله دغدغه همه چیز داشتند جز دغدغه بر جا ماندن خود اسلام، فاطمه و علی سلام الله علیهما هم که فقط دغدغه اسلام را داشتند، مورد خشم و حذف و تهمت قرار گرفتند، ولی برای نجات جهان اسلام هنوز گفتار فاطمه زهرا علیها السلام زنده ترین و تازه ترین راه نجات ملت مسلمان است و هیچ راهی جز برگشت به دعوت دختر رسول الله صلوات الله علیهما در بین نیست و همواره باید همه مسلمانان را به آن فرا خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله در کل جهان اسلام راه رجوع به فاطمه علیها السلام را هموار نمود.»

چیز عجیبی که بحمدالله در جهان اسلام - اعم از شیعه و سنی - نهادینه شده، اعتبار فوق العاده فاطمه زهرا علیها السلام است، و این خطبه هم خطبه ای نیست

که فقط شیعه نقل کرده باشد. کتاب «بلاغات النساء» که از کتب اهل سنت است یکی از سندهای این خطبه است و لذا هم گوینده خطبه و هم اصل خطبه مورد احترام جهان اسلام است و امروز می‌توانیم از طریق فاطمه زهرا علیها السلام جهان اسلام را متوجه انحرافی بکنیم که ریشه همه مشکلات بعدی است و از طریق دانشمندان دلسوز، جهان اسلام را بیدار نماییم تا بفهمند چه شده که کار به این جاها کشیده است و چگونه باید جهان اسلام را از این مشکلات نجات داد. در فراز شماره ۱۹۰ خطبه، حضرت می‌فرماید: «وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ»؛ یعنی کتاب خدا مقابل شماست، چرا در ادامه حاکمیت جامعه اسلامی به کتاب الله رجوع نمی‌کنید تا ببینید جز امامی معصوم، نمی‌تواند جهان اسلام را رهبری کند؟ برای اثبات این که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم امام معصوم باید در جامعه جریان داشته باشد، خود قرآن به راحتی مسئله را روشن می‌کند؛^۵ پس در

۵ - به عنوان نمونه نظر عزیزان را به آیه ۵۹ سوره نساء جلب می‌کنیم که قبلاً به طور مختصر شاهد آوردیم و تفسیر قیم المیزان در این راستا ما را متوجه نظر قرآن به ادامه حاکمیت اسلام توسط امامی معصوم، می‌نماید.

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹)

یعنی ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید، پس اگر در موردی اختلاف کردید آن اختلاف را به خدا و رسولش ارجاع دهید، اگر به خدا و به قیامت مؤمن هستید، که این کار خیر بسیار، و عواقب نیکویی دارد.
اولاً: آیه اطاعت خدا و رسول خدا و اولی الامر را واجب شمرده است.

ثانیاً: لفظ «أَطِيعُوا» یعنی اطاعت کنید را یک بار در مورد «خدا» و یک بار در مورد «رسول خدا و اولی الامر» به کار برده است.

حال مراد از اطاعت از خدا پیروی از احکامی است که به عنوان وحی بر پیامبر ﷺ نازل شده است. ولی اطاعت از رسول خدا دوجنبه دارد، یکی اطاعت از او در بیان احکام الهی، چنانچه خود خداوند به پیامبرش می فرماید: قرآن را بر تو نازل کرده ایم تا برای مردم تبیین و روشن کنی. «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل/۴۴) و یک جنبه دیگر اطاعت، اطاعت از رسول خدا به عنوان مدبّر جامعه اسلامی در اجرای احکام و جهاد و دفاع و عزل و نصب فرمانداران است، چنانچه خداوند می فرماید: ما قرآن را به حق برای تو نازل کردیم تا بین مردم بر اساس آنچه خدا برای تو روشن کرده است حکم کنی: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ» (نساء/۱۰۵)

پس با وجود آنکه اطاعت از رسول خدا در حقیقت اطاعت از خدا است، ولی به آن جهت قرآن لفظ «أَطِيعُوا» را دوبار تکرار کرد که در عین حال اطاعت از خدا یک معنا دارد و اطاعت از رسول خدا همچنان که گفته شد، معنایی دیگر دارد. مثل تبیین آیات و اجرای احکام در جامعه.

ثالثاً: اطاعت از «اولی الامر» را در کنار اطاعت از رسول خدا واجب شمرده است که نشان می دهد وجه مشترکی بین اطاعت از «رسول خدا» و اطاعت از «اولی الامر» هست و آن عبارت است از تبیین و تبلیغ احکام الهی و اجرای احکام دین خداوند. ولی طبق ادامه آیه که می فرماید: «اگر اختلافی پیدا کردید آن اختلاف را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید». از این که لفظ «اولی الامر» را نیاورده، معلوم می شود که «اولی الامر» منصب تشریح ندارد، یعنی در منازعات باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا رجوع کرد.

توضیح آن که؛ افرادی که مورد خطاب این آیه هستند مؤمنین اند و مسلماً نزاع آنها با غیر اولی الامر است. زیرا بعد از اینکه اطاعت اولی الامر واجب شد دیگر رأی اولی الامر محل نزاع و تردید واقع نمی شود. از طرفی قول «اولی الامر» در فهم کتاب و سنت، حجیت دارد و از آن جایی که آیه شریفه اطاعت آنها را بدون قید و شرط لازم داشته، لذا قول و گفتار آنان مطابق با واقع و خالی از خطا و لغزش است. و در یک کلمه باید علاوه بر پیامبر، انسان های معصوم دیگری باشند، چرا که خداوند بنده های خود را به اطاعت کسی که دارای خطا باشد و امت را در اثر آن خطاها گمراه کند، امر نمی فرماید، و اطاعت او را در کنار اطاعت پیامبرش قرار نمی دهد.

واقع در آن حال از علی علیه السلام منحرف نشدند، بلکه از اصل قرآن منحرف شدند، لذا در فراز ۱۹۷ خطبه‌شان می‌فرمایند: «أَرَعْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟» آیا از قرآن منصرف شده‌اید و آن را پشت سر انداختید؟ «وَقَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ» در ادامه می‌فرماید: «أَمْ بَعِيرِهِ تَحْكُمُونَ؟» یا نکند می‌خواهید در ادامه زندگی به غیر قرآن حکم کنید؟ اگر عنایت بفرمایید متوجه خواهید شد حضرت با هوشیاری و دقت دارند روشن می‌کنند، جریانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حاکمیت جهان اسلام را به دست گرفت، جریان غیر قرآنی است؛ یعنی در چنین حاکمیتی دیگر در این جامعه قرآن حکم نمی‌کند و در ادامه می‌فرماید: «بئسَ لظالمينَ بدلًا»؛ چقدر کار ظالمانه‌ای است که چیز دیگری را جایگزین قرآن می‌کنید و چقدر به مردم در این راستا ظلم خواهد شد. و بعد اشاره می‌کنند به آیه ۸۵ سوره آل عمران که می‌فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ یعنی هر کس دینی غیر از دین اسلام برگزید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود، یعنی با این کاری که کردید و عملاً خود را از اسلام خارج نمودید، گرفتار یک بی‌ثمری ابدی گشتید: «ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَى رَيْثٍ أَنْ تَسْكُنَ نَفْسُهَا» یعنی حتی در انحراف از دین، آنقدر صبر نکردید که این دل‌رمیده، آرام بگیرد؛ یعنی یک روز هم از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود که به چنین انحراف بزرگی دست زدید. گویا از قبل، همه برنامه‌ها را ریخته بودید و به دنبال زمان عملی کردن آن می‌گشتید و زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله را بهترین زمان یافتید. در واقع حضرت می‌خواهند بفرمایند شما درباره مسئله

به این بزرگی که جهت اسلام را به کلی تغییر می‌دهد، یک دقیقه هم درنگ نکردید، تا دل‌ها آرامش لازم را بیابد و سپس کشیدن افسار خلافت به سوی شما آسان شود، لذا فرمود: «وَيَسْئَلُ قِيَادَهَا» یعنی؛ و کشیدن افسار آن آسان گردد، و شما این کار را نکردید، بلکه با دست‌پاچگی تمام نقشه خود را عملی نمودید تا هیچ کس فرصت فکر کردن و تصمیم گرفتن و انتخاب کردن نداشته باشد. بعد می‌فرماید: «ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُورُونَ وَقَدَّيْتُمُهَا، وَتَهَيَّيْتُمُوهَا جَمْرَتَهَا»؛ پس از آن که حکومت را بلافاصله به دست گرفتید، شروع کردید آتش به پا کردن و آتش فتنه‌های نهفته را شعله‌ور نمودن. یعنی شرایطی فراهم کردید که مردم فرصت فکر کردن نسبت به کار شما را نداشته باشند و همین هم که خواستند فکر کنند با انواع فتنه‌های پنهان که سربرآورده، خود را روبه‌رو دیدند؛ فتنه‌هایی که اسلام در طول بیست‌وسه سال، آرام آرام آن‌ها را فرو نهاده بود، باز سر برآورد و حاکمیت شما موجب شعله‌ور شدن آن‌ها گشت.

سقیفه و انتخاب آزاد!

«عبدالفتاح عبدالمقصود» از مورخین معاصر اهل سنت در جلد اول کتاب امام علی عليه السلام که شرح مبسوطی از جریان سقیفه را مطرح می‌کند، می‌گوید: پس از به خلافت رساندن ابابکر در سقیفه، عمر و ابو عبیده جراح دو طرف ابابکر را گرفتند و در کوچه‌های مدینه حرکت می‌کردند، هر کس را می‌دیدند دستش را می‌گرفتند و با فشار هم که شده می‌چسباندند به دست ابابکر و می‌گفتند: بدین وسیله تو با ابابکر بیعت

کردی، مواظب باش بیعت خود را نشکنی! و در چنین فضایی، از درون سقیفه، خلیفه خود را بیرون آوردند و با چنین شکلی از مردم بیعت گرفتند. حال ما از جهان اسلام می‌پرسیم؛ راستی اگر به راحتی و مطابق خواست مردم ابابکر تعیین می‌شد، پس این دست پاچگی و این جو خفقان برای چه بود؟! و فاطمه زهرا علیها السلام درست دست را می‌گذارند بر روی نقطه ضعف اصلی، و چگونگی تعیین خلیفه را به چالش می‌کشند و حالا این‌ها متوجه شده‌اند که جبهه سترگی در مقابل خود دارند و باید او را به هر قیمتی از جلوی خود بردارند.

راستی اگر مسیر خلافت با خواست عمومی انجام شده بود و اراده عمومی طالب حاکمیت ابابکر بود، وجود فدک در دست فاطمه علیها السلام چه خطری است که باید سریعاً از او گرفته شود و چه نیاز بود که برای سرکوب کردن چند نفر که در خانه فاطمه علیها السلام جمع شده‌اند، باید خانه را آتش زد؟ تاریخ گواه است که تعداد افرادی که در آن خانه جمع شده بودند از ده نفر کمتر بودند، اگر جامعه حکومت سقیفه را پذیرفته است، این چند نفر چگونه می‌توانند برای آن حکومت تهدید باشند که عمر می‌گوید بیرون بیایید و گر نه خانه را آتش می‌زنم، و وقتی یکی از یاران او با تعجب می‌پرسد به واقع می‌خواهی خانه فاطمه علیها السلام را آتش بزنی؟! او می‌گوید آری! حتماً آتش می‌زنم.^۶ چرا برای حکومت سقیفه ساخته،

۶ - به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹ رجوع کنید. و در سند دیگر هست که عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در بستر بیماری ابابکر با او بودم. پس از مقدماتی گفت: دوست داشتم سه کار انجام نداده بودم و سه کار انجام می‌دادم، که از جمله سه کاری که از انجام آن

وجود چند نفر در خانه فاطمه علیها السلام مانع بزرگی به حساب می آید که باید با تمام وجود و همراه با عصبانیت کامل با آن مقابله کرد؟
صاحب کتاب «عقد الفرید» از علمای اهل سنت در صفحه ۵۳ از جلد دوم کتابش می گوید:

«ابابکر همین که به خلافت رسید یک مقدار پول بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد- جالب است ابابکری که در طول زندگی اش در مدینه به گفته مورخان اهل سنت صاحب چند بز و قطعه زمینی برای کشاورزی بوده، حالا بین مردم مدینه پول تقسیم می کند- به زنی از انصار یک مقدار پول رسید، زن گفت: این پول کجا بوده است؟! گفتند: ابابکر پول تقسیم کرده و این مقدار قسمت تو شده است، زن گفت: می خواهید در امر دین به من رشوه بدهید! نمی خواهم و پول را نگرفت.»

حالا کمی روی این موضوع فکر کنید. راستی اگر مسئله خلافت در مسیر پاک خود قرار گرفته بود، به این همه بی قراری برای ماندن بر سر آن نیاز بود؟! خلیفه اول به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام داد که سهمی هم برای تو در نظام در نظر گرفته ایم، جناب عباس فرمود: خلافت حقّ علی علیه السلام است، شما می خواهید حقّ او را تقسیم کنید و یک قسم آن را هم به من بدهید؟!!

پشیمان است این که می گوید: ای کاش خانه فاطمه را برای هیچ چیز بازرسی نمی کردم، هر چند در آن را برای نبرد با من می بستند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲- ترجمه الغدیر، ج ۱۴، ص ۲).

حساب فاطمه زهرا علیها السلام را نکرده بودند

آن‌ها با اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام خوب فهمیدند در مقابلشان نهضتی بسیار ظریف - به ظرافت روح بزرگ فاطمه علیها السلام - قرار گرفته است. حساب این را نکرده بودند که این‌بار یک زن، آن هم زنی به قداست فاطمه، نغمه‌های نهضتی را در مقابل آن‌ها به صدا درخواهد آورد. از شواهد تاریخی برمی‌آید که حساب هر چیزی را کرده بودند و نقشه مناسب مقابله با آن را هم از قبل تهیه نموده بودند، ولی اصلاً تصور نهضت فاطمی را نمی‌کردند، زهرایی که تا حال گوش نامحرمی صدای او را نشنیده بود، حالا سردار نهضتی شده که دل شیران را آب می‌کند و لذاست که اوّل باید از او انتقام گرفت که چهره انحراف را آشکار نمود و نگذاشت ابابکر را در لعاب قداست، به عنوان خلیفه رسول خدا جا بزنند.

حساب کرده بودند مردم معمولی که سرشان به کار خودشان است و یا مشغول عزاداری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و لذا نیرویی نخواهند بود که در مقابل‌شان بایستند. دو قبیله قدرتمند اوس و خزرج هم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهد بسته بودند که از او دفاع کنند و حالا که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرده‌اند، می‌شود به راحتی آن‌ها را از صحنه خارج کرد - همان‌طور که کردند و چیزی هم نشد - قریش هم که صاحب نفوذ و قدرت است در اصل مسئله خلافت با خلیفه اوّل و دوم شریک‌اند و لذا بدنه قریش مهاجر، مقابله نخواهند کرد. علی علیه السلام که مدعی اصلی است، به چند دلیل کاری از پیش نمی‌برد؛ اولاً جوّ می‌سازیم که دنبال قدرت است و برای خودش به سر و مغزش می‌زند و در نتیجه از آن عظمت و قداستی

که موجب توجه قلب‌ها به اوست، خارجش می‌کنیم^۷ و اگر هم به جدّ به مقابله برخاست و قبایل اوس و خزرج هم به کمکش آمدند، نهایت این می‌شود که مملکت اسلام دو قسمت می‌شود، نیمی برای ما و نیمی برای بنی‌هاشم و طرفداران علی علیه السلام. غافل از این که علی علیه السلام به اسلام می‌اندیشد و متوجه است کافی است یک جنگ داخلی در بین مسلمانان صورت بگیرد، در آن صورت دیگر اصل اسلام از دست می‌رود. و لذا وقتی ابوسفیان در همان روزهای اول خلافت ابابکر به علی علیه السلام گفت دست بیعت به من بده تا در پشتیبانی تو تمام این صحرا را از لشگر پر کنم. حضرت فرمودند: «امواج فتنه را با کشتی نجات بشکافید و ...»^۸ و حضرت دعوت او را که بیشتر قصد تفرقه در بنای نوپای جامعه اسلامی داشت، پس زدند. به هر حال می‌خواهم عرض کنم که حساب هر چیزی را کرده بودند و برای خنثی کردن هر کدام هم برنامه‌ای داشتند، ولی یک حساب را اصلاً نکرده بودند و آن حضور فاطمه‌زهرا علیها السلام بود، یک مرتبه فاطمه‌زهرا علیها السلام با آن قداست خاصی که همه در مقابل آن سر تعظیم فرود می‌آوردند، به صحنه آمد و همه نقشه‌ها را در هم ریخت و ابابکر و عمر را

۷- در راستای همین تبلیغات در جامعه اهل سنت است که مولوی در دفاع از علی علیه السلام

می‌گوید:

آن که او تن را بدین سان پی‌کند حرص میری و خلافت کی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیری را نماید راه حکم
تا امیری را دهد جانی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر

سخت عصبانی کرد، به طوری که هم ابابکر از تعادل ظاهری خودش خارج شد و آن توهین بسیار دور از ادب را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرد و هم عمر با فاطمه زهرا علیها السلام آنچنان برخورد کرد که شنیده‌اید و به‌واقع قابل گفتن نیست.

«سولیوان» سفیر آمریکا در اواخر دوران محمدرضا شاه در ایران به سران آمریکا نوشته بود: «آقای خمینی یک آدم مذهبی مقدّس است که اگر به حکومت برسد خیلی خودش را با سیاست درگیر نمی‌کند و اگر اجازه بدهید کار را به دست بگیرد، ما دوباره جای خودمان را در ایران باز می‌کنیم». تحلیل خلیفهٔ اوّل و دوم هم در مورد فاطمه زهرا علیها السلام این بود که فاطمه زهرا علیها السلام یک مجسمهٔ قداست و نور است و به‌واقع هم همین بود. شیعه و سنی معتقدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه علیها السلام فرمود: «او سیدهٔ نساء العالمین است» حال فاطمه علیها السلام که مجسمهٔ حیا و قداست و عفت است، مگر می‌شود صدایش را بلند کند و در مقابل انحراف آن‌ها ایستادگی کند؟ و بیاید وسط مسجد مدینه و با همان عفت و حیا چون شیران بگرد و این حرف‌های کوبنده و افشاگرانه را به زبان بیاورد؟

در جلسه اوّل عرض شد، مورخین می‌گویند: «وقتی فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه در مقابل ابابکر و اطرافیانش صحبت می‌کردند، با یک آرامش خاصّ روحانی، حرف‌های پرشور و شعور خود را با آن همه بلاغت و زیبایی اداء می‌کردند و این عجیب است که چگونه در کلمات حضرت، بلاغت و فصاحت و شور و انتقاد جمع شده است؛ آری

سقیفه‌سازان، این فاطمه را با چنین هیبتی پیش‌بینی نکرده بودند و لذا با نهایت خصومت و انتقام با آن حضرت برخورد کردند.

در نهایت صدای فاطمه‌زهرا علیها السلام جهان اسلام را متأثر می‌کند

ممکن است گفته شود که مگر باز همان حکومت ادامه نیافت، و مگر بالاخره علی علیه السلام خانه‌نشین نشد؟ فراموش نفرمائید که سقیفه‌سازان بنای دیگری داشتند و فاطمه‌زهرا علیها السلام آن بنا را ویران نمود، این‌ها فقط حاکمیت را نمی‌خواستند در دست بگیرند، بلکه خلیفه رسول‌الله بودن را برای خود تهیه دیده بودند و به دنبال قداستی بودند که خلیفه رسول‌الله بالتبع خواهد داشت و با چنین شخصیتی بنا داشتند برای همیشه حاکمیت جهان اسلام را در دست داشته باشند و درست در همین هدف اصلی خود، با برخوردی که فاطمه‌زهرا علیها السلام کرد، ناکام شدند و این است که همه بنای خود را فرو ریخته یافتند و برای این که خود را از تنگنا درآورند- نه آن‌طور که می‌خواستند، بلکه آن‌طور که مجبور بودند- حکومت را ادامه دادند و به همین جهت عرض می‌کنم: «فاطمه‌زهرا علیها السلام نغمه‌های نهضتی را به صدا درآورد که هر چه تاریخ جلوتر می‌آید آن صدا بیشتر و دقیق‌تر به گوش خواهد رسید» و در نهایت صدای فاطمه‌زهرا علیها السلام همه جهان اسلام را متأثر خواهد کرد.

نقشه قبلی برای خاموش کردن نور دین

عظمت کار فاطمه‌زهرا علیها السلام وقتی روشن می‌شود که جوانب توطئه را درست بررسی کنیم. آقای دکتر شریعتی به عنوان استاد تاریخ در یکی از

تحقیقات خود می گوید: اساساً مسلمان شدن خلیفه اول و دوم و اطرافیان‌شان مثل اباعبیده جراح و سالم - غلام حذیفه - در مکه و در یک زمان خاص و به شکل گروهی، یک نقشه سیاسی بود نه یک انتخاب قلبی و الهی. در واقع ایشان می خواهد بگوید این‌ها از اول با یک تحلیل سیاسی که نسبت به آینده اسلام، داشتند. به صورت بان‌دی مسلمان شدند، تا رهبری آینده را به دست گیرند و به همین جهت هم از همان اول برای چنین کاری برنامه ریزی کرده و جوانب کار را برای خود آماده نموده بودند، ولی در برنامه‌شان جانب اعتراضِ قداست‌شکن فاطمه زهرا علیها السلام را در نظر نگرفته بودند و لذا غافلگیر شده و مجبور شدند عکس‌العمل‌های تندپیش‌بینی نشده‌ای از خود نشان دهند.

فاطمه زهرا علیها السلام در سخنان خود بعد از آن که فرمود: شما نه تنها نگذاشتید شرایط آماده شود، بلکه شعله‌ور شدن آتش‌های فتنه را دامن زدید، می گوید: «وَ سَتَجِبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ»؛ یعنی و برای اجابت کردن بانگ شیطان گمراه، آماده بودید. یعنی شما اولاً؛ در یک جریان شیطانی قرار گرفتید. ثانیاً؛ از قبل این آمادگی را در خود به وجود آورده بودید «وَ اِطْفَاءِ اَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ» و از قبل برای خاموش کردن انوار دین روشن الهی آماده بودید. گفتن این جمله در آن شرایط خیلی جرأت می خواهد. کافی است کمی روی شخصیت امثال خلیفه اول در آن زمان فکر کنید تا ببینید این جملات چه قدر نقش آفرین بود. مورخین در رابطه با سیمای ابابکر می نویسند که او ظاهری آرام و مقدس داشت، به راحتی اشک می ریخت و بقیه را تحت تأثیر قرار می داد و به اصطلاح ما، پیرمرد خیلی

نورانی بوده است، او در جامعه به عنوان پیرمردی ظاهرالصلاح و واجب‌الاحترام مطرح است و به همین جهت هم مردم به خود جرأت اعتراض نمی‌دادند، چه رسد که به او بگویند آمده‌ای تا انوار دین خدا را خاموش کنی! و این جاست که می‌فهمیم چقدر باید در کلمات فاطمه زهرا علیها السلام دقت کرد. اوست که حق را می‌شناسد و فریب این ظواهر را نمی‌خورد و اوست که می‌فهمد چه خطر بزرگی دارد رخ می‌دهد، می‌گوید با آمدن شما، نور دین خدا خاموش می‌شود «وَإِحْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّافِي» و سنت‌های پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله از بین می‌رود. حالا می‌فهمیم که اگر فاطمه زهرا علیها السلام زبان به اعتراض نگشوده بود و این چنین روشن، نقشه دین براندازی را افشا نکرده بود، قداست ظاهری ابابکر چه بر سر اسلام می‌آورد، خود آن‌ها هم بعد از موضع‌گیری فاطمه علیها السلام دیگر جرأت نکردند خود را به آن شکلی که می‌خواستند بنمایانند. آری! پس از آن، معاویه برای بازسازی چهره خلیفه اول و به‌خصوص برای عثمان دستور داد احادیث زیادی ساختند، ولی بسیاری از علماء اهل سنت به آن احادیث اعتنایی ندارند.

سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را نشنیده گرفتند

کاملاً برای همه مردم روشن شده بود که باید بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام جانشین او شود و از سال‌ها قبل این مسأله در بین جامعه پذیرفته شده بود و جریان غدیر در کمتر از هفتاد روز قبل از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای نصب کلی و معرفی همگانی بود، و گرنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در

طول زندگی، دائماً مردم را متوجّه عظمت علی علیه السلام می کردند. شیعه و سنی نقل کرده‌اند که پس از معرفی علی علیه السلام در غدیر مردم به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع کردند به تهنیت گفتن به علی علیه السلام و از جمله صحابه که تهنیت گفت عمر بن خطاب بود که گفت: «هَنِيئًا لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَى وَ مَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»؛ یعنی گوارایت باد ای پسر ابی طالب! مولای من و مولای همه زنان و مردان مؤمن گشتی. ولی همه آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و آنچه خود انجام دادند را نادیده گرفتند، چون برنامه‌شان چیزی دیگر بود و انسان محقق باید از این زاویه کتاب‌های تاریخ را ورق بزند، کاری که مرحوم علامه امینی در الغدیر انجام داد و بسیاری از دانشمندان با انصاف اهل سنت را به اعجاب و سپاس واداشت.^{۱۰}

همه مورخین اهل سنت قضیه یوم‌الإنذار را نوشته‌اند که پس از نزول آیه ۲۱۴ سوره شعرا که فرمود: «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» یعنی؛ خویشاوندان نزدیکت را از خطر کفر بترسان - هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت عمومی را شروع نکرده بودند- آشنایان خود را دعوت فرمودند و اعلام کردند من پیامبر خدا هستم و مأمورم که ابتدا شما را به اسلام دعوت نمایم و اوّل کسی که از بین شما دعوت مرا بپذیرد، وصی و جانشین من خواهد بود که از میان حضار هیچ کس جز علی علیه السلام - در هر چند بار که پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار فرمودند- جواب مثبت نداد. در آخر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من تو وصی و

۹- «روضة‌الصفاء» ج ۲، واقعه حجة‌الوداع، «حبيب‌السير» ج ۱، جزء ۳، ص ۴۱۱، «الغدیر»

ج ۱، ص ۲۷۱ (نقل از امام‌شناسی علامه طهرانی، ج ۷، ص ۷۶).

۱۰- به مقدمات مجلدات الغدیر و نامه علمائ اهل سنت به مرحوم علامه امینی رجوع کنید.

وزیر و خلیفه من خواهی بود»^{۱۱} و این موضوع و چندین واقعه امثال آن اعم از «حدیث منزلت» و جریان غدیر و «حدیث ثقلین»، همه و همه در ذهن مسلمانان بود و اصلاً موضوع خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط علی علیه السلام را حل شده می دانستند، ولی با رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله فتنه های پنهان ظاهر شد و مسیر خلافت را که حیات اسلام در گرو آن بود، تغییر داد.

پس برای فاطمه زهرا علیها السلام روشن است که این کارها موجب می شود تا اسلام منهدم گردد و مردم هم خوب می دانند پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفتند و خوب هم می دانند تأکید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر روی علی علیه السلام به جهت آن است که او کاملاً می خواهد همه اسلام را پیاده کند و این جاست که جریان نفاق در تمام طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در تضاد است. این ها اسلامی را می خواهند که با نفس اماره شان کاری نداشته باشد و لذا همه حرف های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده گرفتند. مثل همین قضیه در حد بسیار نازل تر، موضع گیری امام خمینی «رحمة الله علیه» در مورد نهضت آزادی است؛ مطمئن باشید همین سیاسیونی که حالا می خواهند از روی حرف امام «رحمة الله علیه» با بی تفاوتی رد شوند کاملاً منظور امام را می دانند و خوب هم می فهمند چرا امام «رحمة الله علیه» فرمودند این ها حتی از منافقین هم خطرناک ترند؛ ولی یکی از فنون سیاست این است که خود را در بعضی موارد به نشنیدن بزنند که گویا اصلاً چنین حرفی نبوده است. همان طور که پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله گویا اصلاً نه غدیری و نه یوم الانذار و نه حدیث ثقلین و نه حدیث منزلتی مطرح بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ سخنی در مورد رهبری آینده

۱۱ - «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳ (نقل از امام شناسی علامه طهرانی ج ۱ درس ۵)

مطرح نرموده است. ما نباید در برخورد با این مسأله عصبانی شویم، بلکه باید کاری کنیم که این فرهنگ نقد شود. خلیفه دوم معتقد بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیهوده بر روی علی علیه السلام تأکید می کند^{۱۲} و همین طور که سیاسیون ما معتقدند امام خمینی «رحمة الله علیه» بیخود نهضت آزادی را از منافقین بدتر می دانستند - البته باز تأکید می کنم که امام خمینی «رحمة الله علیه» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قابل مقایسه نیست - ولی این که کسانی در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا در کنار امام خمینی «رحمة الله علیه» بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امام خمینی «رحمة الله علیه» را باور نداشتند، قابل تأمل و عبرت است.^{۱۳}

۱۲ - ابن ابی الحدید به نقل از کتاب «تاریخ بغداد» اثر احمد بن ابی طیفور نقل می کند که ابن عباس گفت: زمانی در آغاز خلافت عمر بر وی وارد شدم، او به خوردن خرما مشغول بود و مرا دعوت به خوردن کرد و من خرمایی برداشته و خوردم. از من پرسید ای عبدالله؟ از کجا می آیی؟ گفتم از مسجد. گفت: پسر عمت را چگونه ترک کردی؟ من گمان کردم مقصودش عبدالله بن جعفر است، اما او گفت که مقصودش «عظیم اهل البیت» است. من گفتم: مشغول آبیاری نخل های بنی فلان بود و در همان حال قرآن می خواند. پرسید: آیا در سر او هنوز در باره خلافت، اندیشه ای هست؟ گفتم: آری. گفت: آیا بر این باور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منصوب کرده است؟ گفتم: آری؛ به علاوه من از پدرم (عباس) در این باره پرسیدم، او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند، امام من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم، زیرا هیچ گاه قریش بر او اجتماع نمی کردند، و اگر بر سر کار می آمد عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او می پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد (نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱).

۱۳ - برای یافتن نمونه به کتاب امام شناسی ج ۷ صفحات ۲۷ به بعد رجوع بفرمایید.

این توهین به پیامبر ﷺ نیست؟

پیامبر اکرم ﷺ برای ادامه رهبری جهان اسلامی به خوبی برنامه‌ریزی کرده بودند تا کار به اینجا کشیده نشود، ولی وقتی پیام غدیر و امثال آن را نادیده بگیرند نتیجه چنین می‌شود که پیامبر خدا ﷺ برای آینده امتش برنامه‌ریزی نکرده است و این به‌واقع یک نوع توهین به پیامبر ﷺ و نادیده گرفتن حکمت و درایت آن حضرت است، آیا عقل و اندیشه می‌پذیرد که دین جامعی چون اسلام، برنامه‌ای برای ادامه رهبری جهت آینده اسلام نریخته باشد و با توجه به واقعیات آن زمان و شرایط فکری و قبیله‌ای عربستان برنامه قاطعی را طراحی نکرده باشد؟

پیامبری که خودش فرموده: «هر کس امام زمان خودش را نشناسد، با عقیده جاهلیت مرده است» حال امکان دارد که امام زمان مسلمین را تعیین نکند و این مسئله بزرگ را به‌عهده امت بگذارد و بعد هم امت گرفتار چنین اختلافی شوند؟ سوز و ناله فاطمه زهرا علیها السلام از این جسارت به پیامبر اکرم ﷺ که او را نسبت به آینده امت بی‌تفاوت نشان دهند بیشتر است از آن‌همه بی‌حرمتی که به خود فاطمه علیها السلام شده، این که می‌بینید می‌فرماید: «شما با این جریانی که به‌وجود آوردید، بنا دارید قرآن را به کلی حذف کنید و سنت پیامبر ﷺ را خاموش نمایید» به این جهت است که با عمل جریان حاکمیت بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، چهره‌ای از آن حضرت به جهان اسلام معرفی می‌شود که با این همه خطراتی که می‌شد برای آینده اسلام پیش‌بینی کرد، رسول خدا ﷺ هیچ برنامه‌ای نداشتند و به‌واقع این عمل همان است که فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که: «إِحْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّغِيِّ»

شما بنا دارید سنت پیامبر برگزیده خدا را خاموش کنید و بعد در جمله بعدی همه چیز را به وضوح برای همه تاریخ روشن می کند و می گوید: «تُسِرُّونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ» عرض شد؛ ارْتِغَاء یعنی کف را از روی شیر گرفتن و خوردن. حضرت می فرماید: شما به بهانه این که می خواهید کف را بگیرید، پنهانی شیر را زیر لب می خورید. و به واقع دقیقاً همه مطلب برای تحلیل جریان به وجود آمده در این جمله حضرت نهفته است، چون این ها در مواقعی که هیچ جوابی برای توجیه خلافت خود نداشتند، می گفتند شرایط برای حاکمیت علی علیه السلام مساعد نیست. حرفشان این بود که قبول داریم حاکمیت، حق علی علیه السلام است، ولی ما داریم شرایط را آماده می کنیم، فاطمه زهرا علیها السلام دارند جواب این حرف را می دهند که شما در این حرف نقشه دارید، به بهانه گرفتن کف از روی شیر، قصدتان خوردن خود شیر است، یعنی اصل حکومت بر مسلمین و گرفتن جای پیامبر صلی الله علیه و آله مقصد و مقصود شماست که موجب محرومیت بزرگی برای جهان اسلام خواهد شد و مردم از برکات اسلام واقعی محروم می شوند و امکان درخشش اسلام از بین می رود. بعد می فرمایند:

۲۰۸ - «وَتَمُشُونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْحَمْرِ وَالضَّرَائِ» یعنی؛ و شما برای برخورد با خانواده رسول الله صلی الله علیه و آله در پشت تپه ها و درختان کمین گرفته اید و در حال حرکت هستید.

دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی روشن نقشه ها را آشکار می کند و عجیب است که آینده تاریخ روشن نمود که چقدر خوب فاطمه زهرا علیها السلام تشخیص داد که ادامه آن حاکمیت به کجا خواهد انجامید؛ یعنی ما می دانیم برنامه

اصلی این است که وارثان اصلی حاکمیت دین اسلام را - که فقط با حاکمیت آن‌ها اسلام به معنی واقعی خود می‌ماند و اثربخش خواهد بود - به هر نحوی نابود کنید. «ابن عساکر» در تاریخ دمشق در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام جزء سوم ص ۹۸ نقل می‌کند که مروان بن حکم به علی بن الحسین علیه السلام گفت: «ما كان في القوم أدفع عن صاحبنا من صاحبكم! قلت: فما بالكم تسبونه على المنابر؟ قال: لا يستقيم لنا الأمر إلا بذلك»؛ یعنی «در میان اهل مدینه و شورشیان بر علیه عثمان، هیچ کس نبود که از صاحب ما - عثمان - بهتر از صاحب شما - علی علیه السلام - دفاع کند. حضرت می‌فرمایند: گفتم پس چرا او را بر سر منابر سب و لعن می‌کنید؟ گفت چون حکومت بدون سب علی برای ما باقی و پایدار نمی‌ماند». ملاحظه می‌کنید که فاطمه زهرا علیها السلام چه آینده‌ای را پیش‌بینی کردند. بعد فرمودند اما بدانید که موضع ما هم در مقابل این جریان کاملاً روشن و تزلزل‌ناپذیر است.

پایداری تاریخی

۲۰۹ و ۲۱۰ - «وَصَبِرْ مِنْكُمْ عَلَىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمَدَىٰ، وَحَزِّ السَّنَانِ فِي الْحَشَىٰ» یعنی و ما هم بر این مسئله پایداری و شکیبایی خواهیم نمود مسئله‌ای که مثل خنجر بُرّان بر ما فرود آمده است و مثل فرورفتن نیزه در درون ما خواهد بود. یعنی اولاً؛ بدانید نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که برای هدم اسلام انجام شده است برای ما پوشیده نیست و هیچ خوش‌بینی در کار شما وجود ندارد و خانواده رسول خدا را طعمه نیزه‌ها و شمشیرهای

شما می بینیم، ثانیاً؛ خود را نمی بازیم و در چنین شرایطی موضع خود و وظیفه خود را می شناسیم.

جایگاه فدک در خطبه فاطمه زهرا علیها السلام

بعد از این که فاطمه زهرا علیها السلام خطر حذف حاکمیت امام معصوم را خوب روشن نمود و جایگاه حاکمیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوب به جامعه آن زمان و به تاریخ نشان داد، حالا با طرح یک موضوع ساده، یک ضعف بزرگ را برای آن‌ها ثابت می نماید. حضرت می خواهد با پیش کشیدن جریان فدک به همه اهل قرآن - اعم از سنی و شیعه - نشان دهد کسانی جای خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه زده اند که از ساده ترین مسائل اسلام و قرآن بی اطلاعند، و چیزی را به اسلام و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند که با این کار جهل خود را نسبت به قرآن اثبات کرده اند. این جاست که از عزیزان خواهشمندم دقت کنید که جایگاه بحث فدک در خطبه فاطمه زهرا علیها السلام کجاست. جریان حاکم به هر دلیلی نمی خواست فدک در دست فاطمه زهرا و فرزندان آن حضرت علیها السلام باشد، چون حاد اقلش این بود که درآمدی در اختیار آن‌ها قرار می گرفت که ممکن بود در تبلیغ اسلام مؤثر باشد و حاکمان تحمل همین را هم نداشتند، در حالی که نه با داشتن فدک امکان انقلاب در مقابل حاکمان بود و نه فدک قدرتی بود در مقابل خلیفه ای که بیت المال مسلمین را در اختیار داشت، ولی همین که بر سر کار آمدند، فدک را از دست فاطمه زهرا علیها السلام گرفتند و کارگران آن حضرت را هم از آن زمین بیرون کردند، به بهانه آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از

خودشان ارث باقی نگذاشتند، و وقتی جواب شنیدند که پیامبر اکرم ﷺ در زمان خودشان آن را به فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده‌اند، این سخن را نشنیده گرفتند و باز حرف خودشان را تکرار کردند، با این که طبق گزارش تاریخ، کارگران فاطمه زهرا علیها السلام روی آن زمین کار می‌کردند؛ پس اگر مال پیامبر اکرم ﷺ بود، چرا کارگران فاطمه زهرا علیها السلام روی آن کار می‌کردند و مورخین اهل سنت هم می‌نویسند که کارگران فاطمه علیها السلام را خلیفه از آن زمین اخراج کرد.

گفتند فدک مال پیامبر اکرم ﷺ بوده و چون پیامبر ﷺ فرموده: من ارثی از خود باقی نمی‌گذارم؛ پس نمی‌شود فدک به عنوان ارث به اولاد او برسد.^{۱۴} این جاست که فاطمه زهرا علیها السلام وارد میدان می‌شود و در یک

۱۴ - نظر شما را در مورد مسأله فدک در متون اهل سنت به نظرات حجت‌الاسلام سیدمحمدحسینی قزوینی در جزوه «فدک» از انتشارات «مرکز جهانی علوم اسلامی» جلب می‌کنیم.

اهل سنت معتقدند که پیامبر ﷺ ارثی از خود به جای نمی‌گذارند، چون ابابکر از رسول خدا ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ، مَا تَرَكَناه صدقه» در حالی که با دقت در اسناد اهل سنت می‌بینیم این روایت را از میان ۱۱۴ هزار صحابه فقط ابابکر نقل کرده و احدی - حتی فاطمه و علی «علیهما السلام» - این روایت را از پیامبر نشنیده‌اند. ابوالقاسم بغوی متوفی ۳۱۷ و ابوبکر شافعی متوفی ۳۵۴، ابن عساکر، سیوطی، ابن حجر مکی، متقی هندی، همه صراحت دارند به جز ابابکر احدی این روایت را از رسول خدا ﷺ نشنیده.

بعضی از علماء اهل سنت مثل عدی صاحب کتاب الکامل فی الضعفا در مورد این حدیث می‌گوید: «هذا حدیث باطل». ابن عدی از علماء بزرگ اهل سنت می‌گوید: «قلت لابن خراج حدیث ما ترکناه صدقه. قالوا: باطل» و نیز ذهبی در تذکره الخُفَاف، ج ۲، ص ۶۸۴ و در سیره اعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۵۱۰ و ابن حجر قسطلانی در لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴ این حدیث را باطل دانسته‌اند. ←

محاكمه تاریخی، می فرماید اولاً بر اساس چه سندی می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود از من ارثی باقی نمی ماند؟! ابوبکر گفت من خودم از او شنیدم. فاطمه زهرا علیها السلام فرمود پس طبق این حرف که تو می گویی، یا باید بگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دروغ گفته است و یا تو دروغ می گویی و یا قرآن! حضرت از قرآن دلیل می آورند که هر پیامبری ارثی برای بازماندگان خود گذارده و هیچ کجا هم نگفته که آخرین پیامبر از این قاعده استثناء است، چون قرآن که کتاب جامعی است اگر استثنایی وجود داشت حتماً متذکر می شد؛ پس ای ابابکر! بر اساس حرف تو که می گویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفته است، لازم می آید که آن حضرت خلاف قرآن سخنی گفته باشد، که این تهمت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و یا این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن حق را گفته، ولی قرآن ناحق گفته است، که این هم تهمت به قرآن است. در حالی که هیچ کدام از این دو حالت ممکن نیست؛ پس یک حالت بیشتر نمی ماند و آن این که تو بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته ای. به جملات حضرت عنایت بفرمایید:

↳ در سیره حلبی ج ۲ ص ۴۸۵ و ج ۳ ص ۳۶۲ طبع احیاء التراث العربی هست که: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد ابابکر آمد و او بر سر منبر بود، فاطمه گفت: ای ابابکر آیا در کتاب خدا است که فرزند تو از تو ارث می برد و من از پدرم ارث نمی برم؟ پس ابابکر گریه کرد و از منبر پایین آمد و فدک را به او برگرداند. عمر وارد شد و به ابابکر گفت: این چیست؟ ابابکر گفت: نوشته ام ارث فاطمه از پدرش را به او بدهند. عمر گفت: اگر فدک را بدهی با کدام بنیه مالی می خواهی حکومت کنی در حالی که همه عرب علیه تو قیام کرده اند؟ پس نامه را گرفت و پاره کرد.

۲۱۱ - «وَ أَنتُمْ - الْآنَ - تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا» یعنی شما در حال

حاضر می‌پندارید که برای ما ارثی نیست.

۲۱۲ - «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟» آیا به احکام زمان جاهلیت برگشت

نموده‌اید؟ و آنچه را در زمان جاهلیت حاکم بود، مبنی بر این که دختران

ارث نمی‌برند، در دین خدا جاری می‌کنید؟

۲۱۳ - «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ»؛^۵ برای

اهل ایمان و یقین چه حکمی بالاتر و پسندیده‌تر از حکم خداست، آیا این

را نمی‌دانید؟

۲۱۴ - «بَلَىٰ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّىٰ ابْتِئْتُمْ» آری! برای شما

مانند آفتاب روشن است که من دختر اویم.

۲۱۵ - «أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَلْغَلَبُ عَلَيَّ إِرْثِي؟» ای مسلمانان! آیا سزاوار

است که ارث مرا از من بگیرند؟ آیا شما راضی به این حق‌کشی شده‌اید؟

ابابکر می‌گوید من فدک را برای خودم برنداشتم و به مسلمانان دادم؛

پس بدانید حق من پیش همه شماست و همه شما در این حق‌کشی شریک

هستید و سپس رو به ابابکر کردند و فرمودند:

۲۱۶ و ۲۱۷ - «يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ! أِنِّي كِتَابُ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا إِرْثَ

أَبِي؟» یعنی ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث

ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ تو بر اساس کتاب خدا به چنین نتیجه‌ای

رسیدی که عمل کردی؟

۲۱۸- «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا» چه امر تازه و زشتی آورده‌ای، یک حرف نوظهور خلاف دین خدا و غیرقابل پذیرش را پیش کشیده‌ای.

۲۱۹- «أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبْذُرُونَهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟» یعنی آیا به عمد و دانسته، کتاب خدا را ترک کرده و آن را پشت سر می‌اندازید؟ آیا می‌دانید با این کارتان کتاب خدا را رها کرده‌اید؟ و یا نمی‌دانید؟! اگر نمی‌دانید که کار شما پشت کردن به کتاب خداست، من برای شما روشن می‌کنم. از این جا به بعد حضرت شروع می‌کنند دلایل قرآنی حرفشان را گوشزد کنند، می‌فرمایند:

۲۲۰ و ۲۲۱- «إِذْ يَقُولُ: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»؛^{۱۶} یعنی آنگاه که قرآن می‌فرماید و سلیمان از داود ارث برد. حال سؤال می‌شود چه چیز از داود را ارث برد؟ آیا بدن داود را ارث برد؟ این که نمی‌شود، آیا نبوتش را ارث برد؟ نبوت که ارثی نیست، پیامبری و نبوت را خدا انتخاب می‌کند، آیا جز این است که طبق این آیه، یعنی سلیمان از مال و زندگی پدرش ارث برد؟ باز حضرت نمونه دیگری از قرآن می‌آورند و می‌فرمایند:

۲۲۲- «وَ قَالَ - فِيمَا اقْتَنَصَ مِنْ خَيْرِ زَكَرِيَّا -» و باز در آیه دیگر آنجا که خبر زکریا را بازگو می‌کند و می‌گوید.

۲۲۳- «إِذْ قَالَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»؛^{۱۷} آن وقتی که زکریا گفت: پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و

۱۶ - سوره نمل، آیه ۱۶.

۱۷ - سوره مریم، آیات ۶ و ۵.

آل یعقوب ارث ببرد. و باز فاطمه زهرا علیها السلام به آیه ۷۵ سوره انفال استناد می کنند و می فرمایند:

۲۲۴ و ۲۲۵ - «وَقَالَ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و خداوند فرمود ارحام بعضی بر بعضی در بردن ارث مقدم اند، بنابراین من که فرزند پیامبرم، در ارث بردن از او نسبت به دیگران مقدم هستم.

۲۲۶ و ۲۲۷ - «وَقَالَ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»^{۱۸}؛ و خداوند نیز فرمود خدای تعالی به شما درباره اولاد وصیت می فرماید که بهره پسر دو برابر بهره دختر است. آیا در این آیه فرزندان پیامبر را استثناء کرده که بر فرض حرف شما که فدک ارثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله باقی گذارده، باید من که فرزند پیامبرم از آن محروم شوم؟

و حضرت در ادامه استدلالشان، آیه ۱۸۰ سوره بقره را مطرح می فرمایند که می فرماید:

۲۲۸ و ۲۲۹ - «وَقَالَ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» و خدا فرمود هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد و مالی باقی گذاشته اید، بر شماست که برای والدین و نزدیکان وصیت کنید، که این حکمی است حق برای متقین؛ پس هر کس متقی است باید تکلیف مال خود را برای والدین و نزدیکان خود مشخص کند و حق افراد متقی است که مالشان را برای والدین و فرزندان خود بگذارند، حالا آیا پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزء متقین هست یا نیست؟ پس آیا حق پیامبر صلی الله علیه و آله

هم هست که برای فرزندان خود ارث بگذارد؟ آیا این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را استثناء کرده است؟

۲۳۰ - «وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَاحِظُونَ لِي وَلَا أَرِثُ مِنْ أَبِي؟» با این همه آیا جا

دارد که شما می‌پندارید مرا بهره‌ای از مال پدرم نیست و سهمی از پدرم نمی‌برم؟

اگر قرآن ملاک است، پس طبق قرآن، شما تماماً مخالف قرآن نظر داده و عمل کرده‌اید و اگر می‌گویید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفته که مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز خلاف قرآن عمل نمی‌کند؛ پس یک احتمال بیشتر نمی‌ماند و آن این که شما برای به کارگیری توطئه‌تان حتی حاضرید دامن پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز آلوده کنید. آیا در این حال شما شایسته جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله خواهید بود؟

ملاحظه فرمودید که فاطمه زهرا علیها السلام چگونه از طریق موضوع فدک مشروعیت حاکمیت جریان خلافت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر سؤال برد و چقدر زیبا در این کار عمل کرد و موفق شد و چقدر روش جهان اسلام را از این طریق می‌توان نسبت به صدر تاریخ خلافت به بازخوانی دعوت کرد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

رحلت پیامبر ﷺ بهانه سستی مجاهدان نیمه کاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَّحِنَةً اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿وَكُنْتَ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً﴾

سلام بر تو ای فاطمه که خداوند قبل از خلقتت، تو را امتحان کرد و تو نسبت به وظایف سختی که باید بر دوش بگیری صابر و توانمند بودی. سلام بر فاطمه زهرا علیها السلام که معلم نمایش خط حقیقی اسلام از خط انحرافی آن شد.

وظیفه ماست که تلاش کنیم در حدّ توان، حقایق خطبه فاطمه زهرا علیها السلام را دریابیم و خودمان را از این دایره المعارف عمیق فرهنگ اسلامی محروم نکنیم.

حکومت دینی؛ حاصل تدبّر در قرآن

در ادامه شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام رسیدیم به این جا که نباید از قرآن غفلت کنیم تا فتنه‌ها و نفاق در جامعه میدان‌دار شوند، و در این رابطه حضرت سخن را خطاب به حاضران در مسجد مدینه به آن جایی کشاندند که اگر شما می‌بینید در مسئله حکومت اسلامی گرفتار مصیبت‌های بزرگی شدید و از جهت اصلی آن که ولایت حضرت

علی علیه السلام بود غفلت کردید، به جهت آن است که تدبّر در قرآن و در آیات الهی را مورد توجه قرار ندادید. یعنی انسان به اندازه‌ای که با فرهنگ قرآن آشناست، می‌فهمد که مسیر زندگی زمینی باید با برنامه خدا منطبق باشد. چون هم در مسیر درونی، قلب باید با برنامه خدا ادب شود، هم در مسیر اجتماعی، مسائل جامعه باید با برنامه خدا تنظیم گردد، و گرنه شیطان در قلب و در جامعه میدان‌دار می‌شود.

چرا اهل دنیا در مشکل و مصیبت زندگی می‌کنند؟ چرا هوس‌ها بر اهل دنیا حکومت می‌کند؟ چون ادب الهی را بر قلب و جامعه‌شان، حاکم نمی‌کنند. اگر دوستی و دشمنی، محبت و نفرت قلب، با برنامه خدا منطبق شد، قلب، ادب الهی پیدا می‌کند و با حکم خدا حیات خود را ادامه می‌دهد و در نتیجه به ثمر می‌رسد، و گرنه کارش به پوچی و یأس و بی‌ثمری خواهد کشید. عین همین مسئله را نسبت به نظام خانواده می‌توانیم داشته باشیم. اگر خانواده‌ای براساس حکم خدا عمل نکند، به وحدت حقیقی نمی‌رسد و هزاران معضل و مشکل غیر قابل حلّ برایش پیش می‌آید.

به عنوان مثال؛ فرزند شما وقتی متوجه شود که شما براساس میل خودتان روی یک مسئله حساس هستید و با او مخالفت می‌کنید، با کمی اصرار و قهر کردن و التماس و... نظر شما را تغییر می‌دهد، خودتان هم می‌پذیرید که باید کوتاه بیایید، چون دلیلی بر حقانیت نظر خود ندارید. یعنی وقتی «نه» و «آری» گفتن شما، موافقت و مخالفت شما، «نفسانی» شد، فرزند شما هم امیدوار می‌شود که بر شما و حرف و نظرتان حاکم شود. اما

اگر شما در حوزه خانواده خود، «نه» و «آری» خود را «الهی» کردید و براساس حکم خدا، خانواده را اداره نمودید، و حکم توحید را در خانواده جاری کردید، او دیگر امید تغییر دادن نظر شما را ندارد، چون می داند که شما براساس نظر و حکم خدا این حرف را زده اید، و دیگر جسارت پیدا نمی کند که مقابل شما بایستد. او وقتی جسور می شود که می بیند شما نظر و حکم خود را در خانه حاکم کرده اید و لذا زیر بار نظر شما نمی رود و امید تغییر آن را دارد. چون اصلاً بنا نبود که او زیر بار حکم شما برود، بناست همه ما حکم و نظر خدا را بر قلب خود و خانواده و جامعه حاکم کنیم.

در این جا است که خواهید دید وقتی حکم خدا از صحنه زندگی بیرون رفت، خانواده و زندگی انسان به نتیجه حقیقی نمی رسد و اختلافات ظاهر می شود. چون هوس ها جایگزین فرمان خدا می شوند و نظام خانواده از مقام وحدت و یگانگی خارج می گردد. زیرا مقام هوس، مقام کثرت و در نتیجه اضمحلال است. ولی خانواده ای که حکم خدا را اصل قرار داد، اگر فرزندی هم مزاحم حیات دینی خانواده شد، این فرزند باید از خانواده بیرون برود، ولی اصل خانواده حفظ می شود، چون با حضور حکم خدای واحد، آن خانواده یگانگی و انسجام خود را حفظ می کند و اساساً حکمی که از مقام «أحد» صادر شود خاصیت انسجام بخشی حقیقی را دارد.

عین همین مسئله در نظام اجتماعی انسان ها صدق می کند. انحراف بزرگی که پیش آمد و حضرت فاطمه علیها السلام متوجه شدند، ولی بسیاری از مسلمانان این انحراف را نفهمیدند، این بود که اگر اداره جامعه براساس

حکم خدا و از طریق انسان معصوم نباشد، آن جامعه به ثمر نمی‌رسد. چون همان‌طور که در مورد خانواده عرض شد، شرط انسجام و هماهنگی؛ ارتباط کثرت‌ها با حضرت احد است، و حکم حضرت احدی توسط کسی که واسطه بین عالم ارض و سماء است در جامعه و عالم کثرت جاری می‌شود.

وقتی جامعه بی‌ثمر می‌شود

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران، بحث مفصلی در همین رابطه دارند.^۱ ایشان می‌گویند: جامعه به این جهت تشکیل می‌شود که نیازهای انسان به تنهایی برآورده نمی‌گردد و از طریق اجتماع افراد آن نیازها برآورده می‌شود، پس فلسفه پدید آمدن جامعه، رفع نیازهایی از انسان‌ها است که به صورت فردی امکان برآوردنش مشکل است. حال اگر در جامعه حکم خدا جاری نباشد، اصلاً جامعه به حوائج خود نمی‌رسد و تازه خود جامعه مزاحم حیات و اهداف انسان‌ها می‌شود. به عنوان مثال؛ یک زمانی مدارس ما وسیله رشد و تعالی فرزندان ما می‌شد. یعنی کسی که ادب نداشت و رعایت حقوق خواهر و برادرش را نمی‌کرد، وقتی به مدرسه می‌رفت در اصطکاک حقوق‌ها می‌دید که باید مرز خود را بشناسد، و لذا کم‌کم مؤدب می‌شد. اما در حال حاضر به همان اندازه‌ای که نسبت انسان‌ها با خداوند ضعیف شده و حال و هوای مدرنیته

۱ - به نوشتار «تئوری اداره جهان بشری از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله علیه» از همین نویسنده

در روابط ما نفوذ کرده، شما می بینید شرایط برعکس شده است. یعنی فرزند ما وقتی به مدرسه می رود، سوء ادب و سوء اخلاق پیدا می کند. یعنی جامعه ای به نام مدرسه دیگر شما را به هدفی که از آن انتظار داشتید نمی رساند. این است که علامه «رحمة الله علیه» می فرماید: اگر جامعه ای بر اساس حکم خدا اداره نشود، دقیقاً عکس آن مقصدی که بر اساس آن مقصد، جامعه را به وجود آوردید، نتیجه می دهد.

این که شما می بینید در کشورهای اروپایی حدود پنجاه سال است گرایشی پیدا شده است که به ساختن دهکده های خانوادگی روی آورده اند، به جهت همین احساس بی ثمر شدن جامعه است. یعنی وقتی انسان می بیند در جامعه اش همه چیز خراب است، از جامعه جدا می شود و با زن و فرزندش به گوشه ای می رود و همان جا زندگی می کند و از طریق آموزش رسانه ای، فرزندانش را تعلیم می دهد. البته این نوع زندگی کردن راه حل اساسی و اصلی نیست، چون از این طریق نمی توان همه مقاصد خود را برآورده کرد. راه اساسی این است که کاری کند جامعه اش، جامعه بی ثمری نباشد.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این خطبه می فرماید: اگر شما حاکمیت دین خدا را در جامعه از طریق انسان معصوم نپذیرید، به شدت به مشکل می افتید، به نحوی که حتی آن حداقل رشد و تعالی را هم که از جامعه انتظار داشتید به دست نمی آورید و اصل و اساس اصرار فاطمه زهرا علیها السلام و بقیه ائمه علیهم السلام بر این که می گویند باید امام معصوم بر جامعه حاکم باشد، همین نکته است. چرا که در شرایط حاکمیت حکم خدا از طریق امام

معصوم؛ الطاف الهی بر جامعه انسان‌ها سرازیر می‌شود و جامعه نمایش جلوات حق می‌گردد و هیچ انسان عاشقِ حقیقی نیست که طالب چنین جامعه‌ای نباشد و نسبت به ایجاد آن بی تفاوت باشد.

مسئله فدک و عدم آگاهی خلیفه از حکم خدا

سیر بحث در شرح خطبه در جلسه گذشته به این جا رسید که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از طریق عملی که آنها در رابطه با فدک انجام دادند، نمونه خوبی به دست آوردند تا روشن کنند خلیفه‌ای که حاکم شده است نمی‌تواند حکم خدا را بفهمد و سپس در جامعه جاری کند و لذا مردم بدانند از این به بعد هر چه پیش می‌آید به پای اسلام نویسند، و نیز بدانند اسلام توانایی‌های رفع همه مشکلات جامعه را دارد ولی حاکمان مانع از حاکمیت اسلام‌اند. نگرانی حضرت این است که وقتی حکم خدا جاری نشود مردم در جامعه به مشکل می‌افتند و زندگی‌شان بی‌ثمر می‌شود و حضرت از طریق مسئله فدک به خلیفه ثابت کردند که حکم خدا را نمی‌تواند بفهمد.

قبلاً نیز اشاره گردید؛ متأسفانه موضوع غضب فدک، از طرف بعضی از سخنرانان ما طوری مطرح می‌شود که محور اصلی سخنان حضرت فاطمه علیها السلام در آن گم می‌شود. در جلسه قبل عرض شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان فدک را به فاطمه زهرا علیها السلام بخشیدند. چون آیه نازل شد

که «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَ...»^۲ یعنی؛ حق نزدیکان و مساکین و ... را بده.

اکثر مفسرین شیعه و سنی می گویند با نزول این آیه، پیامبر ﷺ فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام دادند.^۳ وقتی خلیفه اول سرکار آمد این قضیه را نادیده گرفت و با وجود این که کارگران حضرت زهراء علیها السلام در فدک کار می کردند - و نه کارگران حضرت محمد صلی الله علیه و آله - آنها را از فدک بیرون کرد و گفت فدک مال التَّركه پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله هم گفته است کسی از من ارث نمی برد. خلیفه در ابتدا فدک را به عنوان ارث مطرح کرد، سپس گفت پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود کسی از من ارث نمی برد. در نتیجه؛ فدک از آن مسلمین است و من می خواهم به مسلمین برگردانم. همین طور که ملاحظه می کنید ظاهر استدلال خلیفه، مردم پسند است و از این طریق؛ علاوه بر این که فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام گرفت، به گونه ای وانمود کرد که به نفع مردم دارد کار می کند.^۴

۲ - سوره اسراء، آیه ۲۶.

۳ - تفسیر مجمع البیان در ذیل همین آیه از قول ابوسعید خدری نقل می کند که چون این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام دادند.

۴ - ابن ابی الحدید می نویسد: از علی بن فارقی مدرس مدرسه بغداد پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام در مورد این که فدک از آن اوست راست می گفت؟ او پاسخ داد: آری. گفتم: اگر او راست می گفت چرا فدک را به او برنگرداندند؟ علی بن فارقی پاسخ داد، اگر آن روز فدک را به او می دادند، روز دیگر خلافت شوهرش را ادعا می کرد، و او هم نمی توانست ادعای فاطمه علیها السلام را رد کند، زیرا پذیرفته بود هر چه دختر پیامبر بگوید راست و درست است (اسرار و آثار سقیفه از آقای قنبری ص ۱۲۹).

حضرت فاطمه علیها السلام در این خطبه مسئله فدک را به میان می کشند تا به حکم وظیفه، مردم را در همیشه تاریخ متوجه کنند؛ خلیفه‌ای که زمام امور مسلمین را به دست گرفته، نه قرآن را می فهمد و نه در گفتار خود صادق است، و خلیفه‌ای که قرآن را نمی فهمد نمی تواند خلیفه مسلمین باشد، چون نمی تواند قرآن را در جامعه جاری کند.^۵

اثبات انحراف پیش آمده در حاکمیت

پیام فاطمه زهرا علیها السلام به ابابکر در واقع این است که: تو اگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و از این جانب مورد احترام می باشی، ولی قرآن را نمی توانی بفهمی تا در جامعه جاری کنی، پس نباید در جایگاه خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیری. حضرت فرمودند:

۲۱۶ - «يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ!» ای پسر ابی قحافه (ابی قحافه، لقب ابوبکر

است)

۲۱۷ - «أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تُرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي؟!» آیا در کتاب

خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟

۵ - به گفته علامه امینی «رحمة الله عليه»؛ راستی اگر ابابکر به روایتی که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده معتقد است، چرا بنا به قول سیره حلبی ج ۳ ص ۳۹۱، با کار خود آن را بی ارج نمود و نامه‌ای برای حضرت فاطمه علیها السلام نوشت تا فدک را به آن حضرت برگردانند، تا آن که عمر بر خلیفه وارد شد و پرسید این چیست؟ پاسخ داد نامه‌ای نوشتم تا فاطمه آنچه را از پدرش مانده بستاند. گفت: پس هزینه مسلمانان را از کجا می آوری؟ آن گاه عمر نامه را گرفت و پاره کرد. (ترجمه الغدیر ج ۱۴ ص ۴۴).

به سؤال حضرت خوب دقت کنید؛ می فرمایند: ای ابوبکر اگر بگویی پیامبر ﷺ گفته من از او ارث نبرم، لازمه اش این است که پیامبر خلاف قرآن سخن گفته باشد، که این محال است چون پیامبر ﷺ خلاف قرآن سخن نمی گوید. پس معلوم است که تو بنای تهمت زدن به پیامبر ﷺ را داری.

در واقع مسئله اصلی حضرت فاطمه علیها السلام فدک نیست، هر چند مسئله اصلی ابوبکر این است که می خواست این منبع اقتصادی و مالی را از دست این خانواده خارج کند تا تحریک اجتماعی و اقتصادی آنها را محدود نماید. بنابراین با یک روایت ساختگی خواستند فدک را از دست اهل بیت پیامبر ﷺ خارج کنند. ولی غافل از این که حضرت فاطمه علیها السلام او را با قرآن روبه رو می کنند. حضرت فرمودند:

۲۱۸ - «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا» عجب امر تازه و نوظهوری آورده ای، چه

کار من درآوری را پیش کشیده ای!

۲۱۹ - «أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبْدُثُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟» آیا

دانسته و به عمد کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می اندازید؟

۲۲۰ - «إِذْ يَقُولُ» آن وقتی که قرآن می گوید:

۲۲۱ - «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» سلیمان از داود ارث برد.

۲۲۲ - «وَقَالَ - فِيمَا اقْتَصَبَ مِنْ خَيْرِ زَكْرِيَّا - إِذْ قَالَ» و در آیه دیگر

آنجا که خبر زکریا را بازگو می کند که:

۲۲۳ - «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» زکریا عرض کرد: پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث ببرد.

۲۲۴ - «وَقَالَ» و آنجا که قرآن فرمود:

۲۲۵ - «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» خویشاوندان رحمی، نسبت به ارث بردن، بعضی از بعضی مقدم اند.

۲۲۶ - «وَقَالَ» و آنجا که قرآن فرمود:

۲۲۷ - «وَيُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» خدای تعالی به شما در باره اولاد وصیت می فرماید که برای پسر دو برابر بهره دختر است.

۲۲۸ - «وَقَالَ» و می فرماید:

۲۲۹ - «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد بر شما نوشته شده است که وصیت کنید برای والدین و نزدیکان، و این حکمی است حق، برای متقیان.

۲۳۰ - «وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حِطَّةَ لِي وَلَا آرْثٌ مِنْ أَبِي؟» و شما با این همه،

گمان می برید که مرا بهره ای نیست و سهمی از ارث پدرم نمی برم؟

۲۳۱ - «أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟» آیا خدا شما را مخصوص به آیه ای فرمود و پدرم را از آن بیرون کرده است؟ یعنی آیا آیات مربوط

به ارث بردن از پدرانتان برای شما آمد و پدر مرا از این که فرزندانش می توانند از او ارث ببرند خارج نمود؟

۲۳۲ - «أَمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟» یا آن که می گوید اهل دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند؟

۲۳۳ - «أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟» و یا من و پدرم را اهل یک کیش نمی دانید؟

۲۳۴ - «أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟» و یا شما به خصوص و عموم قرآن از پدر و عموزاده من - علی عليه السلام - داناترید؟^۶

حضرت با این مقدمات خواستند بفرمایند؛ حال که معلوم شد هیچ کدام از این فرض ها صادق نیست، شما از گرفتن فدک قصد دیگری

۶ - جالب است که همین گروهی که مدعی بودند پیامبر ﷺ ارث برای بازماندگانش نمی گذارد، آن هنگام که امام حسین عليه السلام برای دفن امام حسن، در کنار قبر جدش رسول خدا آمد، عایشه بر استر سوار شد و فریاد کرد! «دفن نکنید در خانه من، کسی را که به او علاقه ای ندارم». و در این باره ابن عباس به عایشه، چند بیت شعر که مشهور است گفته؛

تَجَمَّلْتَ تَبَغَّلْتَ وَ لَوْ عَشْتِ تَفِيلْتَ
لَكَ التَّسَعُ مِنَ الثَّمَنِ وَ بِالْكَوْلِ تَصَرَّفْتَ

یعنی روزی سوار بر شتر شدی و اینک سوار بر استر می شوی، و اگر زنده بمانی بعید نیست که بر پیل هم سوار شوی، تو تنها یک نهم از یک هشتم را داری، ولی تمام میراث را تصرف کردی، راستی چگونه عایشه کل خانه پیامبر را به ارث می برد با این که حضرت، نه همسر داشته است، و اگر پیامبر عليه السلام میراثی بر جای نمی گذارد همان طور که خود ابوبکر بدان شهادت داد و ارث حضرت فاطمه عليها السلام را از پدرش منع کرد. پس چگونه عایشه ارث می برد؟ («آنگاه که هدایت شدم»، دکتر تیجانی، ص ۲۳۰).

دارید، و به واقع اگر کسی - اعم از شیعه و سنی - عقل و انصاف را به صحنه بیاورد و بر این چند جمله حضرت تدبّر کند، بسیاری از مسائل برای او روشن می‌شود. فاطمه زهرا علیها السلام با بصیرت و درایت فوق‌العاده مسئله را طوری به میان می‌آورند که هیچ راهی جز اثبات زیر پا گذاردن قرآن توسط حاکمیتی که مدعی است می‌تواند خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، باقی نمی‌گذارد. پس از طرح آیات مربوط به ارث و این که حاکمیت مدعی است در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله مورد استثنایی وجود دارد، می‌فرماید: این مورد استثنا را از کجای قرآن در آوردید؟ آیا شما قرآن را بهتر می‌فهمید یا پدر و عمو زاده من؟

پس از این که به طرز زیبا موضوع اتهام به قرآن را ثابت کرد، حالا می‌فرماید:

۲۳۵ - «فَدُوْنُكُمَا مَخْطُوْمَةٌ مَّرْحُوْلَةٌ» اینک این تو و این شتری که مهار

زده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر.

اینجاست که حضرت زهراء علیها السلام می‌فرمایند که نه! قضیه هیچ کدام از این‌ها نیست. شما می‌خواستید نقشه حذف خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کنید، و اهل بیت او را که تنها جریانی‌اند که می‌توانند وسیله حفظ اسلام باشند، به کلی از سر راه بردارید و با اخذ فدک حتی رمق اقتصادی نداشته باشند تا بتوانند تحرکی بکنند. خوب بفرمایید؛ این شما و این فدک، آماده برای شما. بنابراین بحث حضرت محدود به فدک نیست، بلکه بحث اثبات انحرافی است که در حاکمیت پیش آمده است. حاکمیت توسط کسی که نمی‌تواند دین را بفهمد تا آیندگان وقتی می‌پرسند راستی چرا خداوند که

به مسلمانان وعده می دهد: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ أَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۷ یعنی؛ هیچ سستی و نگرانی به خود راه ندهید که شما اگر در ایمان خود پایداری کنید از بالاترین امت‌ها هستید. آری! وقتی پرسیدند چرا وعده خدا عملی نشد، بدانند اصلاً اسلامی در صحنه نیامد تا مدد الهی به صحنه آید، و تا مسلمانان بدانند وعده الهی مشروط به پایداری در ایمان به اسلام و قرآن است. ولی در صدر اسلام حاکمیت جهان اسلام به قرآن پشت کرد.

فدک فاطمه علیها السلام فقط یک قطعه زمین نیست، بلکه سندی است بر پیشانی حاکمیت خلفای صدر اسلام تا جهان اسلام، تاریخ را بازخوانی کنند.

ملاحظه می کنید که حضرت فاطمه علیها السلام چه جریانی را می خواهند در طول تاریخ شکل بدهند. به همین جهت سال‌ها پس از شهادت آن حضرت هر گاه به فدک توجه شده است حقایق و درخشندگی سخنان فاطمه زهراء علیها السلام و انحراف خلفا مشخص گشته است. به طوری که وقتی عمر بن عبدالعزیز حاکم شد با این که از قوم بنی امیه است، ولی نسبتاً آدم منصفی است، گفت: فدک مال حضرت زهراء علیها السلام است و ما اشتباه کردیم آن را تصاحب نمودیم، آن را به اولاد فاطمه علیها السلام برگرداند.^۸ خوب دقت

۷- سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۸- به فتوح البلدان بلاذری ص ۳۹ تا ۴۱ و تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۸ رجوع شود.
در سنن بیهقی ج ۶ ص ۳۰۱ آمده است که پس از خلیفه اول و دوم، عثمان فدک را جزو تیول مروان حکم قرار داد. در زمان معاویه یک سوم آن را تیول مروان بن حکم و یک سوم آن را به عمرو بن عثمان و یک سوم آن را تیول یزید بن معاویه قرار داد. سپس مروان همه آن را به پسرش

کنید؛ آیا عمر بن عبدالعزیز فقط فدک را به عنوان قطعه زمین، به فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند؟ یا با این کار، موضوع اعلان غصب خلافت، دوباره تکرار شد؟ همیشه این قاعده هست که اگر از طریق اهل البیت روی موضوعات حق، محکم بمانید، آخرش حقانیت حق و در نتیجه حقانیت شیعه ثابت می شود.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام کجا و عمر بن عبدالعزیز کجا؟ بیش از هزار ماه بعد از جریان غصب خلافت، او آمد و گفت ما اشتباه کردیم و با این کار عملاً اذعان نمود خلفای اول و دوم با آن همه قداستی که بین اهل سنت دارند، به حقوق فاطمه علیها السلام تجاوز کردند، و آن کسی که چنین تجاوزی را به حقوق فاطمه زهرا علیها السلام روا می دارد، چگونه می تواند شایسته جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چون جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که باید قرآن را در جامعه پیاده کند؛ نمی شود چنین باشد.

عبدالعزیز داد و او هم آن را به فرزندش بخشید. چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، در خطبه ای اعلام کرد خداوند فدک را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و مسلمانان برای به دست آوردن آن، نه اسبی دوانده اند و نه سپاهی به کار گرفتند. پس فاطمه آن را از پدر درخواست کرد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگز نمی شود تواز من چیزی درخواست کنی و من آن را برآورده نکنم. این بود که فاطمه درآمد آن را هزینه فقرا می نمود. و گواه باشید من آن را برگرداندم برای همان هزینه هایی که از ابتدا برای آن بود. پس تا عمر بن عبدالعزیز زنده بود فدک در دست فرزندان فاطمه بود تا یزید پسر عبدالملک بر سر کار آمد و آن را به مروان بن مروان برگرداند و چون ابوالعباس سفاح بر تخت نشست آن را به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام بازگرداند، سپس ابو جعفر منصور از آن ها پس گرفت، سپس مهدی بن منصور به نوادگان فاطمه پس داد، سپس موسی پسر مهدی و برادرش آن را از فاطمیان پس گرفتند. تا مأمون در سال ۲۱۰ آن را به فاطمیان پس داد و متوکل آن را پس گرفت.

این به خودی خود یک فرهنگ می باشد تا آن گاه که از مسیر اهل البیت علیهم السلام با صفات خاص خود بر روی موضوعی تأکید کردید حتماً حقانیت شما در آن موضوع ثابت می شود، هر چند ممکن است در ابتدا با سختی هایی همراه باشد. وقتی با روشنگری های فاطمه زهرا علیها السلام اثبات شد اخذ فدک حق نبوده، فردا نیز ثابت خواهد شد، اخذ خلافت نیز حق نبوده است و در آن حال باید دوباره تاریخ را بازخوانی کنیم، و در آن شرایط است که سرنوشت مسلمین به صورت دیگری رقم خواهد خورد، و بُرد حاکمیت در جهان اسلام، تا حاکمیت انسان معصوم اوج خواهد گرفت. در راستای اثبات حقانیت اهل البیت در مسیر تاریخ، یزید هم مجبور شد بگوید: «خدا عیدالله بن زیاد را بکشد، من نگفتم حسین را بکشید، دوست داشتم یکی از پسرانم کشته می شد ولی حسین کشته نمی شد».^۹ با این که یزید دروغ می گفت، ولی روش اهل البیت به گونه ای است که حقانیت خود را، حتی با زبان دشمنان خود ثابت می کند.

بنی امیه بعد از مدتی برای این که از آبروریزی تاریخی صدر خلافت جلوگیری شود، دوباره فدک را از فرزندان فاطمه علیها السلام غصب کردند. باز پس از مدتی ابوالعباس سفاح سرکار آمد و دوباره فدک را به فرزندان حضرت برگرداند. خلیفه بعدی دوباره پس گرفت و همین طور. بدین وسیله حضرت به صورت راستگوی قرون در آمد تا خلیفه اول به حضرت نگوید شاهدی بیاور که نشان دهد فدک مال شماست. و بالاخره روشن شد که حاکمیت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شایستگی هدایت جامعه را

۹ - «پس از پنجاه سال»، دکتر جعفر شهیدی، ص ۱۹۶.

ندارد، و روشن شدن این موضوع، روشن شدن موضوعی نیست که به گذشته تعلق داشته باشد، بلکه یک بیدارباشی برای جهان اسلام است تا مسلمانان بفهمند از کجا ضربه خورده‌اند، و چرا از برکاتی که اسلام وعده داده است، محروم‌اند. یعنی روشن شدن موضوع انحراف خلافت، مسیر تاریخ اسلام و مسلمانان را همین امروز تغییر خواهد داد و به تبع آن، مسیر کل تاریخ عوض خواهد شد. راستی اگر امروز یک خاور میانه شیعه، همانند شیعیان انقلابی ایران و لبنان داشتیم، اسرائیلی در دل خاور میانه وجود داشت؟ و آمریکا این چنین در کشورهای اسلامی برای جهان اسلام تعیین تکلیف می‌کرد؟

حضرت پس از آن که فرمودند: اینک شتری که مهارزده و رحل نهاده شده است را بگیر و ببر؛ در ادامه می‌فرمایند:

۲۳۶ - «تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ» با تو در روز رستاخیز و حشر ملاقات

خواهد کرد.

۲۳۷ - «فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ» چه نیکو داوری است خداوند.

۲۳۸ - «وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» و چه نیکو دادخواهی است محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۲۳۹ - «وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةَ» و چه خوش وعده گاهی است قیامت.

۲۴۰ - «وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ» و در قیامت اهل باطل زیان

می‌برند.

۲۴۱ - «وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تُنْدِمُونَ» و آن وقت دیگر ندامت و پشیمانی،

شما را سودی نرساند.

متمایز شدن جبهه حق از باطل

متمایز کردن جبهه حق از باطل کار هر کسی نیست، فرهنگ فاطمی را می‌طلبد. چه کسی می‌تواند برای آیندگان آن راه پیچیده انحراف را روشن کند؟ اگر فرهنگ فاطمی نبود بسیاری از باطل‌ها، حق جلوه می‌کرد و بسیاری از حق‌ها مطرود می‌شد. یکی از نقشه‌های دشمن فرهنگ اهل‌البیت این است که حق را از چشم مردم بیندازد و افراد باطل را به‌عنوان چهره‌های مورد پسند جامعه نشان دهد. روح فرهنگ فاطمی مواظب است همواره جبهه حق و باطل از هم متمایز باشند، حال یا جبهه حق فعلاً می‌تواند حاکم باشد و یا نمی‌تواند، این کار بعدی است، عمده این است که این دو جبهه مخلوط نشوند. ائمه معصومین علیهم‌السلام همه در جبهه‌ای فعالیت کردند که فاطمه زهرا علیها‌السلام در ابتدا گشود و با دقت و شجاعت خدا دادی، درست در موقعیتی بسیار حساس، جبهه‌ای را که اهل‌البیت علیهم‌السلام باید پس از آن در آن فعالیت کنند گشود، بیخود نیست که حضرت امام عسگری علیه‌السلام می‌فرمایند: «ما حجت‌های خدا بر خلق هستیم و جدّه ما فاطمه علیها‌السلام حجت خدا بر ما است». ^{۱۰} یکی از مشکلات بزرگی که جوانان امروز در فضای فرهنگ مدرنیته دارند این است که ملاک تشخیص حق و باطل را از دست داده‌اند، حالا اگر روح فاطمی پیدا کنند می‌توانند باطل را حتی در ظاهر‌الصلاح‌ترین شکل آن تشخیص دهند.

حضرت در این جمله « وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ » می فرمایند: مردم! مواظب باشید که آن‌ها با این همه ظاهر آراسته و سابقه‌ای که در اسلام دارند، در مسیر باطل‌اند و در قیامت به ضرری بنیادی گرفتار خواهند شد. «وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ» ای کسانی که حاکم جامعه شده‌اید، وقتی پشیمان خواهید شد که دیگر پشیمانی بی‌فایده است و نفعی برایتان ندارد.

ریشه بصیرت فاطمه علیها السلام

اگر در خانه ایمان و قناعت یعنی خانه پیامبر و فاطمه «سلام الله علیهما» این همه بصیرت و شجاعت پروریده می‌شود، پس زنده باد ایمان و قناعت.

راستی ای فاطمه! اگر تو نیازمند فدک بودی، چرا بر خلیفه این چنین شوریدی؟! چرا تملق او را نگفتی؟! یا نه، تو محتاج فدک نبود، بلکه فدک را بهانه کردی تا انحراف را معرفی کنی؟! ای فرزند خانه ایمان و قناعت! اگر تو نیازمند به پاره خشتی از دنیا بودی، نه این همه بصیرت داشتی که خط انحراف را روشن کنی و نه این همه شجاعت داشتی که این چنین روبه‌روی باطل بایستی.

همه می‌دانید که حبّ دنیا چشم انسان را کور می‌کند «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ» یعنی حبّ هر چیز دنیایی، انسان را کور و کر می‌کند. ولی کسی که چشم و دلش را از دنیا برگذند، خیلی زود بصیر می‌شود و مسیر انحراف را می‌شناسد، اگر ما هم مواظب خودمان نباشیم، گرفتار دنیا دوستی می‌شویم و جریانات انحرافی و باطل را از جریان حق تشخیص نمی‌دهیم و حق را گم می‌کنیم. فاطمه زهرا علیها السلام به جهت این که حبّ دنیا ندارد، هم بصیر است و هم شجاع.

تو همان فاطمه‌ای که به سلمان فرمودی: ای سلمان! ما در خانه، یک تگه پوستین داریم که به هنگام صبح در یک طرف آن به حیوانات علف می‌دهیم و به هنگام شب روی طرف دیگر آن می‌خوابیم. خدایا! بصیرت فاطمه را به مردم ما عطا کن تا انحراف را در هر جایی بشناسند و شجاعت فاطمه علیها السلام را نیز عطا کن تا در مقابل باطل، دم فرو نیندند. خدایا! توفیقمان بده که فاطمی بیندیشیم و فاطمی عمل کنیم.

حضرت در ادامه می‌فرماید:

۲۴۲ - «وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» و برای هر خبری که دین خدا از آن ما را آگاهی داده، قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذابِ خواری، بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذابِ همیشگی بر چه کسی حلول خواهد کرد.

این جاست که حضرت می‌فرماید خودتان می‌دانید؛ هر خبری که آمده است یک وقت و یک محل استقرار دارد. عذاب‌هایی را که خداوند وعده داده است وقت و زمانی دارد و خیلی زود معلوم می‌شود چه کسی اهل عذاب است. یعنی حضرت با این جملات دارند اعلام می‌کنند: خطای بزرگی رخ داده است و برای بشریت روشن کردند جایگاه حاکمانی که به جای امام معصوم علیه السلام عنان نظام اسلامی را به دست بگیرند، کجاست.

ای یاران دیروز اسلام، چرا نشسته‌اید؟

سپس حضرت روی خود را به طرف انصار کردند و گفتند: ای گروه انصار! حواستان کجاست؟ مگر شما مسلمان نیستید؟ مگر شما برای اسلام مبارزه نکردید؟ چه شده است که در موضوع انحراف از اسلام، ساکتید؟! چرا نشسته‌اید تا باطل، حق و حق باطل جلوه کند؟! شما باید روی مسئله حق و باطل از خواب بیدار شوید و با اخذ فدک، ملاک خوبی پیدا شده است، بهانه خوبی به دستتان آمده است، پس چرا ساکتید؟ بهانه مسئله فدک را از دست ندهید و از این طریق علیه باطل قیام کنید.

چرا که اگر کسی به دنبال دفاع از حق و مقابله با باطل باشد، خداوند در طول زندگی اش شرایطی برای تحقق این نیت فراهم می‌کند، و حالا هم از طریق غصب فدک، خداوند آن شرایط را فراهم کرده است. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به همین نکته اشاره می‌فرمایند که ای گروه انصار شرایط مساعدی است، چرا متوقف شده‌اید و از حق دفاع نمی‌کنید؟

امام خمینی رحمة الله علیه «قبل از سال ۱۳۴۲ هم می‌دانستند که شاه، فاسد و فاسق و آمریکایی است، اما بهانه‌ای برای این که جبهه حق و باطل برای مردم به خوبی روشن شود در میان نبود، لذا با شاه درگیر نمی‌شدند ولی به دنبال فرصت بودند. در سال ۴۱ که شاه لایحه «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را به مجلس برد، بهانه خوبی به دست آمد تا جبهه‌ها روشن شود و این جا بود که زمینه مبارزه با شاه پیدا شد. در این لایحه آمده بود که نمایندگان مجلس به هنگام قسم خوردن به جای قسم به قرآن، بگویند: «قسم به کتاب مقدسی که اعتقاد دارم». ظاهراً چیز مهمی به چشم نمی‌خورد، چرا که به

جای قسم به قرآن، قسم به کتاب مقدس را گذاشتند، اما در پشت آن کار، یک نقشه بزرگ طراحی شده بود که اجرای آن حذف قرآن و اسلام را به دنبال داشت. با این لایحه، هر مسیحی و یهودی و بهایی و کافری هم می توانست به اسم نماینده کل مردم ایران به مجلس برود. فهم این جریان، شعور فاطمی می خواهد که اولاً: متوجه شود دشمنان قرآن و ائمه با تغییر یک جمله - که به ظاهر هم خیلی فرق ندارد - چه توطئه ای را دنبال می کنند. ثانیاً: بتواند از فرصت ها به خوبی استفاده کند و جریان باطلی که ظاهری حق به خود گرفته، در آن فرصت به دست آمده رسوا نماید.

امروزه هم در جامعه ما از این حيله ها بسيار هست، لذا شما حساس باشيد که چرا فلان کلمه يا جمله را برداشتند و جمله ديگري به جاي آن گذاشتند. مردم مسلمان؛ انقلاب کردند برای این که اسلام حاکم باشد، بنابراین اهداف اسلام و مسلمانان باید حاکم شود نه اهداف يهود و نصاری. گاهی شعارهایی داده می شود که هرچند ظاهرش به جایی بر نمی خورد ولی در باطن آن توطئه نهفته است. مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» فرمودند؛ کسی که شرایط حاکمیت آمریکا را در این کشور فراهم کند، غیر خودی است، یک عده ای صدا بلند کردند که ما، خودی و غیر خودی نداریم، همه خودی هستند. در حالی که قرآن می فرماید: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^{۱۱} یعنی در نهایت، بندگان صالح را وارث زمین می کنیم، تا حکم خدا را بر آن حاکم کنند و ملت مسلمان ایران در راستای همین هدف الهی، انقلاب کردند. گاهی کسانی پیدا می شوند که

می‌خواهند با شعارهای مردم فریب، جهت انقلاب اسلامی را به عقب برگردانند، این جاست که اگر ما شعور فاطمی داشته باشیم باطن این شعارها را می‌بینیم و ملت خود را از توطئه می‌رهانیم.

قضیه فدک هم برای فاطمه زهرا علیها السلام بهانه خوبی بود تا نهضت خود را شروع کنند. حضرت می‌فرمایند: ای مسلمانان! شما جهت اعتراض به وضعی که پیش آمده نمونه خوبی به نام غصب فدک دارید. فرصت دفاع از حق بزرگی که ضایع شده است، الآن در دست شماست، پس بلند شوید و قیام کنید. لا اقل حقی از من ضایع شده است، چرا شما نشستاید و فریاد بر نمی‌آورید؟ ای نیروهای مذهبی متدینی که در این شرایط، گیج و سست شده‌اید و تحلیلی برای ادامه کار ندارید، حالا که با قضیه غصب فدک مسئله برایتان روشن شد، الآن وقت قیام است. حضرت با این جملات، آن‌ها را تشویق و ترغیب به قیام می‌کنند.

هان ای انصار! چه جای سکوت؟

۲۴۳ - «ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا حَوْ الْأَنْصَارَ فَقَالَتْ «آنگاه رو به طرف انصار

کرده و فرمودند:

۲۴۴ - «يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ! ای آدم‌های وارسته!

۲۴۵ - «وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ» ای یاران ملت اسلام.

۲۴۶ - «وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ» ای حافظان اسلام

۲۴۷ - «مَا هَذِهِ الْعَمِيرَةُ فِي حَقِّي؟» این ضعف و غفلت دفاع از حق من

که، در شما به وجود آمده برای چیست؟

شما را چه شده است که نسبت به حق من چشم پوشی می کنید؟ حضرت نمی خواهند بگویند که شما بیایید و فدک را پس بگیرید و به من برگردانید. بلکه می فرمایند: فدک نمونه خوبی است برای این که شما بلند شوید و اعتراض کنید و در نتیجه جبهه حق و باطل روشن می شود.

۲۴۸ - «وَالسُّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟!» چرا نسبت به ظلمی که به من شده

سهل انگاری و سستی می کنید.

چرا که دفاع از حق فاطمه علیها السلام دفاع از حق انسان بزرگی است که دفاع از او حق را به نهایت زیبا می نماید. و اگر انصار واقعاً حرف حضرت را شنیده بودند از یک خفت بزرگ که بعداً گریبانگیرشان شد و حتی رهبرشان را به طرز مرموزی کشتند، نجات پیدا می کردند.

همین جا یک نمونه برایتان عرض کنم. شما گاهی می بینید همه نگران یک قضیه هستید و اعتراض دارید ولی نمی دانید اعتراضتان را چگونه مطرح کنید. مثلاً همه از سازمان یا اداره ای شکایت دارند ولی نمی دانند به چه کسی و چگونه اعتراض کنند؟ می بینید بعضی از متعرضین در خیابان جمع می شوند و اعتراض می کنند و چند نفوذی از دشمن هم داخل آنها می شود و چند جا را آتش می زند، نتیجه اش هم این می شود که به جهت روش غلط آنها دیگر کسی جرأت اعتراض به آن سازمان یا اداره را ندارد. به نظر من دشمن هم برای این که صدای اعتراض حق مردم را منحرف کند و مردم را مأیوس نماید، در آن قضیه خودش را در دل اعتراض مردم قرار می دهد، و جهت آن اعتراض را منحرف می کند. بنابراین هرکسی که انقلاب اسلامی را بیشتر دوست می دارد، هم باید مواظب جریان های

انحرافی باشد، هم باید با انحراف‌ها به گونه‌ای برخورد کند که نتیجه‌اش مقابله با انقلاب اسلامی نشود، و دشمن هم سوء استفاده نکند. الآن با مشکلاتی که ایجاد کرده‌اند مردم و به‌خصوص جوانان را به تحلیلی رسانده‌اند که بگویند اگر انقلاب نباشد وضع ما بهتر خواهد شد. در صورتی که این جوان نمی‌داند اگر انقلاب نباشد دیگر خودش هم نخواهد بود. کاری شده است که به جای این که این جوان توانایی‌های الهی و عظیم این انقلاب را بشناسد و با پشتیبانی از ولایت فقیه و جریان‌های معنوی انقلاب، به اصلاح امور پردازد، به دشمنان انقلاب دل بسته شود و بخواهد از طریق دشمن، مشکلات را حل کند.

آری! کسی نباید از انحراف‌های موجود راضی باشد، هر کس از رشوه و رانت و غارت بیت‌المال و بی‌عدالتی راضی باشد، خودش جزو غارتگران است. هر جا عدالت نیست یقین بدانید اسلام نیست. البته باید مواظب باشید در راستای اعتراض به انحرافات، دوست و دشمن را خوب بشناسید تا با صدای اعتراض شما دشمن برنامه خود را عملی نسازد، و لذا شناخت شرایط اعتراض بسیار مهم است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این جملات خطاب به انصار می‌فرمایند: چرا نشسته‌اید؟ چرا اعتراض نمی‌کنید؟ عدالت گم شد، شما هم که می‌توانید فریاد عدالت خواهی‌تان را بلند کنید الآن هم که وقت اعتراض است، جریان غصب فدک هم که نمونه خوبی برای اعتراض است، پس چرا نشسته‌اید؟!

در همین راستا سخنان دانشمند مسیحی لبنانی جناب آقای سلیمان کتانی برنده جایزه حوزه علمیة نجف، به جهت تحقیقاتش راجع به فاطمه زهرا علیها السلام را از کتاب «فاطمه زهرا علیها السلام زهی در نیام» خدمتتان عرض می کنم. ایشان با اقتباس از این قسمت خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که خطاب به انصار است، از قول حضرت چنین سخن می گوید:

مگر هرچه عزت دارید از این دین نبود؟

مگر این همه فضائل روبه روی شما که برای همیشه تاریخ شما را

شکوه مند کرد، به جهت گرد آمدن به گرد این دین نبود؟

چه شده است که به بهانه ای اندک، می خواهید به آن پشت کنید؟

همه می دانید؛ اگر به گرد علی نگردید، به گرد هر کس دیگر بگردید، به گرد دین نگشته اید.

شما مگر خودتان با تلاش ها و خون دادن ها بهای به پاشدن این دین را

نپرداختید، پس چرا به جاهلیت گذشته روی برگردانده اید؟

گویا رنج هایی که از روح طاغوت و جاهلیت برده اید فراموش

کرده اید، همان روحی که شما را در زندگی خیالی وارد کرده بود و

دختران و پسران شما در آرزوهای واهی، عمرشان به پوچی کشیده

می شد.

چرا از دین خدا برگشته اید و می خواهید بیشتر هم برگردید؟

گویا حق و عدالت موجود در این نهضت، ارزش های انسانی نبودند،

گویا شما در زیر سایه ای غیر از حق و عدالت زندگی خود را

می جوید که به منادیان مخالف نهضت اسلامی نزدیک تر شده اید.

راضی بودن منافقان از حاکمیت جدید قابل پذیرش است، اما سکوت رضایتمندانۀ شما که تا دیروز برای اسلام شمشیر می‌زدید، دل را می‌سوزاند. چرا؟

همه خوب می‌دانید که اگر علی حاکم نباشد تفرقه شروع می‌شود، و در حاکمیت علی است که سایه اتحاد و یگانگی قلب‌ها، همه جا را فرا می‌گیرد و در چنین شرایطی همه افراد جامعه به مقاصد انسانی خود خواهند رسید. نگذارید وحدتی را که این جزیره، تازه به خود دیده‌است، ناقص و نیمه‌تمام از دست برود.

کدام قدرتی می‌تواند نور یگانگی را به جامعه برگرداند؟ مگر آن کسی که حتی برای حفظ وحدت، به سادگی از حق خود خواهد گذشت؟

گویا آن‌همه تبعیض و مشقت و قبیله‌سالاری، شما را آزرده نکرده بود که باز در دامن خود در حال پروراندن همان آداب هستید، در حالی که امروز در دامن اسلام می‌توانید فرهنگی بزرگ و معنوی پرورانید که شما را از خاک به افلاک و از سیاهی به صفا برساند. گویا فکر کرده‌اید این رسالت و نهضت، هدفی جز این نداشته که گروهی از شما را حاکم کرده و غریزه ریاست‌طلبی بعضی‌ها را اشباع نماید.

چرا دارید این همه انوار الهی را که به سوی شما آمده است، ارزان می‌فروشید؟

استخوان‌های پوسیده را برای پیروی از عادات گذشته زنده می‌کنید و گویا در این جزیره نهضتی الهی صورت نگرفته، و می‌خواهید بر عادات و افکار قبل از اسلام تن دهید.^{۱۲}

حضرت در ادامه می‌فرماید: مگر پیامبر ﷺ نفرمود حرمت بازماندگان پیامبر را نگاه دارید، پس چرا دنبال ما نمی‌آید؟!

۲۴۹ - «أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيْ يَقُولُ» آیا پدرم رسول خدا ﷺ

نمی‌فرمود:

۲۵۰ - «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ» حفظ احترام به فرزند هر کس، احترام به

پدر اوست.

۲۵۱ - «سَرْعَانَ مَا أَحْدَثْتُمْ» چه به سرعت رنگ باختید و تحت تأثیر

جو قرار گرفتید.

۲۵۲ - «وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ» چه با عجله، آب از دهان و دماغ این بُز

لاغر ریخت، و چه زود شما نسبت به دفاع از حق سست و بی‌حال شدید.

چطور جوئی که سقیفه‌سازان به وجود آوردند، شما را گرفت؟! ملائک

داشته باشید، جای ترس و غفلت نیست، خیلی زود سست شدید.

ملت ما هم باید بدانند که باید تمام زندگی‌شان را تبدیل به یک مبارزه

تمام عیار نظامی، فرهنگی و اقتصادی با دشمنان اهل بیت بکنند و گرنه

همچون انصار مبارز سلحشور یار اسلام و پیامبر ﷺ، با اندک حيله‌ای

حذف می‌شوند و به چه مصیبت‌هایی که گرفتار نمی‌گردند.

۱۲ - گزینش همراه با کمی تغییر از کتاب «فاطمه زهرا علیها السلام زهی در نیام» از سلیمان کتانی،

ترجمه جعفر طباطبایی، انتشارات طوس، سال ۱۳۴۹.

۲۵۳ - «وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلُ» شما توانایی آنچه را من در راه آن

می کوشم و به شما محول می کنم دارید.

این که مقام معظم رهبری می فرمایند شما ای ملت برای این که عزیز و عزتمند شوید توان مقابله با انحرافات را دارید، روی این مبناست که سرمایه دین الهی و فرهنگ فاطمی را دارا هستید. فرهنگ نفاق دائم جو سازی می کند که شما توان مقابله با انحراف را ندارید. فاطمه زهرا علیها السلام و فرهنگ فاطمی می گوید شما با داشتن چنین دینی، می توانید، حالا که می توانید پس چرا انجام نمی دهید؟

۲۵۴ - «وَقُوَّةٌ عَلَىٰ مَا أَطْلَبُ وَأُزَاوِلُ» و در شما قوت آن چیزی را که

از شما انتظار دارم، هست.

حضرت به انصار می گویند: شما توان قیام را دارید، این که فکر می کنید نمی توانید، از القائنات دشمن و نفاق است که به شما القاء شده است.

کار نفاق در بین شما و در بین جامعه اسلامی القاء ضعف و ناتوانی است. اگر قدرت ملت مسلمان ایران چیزی نیست، چرا ترجیح بند فکر و ذکر رؤسای جمهور آمریکا هر روز، انقلاب اسلامی ایران بوده و هست؟ اگر ملت شیعه چیزی نیست، پس این همه نقشه توسط مستکبران برای حذف فرهنگ شیعه در جهان برای چیست؟! اگر ما چیزی نیستیم، پس چرا با یک تظاهرات مردمی ما و یا با یک حضور فعال در انتخابات، آمریکا حرف هایش را پس می گیرد؟!

در اوایل سال ۱۳۵۸، کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا و ژیسگاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه و خانم تاچر نخست وزیر سابق انگلستان در کنفرانس و نیز در باره آینده انقلاب اسلامی ایران جلسه گرفتند و به این نتیجه رسیدند که اگر انقلاب اسلامی ایران را رها کنند، بر تمام مردم جهان اثر می گذارد. لذا برای این که انقلاب را کنترل و نابود کنند، ابتدا طرح کودتای داخلی مشهور به کودتای پادگان نوژه را تنظیم کردند و طرح آن ها این بود که اگر کودتا شکست خورد، جنگ تحمیلی عراق به ایران را راه بیندازند و هشت سال با تمام امکانات به صدام کمک کردند، و بعد از آن هم یک روز از توطئه علیه این انقلاب شیعی باز نایستادند. چرا این همه توطئه ضد انقلاب اسلامی راه انداختند؟ چون می دانند انقلاب اسلامی حرفی دارد که اگر آن حرف جهانی شود، آنها دیگر نمی توانند بمانند. این جاست که ما باید قدرت فرهنگ انقلاب اسلامی را که ریشه در فرهنگ فاطمی دارد، به خوبی بشناسیم. این مطلب را فاطمه زهرا علیها السلام در صدر اسلام می فرمایند، که ای مسلمانان! شما از توانایی هایی که دین اسلام به شما داده است غفلت نکنید. مواظب باشید چشم شما را ظاهر دشمن و توطئه های آن، از توانایی عظیمی که به جهت اسلام به دست آورده اید، برنگرداند.

دین خدا که رحلت نکرده!

بعد حضرت می فرمایند: مواظب باشید گرفتار این فکر غلط نشوید که با رحلت پیامبر ﷺ دین اسلام هم از بین می رود.

۲۵۵ - «اتَّقُوا لَوْنَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» آیا می گویند که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرده

است؟

این یک نقطه ضعف بزرگ است که عده‌ای فکر می‌کردند با رفتن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین هم می‌رود. براساس همین تفکر غلط کسانی را که بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاکم می‌شوند، آدم‌های محترم و لایقی می‌پندارند. دو گروه این تفکر غلط را داشتند. یک گروه منافقین زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگر زکات هم نمی‌دادند، می‌گفتند ما فقط با محمد قرارداد بسته بودیم که زکات بدهیم و فکر می‌کردند با یک شخص قرارداد بسته‌اند. گروه دیگر امثال خلیفه اول و ادامه‌دهندگان فکر وی بودند که گفتند حالا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت کرد، ما باید با فکر و تشخیص خودمان جامعه را اداره کنیم.^{۱۳} یعنی عملاً تصورشان این بود که با رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ختم نبوت، رابطه خدا با بشر قطع شده است و دیگر کسی نیست که از طریق ارتباط با عالم غیب از اسرار اسلام و قرآن آگاهی یابد. زمانی که به حج مشرف شده بودم در صحن مسجدالنبی دیدم یک مسلمان سنی پاکستانی پشت دیواری که مقبره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داخل آن بود ایستاده است و با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معاشقه می‌کند. یکی از روحانیون وهابی رسید و به او گفت: آیا با دیوار حرف می‌زنی؟ او در حالی که اشک از چشمانش جاری بود در جواب گفت: نه؛ با رسول الله حرف می‌زنم، بین من و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیوار نمی‌تواند حائل باشد. آن وهابی یک دفعه گفت پیغمبر مرده است. من خیلی ناراحت شدم و شروع کردم آیاتی را در ردّ

۱۳ - به طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۵۱ و الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۶ رجوع شود.

نظر او خواندن. بعد دیدم این‌ها چه قدر بی فکر هستند که معتقدند هم خود پیامبر ﷺ رحلت کرده و مرده است و دیگر هیچ حضوری در عالم ندارد، هم حرف‌های حضرت مرده است. در طول تاریخ این فکر غلط چه ظلم‌هایی که نکرده است، شروع کردند روایات پیامبر ﷺ را سوزاندن، گفتند دوره پیامبر ﷺ گذشته است، مگر می‌شود حرف پیامبر ﷺ تا قیام قیامت جاودانه باشد؟^{۱۴} اگر ملت ما هم غفلت کند تحت تأثیر همان فکری که در صدر اسلام، اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کرد، یک دفعه می‌بینید گرفتار چنین تصور باطلی می‌شود که مثلاً دوره اسلام گذشته است و اسلام دیگر کهنه شده است. همین نوع برخورد را ممکن است با انقلاب اسلامی و امام خمینی «رحمة الله علیه» داشته باشند، در حالی که امام خمینی «رحمة الله علیه» مظهر فقه آل محمد ﷺ در قرن حاضر است، هرچند نهضت او تکامل یافتنی هست تا این‌شاء الله به انقلاب حضرت مهدی ﷺ ختم شود، ولی کهنه‌شدنی نیست. آنهایی که سیر جریان حق در طول تاریخ را نمی‌شناسند می‌گویند: وقتی امام «رحمة الله علیه» رفت، انقلاب اسلامی هم رفت. این همان فکر باطلی است که فاطمه زهرا ﷺ در صدر اسلام روی آن دست گذاشتند. حضرت فاطمه ﷺ فرمودند: شما می‌گویید پیامبر اکرم ﷺ رحلت کرده است، آری رحلت پیامبر ﷺ مصیبت خیلی بزرگی است، ولی این را که خود قرآن گفته است که همه می‌میرند و پیامبر ﷺ هم می‌میرد.

حضرت فاطمه علیها السلام می فرمایند آیا گفتید محمد صلی الله علیه و آله مرد و دینش بی کس و کار شد؟، «فَخَطَبُ جَلِيلٌ»، آری رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت بزرگی بود، «اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ»، مصیبتی در نهایت وسعت، «وَاسْتَهْرَفَتْهُ»، مثل قلعه‌ای که شکافش وسعت یابد.

۲۵۹ - «وَأُفْتَقَ رَقَّتُهُ» و با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله درز و شکاف دوخته شده قلعه اسلام شکافته شد.

۲۶۰ - «وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ» و سراسر زمین بر اثر غیاب او تاریک شد.

۲۶۱ - «وَكُفِنَتِ النَّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ» و ستارگان در مصیبت از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بی فروغ گردیدند.

۲۶۲ - «وَأَكْدَتِ أَيْ مَالٌ» آرزوها به ناامیدی گرایید و آرمان‌های بلندی که با نور مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست روبه‌روی بشر ترسیم شود، پایمال گردید.

۲۶۳ - «وَحَشَعَتِ الْجِبَالُ» کوه‌ها از جا فرو ریخت و اندیشه‌های بزرگ فرو افتادند.

۲۶۴ - «وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ» حرمت حریم شکسته شد و ملاک‌های حق و باطل پایمال گردید.

۲۶۵ - «وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ» و احترامی برای افراد شایسته پس از وفات او باقی نماند و حریم‌ها بی‌پناه ماند.

۲۶۶ - «فَتِلْكَ وَاللَّهِ التَّازِلَةُ الْكُبْرَى» و به خدا قسم این مصیبت بزرگترین پیش آمد بود، و معنی رحلت رسول خدا ﷺ به واقع پدید آمدن این حادثه هاست.

۲۶۷ - «وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى» و مصیبت بزرگ همین از بین رفتن حریم آنهایی است که باید حریمشان رعایت می شد تا محمد ﷺ بماند.

۲۶۸ - «لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ» که پیش آمدی مانند آن نیست.

۲۶۹ - «وَلَا بَاقِيَةٌ عَاجِلَةٌ» و بلای جانگذاری در این دنیا به پایه آن نمی رسد که آخرین و کامل ترین دین، که امید همه انسان های حق خواه و مستضعف است، از مسیر اصلی خود خارج شود.

۲۷۰ - «أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ - جَلَّ تَنَائُهُ - فِي أَفْنِيَّتِكُمْ» کتاب خدا - همان قرآن که در خانه هاتان دارید - آن را آشکار کرده که پیامبر ﷺ هم می میرد.

۲۷۱ - «فِي مُمَسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ» همان کتابی که در مجالس شبانه و روزانه تان.

۲۷۲ - «هُتَافًا وَ صُرَاخًا» آرام یا بلند

۲۷۳ - «وَ تِلَاوَةً وَ الْحَانَانَ» با تلاوت و لحن، آن را می خوانید

۲۷۴ - «وَ لَقَبْلُهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ» که پیامبران پیش از او نیز رحلت کردند.

۲۷۵ - «حُكْمٌ فَصْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ» حکمی است حتمی و قضایی است قطعی.

۲۷۶ - «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^{۱۵} یعنی؛ قرآن می فرماید: محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر پیامبری که پیش از وی پیامبران دیگری بودند و در گذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود به عقب برمی گردید و آن کس که به عقب برگردد به خدا زیانی نمی رساند و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد.

فاطمه زهرا علیها السلام می فرمایند رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را که خود قرآن خبر داده است، پس چرا شما از دین خدا رو بر می گردانید؟ رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله چه ربطی به برگشتن از دین خدا دارد؟! دین اسلام که رحلت نکرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرده است و اسلام از طریق اهل بیت می تواند ادامه پیدا کند.

اگر روی این مسئله فکر و تأمل کنید؛ معنی این که می توانید همیشه بر اساس روح فاطمه زهرا علیها السلام زندگی کنید، پیدا می شود. حضرت می فرمایند: مگر جز این است که حیات اسلام به حاکمیت اسلام است، و حاکمیت اسلام هم فقط توسط کسی ممکن است که حقایق قرآن در دست اوست و او جز علی علیه السلام کسی نیست. پس چرا از ادامه اسلام با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باز ماندید؟ درست است که برای ادامه اسلام باید کسی در صحنه باشد که مثل پیامبر صلی الله علیه و آله سراسر وجودش اسلام باشد، ولی مگر علی علیه السلام چنین نیست؟

بینید تاریخ چقدر دقیق تکرار می شود. اخیراً کسانی که از فرهنگ فاطمی محروم اند در باره امام خمینی «رحمة الله عليه» و انقلاب اسلامی چه حرف هایی می زنند. این ها می گویند بنیانگذار انقلاب اسلامی یک شخصیت افسانه ای (کارزما) بود که به موزه سپرده شد و دیگر قصه امام و انقلاب تمام شد. آری اگر امام خمینی «رحمة الله عليه» از خودشان حرفی داشتند، تمام شدنی بودند، ولی امام خمینی «رحمة الله عليه» حرف پیامبر و ائمه علیهم السلام را بیان می کردند. البته حرف پیامبر و ائمه علیهم السلام هم حرف خداست و دوره حرف خدا هیچ وقت تمام شدنی نیست. حرف کسی تمام شدنی است که اندیشه اش از حرف خدا فاصله گرفته است.

هوشیاری فاطمه زهرا علیها السلام را بنگرید که می دانند جامعه الآن به چه انحرافی گرفتار شده است. آنها می گویند با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دوره ایشان گذشت. این حيله دشمن بود که انگیزه دفاع از زندگی دینی را که تنها وسیله نجات ملت هاست، از بین ببرد.

مدت هاست که بعضی از دانشمندان غربی متوجه شده اند دوره فرهنگ لیبرال دموکراسی - که با میل مردم می خواهد جامعه را اداره کند - گذشته و باید به دین خدا رجوع کرد. ولی سران فاسد دنیا اجازه نمی دهند حرف دین اسلام و انقلاب اسلامی به خوبی به گوش مردم جهان برسد، و گرنه حرف همان حرف فاطمه علیها السلام است که هیچ وقت دوره دین، یعنی حاکمیت حکم خدا تمام نمی شود. روزنامه اشپیگل از هایدگر می پرسد شما که دموکراسی را حکومت هوس های سرگردان می دانی و دموکراسی را برای ملت اروپا خطرناک می شماری چه راه حلی داری؟ او در جواب

می گوید: « اگر خدایی بیاید و کاری بکند» و او وصیت می کند تا زنده هستم، مصاحبه مرا - که این جمله در آن بود - چاپ نکنید. چون هنوز زمانه به این نکته نرسیده که باید به خدایی نزدیک شوند که حاکمیت جامعه را در دست گیرد و آن خدا، خدای کلیسا نیست، باید یک خدای دیگری بیاید و کاری بکند. که به نظر ما آن خدایی است که فاطمه زهرا و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله متذکر آن هستند.

حالا اگر ما از حاکمیت حکم خدا در جامعه غفلت کنیم دچار خسران بزرگی خواهیم شد. و لذا نباید از ارزش انقلاب اسلامی غافل شویم و از آن دست برداریم، و صدای بلند فاطمه زهرا علیها السلام را در گستره تاریخ نشنیده انگاریم.

خطر بسته شدن راه‌های آسمان

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله طرز تفکری حاکمیت را در دست گرفت که به خودی خودش، تهدیدی در جهت به هدر دادن حقایقی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای پدید آوردن آن رنج‌های فراوان کشیده بودند، و در راه عملی کردن آن حقایق و در راه تثبیت آنها، قربانی‌های فراوان داده شد، و فاطمه علیها السلام با خود آگاهی تاریخی مخصوص خود و با آن روح آشنای به عالم قدس، خطر فردایی را می دید که راه‌های آسمانی شدن انسان‌ها، به بهانه‌های واهی بسته می شود، و بشر را تماماً زمینی می کنند. آسمانی که آخرین دین خدا در پیش روی بشر آخرالزمان گشوده بود باید تا آخر گشوده می ماند. و اصلاً دین اسلام برای همین آمده بود، ولی می رفت که

جهان از دین اصیل اسلامی محروم بماند و یک اسلام قلابی جای آن را بگیرد و فاطمه علیها السلام متذکر این انحراف و آن محرومیت شد. به طور مسلم اجتماعی که ممارست طولانی با فرهنگ اسلام ندارد، خیلی زود با زنده کردن بعضی از تعصب‌ها از مسیر اصلی خارج می‌شود، و این است که باید پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی پیشوایی این امت نوپای را به عهده بگیرند که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله رابطه‌شان با آسمان قطع نگردد و با روح تماماً توحیدی خود از همه تعصب‌ها و قبیله‌گرایی‌ها آزاد شده باشند و گرنه در شرایط قبیله‌گرایی، به راحتی جریان‌های منحرف جای خود را باز می‌کنند و می‌روند که به کلی جامعه اسلامی را از جای خود برکنند و ریشه کن نمایند. همچنان که با انتخاب یزید بن ابوسفیان^{۱۶} برای حاکمیت شام، که به قبیله خود فکر می‌کرد و نه به اسلام، راه برای حضور برادرش یعنی معاویه بر حاکمیت شام باز شد و دیگر از این به بعد ملاک شرافت و عدم شرافت، قبیله بنی‌امیه بود و نه اسلام، و فاطمه زهرا علیها السلام، از این انحراف قبل از به وقوع پیوستن آن، آگاه بود که چه خواهد شد.

فاطمه علیها السلام با همه تاریخ سخن می‌گوید

اگرچه خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه و در مقابل حاضران در آن جلسه ایراد شد، ولی آن حضرت نظرش را به افق‌ها و فضاها بی‌دورتر

۱۶ - تمام فرزندان ابوسفیان، در مخالفت سرسختانه با اسلام و مسلمین اشخاص سابقه‌داری بودند، یکی از آنها یزید، برادر معاویه بود. او در جریان فتح مکه به اسارت گرفته شد، ولی متأسفانه همین فرد توسط خلفاء به ولایت و حکمرانی شام که مهم‌ترین منطقه استراتژیک و هم‌مرز با ابر قدرت روم بود، منصوب شد. (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۸۳)

از دیواره‌های مسجد دوخته بود، و به همین جهت در عین حالت اعتراض، از آرامش خاصی برخوردار بود، گویا با همه تاریخ سخن می‌گفت و فقط جمع حاضر در مسجد در جلو او نبودند.

انقلاب فاطمه زهرا علیها السلام اظهار رنجی بود که پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بشریت وارد شده بود. دردی که حضرت فاطمه علیها السلام هم، علل و عوامل آن را درک کرده و هم سنگینی‌های آن را لمس نموده بود. فاطمه زهرا علیها السلام با همه وجود خود احساس کرد، مرگی که آن مرد بزرگ را ربود، اینک دست خود را به جانب محصول بزرگ او نیز دراز کرده و خوب می‌دانست آینده اسلام در حالی که نامادری‌ها به جای وارثان آن نشسته‌اند چه خواهد شد.

آیا اگر شما هم به جای فاطمه علیها السلام بودید، از خود سؤال نمی‌کردید چرا این‌ها این همه توصیه و وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نادیده می‌گیرند؟ آیا به این نتیجه نمی‌رسید که موضوع؛ فراموشی نیست، بلکه قصد نشنیدن دارند و به دنبال فرصتی بودند که کار خود را عملی کنند و به خیال خود با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آن فرصت فراهم شده‌است.

حضرت فاطمه علیها السلام همچون لیلۃ القدر؛ ناپیدا و سرنوشت‌ساز است. ظاهراً او یک اعتراض بود و مقداری اشک، ولی تکلیف همه ائمه معصومین علیهم السلام را در مقابل آن انحراف بزرگ تا آینده تاریخ روشن نمود و در واقع حرکات ائمه علیهم السلام همه ادامه راهی است که فاطمه علیها السلام گشود. و لذا امام عسگری علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا» یعنی ما حجّت‌های خدا بر مردم و جدّ ما فاطمه علیها السلام حجّت خدا بر ما

رحلت پیامبر ﷺ بهانه سستی مجاهدان نیمه کاره ۲۶۵

است.^{۱۷} حضرت فاطمه علیها السلام در آن شرایط بحرانی جبهه‌ای گشود که تاریخ را از ظلمات آزاد نماید و این جبهه هنوز گشوده و در حال حرکت است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

۱۷ - «تفسیر اطیب البیان»، ج ۱۳، صفحه ۲۲۳ (نقل از شرح «فَصَّ حِكْمَةَ عِصْمَتِي فِي كَلِمَةٍ

فاطمیه»، از آیت الله حسن زاده آملی ص ۱۵۹).

خطر بی تفاوت شدن مجاهدان دیروز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿وَكَنتِ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً...﴾^۱

سلام بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام! ای امتحان شده توسط خالقت قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و بردباری و از عهده آن امتحان عظیم بر خواهی آمد.

فاطمه علیها السلام صبر بزرگی است که توانست در شرایط پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، آن امتحان عظیم الهی را به نمایش گذارد و در نشان دادن انحرافی و حشمتناک با تمام وجود، موفق شود.

بحثمان در رابطه با خطبه روشنگرانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. در این جلسه فراز دیگری از کلمات حضرت را ادامه می دهیم. حضرت خطاب به انصار، یعنی انسان های مذهبی آن زمان که نسبت به جریان حاکمیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرده بودند، می فرماید: ای گروه انصار! از شما انتظار نبود که فضا و جوئی که در جامعه ساخته شد، تحت تأثیرتان قرار دهد.

۱ - «مفاتیح الجنان»، زیارت فاطمه زهرا علیها السلام در روز یکشنبه.

همیشه افراد غیرمؤمن و یا انسان‌های سست‌ایمان، جوئی را می‌سازند و افراد مؤمن ساده را منفعل طرح و برنامه خود می‌کنند. به عنوان مثال اگر در سال‌های اخیر دقت کرده باشید، عده‌ای فضایی را در رابطه با توسعه اقتصادی و سیاسی ساختند ولی بیشتر دنیاپرستی و سیاست‌زدگی را تبلیغ کردند و جمع کثیری از افراد انقلابی ساده را نیز منفعل نمودند. جریان‌ها و جریان‌های فرهنگی و اقتصادی جامعه را با آن شعارها به دست گرفتند و هرچه خواستند به انقلاب اسلامی تحمیل کردند. و متأسفانه بسیاری از افراد متدین و مؤمن هم ایستادند و نظاره کردند.

فاطمه زهرا علیها السلام در آن زمان با این مسئله روبه‌رویند که جریانی با نقشه قبلی عنان جامعه اسلامی را به دست گرفته و به هر جا که می‌خواهد می‌برد. ولی مشکل اصلی که به جامعه آن روز و به آیندگان ضربه زد، از جایی شروع شد که مذهبی‌های سینه‌چاک مبارز جنگجو، فقط نگاه می‌کردند و هیچ کاری در مقابل این جریان انجام ندادند. حضرت خطاب به آن‌ها می‌فرماید:

هان ای گروه انصار

۲۴۴ - «یا مَعْشَرَ النَّبِیَّةِ وَ اَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلَامِ» ای انجمن نقبا و بازرسان! ای بازوان ملت و ای حافظان اسلام! ای کسانی که خودتان محل و تکیه گاه اسلام بودید و اهل مبارزه، چرا نشسته‌اید؟ و این چه فکر اشتباهی است که شما تصور می‌کنید چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله رحلت

کرده است، پس دیگر کاری نمی توان کرد، و از این طریق میدان را به غیر خودی ها داده اید؟

۲۵۵ - «اتَّقُوا لَوْنَ مَاتَ مُحَمَّدٌ» آیا می گوئید حضرت محمد ﷺ رحلت

کرده است، مگر پیامبر اکرم ﷺ که رحلت کند، باید بنشینیم و نقشه های انحراف از اسلام را نگاه کنیم، تا هر کس هر بلایی خواست بر سر اسلام بیاورد؟ حضرت می فرمایند: خداوند در قرآن هم فرموده است که پیامبر رحلت می کند و معلوم است که رحلت پیامبر خیلی سخت است. آری؛ با رحلت پیامبر است که:

۲۶۰ - «أُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ» بر اثر غیبت او زمین سراسر تاریک

گردید.

۲۶۱ - «وَكُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ» در مصیبتش ستاره ها تاریک

شدند. ولی مگر با رحلت پیامبر اکرم ﷺ در عین بزرگی مصیبت باید از اسلام دست بردارید و در دفاع از اسلام کوتاه بیایید و منفعل جریان جریان سازهای بعد از رحلت او شوید؟ چرا حواستان جمع نیست؟ شما نمی توانید به بهانه رحلت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به حاکمیت حق و حذف باطل در جامعه کوتاه بیایید. این است آن خطر بسیار بزرگ که در واقع رحلت پیامبر اکرم ﷺ را به مصیبت تبدیل کرده است.

در هر شرایطی باید مسلمان بود

فاطمه زهرا علیها السلام تکلیف را برای ما روشن می کنند که ای مسلمانان! شما در هر شرایطی باید مسلمان باشید و هیچ چیز حتی رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی تواند بهانه شود که نسبت به حاکمیت حق در جامعه بی تفاوت گردید. حضرت می فرمایند: اولاً؛ چرا نسبت به انحرافی که در مسیر اسلام ایجاد شده است بی تفاوت شدید؟ ثانیاً؛ اگر بی تفاوت نیستید و واقعاً می خواهید قیام کنید و به دنبال بهانه ای منطقی برای حرکت و قیام هستید، بهانه خوبی در دست شماست و آن عبارت است از دفاع از حق دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حرکت و قیامتان را شروع کنید.

گاهی انسان برای بیان حق، نیاز به بهانه ای منطقی و شرایط مناسب دارد، مثلاً کسی را می شناسید که در عین بی دینی، نسبت به اسلام عناد هم دارد ولی به راحتی نمی توانید بی دین بودن او را روشن کنید، چون خود شما را به بی دینی متهم می کنند، اما ممکن است او کاری کند که زمینه ای برای بیان بی دینی او ایجاد می شود، در این جاست که بهانه خوبی به دست شما آمده است تا وظیفه دینی تان را نسبت به او انجام دهید. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در حین سخن خود روشن کردند که خلیفه گرفتار مواعظ غلط شده و ثابت کردند که او نمی تواند احکام خدا را از قرآن استخراج کند، حالا به گروه انصار می فرماید: اگر برای قیام خود بهانه ای منطقی و شرعی می خواهید، اعتراض به مسأله فدک و قیام برای گرفتن حق من از خلیفه، می تواند بهانه خوبی برای شما باشد. موضوع فدک بهانه ای بود تا کسانی که می خواهند قیام کنند، به راحتی بتوانند بگویند ما می خواهیم

حقّ دختر پیامبر اکرم ﷺ را بگیریم. دختری که پیامبر اکرم ﷺ درباره او فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِثِّي»؛ فاطمه پاره‌ای از من است.

حضرت، خطاب به انصار می‌فرماید:

۲۷۷ - «أَيْهَا بَنِي قَيْلَةَ!» ای پسران قیله!

۲۷۸ - «الْأَهْضَمُ ثَرَاتُ أَبِي؟» آیا من نسبت به میراث پدرم مورد ظلم

واقع شوم؟!

۲۷۹ - «وَأَنْتُمْ بَمَرَأَى مِثِّي وَ مَسْمَعٍ» و شما سخن مرا می‌شنوید و به

من نگاه می‌کنید؟!

۲۸۰ - «وَمُنْتَدَى وَمَجْمَعٍ» و در حالی که دارای انجمن و اجتماعید؟!

۲۸۱ - «تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ» صدای دعوت من شما را فرا گرفته است و

همه شما آن را می‌شنوید.

۲۸۲ - «وَتَسْمَلُكُمْ الْخَبْرَةُ» از هر جهت از حال من آگاهی دارید و

خبر من به شما رسیده است که حق مرا ضایع کرده‌اند.

۲۸۳ - «وَأَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ» و شما با نفرات و آمادگی‌هایی که

دارید،

۲۸۴ - «وَالْأَدَاةَ وَالْقُوَّةَ» و این که دارای ابزار و قوه‌اید.

۲۸۵ - «وَعِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجُنَّةُ» و در حالی که اسلحه و زره و سپر

نزد شما هست و بهانه‌ای برای دفاع نکردن ندارید، پس چرا ساکت

نشسته‌اید؟

فاطمه زهرا علیها السلام شرایط و زمینه مقابله انصار و مجاهدین با خلیفه را فراهم می کنند. رهنمود می دهند و لذا هیچ حجّتی برای سستی و بی تفاوتی باقی نمی ماند.

وقتی بنی صدر رئیس جمهور شد، بزرگان انقلاب متوجّه شدند که او از جهات مختلف دارای مشکل است و لذا دنبال شرایط و زمینه ای بودند تا اعتراض و تنقیر خود را نسبت به کارهای او آشکار کنند. وقتی امام خمینی «رحمة الله علیه» حکم فرماندهی کلّ قوا را از او سلب کردند، در واقع بهانه را به دست مردم دادند تا اعتراضشان را شروع کنند و به دنبال آن، مجلس شورای اسلامی هم او را عزل کرد. این کمکی بود که امام خمینی «رحمة الله علیه» به کسانی کردند که به دنبال بهانه بودند خیلی ها در آن فضای رُعبی که پس از سقیفه پیش آوردند، بیعت کردند و با اندک تأملی به خود آمدند، و حالا حرفشان این بود که وضع موجود را نمی پسندیم، ولی نمی دانیم چکار کنیم. فاطمه زهرا علیها السلام رهنمودهای خود را دادند و بهانه خوبی برایشان فراهم کردند تا هم اکنون که متوجّه شدند حق و باطل چیست و قدرت دفاع از حق را هم دارند، حرکت خود را شروع کنند.

با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جبهه حق و باطل در هم آمیخت و مردم نمی دانستند حق و باطل کدام است. فاطمه زهرا علیها السلام می خواهند به مردم کمک کنند تا جبهه حق و باطل را روشن ببینند، آن وقت وظیفه مردم دفاع از جبهه حق است و اگر وظیفه شان را انجام ندهند و کوتاه بیایند، از برکات واقع بودن در جبهه حق، محروم می شوند. این جاست که حضرت خطاب به انصار می گویند:

۲۸۶ - «تَوَافِيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ؟» صدای دعوت من به طور کامل

به شما رسیده است، چرا جواب نمی دهید؟

۲۸۷ - «وَأَتَيْكُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُعِينُونَ؟» ناله من به گوش شما رسیده

است، چرا کمک نمی کنید؟

۲۸۸ - «وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ» در حالی که شما به شجاعت و

جنگاوری معروفید.

ای گروه انصار! شما هم قدرت یاری مرا دارید، هم شخصیت فهم
معنی دفاع از دختر پیامبر ﷺ در شما هست. سوابقتان نشان می دهد که
آدم‌هایی هستید که ارزش دفاع از حق را می شناسید و به آن عمل
کرده‌اید.

۲۸۹ - «مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ» به خیر و صلاح معروفید.

۲۹۰ - «وَالنُّحْبَةَ الَّتِي أُتُّخِبْتُمْ» شما برگزیدگانی بودید که توسط

پیامبر ﷺ برای دفاع از اسلام انتخاب شدید.

۲۹۱ - «وَالْخَيْرَةَ الَّتِي أُحْتَبِرْتُمْ» شما برای مبارزه در راه اسلام انتخاب

شدید.

۲۹۲ - «قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَتَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ» با عرب پیکار کردید و

تحمّل رنج و زحمت نمودید.

۲۹۳ - «وَوَاطَأْتُمُ الْأَمَمَ» با امت‌ها به رزم پرداختید.

۲۹۴ - «وَوَكَفَحْتُمُ الْبُهَمَ» با پهلوانان به نبرد تن دادید.

چه شده است که نشسته‌اید؟ گویا آن همه تبعیض و قبیله‌بازی‌های قبل از اسلام شما را آزرده نکرده است که باز در دامن خود در حال پروراندن همان فرهنگ و همان فتنه‌ها هستید. مگر نمی‌بینید اگر اسلام حاکم نباشد و اگر حاکمیت به دست امام معصوم نباشد و دوباره، غیر از معصوم سرکار آید، جریان‌ها را به همان حرکت منفی طاغوتی جاهلی برمی‌گرداند؟ در حالی که امروز در دامن اسلام می‌توانید فرهنگی بزرگ و الهی پرورانید، تا شما را از خاک به افلاک ببرد و از سیاهی به صفا و پاکی برساند؟ گویا فکر کردید این رسالت و انقلاب، هدفی جز این نداشت که گروهی را حاکم کند و غریزه ریاست‌طلبی بعضی‌ها را اشباع نماید، آیا این انقلاب آمد تا یک گروه بیاید و گروه دیگر برود، یا اسلام آمد که حق حاکم باشد؟! حق از طریق امام معصوم حاکم می‌شود. چرا این چنین نور الهی را که به سوی شما آمده است ارزان می‌فروشید؟ آیا باید بنشینید تا دشمن و منافق هر کاری که دلش خواست بکند تا نابود شوید، استخوان‌های پوسیده را برای پیروی از عادات جاهلیت گذشته زنده می‌کنید؟ مگر یادتان رفت که بنا بود پیامبر و فرهنگ پیامبر حاکم شود، چرا دوباره بحث قبیله‌گرایی به صحنه اندیشه جامعه رسوخ کرده است؟

حیله برگشت به ایران باستان

کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در فرهنگ و اندیشه خود دارد، در مقابل ارزش‌های اسلامی دیگر چه نیازی به زنده کردن کاوه آهنگر و برگشت به ایران باستان دارد؟ وقتی نشستید و نگاه کردید، ولی قیام نکردید،

دشمنان دین خدا، یعنی کفار و منافقین، فرهنگ خود را به صحنه جامعه می آورند. مجسمه رضاخان را که خجالت می کشند به میدان بیاورند، به جای آن در وسط شهر اسلامی مجسمه کاوه آهنگر را به میدان می آورند. منظور این نیست که کاوه آهنگر آدم بدی است، منظور این است که گاهی به میدان آوردن فرهنگ کاوه آهنگر، به معنی حذف فرهنگ علی علیه السلام است؛ چون وقتی فرهنگ علوی در عالم نیامده بود، می توانستید به فرهنگ کاوه رجوع کنید، ولی وقتی فرهنگ علوی در صحنه حیات بشر عرضه شده است، ذهن جامعه را به کاوه آهنگر مشغول کردن، باعث نادیده گرفتن فرهنگ معصوم می شود. این یک قاعده است، دیروز و امروز هم ندارد. مشاوران رضاخان هم به او پیشنهاد کردند برای حذف اسلام، فرهنگ ایران باستان را جایگزین کند.

با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منصرف کردن ذهن های جامعه از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حاکم شدن خلیفه اول و دوم، شما آرام آرام می بینید دوباره همان قبیله گرایی به میدان آمد. قبیله بنی امیه و قبیله بنی هاشم مطرح شد. همان فرهنگ و افتخارات جاهلیت دوباره سر بر آورد، البته در ظاهری اسلامی. اسلام حقیقی آمد و این حرف ها را از صحنه جامعه حذف کرد و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر علی علیه السلام حاکم نشود، دوباره فرهنگ جاهلی برمی گردد و استخوان های پوسیده را برای پیروی از عادات گذشته زنده می کنید و طوری می شود که گویا در جزیره العرب اصلاً انقلابی صورت نگرفته است و انگار می خواهید به فرهنگ قبل از اسلام تن دهید. تمام این جریان ها را فاطمه زهرا علیها السلام پیش بینی کرده بود.

می فرمایند: ای انصار! مگر شما به میدان نیامدید؟ ای مبارزان؛ ای زندان رفته‌ها؛ ای جبهه دیده‌ها! مگر به کمک ما نیامدید تا اسلام را در همه جا حاکم کنید و بینی مشرک را به خاک بمالید و چنین هم کردید، پس چرا امروز که خطر حذف اسلام ظاهر شده است، ساکت نشسته‌اید؟!
 ۲۹۵ - «لَا تَبْرَحْ أَوْ تَبْرَحُونَ تَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِرُونَ» ما همواره فرمانده بودیم و شما همیشه فرمانبر بودید؛ یعنی ما امر می کردیم و شما تسلیم امر ما بودید.

حضرت می فرمایند: مگر این طور نبود که ما دستور می دادیم و شما اطاعت می کردید؛ خدا حکمش را از زبان ما جاری می کرد و شما عمل می کردید، چرا که سخن پیامبر و اهل البیت علیهم السلام سخن خداست. مگر تبعیت از سخن خدا از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما ضرر داشت که ادامه آن سخن و فرهنگ را در حضرت علی علیه السلام جستجو نمی کنید؟

۲۹۶ - «حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْأِسْلَامِ» تا این که به کمک مدیریت ما آسیای اسلام به گردش افتاد، و در سایه آن مدیریت از یک طرف و شجاعت و ایثار شما از طرف دیگر، اسلام پیروز گردید.

۲۹۷ - «وَدَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ» و پستان روزگار به شیر آمد و برکت وارد جامعه شد.

۲۹۸ - «وَ حَضَعَتْ نُعْرَةَ الشَّرِّكَ» و نعره‌های شرک آمیز فروکش کرد.

۲۹۹ - «وَ سَكَنتُ فَوْرَةَ الْإِفْكِ» و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد.

با آمدن اسلام همه با هم رفیق شدند، همه به همدیگر محبت پیدا کردند و کینه‌ها فروکش کرد. همه در جامعه اسلامی دوست‌دار عدالت

بودند و همه نگران فقرا؛ مگر جز در سایه فرهنگ معصوم به اینجا رسیدید؟ پس چه شده است که حالا از چنین فرهنگی غافل شده‌اید؟

۳۰۰ - «وَ حَمَدَتْ نِیرَانَ الْکُفْرِ» و آتش کفر خاموش شد.

۳۰۱ - «وَ هَدَّاتُ دَعْوَةَ الْهَرَجِ» و دعوت و ندای هرج و مرج آرام

گرفت. هر کس می‌خواست فتنه‌ای ایجاد کند، شما او را با پذیرش حکم خدا از بین بردید.

۳۰۲ - «وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّینِ» و نظام دین کاملاً ردیف شد و شرایط

به ثمر رسیدن اهداف جامعه اسلامی فراهم گشت.

۳۰۳ - «فَأَتَى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبِیَانِ؟» پس چرا بعد از اقرارتان در دینداری،

اکنون حیران و سرگردان شده‌اید؟

فاطمه زهرا علیها السلام از قرآن شاهد آوردند که «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰی

أَعْقَابِكُمْ»^۳؛ یعنی خداوند می‌فرماید: اگر پیامبر رحلت کرد یا کشته شد.

شما به کفر و بی‌دینی گذشته‌تان برمی‌گردید؟! مگر شما هر چه عزت و

کرامت دارید، از همین دین نبود؟ مگر این همه فضائلی که روبه‌روی

شماست و می‌تواند تاریخ شما را برای همیشه شکوهمند کند، به جهت

روی آوردن به دین خدا و پیامبر خدا و اهل‌البیت او نبود؟ چه شد که به

بهانه رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهید به آن دین پشت کنید؟ همه می‌دانید

که اگر به علی علیه السلام روی نیاورید، به هر کس دیگری روی آورید، به

فرهنگ معصوم پشت کرده‌اید؟ مگر خود شما با تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و

خون‌هایی که دادید، بهای به پا شدن این دین را نپرداخته‌اید؟ پس چرا دوباره به سوی جاهلیت گذشته جهت گرفته‌اید؟ گویا رنج‌هایی که از فرهنگ طاغوت و جاهلیت برده‌اید، فراموش کرده‌اید. همان فرهنگی که شما را در زندگی خیالی وارد کرده بود و زندگی دختران و پسران شما را در آرزوهای پوچ واهی به پوچی و تباهی کشید. چرا می‌خواهید به همان فرهنگ برگشت کنید و چرا می‌خواهید دوباره به همان پوچی برگردید؟ بعد از روشن شدن ارزش دین الهی و روشن شدن توانایی‌های دین در زندگی فردی و اجتماعی و خانوادگی، چرا عقب‌نشینی کرده‌اید؟! «فَأَنَّى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ؟».

۳۰۴ - «وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ» و چگونه بعد از آشکار کردن دفاع خود از اسلام، همکاری خود را نهفته کردید؟

۳۰۵ - «وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ» و بعد از آن پیش قدمی، عقب‌نشینی کردید؟

۳۰۶ - «وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ» و بعد از ایمان، شرک آوردید؟

۳۰۷ - «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكُتُوا إِيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» چرا با آن گروهی که عهد دینی خود را شکستند و برای خارج کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله همدست شدند، به مبارزه بلند نمی‌شوید؟ در حالی که مقابله با دین را آن‌ها ابتدا شروع کردند، آیا از آن‌ها می‌ترسید؟ در حالی که شایسته است - اگر شما از مؤمنان هستید - از خدا بترسید.

چگونه به حکم خدا پشت شد

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در واقع می خواهند بگویند چرا به حکم خدا پشت کرده اید؟ در زمان فاطمه زهرا علیها السلام چه کسی به حکم خدا پشت کرد؟ مگر فرهنگ جایگزینی انسان غیر معصوم به جای امام معصوم جهت اداره جامعه چیزی جز پشت کردن به دین خدا است؟ و فاطمه زهرا علیها السلام همین جریان را، فرهنگ پشت کرده به حکم خداوند معرفی می کند.

امروز کیست که به فرهنگ خدا پشت کرده است؟ کسی که می گوید از دفاع در جنگ ۸ ساله پشیمانم، و یا می گوید فرهنگ امام خمینی رحمة الله علیه به موزه ها رفته است، به حکم خدا پشت کرده است، کسی که فرهنگ مدرنیته چشمش را پر کرده است و در مقابل آن، فرهنگ الهی را بی رنگ می بیند، به خدا پشت کرده است. پس چرا شما اعتراض نمی کنید، چرا می ترسید؟ کسانی که تلاش می کنند فرهنگ دین خدا را بی رنگ کنند و خانه و مدرسه را مشغول فرهنگ غرب کنند و از فرهنگ الهی غافل نمایند، به خدا پشت کرده اند، آن ها که می گویند چرا با آمریکا - در عین روحیه استکباری اش - کنار نمی آید، و می خواهند فرهنگ رسول خدا را از این کشور خارج نمایند، به فرهنگ الهی پشت کرده اند. حالا شما چرا کوتاه می آید، چرا نشسته اید و با این ها مبارزه نمی کنید؟ فاطمه زهرا علیها السلام ما را دعوت می کنند به مبارزه با کسانی که عهد الهی شان را شکستند و نقض پیمان کردند، می فرمایند: «أَتَحْشَوْنَهُمْ؟» آیا از آن ها می ترسید، «فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْشَوْهُ»؛ خدا شایسته تر است که از او بترسید.

۳۰۸ - «أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخَلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ» می بینم شما به پستی و تن آسایی رو کرده اید، «وَدَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ»؛ و به سایه خوش رخت بر بسته اید، «فَعَجَّتُمْ عَنِ الدِّينِ»؛ پس از دین خسته شده اید.

آن گاه که اسلام ضعیف می شود

۳۰۹ - «وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ» و کسی را که سزاوار بر قبض و بسط امور جامعه و حکومت بر مسلمین بود، از زمامداری دور کردید. و عملاً با این کار شرایط نمایش توانایی های عظیم اسلام را محدود نمودید، و از اسلامی که می تواند قدرت اصلی روی زمین باشد، یک دین لاغر و ضعیف و دست دوم ساختید و لذا دیگر مسلمانان تعیین کننده معادلات جهانی نخواهند بود.

حضرت خطاب به انصار می فرماید: شما حضرت علی علیه السلام را از حکومت دور کردید، هر چند به ظاهر سقیفه سازان، ابوبکر را بر سر کار آوردند و علی علیه السلام را نادیده انگاشتند، ولی خطاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این قضیه به انصار است، چون انصار با راضی شدن به انحرافی که سقیفه سازان طراحی کردند، زمینه را برای دور کردن حضرت علی علیه السلام از حاکمیت جهان اسلام، فراهم نمودند. به این جمله خیلی دقت کنید؛ حضرت جریان انحراف از معصوم را بسیار عالی تبیین می کنند تا جای هیچ ابهامی و هیچ بهانه ای باقی نماند. می فرمایند: کافی بود یک اعتراض ساده می کردید، فتنه ها خاموش می شد. به عنوان مثال وقتی در شهر و اداره ما کسی کار خلافی انجام داد و فقط ما یک کلام می گفتیم آقا چرا این

کار حرام را انجام می‌دهی؟ جریان فساد و بی‌عدالتی این همه گسترش پیدا نمی‌کرد.

فاطمه زهرا علیها السلام چراغ همیشه تاریخ است. می‌فرمایند شما با این سکوتان تمام زحمات گذشته خود را از دست دادید، در حالی که شما مرد عمل و مبارزه بودید، ولی حاصل همه آن زحمات از دست رفت.

۳۱۰ - «وَحَلَوْنُم بِالذَّعَةِ» با راحتی و رفاه خلوت کردید.

نظر به افق‌های دور

شما راضی شدید به این که فعلاً نانی بخورید و فرزندانان را هم به دانشگاه بفرستید و... اما غافل از این که پشت سر این بی‌تفاوتی نسبت به دین و حاکمیت دین، چه بلایی به سرتان می‌آید. همان‌طور که به سر مردم مدینه آمد، در ابتدا که مردم مدینه می‌گفتند مگر چه شده است و چه خطری پیش می‌آید که علی علیه السلام کنار زده شود و ابوبکر حاکم گردد؟ ابوبکر که آدم بدی نیست. این‌ها همین مقطع را دیدند، ولی وقتی سیر تاریخ را نگاه کنید، می‌بینید کار به جایی رسید که وقتی یزید بن معاویه حاکم شد، بعضی از بزرگان مدینه رفتند وضع شام را دیدند و آمدند برای مردم مدینه نقل کردند و اعتراض بالا گرفت. یزید به مدینه لشکر کشید و به لشگریانش گفت به مدت سه روز مال و ناموس مردم مدینه بر شما حلال است. فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: حالا را نگاه نکنید که راحت و آسوده آرمیده‌اید، وقتی حضرت علی علیه السلام و فرهنگ معصوم حاکم نباشد، منتظر مصیبت‌های بعد از آن باشید. قبل از این که بمیرید، مصیبت بی‌امام بودن و

بی توجه بودن به معصوم را خواهید دید. از زمان سقیفه تا زمان حاکمیت یزید حدوداً پنجاه سال فاصله است. بسیاری از آن‌هایی که نسبت به حاکمیت امام معصوم بی توجه شدند، در آخر عمرشان هنوز نمرده بودند که دیدند چه فلاکتی به دنبال نادیده گرفتن حاکمیت فرهنگ معصوم، باید بکشند و بچشند. تازه این غیر از محرومیت از عظمتی است که با حاکمیت اسلام تأثیرگذار نصیب مسلمانان می‌شد.

هر گاه من و شما در مقابل حق کوتاه آمدیم، هنوز نمرده باید در این دنیا مقدمات کیفرش را پس بدهیم. و هر گاه از حق دفاع کردیم و سختی آن را تحمل کردیم، هنوز نمرده، نتیجه‌اش را در این دنیا می‌بینیم. به عنوان مثال شما به زندگی امام خمینی «رحمة الله علیه» نگاه کنید، ایشان وقتی از حق دفاع کردند، شاه ایشان را به زندان و تبعید و تهمت گرفتار کرد. ولی امام «رحمة الله علیه» نتایج همه زحماتشان را در سن ۸۰ سالگی دیدند. این یک قاعده است که اگر از حق به خوبی دفاع کردی، از پیامبر «ص» و اهل بیت «علیهم السلام» به درستی دفاع کردی، برکات و نتایج آن را چندین برابر می‌بینی. امام خمینی «رحمة الله علیه» در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۲ می‌خواستند شاه کاپیتولاسیون را لغو کند و لذا به شاه نصیحت می‌کردند. ولی اصلاً باورش نمی‌آمد که در سال ۱۳۵۷ خدا شاه را کنار بزند و ایشان را رهبر کشور اسلامی ایران نماید و حاکمیت اسلامی را به دست ایشان محقق کند. آرزوی امام این بود که فقه و فقاقت، یعنی فرهنگ معصوم را حاکم کند و خدا این آرزو را برآورده کرد. غم امام «رحمة الله علیه» در قرن اخیر همان غم فاطمه زهرا «علیها السلام» در صدر اسلام بود و امام خمینی «رحمة الله علیه» تا حدی موجب

تشفی قلب فاطمه زهرا علیها السلام شد. البته کسانی که در مقابل این انقلاب اسلامی مانع تراشی و ایجاد مزاحمت می نمایند خودشان می دانند چه بلایی بر سر خود خواهند آورد. مجازات این کفران نعمتی که به کمک زحمات و زندان ها و تبعیدهای امام خمینی «رحمة الله علیه» و یاران او و خون شهدا به دست آمده، بسیار شدید خواهد بود. حتی وضعیتشان بدتر از شاه می شود، چون شاه بسیاری از برکات این انقلاب را ندیده بود و مخالفت می کرد. جنگی با این همه عظمت، شهدایی به این بزرگی فدای این انقلاب شدند. خدا در این انقلاب حجت را تمام کرد.

حضرت فاطمه علیها السلام می فرمایند: ای مردم! شما دارید علی علیه السلام را حذف می کنید، مگر می شود چنین کاری کرد؟ مگر این کار، کاری است که بدون مجازات بتوانید از آن بگذرید؟

خطابه ای به همه تاریخ

گرچه خطابه حضرت در مسجد مدینه ایراد شده است، ولی نظر حضرت به فضاهایی دورتر از دیوارهای مسجد مدینه دوخته شده بود و به همین دلیل در عین غرّش و اعتراض، آرامشی خاص در آن خطبه بر حضرت حاکم بود. حضرت که نیامده بودند صرفاً با حاکمان آن زمان درگیر شوند، حضرت برای من و شما و تمام تاریخ سخن می گویند. اعتراض فاطمه زهرا علیها السلام اظهار رنجی بود که بر پشت بشریت وارد شده بود. علی علیه السلام حذف شد و به تبع آن حکم خدا در جامعه جهانی حذف شد.

عنایت داشته باشید؛ جایی که خدا حاکم نباشد، چه بخواهیم و چه نخواهیم، نفس اماره حاکم خواهد شد.

انقلاب حضرت فاطمه علیها السلام مقابله با دردی است که همه تبعات و لوازم آن را درک کرده بود و همه سنگینی آن را لمس نموده بود. فاطمه زهرا علیها السلام است که می فهمد این خطر، موجب چه مشکل عمیق و گسترده‌ای در جهان اسلام خواهد شد.

فاطمه علیها السلام می داند اسلام چقدر بزرگ و توانمند است و اگر شرایط ظهورش با حاکمیت امام معصوم بروز کند سرنوشت بشر بر روی کره زمین و در طول تاریخ دگرگون می شود و این است علت اصلی غم فاطمه علیها السلام.

نامادری‌ها به جای مادر

فاطمه زهرا علیها السلام این بصیرت را از کجا آوردند؟ تمام مشکلاتی را که امروز مسلمانان در فلسطین دارند و فردا در جاهای دیگر خواهند داشت فاطمه علیها السلام می شناسد و می داند ریشه‌اش از کجاست. او می فهمد که چطور اعتراض کند و چرا اعتراض باید کرد. او با تمام وجودش احساس کرد مرگی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در ربود و اینک مرگ دست سرد خود را بر جانب محصول بزرگ آن مرد بزرگ دراز کرده است، چه خطراتی را بر جهان اسلام تحمیل می کند و چه برکات اساسی را از آن می گیرد. حضرت فاطمه علیها السلام متوجه شدند اسلام، در حال نابودشدن است، و آینده

این نهضت و انقلاب در این حال که نامادری‌ها به جای وارثان حقیقی آن به صحنه آمدند، چه خواهد شد.

ای کاش می‌فهمیدیم که هر انقلابی هم مادر واقعی دارد و هم نامادری. مادر حاضر است خودش را فدای فرزند کند، اما نامادری فرزند را فدای خود می‌کند، از اسلام برای خودش خرج می‌کند و نه خود را خرج اسلام نماید. این که امام خمینی «رحمة الله علیه» فرمودند: «نامحرمات را بشناسید و نگذارید عنان انقلاب را به دست گیرند»، از فاطمه زهرا علیها السلام درس و الگو گرفتند. امام خمینی «رحمة الله علیه» خاک پای فاطمه زهرا علیها السلام بود. چرا بعضی‌ها این همه توصیه و وصیت‌های بنیانگذار انقلاب را در رابطه با توجه بر مستضعفان و ساده‌زیستی و مقابله با مستکبران نادیده می‌گیرند؟ آیا نشنیده‌اند و یا بنای نشنیدن گذاشتند و به دنبال فرصت بودند؟ و حال به خیال خام خود آن فرصت را به دست آوردند. این‌ها نامادری‌هایی هستند که به جای مادر نشسته‌اند و تلاش دارند اسلام تأثیرگذار خمینی «رحمة الله علیه» را به اسلام لاغر و ضعیفی تبدیل کنند که فقط نقش ضعیفی در عبادات فردی ایفا کند و بس. به عنوان نمونه شما نگاه امام خمینی «رحمة الله علیه» را به اسلام و موضع آن نسبت به مستضعفان و مستکبران بنگرید تا معلوم شود چه کسی نسبت به انقلاب، مادری می‌کند و چه کسی چون نامادری عمل می‌کند.

چرا فدک را عمده می‌کنیم تا پیام فاطمه زهرا علیها السلام را نشنویم؟!

باز عرض می‌کنم؛ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فدک را بهانه کردند تا حرف خود را بزنند و از انحراف بزرگ خبر دهند و در برابر آن انحراف، قیام کنند. عده‌ای در کلمات فاطمه زهرا علیها السلام فدک را عمده کردند تا فاطمه علیها السلام را نادیده بگیرند. گاهی ما شیعیان هم حواسمان نیست که فدک مسئله اصلی نبود. فدک نمونه و ملاکی بود برای اثبات انحرافی که در امر خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت. پیام فاطمه علیها السلام را باید گرفت که می‌گویند اگر معصوم و فرهنگ معصومین علاوه بر روابط فردی، بر نظام اجتماعی شما حاکم نباشد، همه چیزتان از دست رفته است و از برکات اصلی مکتب اسلام محروم خواهید شد. ولی عده‌ای فدک را در کلمات فاطمه زهرا علیها السلام عمده کردند تا حرف‌های او را نشنوند، چون این‌ها برای اسلام آن نقشی را که فاطمه علیها السلام برای اسلام قائل بود، قائل نیستند.

ای فاطمه بزرگ! رهنمودهای تو در این خطبه همچون شب قدر، ناپیدا و پربرکت است. از خدایی که در لیلۃ القدر، قرآن را نازل فرمود، بخواه تا ما تو را درک کنیم تا لیلۃ القدر را درک کرده باشیم. تا تو را که در بین انسان‌ها، همچون لیلۃ القدر بین شب‌ها هستی، درک کرده باشیم. از امام صادق علیه السلام روایت هست که: «مَنْ أَدْرَكَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ»؛ یعنی هر کس فاطمه علیها السلام را چنان که شایسته مقام اوست درک کند، شب قدر را درک کرده است.

چه شد روح حماسی مسلمانان؟!

حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به انصار و به یک اعتبار خطاب به همه مسلمانان تاریخ می گوید: شما را چه شده است که در راه دین داری و دفاع از حق، سست گشته‌اید، می فرمایند راحتی در خلوت‌ها شما را سست کرده است، به آن‌ها نهیب می زند که چرا روح حماسی‌تان را از دست داده‌اید؟ مگر می شود روزی مسلمانان روح حماسی و انقلابی‌شان را از دست بدهند و باز اسلام به عنوان یک دین اثرگذار در امور فردی و اجتماعی مسلمانان بماند؟

شما فکر می کنید وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد و شاه رفت، مبارزه تمام شد؟ دیدید که تمام نشد و همان روزهای اوّل پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر دشمنی آمریکا، در داخل جبهه مقابله با انقلاب، در چهره نهضت آزادی به صحنه آمد و به طور ظریفی با انقلاب مقابله کرد، بالاخره انقلاب آن‌ها را دفع کرد. سپس جبهه منافقین و بنی صدر در صحنه مقابله با انقلاب ظاهر شدند، انقلاب آن‌ها را نیز دفع کرد. جنگ ۸ ساله و صدام و سپس لیبرالیست‌ها و مدعیان پلورالیسم دینی جلو آمدند و در جبهه دیگر، در دل فعالیت‌های سازندگی پس از جنگ، غارت‌گران بیت‌المال آمدند. پس همواره دشمن هست و همواره باید روح مبارزه در ملت، فعال و سرزنده باشد. روح حماسی ملت بود که توانست مخالفان گذشته را کنار بزند. به این قاعده همیشه توجه داشته باشید که تا زمانی که مسلمان هستید باید مبارز باشید. دشمن چهره ضد اسلامی خود را عوض می کند و هر روز میدان مبارزه جدیدی را در مقابل اصل اسلام پیش

می کشد، شمشیرهای دشمن عوض می شود ولی دشمنی اش ثابت است. بعد از جنگ ۸ ساله تهاجم فرهنگی شروع شد، دیدید که مبارزه سخت تر شد و تلفات آن هم بیشتر شد. ولی خوشا به حال مسلمانانی که مبارزه را فراموش نکردند و هوشیارانه مقابل این توطئه ها نیز ایستادند. شناختن توطئه های فرهنگی، بسیار سخت تر از شناخت صدام متجاوز بود. شما اگر خط ولایت فقیه را دنبال کنید، به خوبی چشمتان این خطرات را می بیند و راه مبارزه را نیز می شناسید. سرداران جبهه فرهنگی علمای بزرگی هستند که کارشان خیلی بزرگ تر و حساس تر از کار سرداران عزیز جبهه جنگ با صدام است. عمده آن است که روح مبارزه در همه جبهه ها را در خود زنده نگه داریم، چنانچه امام خمینی رحمة الله علیه در آخرین روزهای عمر، در پیامشان تحت عنوان «مشور بیداری» فرمودند: «جنگ بین «فقر» و «غنا» تا قیام قیامت ادامه دارد» و فاطمه علیها السلام متذکر همین نکته به همه مسلمانان تاریخ می باشند.

انقلاب اسلامی تا قیام قیامت ادامه دارد

خطاب فاطمه زهرا علیها السلام به انصار، یعنی به مبارزان انقلابی، این است که چه شد که تن به حاکمیت حاکمانی دادید که جهت اصلی مبارزه اسلام با کفر و نفاق را منحرف می کند؟ یادتان رفت که جنگ ادامه دارد، چشم ها را نبندید و به خواب فرو نروید و به خلوت و رفاه میل نکنید که راه دفاع از اسلام و مقابله با دشمنان اسلام به انتها نرسیده است، بلکه جبهه جدیدی در دفاع از انقلاب اسلامی به روی شما گشوده شده است.

۳۱۱ - «وَجَوُّنُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسَّعَةِ» و از تنگنای زندگی سخت به

فراخنای آسایش آن رسیده‌اید.

شما فکر کرده‌اید که از سختی‌ها درآمده‌اید و به آسودگی رسیده‌اید و نتیجه گرفتید که دیگر مبارزه تمام شد؟ پیش خود گفتید که اگر علی علیه السلام حاکم شود، دوباره اول ماجراست، لذا او را رها کردید و کسانی را جای او نشانید که دیگر راحت باشید؟ غافل از این که اگر دست از علی علیه السلام کشیدید، از اسلام و از عزت و کرامت حقیقی دست کشیده‌اید. بعضی‌ها همین امروز وقتی می‌خواهند به کاندیدهای مجلس یا ریاست جمهوری رأی بدهند، می‌گویند: اگر این حزب الهی‌ها رأی بیاورند، نه خودشان نان حسابی می‌خورند، نه اجازه می‌دهند ما نان حسابی بخوریم، پس باید به کسی رأی بدهیم که هم خودش بخورد و هم چیزی به ما برسد. حالا نتیجه این تصورات و خیالات چیست؟ ممکن است یک بهره‌اندکی از دنیا عایدشان شود ولی خودشان و خانواده‌شان روسیاه و بی‌آبرو می‌شوند، زن و دخترشان کم‌کم از عفاف و پاکدامنی خارج می‌گردند و پسرشان به افتضاح دیگری کشیده می‌شود و زندگی‌شان سراسر آلوده می‌گردد. در حالی که این‌ها قبلاً اهل مبارزه و جنگ و جهاد و ایثار بودند ولی فراموش کردند که سختی حکومت علوی نجات‌دهنده و آرامش‌بخش است و زندگی در زیر سایه چنین حکومتی عزت حقیقی و رفاه واقعی را به دنبال دارد و آن عین اسلام است.

۳۱۳ - «وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسْوَعْتُمْ» و آنچه را فرو برده بودید، استفرغ

کردید.

۳۱۴ - «فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»^۵

اگر شما و هر کس در زمین است، کافر شوید، خدا از همگان بی‌نیاز و ستوده است.

شما آن دینی را که ابتدا پذیرفتید، هم‌اکنون رها کردید. شما اسلامتان را با سکوت در مقابل انحراف و رفاه و راحت‌طلبی خراب نمودید، ولی این را بدانید که اگر همه شما هم کافر شوید هیچ ضرری به اسلام نزده‌اید، خودتان ضرر کرده‌اید و از راه اسلام و راه دفاع از آن که راه سعادت دنیا و آخرت شما بود، جدا شده‌اید.

جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام گشود

۳۱۵ - «أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مِثِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ وَ

الْغُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ» بدانید آنچه من گفتم با معرفت کامل بود به سستی که در خوی شما پدید آمده و انسی که قلب شما به بی‌وفایی و خیانت گرفته است.

من آنچه شرط بلاغت بود به شما گفتم، و سستی و بی‌وفایی موجود در شما را مورد خطاب قرار دادم، بلکه بیدار شوید و اگر هم بیدار نشدید این سخنان، چراغ راهنمای بشریت خواهد ماند که مسلمانان همواره مواظب باشند در چنین ورطه‌هایی سقوط نکنند و روحیه انقلابی خود را از دست ندهند.

حضرت فرمودند من این‌ها را برای شما گفتم و می‌دانستم شما به یاری من قیام نمی‌کنید. اما برای این که از این طریق جبهه‌ای را به روی بشریت باز گشایم، این سخنان را گفتم.

شاید این سؤال برای شما پیش آید که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که به خوبی می‌دانستند این‌ها قیام نمی‌کنند، چرا اصلاً این مطالب را در آن شرایط بیان فرمودند؟ **اولاً؛** حضرت می‌خواهند روش نقد و بررسی را به ما یاد بدهند، مثلاً بگوییم ای آقای که زحمت کشیدی و لانه جاسوسی آمریکا را تسخیر کردی، آفرین به این شجاعت تو، ولی حالا که رفته‌ای با همان آمریکایی‌هایی که در لانه جاسوسی به اسارت گرفته‌ای، سر میز مذاکره نشسته‌ای، می‌بینم که آن سوابق عالی خود را با این کارهایت ضایع می‌کنی. روش اهل‌البیت روش هنرمندانه‌ای است. ببینید فاطمه زهرا علیها السلام چگونه با انصار حرف می‌زنند. می‌فرمایند: می‌دانم دیروز مبارزه کردید و سختی کشیدید، ولی امروز نتایج آن زحمات را دارید از دست می‌دهید؛ یعنی این‌طور نیست که مبارزان دیروز، امروز در هر راهی قدم گذاشتند باز به معنی ادامه دادن انقلاب باشد. **ثانیاً؛** حضرت انحرافی را که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد، برای همیشه تاریخ روشن می‌کنند. این هنر الهی است که شما جریان تاریخ را از صدر اسلام تا ظهور امام زمان علیه السلام بتوانید تحلیل کنید. اگر ما از در خانه اهل‌البیت کنار برویم و تاریخ گذشته و حال خود را درست تحلیل نکنیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم دشمن اسلام تحلیل‌هایی را که به نفع خودش است در ذهن ما جای می‌دهد. به عبارت دقیق‌تر؛ فاطمه زهرا علیها السلام در این فراز از فرمایششان،

نظام و ناموس تاریخ را برای ما بیان و تحلیل می‌نماید، تا فریب تحلیل‌های بیگانه از اسلام را نخوریم.

چه کسی می‌تواند عامل وحدت باشد؟

حضرت می‌فرمایند: گویا حق و عدالت موجود در نهضت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ارزش‌های اسلامی نبودند و گویا شما در زیر سایه‌ای غیر از حق و عدالت زندگی را می‌جوئید که به منادیان مخالف با نهضت، نزدیک شده‌اید. راضی بودن منافقان از حاکمیت جدید قابل پذیرش است، اما رضایت و سکوت شما که تا دیروز شمشیر می‌زدید و دل می‌سوزانید قابل قبول نیست. چرا که همه خوب می‌دانید اگر علی علیهم السلام حاکم نباشد، تفرقه و بی‌ثمری شروع خواهد شد. و در حاکمیت علی علیهم السلام است که سایه وحدانی ذات احدی ظهور می‌کند و جامعه قرار و آرامش حقیقی به خود می‌گیرد و همه به مقصد خود خواهند رسید. نگذارید وحدتی را که این جزیره به خود دیده است، ناتمام و ناقص بماند و از دست برود. تنها قدرت الهی است که می‌تواند نور یگانگی به جامعه بدهد و تاریخ گواه است که این در پرتو شخصیت علی علیهم السلام متجلی می‌گردد.

جنس هوس، پراکنندگی است و جنس احد، یگانگی است. کسی که دلش به سوی احد نیست هر قدر هم به ظاهر آدم بی‌آزاری باشد، وقتی حاکم شود جنس کارش تفرقه است. این طور تبلیغ کردند که ابابکر آدم ظاهرالصلاحی است، آدمی که به ظاهر به کسی آزاری نمی‌رساند، عمری هم از او گذشته، چون سر کار بیاید، هیچ دعوایی به پا نمی‌شود. ولی چرا

تاریخ عکس آن را ثابت کرد؟ چرا دعواها و اختلاف‌ها تا آن‌جا کشیده شد که مجبور شدند خانه دختر پیامبر ﷺ را محاصره کنند و آتش بزنند؟ چرا خالد بن ولید را به جنگ طایفه سلیمان فرستادند و او همه مردان را در محلی جمع کرد و آتش زد؟ چرا قبیله مالک بن نویره را قتل عام و غارت نمود؟! همه و همه به جهت آن است که جریانی حاکم شد که جهت اصلی قلب او، احد نبود. شما این قاعده را فراموش نکنید؛ هر کس دلش با احد نیست، دلش با هوس است. و دل هوس زده پراکنده است. با هوس که نمی‌توان در جامعه وحدت حقیقی را پایه‌ریزی کرد. ظهور وحدت با نور احدی تحقق پیدا می‌کند و کسی که نور احدی در دلش تابیده است می‌تواند برای حفظ وحدت، از همه حق خود چشم‌پوشد، همان‌طور که علی علیه السلام عمل کرد. حالا اگر آن حضرت در منصب خلافت قرار گیرد با نور احدی جامعه را جلو می‌برد و چه استعدادهای نهفته‌ای که بیدار می‌شود.

اجازه بدهید در قسمت آخر صحبتیم در این جلسه، صحبت‌هایی را که امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه فرمودند عیناً عرض کنم تا روشن شود روح سخنان فاطمه زهرا علیها السلام چگونه در خانواده آن حضرت تجلی کرده و چقدر زیبا حضرت امام حسن علیه السلام علت مشکلات جهان اسلام را تحلیل می‌کند.

حضرت در مقابل معاویه در خطبه‌ای غرّاً می‌فرماید:

«وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُوا أَبِي جَبْرٍ فَارَقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَالْأَرْضَ بَرَكَّتْهَا؛ وَمَا طَمِعْتُ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَمَّا خَرَجَتْ

مِنْ مَعْدِنِهَا تَنَازَعَتْهَا قُرَيْشٌ بَيْنَهَا فَطَمَعَتْ فِيهَا الطُّلُقَاءُ وَ ابْنَاءُ الطُّلُقَاءِ أَنْتَ وَ اصْحَابُكَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا وَكَلْتُ أُمَّةً أَمَرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَلًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا. فَقَدْ تَرَكْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى فِيهِمْ وَ اتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ وَ قَدْ تَرَكْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَبِي وَ بَايَعُوا غَيْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النَّبُوَّةَ.»^۶

«و قسم یاد می‌کنم به خداوند که: چون رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت کرد، و از میان مردم پنهان شد، اگر مردم با پدرم بیعت می‌کردند، هر آینه آسمان رحمت، تمام قطرات باران خود را به آنها عنایت می‌کرد؛ و زمین برکت خود را بر ایشان می‌پاشید؛ و دیگر ای معاویه؛ تو در آن طمع‌ی نداشتی!

ولیکن چون امارت و ولایت از معدن خود بیرون رفت؛ برای ربودن آن، قریش با هم به نزاع برخاستند؛ و در این حال آزادشدگانِ جدّم رسول خدا در فتح مکه و پسران آزادشدگان، در ربودن آن طمع کردند؛ که تو هستی ای معاویه، و اصحاب تو! و در حالی که تحقیقاً رسول خدا ﷺ گفته بود. هیچ وقت امتی امر زعامت و امارت خود را به دست کسی نمی‌سپارد که در میان آن امت از آن شخص داناتر و اعلم به امور بوده باشد؛ مگر آنکه پیوسته امر آنها رو به سستی و تباهی می‌رود؛ تا آنچه را که ترک کرده‌اند، دوباره بدان روی آورند. بنی اسرائیل حضرت هارون، وصیّ

۶ - «امالی»، شیخ طوسی، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱۷۵.

موسی را ترک گفتند با آن که می دانستند او خلیفه موسی عَلَيْهِ السَّلَام در میان آنهاست؛ و از سامیری پیروی کردند؛ و این امت نیز پدرم را ترک گفتند و با غیر او بیعت نمودند؛ با آن که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بودند که به علی می گفت: نسبت تو با من همانند نسبت هارون است به موسی، بدون نبوت». خدا یا! به ما توفیق بده که اولاً؛ رمز ضعف جهان اسلام را بشناسیم. ثانیاً؛ همت احیاء اسلام را با برگشتن به توصیه حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام در خود رشد دهیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

فاطمه عليها السلام بنیانگذار نهضتی که هنوز ادامه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنَةً اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿وَكُنْتِ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً...﴾

سلام بر تو ای فاطمه زهرا! ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و بردباری و از عهده آن امتحان عظیم برآمدی.

یا باید خداوند آن شعور را به فاطمه زهرا علیها السلام نمی داد، تا نفهمد چگونه اسلام عزیز با حذف علی علیه السلام دارد از دست می رود، و یا باید صبر او را قبل از خلقتش می آزمود، و اگر او را صابر نمی دید، خلقتش نمی کرد، چرا که این همه شعور در تشخیص چنین فاجعه ای بس بزرگ، بدون این همه صبر و شکیبایی ممکن نیست. فاجعه ای که اگر کسی متوجه عمق آن می شد و صبر فاطمی نداشت منفجر می گشت.

مسئولیت جهانی شیعه

در ادامه سیر شرح خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه امیدوارم با دقت در ابعاد عمیق این خطبه، خداوند به نور بصیرت آن حضرت، بصیرتی نصیب جهان اسلام کند تا ما مسلمانان بفهمیم چگونه حوادث روزگار گذشته و امروز خود را تحلیل کنیم و بهترین برخورد را با حادثه‌ها داشته باشیم. ما شیعیان در شرایطی نیستیم که سعی کنیم کلاه خودمان را بگیریم تا باد نبرد و نسبت به سرنوشت جهان اسلام بی تفاوت باشیم، بلکه ما وظیفه داریم به نور فاطمه علیها السلام جهان اسلام را متوجه مسیری کنیم که اسلام بتواند در آینده به درخشش لازم خود درآید و آن مسیر، مسیری است که فاطمه علیها السلام پیشنهاد می‌کند.

انقلابی ماندن هنر است

در آخرین فراز خطبه، پس از آن که حضرت خطاب به انصار که مجاهدان سینه‌چاک اسلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، صحبت فرمودند و یادآوری کردند که چگونه آن‌ها تحت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت پیروزی اسلام زحمت‌ها کشیدند و آتش کفر را خاموش و نظام اسلامی را برقرار کردند، می‌گویند: چرا این روحیه و عزم را نیمه‌کاره رها کردید؟ و خطر چنین کاری را گوشزد می‌کنند و به همه بشریت نهیب می‌زنند که، انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن هنر است، در واقع حضرت می‌خواهند متذکر شوند، اگر در غرور زحمات گذشته خود متوقف شدید، نه تنها زحمات گذشته خود را بی‌حاصل خواهید کرد،

بلکه خطر بازگشت شخصیت خود و جامعه را به قبل از اسلام نیز پایه‌ریزی نموده‌اید.

فاطمه‌زهرای علیها السلام سعی دارند زشتی حرکات دینی نیمه‌کاره و مواضع بی‌ریشه و احساساتی را در چهره و عملِ عدّه‌ای از انصار نشان دهند، کسانی که عملاً بدون توجه، آب به آسیاب دشمن اسلام می‌ریزند. آن گروهی که از اول مقابل اسلام و انقلاب بودند که خطری برای اسلام نیستند و اگر می‌توانستند اسلام و انقلاب اسلامی را از بین ببرند تا حالا از بین برده بودند. خطر از آن‌جا شروع می‌شود که بانیان برقراری اسلام حالا کار دفاع از اسلام و انقلاب را متوقف کنند، اسلام و انقلاب اسلامی از جانب چنین روحیه‌ای ضربه اصلی را خواهد خورد و باید قیح چنین عملی همواره در فرهنگ جامعه مطرح باشد.

حضرت زهرای علیها السلام خطاب به انصار می‌فرمایند: «تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ»؛ یعنی شما در برابر مخاصمه با من که می‌دانید مخاصمه با اسلام است،^۲ حیرت‌زده شده‌اید و وظیفه خود را گم کرده‌اید، در حالی که شما قدرت

۲ - چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها فاطمه‌زهرای علیها السلام را ملاک حق و باطل معرفی کرده بود. در روایت داریم که: «خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ أَخَذُ بِيَدِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَالَ: مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَ هِيَ قَلْبِي وَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»؛ یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند در حالی که دست فاطمه علیها السلام در دستشان بود، پس گفتند: آن کس که این زن را می‌شناسد که می‌شناسد، و آن کس که او را نمی‌شناسد، بداند فاطمه دختر محمد است، او پاره‌ای از جان من است، او قلب و روح موجود در سینه من است، هر کس او را آزار دهد، مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است. (بحار ج ۴۳ ص ۵۴).

مبارزه دارید و اسلام از طریق شما نیرو و قدرت گرفته است، شما کسانی بودید که «وَحَضَعَتْ نُعْرَةَ الشِّرْكِ»؛ نعرهٔ شرک را فرو نشانید و خاموش کردید «أَلَا قَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَحَلَدْتُمْ إِلَىٰ الْاِحْتِفَاصِ»؛ اما بهوش باشید که حالا می‌بینیم که سست شده‌اید و به رفاه و تن‌آسایی دل بسته‌اید «وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ»؛ و آن کس را که سزاوار قبض و بسط امور مردم بود از زمامداری دور کردید.

ای مبارزان دیروز! شمایی که اهل جنگ و جبهه و تلاش برای حفظ اسلام بودید، چه کسی برای اصلاح امور مردم شایسته بود. مسلم تمام مردم حرف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را تصدیق می‌کردند که جامعه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به علی علیه السلام دارد. مورخان اهل سنت می‌گویند: «عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود»؛^۳ لذا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرماید: «وَحَلُّوْكُمْ بِالِدَّعَةِ»؛ و با راحتی و رفاه خلوت کردید و گرفتار خوش گذرانی‌های دنیا شدید و لذا دفاع از حق

۳ - «الموفقیات»، ص ۵۸۰ و «شرح ابن ابی الحدید»، ج ۲، ص ۲۷۳. به نقل از ابن اسحاق می‌نویسند: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود. آری بعدها برای توجیه کاری که شده سعی کردند احادیثی در رابطه با فضیلت خلفا بسازند و به ظاهر چهره واقعیت را تغییر دهند. ولی در روزی که در سقیفه بحث کمالات ابابکر به میان آمد هیچ کدام از این احادیث در میان نبود چون سازندگانش یا هنوز به دنیا نیامده بودند و یا دست به کار نشده بودند.

برایتان از اصالت افتاد، «وَنَجْوَيْكُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسَّعَةِ»؛ از سختی‌هایی که لازمه یک زندگی دینی است، به رفاه و راحتی سقوط نمودید.

پشت پا زدن به زحمات دیروز

حالا می‌خواهند اساسی‌ترین حرف خود را با مجاهدان دیروز که امروز گرفتار سستی شده‌اند، بزنند، می‌فرمایند:

۳۱۲ - «فَمَجِّثُمْ مَا وَعَيْتُمْ»؛ یعنی شما با این شیوه‌ای که پیشه کردید، آنچه را که برای خود به دست آورده بودید چون آب دهان بیرون انداختید، شما با این سستی‌ها دیگر چه افتخاری برای خود باقی گذارید، چه افتخاری برایتان خواهد ماند که در صحنه امتحان امروز، با پشت کردن به اسلام و ولایت نتوانستید آن را حفظ کنید، گذشته شما دیگر به چه کار شما می‌آید.

۳۱۳ - «وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ»

۳۱۴ - «فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ آنچه فرو برده بودید، بیرون ریختید و مسیر کفر پیشه کردید در حالی که اگر شما و همه اهل زمین کافر شوید خودتان ضرر می‌کنید، که خدا غنی و حمید است. درست است که برای اسلام زحمت کشیدید، ولی اکنون در حالی که توان دفاع از اسلام و ولایت را دارید، دست از دفاع برداشته‌اید، و لذا آن زحمات دیروزتان نیز بی‌ارزش شد، مثل کسی که غذای مقوی را خورده باشد، ولی قبل از این که هضم بدنش شود آن را استفراغ کند.

حضرت زهرا علیها السلام جامعه را متوجه چالشی بسیار ظریف می‌کنند که پیرمردی ظاهرالصلاح را می‌آورند و علی علیه السلام، آن دانا به اسرار اسلام را حذف می‌کنند و چنین فریب ظریفی را به مردم تحمیل می‌نمایند و آن‌هایی هم که باید اعتراض کنند، فقط نظارت می‌کنند، حتی می‌بینی اکثر شمشیرزنان دیروز، در چنین شرایطی متوقف می‌شوند، چرا که تا دیروز هر وقت مجاهدان دست به شمشیر می‌بردند در مقابل خود کافر و مشرک می‌دیدند و حالا در مقابل خود شیخ کهن سالی را که ادعای اسلامیت دارد، می‌بینند و حالا فاطمه علیها السلام می‌گوید باید مثل دیروز به پا خیزید و با چنین جریانی مقابله کنید و این بن‌بست تاریخی را بشکنید، و گرنه همه زحمات گذشته‌تان بر باد خواهد رفت. آری؛ در چنین جبهه‌ای قرار گرفتن کار مشکلی است، ولی در موقعی مشکل و خطرناک است که فاطمه علیها السلام که خدا و رسول خدا متذکر عصمت او شده‌اند جلودار چنین جبهه‌ای نباشد.

چه کسی متوجه است که این فرد ظاهرالصلاح بدون آن که خود متوجه باشد، همان نقشی را ایفا خواهد کرد که دیروز دشمنان اسلام می‌خواستند عملی سازند، جز فاطمه علیها السلام؟ و چه کسی جرأت مبارزه با چنین جریانی را به خود می‌دهد جز فاطمه علیها السلام؛ این سخن علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» که ممکن است قبلاً هم خدمتتان عرض کرده باشم را عنایت بفرمایید که می‌فرمایند:

«تاریخ گواه است که منافقان در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار حضرت را اذیت می‌کردند و حتی نقشه قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشیدند و

تا آخر عمر آن حضرت هم از پای ننشستند، ولی بعد از رحلت آن حضرت و با بر سر کار آمدن ابابکر، دیگر هیچ مخالفتی با حاکمان وقت از خود نشان نمی دهند. حالا این مسئله چند حالت باید داشته باشد، یا با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله همه منافقان هم مردند، و یا همه شان مؤمن شدند و یا نظامی به صحنه آمد که موافق نظر آنها بود و لذا مزاحمتی نباید برای آن ایجاد کنند»^۴

و حضرت زهرا عليها السلام روی همین نکته دست می گذارند که شما نباید به شخص ابابکر بنگرید و احساس امتیّت کنید، بلکه باید به جریان بنگرید که از آن طریق پا به صحنه تاریخ اسلام می گذارد و اسلام را از پایه ویران می کند و لذا در ادامه سخن خود به آیه ۸ سوره ابراهیم علیه السلام اشاره می کنند که می فرماید: «فَإِنْ تُكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» یعنی؛ اگر همه شما و همه آنهایی که روی زمین زندگی می کنند، به خداوند کافر شوند، هیچ مشکلی پیش نمی آید، چرا که خداوند غنی و حمید است. پس ای مسلمانان! شما نیازمند خدایید و اگر درست از دین خدا بهره گیری کنید، به خدای غنی و حمید نزدیک می شوید و از غنای حقیقی و کمال واقعی برخوردار می گردید. حضرت فاطمه زهرا عليها السلام علاوه بر این که با طرح این آیه اشاره ای به افتادن جریان حکومت در دست انحراف را به آنها متذکر می شوند، در دفع این توهّم هم می کوشند که عده ای منت بر سر اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذارند که ما بودیم که اسلام

۴ - «ترجمه المیزان»، ج ۲۹، ص ۲۳۲ ذیل بحث روایی در رابطه با آیه ۵۵ سوره نور، با شرح

پیروز شد. لذا اشاره به فراز «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» می‌فرمایند؛ یعنی خداوند بی‌نیاز مطلق است و برای تحقق اراده خود نیاز به هیچ‌کس ندارد، بلکه شما انسان‌ها هستید که به خداوند نیاز دارید و باید خود را در معرض اراده‌های الهی قرار دهید تا به «غَنِيٌّ حَمِيدٌ» نزدیک شوید. پس یک عده‌ای فکر نکنند اگر حالا ما کنار بکشیم، اسلام و انقلاب از بین می‌رود و مغرور شوند به این که زحمت‌های ما بود که اسلام را تا این‌جا پیش آورد، برعکس، حضرت دارند متذکر می‌شوند که با عقب‌نشینی شما در دفاع از اسلام، شما روسیاه می‌شوید و زحمت‌های گذشته‌تان نیز به کارتان نخواهد آمد، چون در عمل کار را تمام نکردید، پس در باطن هم کاری برای شما نخواهد ماند. آنهایی که دغدغه نزدیکی به خدا دارند بدانند باید تلاش کنند تا راه رسیدن به خدا را با همه ظرائف آن پیدا کنند و مسلم با حاکمیت امثال علی علیه السلام این راه محقق می‌شود و نه از طریق کسانی که در فهم اسلام و قرآن جزء افراد معمولی هستند.

ریشه طمع به حذف علی علیه السلام

۳۱۵ - «أَلَا قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مِثِّي بِالْخِذْلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ وَالْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ» یعنی؛ بدانید آنچه من گفتم با معرفت کامل بود به سستی‌ای که در خوی شما پدید آمده و با آشنایی کامل بود نسبت به آنچه قلب شما با بی‌وفایی و خیانت حاصل نموده است. حضرت پدیده طمع به حذف علی علیه السلام را در سستی مبارزان و بی‌وفایی آن‌ها نسبت به ارزش‌ها و آرمان‌های اصلی اسلام می‌دانند و می‌فرمایند

تحلیل من از این حادثه چنین چیزی است. «بِالْحُدَلَةِ الَّتِي خَامَرَئِكُمْ»؛ اشکال کار را در این سستی باید دانست که در شما فرورفته است، شما هوس کرده‌اید به زندگی اشرافی برسید و لذا «وَالْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ»؛ قلب‌هایتان نسبت به آن اهداف بزرگ معنوی بی‌وفایی پیشه کرده، از سروسامان واقعی - که آن دفاع از اسلام است - فاصله گرفتید و به سروسامان‌های اشرافی دل بستید و لذا همه چیز دارد از دست می‌رود و بی‌وفایی شما هر امیدی را تباه می‌نماید، ولی این بی‌وفایی انگیزه روشن کردن موضوع را از من نمی‌گیرد، چرا که این‌ها که من می‌گویم جوشش دل اندوهگین من است.

۳۲۰-۳۱۶ - «وَلِكَيْتَها فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْعَيْظِ، وَ حَوْرُ الْقَنَا، وَ بَثَّةُ

الصَّدْرِ، وَ تَقْدِيمَةُ الْحُجَّةِ»؛ آری آنچه گفتم جوشش دل اندوهگینی است که نارضایتی خود را برملا می‌سازد و آنچه را که روح نمی‌تواند بپذیرد، برای همگان آشکار می‌کنم، جوششی است از سینه، و تمام کردن حجّت است تا آنچه را باید بگویم گفته باشم و تا آنچه را در سینه دارم برای همگان در میان بگذارم. صدای نارضایتی خود را به گوش بشر برسانم تا حال که برای جهان اسلام روشن است: غضب فاطمه عليها السلام، غضب خداست، همه آگاه باشند که شما با آن همه ظاهری که برای خود ساختید و با آن سابقه‌ای که در اسلام داشتید، نتوانستید فاطمه را فریب دهید، من آنچه را باید بگویم گفتم و حجّت را تمام کردم تا آن کس که می‌خواهد گمراه نشود، راه را از بی‌راهه باز شناسد.

حضرت زهرا علیها السلام از یک طرف با جریان امثال خلیفه اول و دوم روبه‌رو هستند که شخصیت آن‌ها از قبل برای حضرت روشن بود، ولی از یک طرف با انصار روبه‌رو هستند که تحت تأثیر جوّ موجود قرار گرفته‌اند و واقعاً در آن شرایط حیران شده‌اند و لذا بیشتر روی سخن را به آنها کرده‌اند و آنها را متوجه انحراف بزرگ می‌کنند و از آنها انتظار دارند اقدامی مناسب شأن خود انجام دهند و سپس علت کوتاهی آنها را به میان می‌کشند که رفاه‌زدگی شما، شما را سست کرده و لذا از اخذ تصمیمی که می‌دانید حق است، محروم شده‌اید.

آینده جهان اسلام

شما عزیزان بدانید امروز هم جهان اسلام برای فاطمه علیها السلام احترام خاص قائل است و احترام جهان اسلام به فاطمه علیها السلام همراه با این خطبه که دانشمندان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند.^۵ حتماً یک هوشیاری و خیزشی را به همراه خواهد داشت. بالأخره ما این خطبه را طبق متون دینی خود برادران اهل سنت جلوی‌شان قرار می‌دهیم و می‌گوییم شما نسبت به عدم رضایت فاطمه علیها السلام در آن زمان چه نتیجه‌ای خواهید گرفت؟ آیا این بدین معنی نیست که از همان ابتدا در مسیر اسلام، انحراف پیدا شده و لذا اسلام از مسیر اصلی و نتیجه بخشی‌اش آن‌طور که باید نتیجه بدهد، خارج گشت؟ و آیا همین امر موجب عدم ظهور اسلام حقیقی در کل جهان نشده

۵ - به «بلاغات النساء» از ابن طیفور ص ۱۲ و شرح ابن ابی‌الحدید ج ۴ ص ۹۳ و اعلام‌النساء

ج ۳ ص ۱۲۰۸ رجوع کنید.

است؟ آیا راهی جز برگشت به مسیر اهل البیت در پیش است؟ ان شاء الله شرایط پذیرش مسیر اهل البیت علیهم السلام در کلّ جهان آماده می شود و لذا است که باید تلاش کنیم مشاجره و مخاصمه‌ای با اهل سنت پیش نیاید تا در یک فضای تفاهم و حق جویی بتوانیم حرف فاطمه علیها السلام را بزینم و فاجعه بزرگی را که بر سر اسلام آمد و کمر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را خم کرد، جبران کنیم. تعبیر حضرت زهرا علیها السلام را دوباره در رابطه با شرایط بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله توجّه بفرمایید، می فرمایند: «خَوْرُ الْقِنَا»؛ یعنی خم شدن و ضعیف شدن نیزه؛ یعنی این فاجعه حذف ولایت علی علیه السلام از جامعه، کمرم را خم کرد!! مگر ولایت امام معصوم چیز ساده‌ای است که بشود شخص دیگری را جایگزین او کرد؟ حضرت علیها السلام می گوید تا همه بدانند بر فاطمه علیها السلام چه گذشته و چگونه این فاجعه، کمر دختر خانه توحید را که مظهر عبودیت محض خدا است، شکسته است، تا هر کس که ذره‌ای غیرت دینی دارد، بداند نمی توان نسبت به این انحراف بزرگ بی تفاوت گذشت و آن را شامل مرور زمان کرد و فکر کند واقعه‌ای بوده که گذشته است. اگر همین امروز، جهان اسلام نسبت به حرف حضرت زهرا علیها السلام هوشیاری به خرج بدهد، به کلی سرنوشت جهان اسلام متحول می شود، پس قصه، قصه دیروز نیست و فاطمه علیها السلام این را خوب می داند و لذا می بینیم آن حضرت نظر خود را به فضاهایی دورتر از چهاردیواری مسجد دوخته است. می فرماید: «وَقَدِّمَةُ الْحُجَّةِ»؛ اتمام حجّتی بود تا هر کس بداند چه باید بکند، راهی را بر شما گشودم که در راه نمایند و جوّی که به وجود آمد شما را مرعوب نسازد، من که ملاک بودم، وظیفه

خود را انجام دادم و انتقام کریمانه خود را از عاملان انحراف خلافت گرفتم.

حضرت در نگاه و منظری وسیع به وسعت قلب همه انسان‌های تاریخ سخن گفت و به آیندگان فهماند اگر رنجی بر پشت خود احساس می‌کنید و اگر از حاکمان خود جفاکاری می‌بینید، بدانید ریشه‌اش کجاست، خداوند برنامه‌ای برای شما ترسیم نموده است که نه تنها شما ظلم ظالمان را تحمل نکنید، بلکه حاکمان شما سختی‌ها را بر خود حمل کنند تا شما راه به سوی خدا را در زندگی زمینی، به راحتی طی نمایید، ولی در صدر اسلام این مسیر تغییر کرد و اسلام تأثیرگذار به اسلام انفعالی تبدیل شد. اسلامی که می‌توانست تمام کاخ‌های جهان را فتح کند و بشریت را در پرتو خود به تعالی برساند، خودش تبدیل شده است به یک اسلام انفعالی که هر روز زیر چکمه‌های ستم‌ستگران دست و پا می‌زند.

پشت شتر خلافت زخم دارد

حضرت زهرا علیها السلام پس از آن که با بهانه کردن مسأله فدک، حرف‌هایشان را به گوش همگان رساندند و جهت آیندگان را روشن نمودند، فرمودند:

۳۲۱ - «فَدُّوْكُمْوْهَا فَاحْتَبِئُوْهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ»؛ یعنی خلافت را بگیرید،

ولی بدانید که پشت شتر خلافت زخم دارد.

ما آنچه باید در فرهنگ جامعه پایه‌ریزی کنیم، کردیم و جایگاه این خلافتی را که شما به دست آوردید، روشن نمودیم، ولی بدانید این

خلافتی که شما از این طریق به دست آوردید آنچنان نیست که به راحتی از آن استفاده کنید و به اهدافتان برسید، آری، پشت آن زخم است و به راحتی به شما سواری نمی دهد.

۳۲۲ - «تَقِيَةَ الْخُفِّ»؛ و پای آن تاول کرده و سوراخ است.

چون حق شما نبوده که بر آن سوار شوید و لذا بر وفق میل شما حرکت نمی کند، همواره متوقف می شود و شما را ناکام می گذارد و شما مردم را از نتایجی که حاکمیت حق برای آن ها داشت، محروم کردید. حکومتی که بر سر کار آمد، تهدیدی بود در جهت به هدر دادن حقایقی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن رنج های فراوان کشید و در راه تثبیت آن قربانی های فراوانی داد ولی با تغییر جهت آن، حضرت زهرا عليها السلام با خود آگاهی تاریخی مخصوص به خود، خطر فردایی را می دید که راه های آسمانی شدن انسان ها به بهانه های واهی بسته می شود و بشر را تماماً زمینی می کنند. اکتشاف زمینی جدید به بهای فراموش کردن آسمان - آسمانی که آخرین دین در پیش روی بشر قرار داد - خسارتی است بسیار بسیار بزرگ. و فاطمه عليها السلام با تمام وجود تلاش کرد تا راه معنویتی که آخرین دین در پیش روی بشر قرار داد، بسته نشود و به واقع تنها در جبهه ای که فاطمه عليها السلام به کمک فرزندانش گشوده است، این راه هنوز باز است.

انسان هایی که در زندگی خود ممارست طولانی با فرهنگ آسمانی اسلام ندارند، به سرعت با زنده کردن تعصبات از مسیر اصلی خارج می شوند، و این بود که باید پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی در جایگاه پیشوایی این امت قرار گیرد که از همه جبهه گیری ها و قبیله گرایی ها آزاد شده باشد

و گرنه در آن شرایطی که هنوز عهد جاهلیت نمرده است، کوچک‌ترین انتخاب انحرافی به زودی جای خود را باز می‌کند، همچنان که با انتخاب یزید بن ابوسفیان (برادر معاویه) در زمان خلیفه اول، راه حضور بنی‌امیه بر کل جامعه اسلامی هموار شد و فاطمه علیها السلام قبل از به فعلیت رسیدن چنین فاجعه‌ای از آن آگاه بود و در حاکمیت ابابکر، حاکمیت بنی‌امیه را می‌دید و این است که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: ننگ این عمل شما باقی خواهد ماند و این مسیر به کارهای زشتی خواهد کشید.

۳۲۳ - «بَاقِيَةَ الْعَارِ» یعنی؛ ننگ این عمل شما باقی خواهد ماند. چیزی را شروع کردید که خودتان هم از نتایج آن گریزانید، ولی متوجه نتایج زشت آن نمی‌شوید. پس از چندی ابابکر گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فَيْكُمْ»^۶ یعنی؛ مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم، در حالی که علی در بین شماست. ولی این حرف هرگز به معنی ترک خلافت نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای خارج شدن از مسئولیتی که به دوش می‌کشید و لذا عمر در زمان خلافت خود گفت: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةٌ فَقَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ وَ قِيَّ شَرُّهَا»^۷ یعنی؛ بیعت با ابابکر یک اشتباه بود، خدا ما را از شر آن در امان دارد. صاحب عقد الفرید می‌نویسد: «چون عمر خنجر خورد، به او گفتند: ای کاش برای خود خلیفه‌ای معین می‌کردی. گفت: پس از آن که آن سخنان را بر شما گفتم، تصمیم داشتم که سزاوارترین مردی را که اگر بر شما حکومت کند شما را بر طریق حق حمل کند که

۶ - «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۴۴۲.

۷ - «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۴۴۲.

علی بن ابی طالب است، برای ولایت امر شما نصب کنم، پس دیدم که من تاب نمی آورم، چه در زمان حیاتم و چه در زمان مرگم که او را رئیس بر شما بینم»^۸ سپس عثمان حاکم شد.

فاطمه رضی الله عنها چنین آینده ای را می دید که فرمود: پشت شتر خلافت زخم است و پای آن تاول دارد، و لذا شما را به اهدافی که در آن می جوئید نمی رساند و برایتان چیزی باقی می ماند که چون با آن روبه رو شوید از آن فراری هستید، و حقیقتاً همه آنچه او گفته بود، تماماً تحقق یافت، در حالی که اگر خلافت در جای خود قرار می گرفت، هرگز کار به این جاها کشیده نمی شد و در آن حال، نه پشت شتر خلافت زخم برمی داشت و نه پای آن تاول می زد و نه نتیجه، این چنین ننگ آلود می شد، عین همین پیش بینی را ما در سال های بعد از انقلاب می توانیم تجربه کنیم که هر وقت مسئولان ما و برنامه ریزان اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور در مسیر ولایت فقیه حرکت کردند، برای خود و برای مردم مفید بودند و هر وقت خود را از مدیریت ولایتی خارج کردند، هم خودشان روسیاه شدند و هم مردم را به سختی و بحران دچار نمودند. به عنوان نمونه دولت شهید رجایی و دولت بنی صدر را مقایسه کنید می بینید در دولت شهید رجایی که سخت مقید به ولایت فقیه بود، مردم آرمان های منطقی خود را قابل دسترس می دیدند و محیط هم جهت یک زندگی معنوی آماده بود، ولی در دولت بنی صدر همواره تشنج بود و حادثه، به طوری که مردم احساس می کردند برای همیشه دارند اهداف منطقی خود را از دست

می‌دهند و در آخر کار خود بنی‌صدر هم مجبور شد با خواری از ایران فرار کند. خداوند حاکمیت را مخصوص خود می‌داند و می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۹ یعنی؛ فقط خدا ولی است، پس هر خلیفه‌ای که مسیر خلافتش، جریان ولایت حضرت پروردگار است، خلافتش حق است و کارش نتیجه می‌دهد، و چنین کسی یا باید خود امام معصوم باشد و یا باید کسی باشد که فرهنگ امام معصوم را حاکم و جاری کند، وگرنه خلافتش حق نیست و لذا به نتیجه‌ای که باید برساند، نمی‌رساند، چه خلافت باشد، چه غیر خلافت. لذا حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرمایند:

۳۲۴، ۳۲۵- «مَوْسُومَةٌ بَعْضَبِ اللَّهِ وَ شَنْارِ الْأَبَدِ» یعنی؛ این نوع

حاکمیت، نشان از غضب خدا دارد و موجب ننگ ابدی است.

حالا تا چه موقع در کشورهای اهل سنت می‌توان از فضای نقد و بررسی حادثه صدر اسلام جلوگیری کرد؟ بالاخره اگر جوانان مسلمان اهل سنت روح جستجوگر خود را به کار ببرند، می‌توانند نه تنها گرفتار اختلاف بین شیعه و سنی نشوند، بلکه ماوراء این اختلاف‌ها به احیاء اسلام راستین فکر کنند و به جای اصرار بر مشروعیت حق حاکمیت خلفا، سعی در بازبینی موضوع نمایند. بعدها بسیار تلاش شد تا چهره خلیفه اول و دوم و سوم را بازسازی کنند و حتی روایاتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام فرموده‌اند را جعل و برای خلفا هم مطرح کردند،^{۱۰} ولی سخنان فاطمه علیها السلام

۹- سوره شوری، آیه ۹.

۱۰- در مقابل حدیث قرطاسی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، مبنی بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای آخر عمر شریفشان در حال احتضار، کاغذ و قلمی خواستند که علی علیه السلام را به عنوان

را چه می توان کرد.^{۱۱} و لذا است که می فرمایند این کار شما ننگ و شنار ابدی را به همراه خواهد داشت و برگ سیاهی است در تاریخ اسلام و این چنین موضوع را به نقد کشیدند.

خلیفه خود انتخاب کنند. (بخاری، کتاب العلم ج ۱ ص ۲۲) در مقابل این حدیث از قول عایشه حدیث ساختند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمودند: «کنفی بیاورید تا برای ابابکر نوشته ای بنویسم تا یک نفر درباره او اختلاف نکند» آیا در آن جلسه در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضارند، فقط عایشه بود؟! و آیا اگر چنین حدیثی واقعیت داشت، چرا در سقیفه که سخت همه در جستجوی عاملی برای ارجحیت ابابکر بودند، آن حدیث مطرح نشد؟

۱۱ - ابن قتیبه متوفی سال ۲۷۰ هجری به عنوان یک مورخ اهل سنت در کتاب الامامة والسياسة آورده: «قالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ إِذْ طَلَّقَ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ أَغْضَبْنَاهَا، فَأَنْطَلَقَا جَمِيعاً، فَاسْتَأْذَنَّا عَلَى فَاطِمَةَ، فَلَمْ تَأْذَنْ لَهُمَا، فَأَتِيَا عَلِيًّا فَكَلَّمَاهُ فَأَذْخَلَهُمَا، فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِظِ فَسَلَّمَا عَلَيْهَا فَلَمْ تُرُدْ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ»؛ یعنی عمر به ابابکر گفت: «با من بیا تا برویم به سوی فاطمه که او را ناراحت و غضبناک کرده ایم. هر دو آمدند و از فاطمه اجازه ورود خواستند، حضرت اجازه ندادند، خدمت علی علیه السلام آمدند و با او صحبت کردند و حضرت را واسطه کردند، بالآخره چون داخل شدند، نزدیک فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه زهرا علیها السلام صورت خود را از آن‌ها برگرداند و روی به سوی دیوار کرد». ابن قتیبه در ادامه می گوید: ابابکر شروع به سخن کرد تا علت برنگرداندن فدک را به فاطمه توجیه کند، فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا بخوانم برای شما سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدانید و به آن عمل کنید؟ هر دوی آن‌ها گفتند: آری. فاطمه علیها السلام فرمود: «أَشْهَدُ كَمَا أَنَّ اللَّهَ أَلَمَ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطَ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتِغَى فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ أَرْضَانِي وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي؟» فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که می گفت رضایت فاطمه، رضایت من است و خشم فاطمه، خشم من است، و هر کس فاطمه دختر مرا دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده و هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است. آیا این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیدید؟ گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، فاطمه علیها السلام فرمود: «فَأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتُهُ، إِنَّكُمَا

راهی که فاطمه علیها السلام گشود

۳۲۶- «مَوْصُولَةٌ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْإِفْتِدَاءِ»؛ چیزی است که شما را به آتش الهی وصل می کند، آتشی که از درون قلبها شعله می کشد.

ملاحظه می کنید که حضرت زهرا علیها السلام موضوع را چگونه تحلیل می کنند و کار انحراف خلافت از مسیر عصمت و طهارت، را تا کجا می کشانند. حضرت می گویند: با این کار، شما در عین به ظاهر مسلمان بودن، سرنوشت کفار را برای خود رقم زدید، و اگر بصیرت فوق العاده آن حضرت نبود و اگر به افقی که مسلمانان باید به آن برسند نظر نداشت، مگر می شود به صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نسبتی داد، آن هم از طرف فاطمه ای که مجسمه تقوا و پرهیزکاری است و یک کلمه بیش از آنچه باید بگوید بر زبان نمی آورد. راستی اگر آن حضرت برای انحراف خلافت سرنوشتی جز سرنوشت کفار سراغ داشتند، چنین کلماتی را بر زبان می آوردند؟!

این جاست که عرض می کنم؛ فاطمه علیها السلام از طریق این اعتراضها جبهه ای را گشود که امام عسگری علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «نَحْنُ

أَسْخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضِيْتُمَانِي وَلَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَيْهِ»؛ یعنی خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما به جای این که در رضایت من کوشا باشید مرا به خشم آوردید و چون پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، شکایت شما را به سوی او خواهم برد.

حُجِّجُ اللهُ عَلَى خَلْقِهِ وَجَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةً عَلَيْنَا»^{۱۲} یعنی؛ ما حجّت خداوند بر خلق هستیم و جدّه ما فاطمه حجّت است بر ما. یعنی راه را به ما نشان داد و جبهه‌ای را که باید ما پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حذف حاکمیت علی علیه السلام در آن قرار گیریم، بر ما نمایاند و به اصطلاح فاطمه نگذاشت پس از رحلت پیامبر تاریخ اسلام به بن بست بیفتد، و لذا راه رسیدن به افق اصلی مورد نظر اسلام را گشود و صحیح‌ترین موضع‌گیری را نسبت به آن جریان نشان می‌دهد، تا مردم برای همیشه تاریخ، معنی حاکمیت صحیح را گم نکنند و فکر نکنند اگر حاکمی حاکمیتش، در مسیر حاکمیت حکم خدا نیست ولی ظالم هم نیست، می‌توان او را تحمل کرد. در واقع حضرت می‌گوید: اگر حاکمیتی در مسیر اجرای حکم خدا نیست و خواست به نظر خود عمل کند، جریان کفر است،^{۱۳} حال چه به نماز ایستاده باشد و چه به شراب نشسته باشد.

۱۲ - «تفسیر طیب‌البیان»، ج، ۱۳، ص ۲۲۳ (نقل از شرح «فَصَّ حَكْمَةَ عِصْمِيَّةٍ فِي كَلِمَةِ

فاطمیه»، از آیت‌الله حسن زاده، ص ۱۵۹).

۱۳ - ابابکر اقرار داشت که: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان صلی الله علیه و آله رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» (مسند احمد ج ۱ ص ۱۴ - کنز العمال ج ۳ ص ۱۲۶ - الغدیر ج ۱۳ ص ۲۴۵). یا می‌گوید: «به خدا سوگند من بهترین شما نیستم و البته من نشستن بر این جایگاه را ناخوش می‌داشتم و مایل بودم کسی از میان شما به جای من برای این کار انتخاب می‌شد. اگر می‌پندارید من در میان شما با برنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کنم اکنون من بر آن شیوه نمی‌توانم عمل کنم، رسول خدا به یاری آسمان از لغزش‌ها بر کنار می‌ماند و با او فرشته‌ای بود، ولی من شیطانی دارم که مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، پس چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر

ابوبصیر نقل می کند که با حضرت باقر علیه السلام در مسجد بودیم، عمر بن عبدالعزیز داخل مسجد شد. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند این جوان به سلطنت می رسد و دادگری می کند، ولیکن زندگی کوتاهی خواهد داشت، اهل زمین در مرگش اشک می ریزند، ولی اهل آسمان لعنتش می کنند.^{۱۴} چون باید حاکمیت را در اختیار امام معصوم قرار می داد.

حضرت ابتدا آمدند خط انحراف را خوب روشن کردند و سپس جایگاه آن را تحلیل نمودند و در نهایت فرمودند عملاً شما کاری کردید که در قیامت سرنوشت شما با سرنوشت کفار یکی خواهد بود، بعد می فرماید:

۳۲۷ - «فَبَعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ»؛ آیا متوجه اید در منظر خدای عالم چه

می کنید؟

آیا کاری بدتر از این کار بود که بخواهید تمام زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله را از بین ببرید؟ چرا که وقتی صورت و قالب اسلام بماند ولی روح و نور اسلام برود، مردم به امید نتایجی که می توانند از نظر مادی و معنوی از اسلام بگیرند، به آن روی می آورند، ولی نتیجه مورد انتظار نصیبشان نمی شود و لذا یا فکر می کنند خداوند تا این حد مواظب بندگانش نبوده است که همه ابعاد وجودی آنها را هدایت فرماید و اسلام در همان حدی

پوست و موی شما پا نگذارم، مرا بپایید، اگر به راه راست رفتم یاری ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آورید» (طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۵۱ - الاماء و السياسة ج ۱ ص ۱۶).

است که خلفاء نشان داده‌اند، و یا فکر می‌کنند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نشان دادن دین خدا و راه استفاده کردن از آن کوتاهی کرده است و در هر دو حال چه بدانید و چه ندانید به جنگ خدا رفته‌اید. «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...»^{۱۵} چه کسی ظالم‌تر از آن است که به خدا افتراء ببندد.

با نام اسلام، ولی غیر اسلام

حضرت در ادامه می‌فرماید:

۳۲۸ - «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^{۱۶}؛ خیلی زود ظالمان خواهند دانست که به کدام بازگشت گاهی باز خواهند گشت. ملاحظه می‌کنید که قرآن این آیه را در رابطه با کسانی مطرح می‌کند که شیاطین بر آنها نازل می‌شوند، «... مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ»^{۱۷} و در آن آیه می‌خواهد بفرماید این روش ظالمانه پایدار نیست و به زودی از بین می‌روند. حالا حضرت زهراء عليها السلام این آیه را خطاب به جریان حاکم مطرح می‌فرماید، تا جایگاه چنین کاری را در سنت الهی روشن کند و آنها را متذکر فرماید که به صحابی بودن خود مغرور نشوید که هیچ‌جای امنی در نظام الهی برای خود باقی نگذارده‌اید.

آن فضای خفقان بعد از سقیفه، گروه انصار هم که عموماً با اهل‌البیت علیهم السلام بودند را، مرعوب کرد، حضرت این‌گونه قداست دروغین

۱۵ - سوره کهف، آیه ۱۵.

۱۶ - سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۱۷ - سوره شعراء، آیه ۲۲۱.

ساخته شده را می‌شکند و نمی‌گذارد با نام اسلام، اسلام را از حقیقت خارج کنند، تا لااقل روشن شود آنچه به نام اسلام به صحنه خلافت پاگذارده است، اسلام نیست و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به رسمیت نمی‌شناسند و مردم هوشیار باشند که روش حذف اسلام، روش پیچیده و غیر علنی است، درست است که از ابابکر به عنوان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شد ولی به معاویه ختم می‌شود.^{۱۸} جریان نفاق از اول که نمی‌تواند ابوسفیان و باند اموی را به صحنه حاکمیت بیاورد، ولی طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که کار در نهایت در دست پسر ابوسفیان می‌افتد، و واقعاً این طور شد یا نشد؟ وقتی کسانی بر سر کار آمدند که مددهای غیبی را پشتوانه خود نداشتند، مجبورند به پشتوانه‌های دنیایی امید پیدا کنند، به طوری که ابابکر، صدقاتی را که در دست ابوسفیان بود و باید به بیت‌المال می‌داد، به او بخشید^{۱۹} و از همین طریق حاکمیت به سوی باطل سیر می‌کند و این‌ها چیزهایی است که از چشم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان نیست هر چند بعضی‌ها علّت موضع‌گیری به ظاهر تند حضرت را نمی‌فهمند، چون آن‌ها ابتدا و ظاهر را می‌بینند و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله انتها و باطن را می‌نگرد.

۱۸- به کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفریان، ص ۱۴۳ رجوع فرمایید، که مؤلف محترم نظر لامنس را مطرح می‌کند که سقیفه را توطئه یک گروه می‌داند.

۱۹- «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۲۰۲.

فاطمه علیها السلام انتهای کار را می‌نگرد

فاطمه علیها السلام در همان ابتدا حیل‌ها و ظلم‌های معاویه را می‌بیند، چرا که هر جا و در هر حاکمیتی اگر حکم خدا جاری نباشد، به هر صورت که حاکمان ظاهر خود را بسازند، در نهایت نتیجه همان فرهنگ ظالمانه معاویه است و در بقیه نظام‌ها هم شما با چنین قاعده‌ای در طول تاریخ روبه‌رو بوده‌اید، شما ابتدای روی کار آمدن نظام‌هایی را که در آخر ظالم‌بودنشان برای همه مسلم است مطالعه بفرمایید، خواهید دید همیشه با شعارهای جذاب و از طریق افراد ظاهرالصلاح شروع شده‌اند، حتی با ظاهر شیعه علی علیه السلام آمدند، ولی چون قاعده تشیع را نپذیرفتند که باید مبانی نظام و قوانین اصلی آن از طریق فقیه آگاه به فرهنگ امامان معصوم، تدوین شود، سر در ظلم و حتی هدم اسلام برآوردند و حضرت فاطمه علیها السلام با ما در این رابطه‌ها سخن دارد و به جای نشانه‌رفتن به جبهه‌ای خاص، سعی در نشان دادن فاجعه‌ای دارد که بارها در تاریخ تکرار خواهد شد.

رضاخان برای حذف اسلام و روحانیت به کمک کارشناسانش، خواست فرهنگ ایران باستان را زنده کند، همچنان که بعد از انقلاب توسط دشمنان ولی به دست دوستان نادان چنین تلاش‌هایی می‌شد و با طرح مجسمه کاوه‌آهنگر، آرم «الله» را از سر میادین برداشتند و مجسمه کاوه‌آهنگر را به جای آن نصب کردند، و حضرت فاطمه علیها السلام از ما انتظار دارند که نگویید مگر کاوه‌آهنگر بد بود و اگر بد نبود چه اشکال دارد که مجسمه او را بر سر میادین بگذارند؟ بلکه بفهمید چه چیز را با چه چیزی حذف می‌کنند! و در چنین وقتی است که می‌فهمید چرا حضرت زهرا علیها السلام

حاکمیت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را یک جریان ظالمانه می دانند و آیه «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ را مطرح می کنند، چون این ها پای نابودی اصل اسلام ایستاده اند، ولی زیرپوشش ایران باستان یا کاوه آهنگر و یا هر شیخ ظاهرالصلاح دیگر، و زهرای مرضیه در ادامه می فرماید:

۳۲۹ - «وَ أَنَا إِنِّي تَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ» یعنی؛ من دختر آن کسی هستم که شما را از عذاب دردناکی که در پیش رو دارید برحذر داشت. و من از خطر کار بزرگی که برای خود پیش آوردید خبر دادم و گفتم که این کار شما یک نحوه ظلم و کفر است و چنین بصیرت دادن نسبت به آینده سیره ما خانواده است و لذا انتظار نداشته باشید من سیره پدرم را رها کنم و عافیت طلبانه ناظر بر چنین انحراف بزرگی باشم.

در آن شرایطی که اسلام تازه پای گرفته و قلب جامعه آماده پذیرش رهنمودهای معنوی علی علیه السلام است، اگر علی علیه السلام به صحنه آید، خدایی در قلب افراد جامعه حاضر می شود که در نهج البلاغه به بشریت معرفی شده و در نتیجه جامعه موفق به انس با خدایی می شود که چون علی علیه السلام می شود با آن خدا مناجات کرد، و سراسر وجود افراد جامعه را محبت به آن خدا اشغال می کند و عبودیتی همراه با معنویت به جامعه می رسد - به جای یک عبادت خشک و قالبی - خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله فرهنگی را می شناسند که در آن فرهنگ، ظاهر قرآن به باطنش وصل است و اگر این خانواده در صحنه باشند، دیگر قرآن در حد الفاظ در جامعه مطرح نمی شد و لذا با حاکمیت علی علیه السلام جامعه به شعوری دست می یافت که موجب توکل و پارسایی عظیمی در روابط انسان ها با خود و با دیگران می شد، چرا که اگر توانستیم

خداوند را درست بیابیم و درست با او ارتباط برقرار کنیم، حتماً به مرتبه یقین خواهیم رسید و در آن حال، روحی در جامعه حاکم است که انسان‌ها همواره احساس می‌کنند در مرکز عالم وجود قرار دارند و زندگی معنی حقیقی خود را پیدا خواهد کرد و حضرت زهرا علیها السلام دیدند چنین شرایطی از دست مسلمانان صدر اسلام رفت.^{۲۰} و حالا که با سخنان حضرت زهرا علیها السلام عمق فاجعه روشن شد و معلوم شد چه چیزی از دست رفت و چه آینده پردردسری برای حاکمان خواهد ماند، بالأخره بشریت به خود می‌آید و معنی سخنان دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌فهمد.

فاطمه علیها السلام و نجات تاریخ از بن‌بست

۳۳۰ - «فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» یعنی؛ شما هر چه می‌خواهید انجام دهید، ما هم آنچه باید انجام دهیم، انجام خواهیم داد، شما منتظر بمانید، ما هم منتظر خواهیم ماند.

حضرت زهرا علیها السلام خواستند بگویند ما جبهه خود را مشخص کردیم و جبهه‌ای را برای نجات اسلام پایه‌ریزی نمودیم و اجازه نمی‌دهیم شما به اسم اسلام هر کاری خواستید بکنید. اشاره می‌کنند به آیه‌ای که خداوند می‌فرماید: «وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ، إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»^{۲۱} یعنی؛ ای پیامبر! به آن‌هایی که ایمان نیاوردند

۲۰ - برای فهم زندگی در «مرکز عالم وجود» می‌توانید به بحث «معنی و عوامل ورود به عالم بقیه‌الله» رجوع بفرمایید.

۲۱ - سوره هود، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

بگو: آنچه می‌توانید بر اساس توانتان انجام دهید، ما هم آنچه می‌توانیم انجام می‌دهیم، شما منتظر نتایج اعمالتان باشید، ما هم منتظر نتایج اعمالمان هستیم. چنانچه ملاحظه می‌کنید در این آیه خداوند به پیامبرش می‌فرماید: بر مواضع خود پایدار باش! حالا حضرت زهرا علیها السلام خود را در چنین شرایطی احساس می‌کنند و همان سخنان را بر زبان می‌آورند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا مطرح می‌فرماید و عملاً با این سخن حضرت زهرا علیها السلام، جریان پایداری و مقاومت در مقابل انحراف صدر اسلام شروع شد و نه تنها نهضت فاطمه علیها السلام پس از اظهار این خطبه تمام نشد، بلکه تازه شروع گشت، و خلیفه اول به خوبی متوجه شد که با مسئله ساده‌ای روبه‌رو نیست، متوجه شد پایه نهضتی گذارده شد که مبارزان را می‌تواند نسبت به آینده دلگرم کند و برای خود برنامه‌ریزی نمایند و احتمال این برنامه‌ریزی در بین انصار بیشتر بود، لذا پس از اتمام خطبه حضرت زهرا علیها السلام او سریعاً بالای منبر رفت و گفت:

«مردم! چرا به هر سخنی گوش می‌دهید؟ چرا در روزگار پیامبر چنین خواسته‌هایی نبود؟ هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد. روباهی را مانند که گواه او دُم اوست. می‌خواهد فتنه خفته را بیدار کند. از درماندگان یاری می‌خواهد. از زنان کمک می‌گیرد. ام‌طحال^{۲۲} را مانند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخواهم می‌گویم و اگر بگویم آشکار می‌گویم! لیکن چندان که مرا واگذارند خاموش خواهم بود.

۲۲ - زن روسپی که در عصر جاهلیت بوده است.

ای گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده پیامبر را بکنید! چون شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت.»^{۲۳}

حاکمیت خط فاطمه علیها السلام به کل جهان

از جملات ابابکر به خوبی برمی آید که خلیفه پس از سخنان فاطمه علیها السلام خطری احساس کرده است که باید به نظر خود آن خطر را در نطفه خفه کند، غافل از این که آنچه فاطمه علیها السلام پایه گذاری کرد، وسعتش بیشتر از وسعت یک جبهه محدود نظامی است که با تهدید سرکوب شود. ایجاد امیدی است برای پایه ریزی مبارزه ای عمیق و همه جانبه تا فعلاً اساس اسلام معنی خود را گم نکند و آرام آرام جای خود را بیابد و همچنان که عرض شد این ها حساب همه چیز را کرده بودند مگر حساب فاطمه زهرا علیها السلام را،^{۲۴}

۲۳ - گویا ابن ابی الحدید هم باور نمی کرده که ابابکر بعد از خطبه حضرت زهرا علیها السلام این چنین علی علیه السلام را به باد انتقاد گرفته باشد لذا در «شرح ابن ابی الحدید»، ج ۱۶، ص ۲۱۵ داریم که ابن ابی الحدید می گوید این سخنان را برای نقیب ابویحیی، یعنی یحیی بن ابوزید بصری خواندم و گفتم ابوبکر به چه کسی کنایه می زند؟ گفت کنایه نمی زند به صراحت می گوید. گفتم اگر سخن او صریح بود از تو نمی پرسیدم. خندید و گفت: مقصودش علی است. گفتم یعنی روی همه این سخنان تند به علی است؟ گفت بله! پسرکم! حکومت است! انصار چه گفتند؟ از علی طرفداری کردند، اما ابابکر ترسید فتنه برخیزد و آنان را نهی کرد.

۲۴ - پس از جریان غدیر گروهی هم عهد شدند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع حاکمیت علی علیه السلام شوند. در این راستا، پیمان نامه ای با امضای ۳۴ نفر تهیه و آن را به

آن‌هم حساب چنین زهرایی را نکرده بودند، که آمده است و می‌گوید: «فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» یعنی؛ بدانید شما کار خود را کردید، ما هم آنچه باید بکنیم، می‌کنیم، شما منتظر باشید، ما هم منتظر خواهیم ماند. حضرت زهرا علیها السلام آمده است تا فرهنگ مبارزه با خلیفه را اعلام کند و به همین جهت هم رقیبان حضرت زهرا علیها السلام به نظر خودشان با آن ضرباتی که به حضرت زدند، از حضرت زهرا علیها السلام انتقام گرفتند، چون با موضع‌گیری حضرت زهرا علیها السلام همه برنامه‌هایشان آن‌طور که فکر می‌کردند، به بن‌بست رسید. آن‌ها این وضعیت را نمی‌خواستند که یک طرف، خط علی علیه السلام باشد و یک طرف دیگر خط خلفاء، آن‌ها همه اسلام را برای خود می‌خواستند و حالا با چیز دیگری روبه‌رو شدند و شیعه به‌عنوان یک جریان اصیل فکری که رهنمودهای فاطمه علیها السلام را پیگیری می‌کند، شکل گرفت. به طوری که از جهتی حاصل این جریان، امام صادق علیه السلام است با آن همه مبانی فکری و فرهنگی، که هر چهار امام اهل سنت اعم از مالک‌انس، ابوحنیفه، احمد حنبل و شافعی اقرار دارند که مستقیم یا غیرمستقیم از امام صادق علیه السلام استفاده کرده‌اند. و از جهت دیگر حاصل این جریان حسین علیه السلام است و فرهنگ عاشورایی پیروزی خون بر شمشیر.

ابوعبیده جراح دادند، در آن پیمان نامه همه چیز را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کردند. برای اطلاع از مفاد آن به بحار ج ۸ ص ۳۳، و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۴ ص ۴۵۴ رجوع بفرمایید.

ظهور حکومت شیعه

جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام آن را بنیانگذاری کرد، همواره در طول تاریخ در حال پیشروی است، دیدند با منطق که نمی‌توان شیعیان علی علیه السلام را از صحنه بیرون کرد، دست به کار تهمت شدند. معاویه رسماً اعلام کرد که هیچ‌کس حق ندارد از مناقب علی بگوید و شروع کردند به جرم شیعه علی علیه السلام بودن، افراد را کشتن. اگر شیعه جریان زنده و فعال نبود که نباید تا این حدّ برای نابودی‌اش جلو می‌آمدند، آری بنی‌امیه و بنی‌عباس، زندان‌ها را از شیعیان پر کردند، سقف زندان را بر سر عدّه زیادی از آن‌ها خراب کردند و در همان‌جا آن‌ها را زنده‌به‌گور نمودند، ولی باز شیعه با تمام نشاط جلو می‌آمد به طوری که مأمون عباسی برای استحکام خلافتش حيله‌گرانه امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد تا بلکه از طریق نزدیک کردن امامان به خود، مسیر ائمه شیعه را عوض کنند و جریان شیعه را به زعم خود از بین ببرند، باز نشد. از این مرتبه به بعد، یعنی پس از جواب‌ندادن طرح ولیعهدی امام رضا علیه السلام، امامان شیعه را در پادگان‌ها زیر نظر گرفتند و در جوانی آن‌ها را شهید کردند، ولی یک مرتبه می‌بینند در عمق امپراطوری عثمانی، حکومت شیعه اعلان وجود می‌کند و دولت صفویه به میدان تاریخ پا می‌گذارد و باز فرهنگ شیعه با ظهوری بهتر از ظهوری که در صفویه نمایان شد، لایه‌های تاریخ را شکافت و در انقلاب مشروطه خود را نشان می‌دهد و در این حال باید هر قانونی که در مجلس شورای ملی تصویب می‌شود مجتهدان فقه آل‌محمد علیهم السلام تأیید نمایند، و مژده «کوثر» بودن فرهنگ فاطمی، کمی محقق شد، و در انتها، شیعه در

انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی «رحمة الله علیه» آرایش سیاسی کشور خود را به گونه‌ای شکل می‌دهد که دیگر فرهنگ تشیع در کنار شاه نیست، بلکه فقه آل محمد علیهم السلام حاکم می‌شود و حکم ریاست جمهور را هم باید ولی فقیه تنفیذ کند و معلوم است که شیعه باز هم جلو می‌آید تا در نهایت، خود امام معصوم علیه السلام یعنی حضرت بقیة الله اعظم علیه السلام حکومت را به دست بگیرند و این مژده‌ای بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام دادند و فرمودند: «مهدی این امت، از فرزند تو است»؛ یعنی جریانی که تو شروع می‌کنی، آرام آرام جای خود را در تاریخ آینده جهان باز می‌کند تا در نهایت، اسلامی که تو می‌خواهی بر فرهنگ جهان حاکم شود و لذا همچنان که قبلاً عرض شد، وقتی حضرت مهدی علیه السلام قیام خود را شروع می‌کنند، در ابتدای قیام می‌فرمایند: «وَفِي إِتْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَأُ حَسَنَةً»^{۲۵} یعنی؛ الگو و اسوه من در برنامه‌ای است که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایه‌ریزی کرد.

ریشه عدم بصیرت روشنفکران ما نسبت به دشمن

در نظام انقلاب اسلامی معلوم شد وقتی با فرهنگ حضرت فاطمه علیها السلام جامعه اداره شود، جامعه توان فوق‌العاده پیدا خواهد کرد؛ شما نمونه‌اش را در دفاع مقدس هشت ساله ملاحظه کردید، در حالی که در آن جنگ تقریباً تمام جهان به کمک صدام آمد، از دو ابرقدرت آن روز بگیرد تا همه کشورهای اروپایی و عربی به غیر از سوریه، همه و همه می‌خواستند ایران را شکست دهند ولی نتوانستند، همچنان که این همه توطئه از اول

انقلاب تا حالا موفق نشد، این در حالی است که هنوز ما با تحقق کامل فرهنگ حضرت زهرا علیها السلام خیلی فاصله داریم، حالا حساب کنید وقتی وجود مقدس مهدی علیه السلام ظهور می کنند و شرایط تحقق کامل فرهنگ فاطمی فراهم می شود، چقدر سریع کار امام زمان علیه السلام جلو می رود، چون فرهنگ فاطمی در هیچ حالی هضم شرايطی که ظالمان فراهم می کنند نمی شود، ابتدا پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل فرهنگ سقیفه قدم کرد و کار خود را شروع نمود و همچنان جلو می رود و هرگز یأس به خود راه نمی دهد، آن هم با بصیرتی که فاطمه علیها السلام در ریشه یابی حادثه ها به شیعیانش می دهد.

همچنان که قبلاً نیز عرض شد، شما به عنوان نمونه ملاحظه کنید؛ نظام شاهنشاهی در سال ۱۳۴۱ لایحه «انجمن های ایالتی و ولایتی» را تصویب کرد، در ظاهر خلاف شرعی در آن به چشم نمی خورد و نظام شاه هم تلاش کرده بود تا در عین تحقق اهداف فاسد خود، طوری لایحه را بنویسد که کسی متوجه اصل قضیه نشود، ولی در یکی از بندهای آن به جای این که نمایندگان به قرآن قسم بخورند، نوشته بودند: «قسم به کتاب مقدسی که اعتقاد دارم»؛ در ظاهر قضیه ممکن است کسی بگوید «کتاب مقدس» برای جامعه اسلامی همان قرآن است، ولی امام خمینی رحمه الله علیه متوجه شدند از این طریق هر غیرمسلمانی هم می تواند به عنوان نماینده ملت ایران وارد مجلس شود و لذا روی آن حساسیت نشان دادند، بقیه علماء هم که شاگرد بصیرت فاطمه علیها السلام بودند همراهی کردند. مرحوم

آقای فلسفی «رحمة الله عليه» در تهران منبر رفت و فرمود: مردم! می دانید معنی و هدف این لایحه چیست؟ معنی آن کشتن امام حسین علیه السلام است!!

ممکن است انسانی که بینش عمیق فاطمی نداشته باشد، تعجب کند که مگر چه شده است؟! چه فرقی می کند که نمایندگان بگویند: «قسم به کتاب مقدسی که اعتقاد دارم»، یا بگویند: «قسم به قرآنی که اعتقاد دارم»؟! وقتی شاگردان مکتب فاطمه علیها السلام از ظاهر تا عمق مسئله سیر می کنند، به خوبی متوجه می شوند چه حيله‌ای پشت این جمله خوابیده است و لذا امام خمینی «رحمة الله عليه» با روشنگری خود، رژیم شاه را مجبور کردند که لایحه را پس بگیرد. این یک مثال بود تا ببینید فاطمه علیها السلام به شیعیان واقعی خود چگونه بصیرت و دقت می دهد. باید ببینیم چه می شود که بعضاً مردم ما از این گونه بصیرت‌ها محروم می شوند؟ اصلاً چرا روشنفکران تحصیل کرده غرب، از رضاخان مزدور انگلستان استعمارگر استقبال کردند و وابسته بودن رضاخان را نتوانستند ببینند، حتی شخصی مثل دکتر مصدق شش سال مشاور رضاخان است و تا آخر هم به سلطنت سلسله پهلوی وفادار بود، ولی مرحوم مدرس «رحمة الله عليه» به خوبی از همان اول می بیند که رضاخان مأمور مشخص انگلیس است که به کمک آیرن ساید - مأمور مخفی انگلستان - به ایران و انقلاب مشروطه تحمیل شده است. شهید مدرس «رحمة الله عليه» این بصیرت را با نزدیکی به فرهنگ حضرت زهرا علیها السلام به راحتی به دست آورده است؛ و برعکس، تحصیل کرده‌های ما که همه جا رفته‌اند، ولی از فرهنگ حضرت زهرا علیها السلام فاصله گرفته‌اند، همواره چه خودشان بخواهند، و چه نخواهند از طریق دشمن بازی

خورده‌اند و همواره از خود آگاهی تاریخی زمانه خود محروم بوده‌اند. باز نمونه خود آگاهی تاریخی را در امام خمینی رحمة الله علیه می‌بینید و در مهندس بازرگان نمی‌بینید، چون اسلام مهندس بازرگان، اسلامی نیست که از فرهنگ فاطمه علیها السلام نور گرفته باشد، سراسر کتاب‌های ایشان را ملاحظه کنید، گویا اصلاً فاطمه علیها السلام و موضع‌گیری آن حضرت وجود خارجی نداشته است، نتیجه‌اش هم این می‌شود که وقتی دانشجویان خط امام رحمة الله علیه به سفارتخانه آمریکا در زمان دولت موقت آقای بازرگان حمله می‌کنند، آقای بازرگان استعفا می‌دهد که چرا به سفارتخانه آمریکا حمله کرده‌اید، چون او آمریکا را یک دولت می‌داند، کنار بقیه دولت‌های دنیا، در حالی که دانشجویان ما متوجه توطئه‌های آمریکا زیر پوشش سفارتخانه می‌شوند. چرا دانشجویان خط امامی می‌فهمند این سفارتخانه یک جاسوسخانه است و امثال بازرگان و بنی‌صدر و قطب‌زاده نمی‌فهمند؟ ریشه مسئله را در نزدیکی و دوری به بصیرت فاطمه علیها السلام باید جستجو کرد و هوشیاری خاص آن حضرت که جایگاه هر حادثه‌ای را در متن تاریخ می‌بیند و نه در شعارها و شخصیت‌های آن حادثه.

حضرت زهرا علیها السلام خطر فردایی را در خلافت ابابکر دیدند که وقتی یزید بن معاویه بر سر کار آمد، در حالی که سر حضرت اباعبدالله علیه السلام جلویش بود، گفت:

لَعَبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا حَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
بنی‌هاشم با مُلک و حاکمیت بازی کردند، و گرنه نه خبری از غیب در کار بود و نه وحی‌ای از آسمان نازل شد.

آیا وقتی خلیفه اول با نظر خود حکم صریح خدا را در مورد خالد بن ولید که با همسر مالک بن نویره همبستر شده است، اجراء نمی‌کند؟^{۲۶} و آیا وقتی خلیفه دوم به صراحت می‌گوید: «دو متعه در عهد رسول خدا جاری بود که من آن را نهی می‌کنم و هر کس بدان عمل کرد شکنجه خواهد شد»^{۲۷} و از این طریق در مقابل حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود حق نظر قائل می‌شود، کار به این جا نمی‌کشد که یزید منکر کلّ وّحی شود؟

ریشه حاکمیت یزید

ملاحظه کنید با حضور یزید بر حاکمیت مسلمین، مسیر خلافت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کجا کشید، وقتی بناست بدون هیچ امتیاز معنوی، ابابکر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یزید کافر فاسق هم به خود اجازه می‌دهد این پُست را اشغال کند، و بر ضدّ دین پیامبری سخن بگوید که به اسم همان پیامبر بر سر کار آمده است، چرا چنین شد؟ چون وقتی غیر امام معصوم حاکم بر جامعه شود، یعنی راه‌های ارتباط زمین با آسمان بسته شود دیگر جهت قلب انسان‌های جامعه از طریق حاکمانشان به سوی آسمان معنویت دوخته نمی‌شود، بلکه با تأسی به حاکمان، هر چه بیشتر زمینی خواهند شد و نهایتاً متدینین در فضای چنین اسلامی، کسانی خواهند بود که قالب اسلام را

۲۶ - «تاریخ الخمیس»، ج ۲، ص ۲۳۳ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۲۷ - «سنن بیهقی»، ج ۷، ص ۲۰۶ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۲، ص ۱۷ - قوشچی در شرح

حفظ می کنند، بدون این که اسلام آنها قلب و روح داشته باشد، تا حدی که هر کسی خواست از طریق عبادات خود سیر معنوی انجام دهد، کارش بی معنی خواهد شد، و لذا مورخین می نویسند: «عمر نماز گزار را که با خشوع نماز می گزارد، به اتهام نفاق کتک زد»^{۲۸} چون خود خلیفه هم اسلام را در حد یک صورت می شناسد و هیچ راهی به باطن آن ندارد و آنهایی هم که باطن اسلام را می شناسند، منزوی می شوند، آنهایی که قرآن در معرفی آنها فرموده: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۲۹} یعنی؛ آن قرآن بلندمرتبه‌ای که در کتابی پنهان قرار داده شده است، نمی توانند آن را لمس کنند مگر مطهرون، آری؛ آنهایی هم که راه به باطن قرآن دارند، از مسیر حاکمیت بر جامعه اسلامی به کلی حذف شدند و از این طریق راه‌های آسمان معنویت به سوی بشر بسته شد و در واقع با خلافت ابابکر برای فراموش کردن آسمان، یک زمین جدیدی مقابل انسان‌ها گذاشتند و خواستند مردم تازه مسلمان، آسمان را فراموش کنند و به همین زمین مشغول شوند. کشورگشایی زمان خلیفه دوم نه از آن جهت بود که چشم مردم بقیه کشورها را نیز به سوی آسمان معنویت اسلام بگشاید، بلکه کشف کردن زمین دیگر بود، در مقابل مردم جزیره العرب، تا آسمانی را که اهل البیت علیهم السلام متذکر آن بودند، طلب نکنند و اگر حضرت زهرا علیها السلام پا به میدان نگذارده بودند و معنی «فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِثِّي» را به اثبات نرسانده بود و روشن نشده بود فاطمه علیها السلام پاره‌ای از

۲۸- «راه دشوار هدایت»، دکتر ادريس حسینی - ترجمه الغدير، ج ۱۲، ص ۱۸۵ به بعد.

۲۹- سوره واقعه، آیات ۷۶ تا ۷۹.

رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است، گویا دین محمد صلی الله علیه و آله برای همیشه در گرد و غبار سقیفه دفن می شد.

وقتی حاکمان از باطن قرآن آگاهی ندارند

اجتماعی که از طریق مکتب انبیاء ممارست طولانی با آسمان معنویت ندارد، به راحتی با زنده کردن تعصبات و عادات گذشته، از مسیر دینداری خارج می شود و این است که باید پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی پیشوایی امت را به عهده گیرد که دستی بر زمین و دستی نیز در آسمان داشته باشد و خودش از همه قبیله گرایی ها و عادات من درآوری انسان ها، آزاد بوده و معنی و حقیقت دین را بشناسد، تا بتواند در هر شرایطی ظاهر و باطن دین را حاکم کند و مقهور و منفعل شرایط نگردد، و گرنه اهل دنیا با آداب و رسوم من درآوری، چهره جامعه اسلامی را محجوب و نور خدا را در زیر آداب و رسوم جاهلیت پنهان می دارند و خلیفه ای که دین خدا را صرفاً مجموعه ای از آداب و رسوم می داند، در جایگزینی آداب و رسوم، به جای آداب و رسوم دیگر مقاومتی نخواهد کرد و می بیند خلیفه سوم در اجرای حد الهی بر ولید بن عقبه حاکم بصره که در حالت مستی آمده بود در محراب مسجد و نماز صبح را هم چهار رکعت خوانده بود، طفره می رود تا این که علی رضی الله عنه در یکی از کوچه های مدینه حد خدا را بر او اجرا می کنند و می فرمایند: به خدا قسم! تا زنده ام نمی گذارم حدود الهی تعطیل شود. ۳۰

شیخ مفید در ارشاد آورده است که: عده‌ای نزد خلیفه دوم آمدند و گفتند این خانم شش ماه بعد از ازدواجش فرزند به دنیا آورده است. خلیفه دوم دستور داد او را به حکم زنا سنگسار کنند. خبر را به علی علیه السلام رساندند، حضرت به عمر فرمودند: این چه دستوری است که داده‌ای، مگر در قرآن نداریم؛ «...وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^{۳۱} یعنی؛ شروع حمل فرزند تا از شیر برداشتنش سی ماه خواهد بود؟! و باز مگر نداریم: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»^{۳۲} یعنی؛ بر مادران است که اگر خواستند شیر دادن به فرزند خود را به انتها برسانند، دو سال او را شیر دهند؟! حال اگر دو سال شیر دادن را از مجموع سی ماه حمل و شیردادن کم کنیم، شش ماه می‌ماند، پس چه اشکالی دارد که مادری پس از شش ماه بارداری، فرزند به دنیا آورد؟ خلیفه دوم متقاعد شد و گفت: خدا روزی را نیاورد که ای علی! من باشم و تو نباشی.^{۳۳} آری؛ وقتی خلیفه آن‌طور که باید و شاید از باطن قرآن آگاهی نداشت، ظاهر قرآن را هم درست متوجه نبود، به اسم خلیفه جامعه اسلامی حکم قتل بی‌گناهی را صادر می‌کند. همچنان که در زمان عثمان چنین اتفاقی افتاد و قبلاً عرض شد که عثمان دستور سنگباران آن زن را صادر کرد. وقتی خبر این قضیه را برای علی علیه السلام آوردند، علی علیه السلام به نزد عثمان آمد و احتجاج خود را گفت. عثمان گفت: سوگند به خدا که من به فهم این

۳۱ - سوره احقاف، آیه ۱۵.

۳۲ - سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۳۳ - «ارشاد»، طبع سنگی، ص ۱۱۲ - «بحار الانوار»، طبع کمپانی، ص ۴۸۳.

مطلب نرسیده بودم، اینک بروید و زن را نزد من بازگردانید، چون رفتند، دیدند کارش تمام شده و زیر سنگ‌ها جان داده است. و آن زن در حالی که به سوی محل سنگسار برده می‌شد به خواهرش گفت: ای مهربان خواهر! مطمئن باش من کاملاً عفت خود را حفظ کرده‌ام و هیچ کس جز شوهرم با من آمیزش ننموده است، ولی او را سنگسار کردند و بعداً که آن کودک بزرگ شد، همه اقرار داشتند که کاملاً شبیه پدرش است و مرد هم اقرار کرد آن فرزند من است. آن مرد که نسبت ناروا به زن خود داد، تمام اعضای بدنش پاره‌پاره بر رختخواب ریخت.^{۳۴} و خلیفه زن عقیقه‌ای را سنگسار کرد. این‌ها نمونه‌هایی است از ظلمی که وقتی امام معصوم حاکم نشود، بر مردم می‌رود و عذر خود را عدم علم به کتاب و سنت می‌دانند، ولی آنچه بیش از همه موجب نگرانی است این که به اسم اسلام و به اسم اجرای احکام اسلام، چنین ظلمی جاری می‌شود.

وقتی حاکمان نتوانستند از دین خدا کمک بگیرند، مجبور می‌شوند چیزهایی را به جای ارزش‌های اسلامی جایگزین کنند، چه آن چیزها عربیت باشد، چه ایرانیت؛ نمی‌آیند مستقیم اسلام را حذف کنند، بلکه با جایگزینی‌های ظریف، ذهن‌ها را از اصل اسلام دور می‌کنند و در نتیجه بعد از مدتی مردم نسبت به دستورات اسلام آنچنان بیگانه می‌شوند که اگر بخواهی دستورات اسلام را مطرح کنی، می‌گویند: این حرف‌ها عملی

۳۴ - مَوْطَأً مَالِكًا، با تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی ج ۲ ص ۸۲۵ (نقل از امام‌شناسی ج ۱۱

ص ۲۰۳) المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۸ ص ۲۲۴، سنن کبری ج ۷ ص ۴۴۷، ترجمه الغدیر ج ۱۱

نیست!! یک نفر هم نیست از آن‌ها پرسد: این خرافات من در آوری که به نظر شما عملی است، اولاً: چه شد که عملی شد؟! ثانیاً: چه نتایج حقیقی تا حال برای شما داشته است؟! و همه این‌ها خسارتی است که ملت از جانب حاکمانی می‌بینند که نه معصومند و نه فرهنگ معصوم را می‌شناسند و نه اراده‌ای جهت حاکمیت حکم خدا در جامعه دارند، و حساسیت حضرت زهرا عليها السلام به همین جهت بود که حاکمان غیر معصوم چگونه جامعه را به ورطه هلاکت و پوچی می‌کشاند و بر حاکمیت افکار پراکنده خودشان اصرار می‌ورزند، در حالی که قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «حق و دین خدا به سوی مردم آمد، ولی اکثر آن‌ها از پذیرفتن آن کراهت داشتند، ولی نمی‌شود حق را رها کرد و از هوس‌های مردم پیروی نمود، بلکه برعکس ما به یاد آن‌ها بودیم که حق را برایشان آوردیم و با تأکید بر حق، آن کراهتشان نسبت به حق، از بین می‌رود»؛^{۳۵} یعنی حاکمان باید حق را بشناسند و بر آن تأکید نمایند تا آرام آرام روح جامعه به سوی آن متمایل شود.

حاکمانی که روح و قلب یگانه علی عليه السلام را ندارند، جامعه را با روح متشنج خود، به اضطراب و پراکندگی می‌کشاند، چون خودشان با خدای احد یگانه نشده‌اند تا در استحکام اجرای حکم خدا و توکل بر او باشند و همان استحکام و توکل را در جامعه حاکم کنند و لذا از قدرت ابوسفیان که به شیخ قریش مشهور است، می‌ترسند و برای حفظ حکومت، ابابکر یزید بن ابوسفیان را حاکم شام می‌کند و چون او مُرد، برادرش معاویه را به

جای او گذاردند، با این که خلیفه دوم بارها نظر به معاویه می کرد و می گفت: «هَذَا كِسْرَى الْعَرَبِ» یعنی؛ این پادشاه عرب خواهد بود و خلافت را به سلطنت تبدیل می کند،^{۳۶} ولی همین خلیفه دوم نیز او را ابقاء کرد و پس از معاویه، پسرش یزید شرا بخوار میمون باز، حاکم جهان اسلام شد و بدین شکل جهان اسلام هزارماه گرفتار بنی امیه گردید، به جهت یک انحراف که در صدر اسلام پدید آمد و معلوم است که حضرت زهرا علیها السلام همه این انحراف ها را در جریان پدید آمده توسط سقیفه می دید، اشک های آن حضرت خبر از فاجعه بزرگی می داد که سال های متمادی طول می کشد تا جبران گردد.

فکر می کنم این که امامان معصوم علیهم السلام در زیارت حضرت زهرا علیها السلام، در سلام به فاطمه علیها السلام روی صفت «صبر» او دست می گذارند، نکته دقیقی به همراه دارد، چون فهمیدن چنین فاجعه بزرگی اگر همراه با صبر خاصی نباشد، معلوم نیست چه خطراتی را برای فاطمه علیها السلام به همراه خواهد داشت. در سلام به حضرت علیها السلام به ما آموخته اند که بگوییم:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَمْتَحَنَةُ امْتَحَنِكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ

لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً» سلام بر تو ای بانویی که خالق تو قبل از این که تو را خلق کند، تو را امتحان کرد و تو را نسبت به آن امتحان، صابر و بردبار دید. لذا یا باید خداوند آن شعور را به حضرت زهرا علیها السلام نمی داد تا نفهمد اسلام بزرگ چگونه با حذف علی علیه السلام به چنین خطر بزرگی گرفتار

۳۶ - «العقد الفريد»، ج ۳، ص ۳۶۵ - «نثر الدر»، ج ۲، ص ۶۱.

می‌شود و یا باید صبر او را قبل از خلقت می‌آزمود، چون چنین شعوری، بدون صبیری بزرگ، فاطمه علیها السلام را از پا درمی‌آورد.

فاطمه علیها السلام در گذرگاه تاریخ

سوز فاطمه علیها السلام از آن بود که چگونه این همه خوبی را نادیده می‌گیرند و عملاً به اسلام پشت می‌کنند، ولی شکیبایی او نیز بدان جهت بود که می‌دانست آن‌ها به هدفی که دارند نمی‌رسند. اگر دیروز خلیفه سخنان فاطمه علیها السلام را به هیچ گرفت، فاطمه علیها السلام خوب می‌دانست که با ایراد این خطبه، عملاً در آینده تاریخ ایستاده است و به ملت‌ها نهیب می‌زند که مواظب باشید میل‌هایتان آنچنان سرگردان نگردد که به حکومتی غیر از حکومت حق و عدل قانع شوید.

فاطمه علیها السلام بذر مبارزه‌ای را در فرهنگ بشری پاشید که هدفش قراردادادن حاکمیت بر محور حق و عدل است و نه سود و ظلم. اگر سخنان فاطمه علیها السلام پذیرفته شده بود، امروز جهان اسلام با این همه تفرقه و دوگانگی روبه‌رو نبود که هر قطعه از آن را حاکمی خودفروخته تصاحب کرده و تمام تلاش و مأموریتش آن است که ملت اسلام کمر راست نکند.

آیا این همه مشکلات جهان اسلام از اسلام عزیز است و یا از دوری از اسلام؟! آیا دوری از اسلام نتیجه همان انحراف اولیه نیست که فاطمه علیها السلام نسبت به آن هشدارباش داد؟! آیا اگر جامعه دیروز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز امروز، با حساسیتی که حضرت زهرا علیها السلام به یادگار گذارد، از خود حساسیت نشان می‌داد، امروز سرنوشت ملت اسلام چنین

بود که هست؟! و اگر در انقلاب اسلامی حساسیت فاطمه علیها السلام خاموش شود، فردا چه خواهد شد؟!

مرور زمان نمی‌تواند با سخنان حضرت زهرا علیها السلام مقابله کند و آن‌ها را در خود دفن نماید، بلکه برعکس؛ هر روز بیشتر و بهتر از دیروز، نطق فاطمه علیها السلام به گونه‌ای عمیق به گوش‌ها خواهد رسید و بدین گونه او در همه تاریخ قدم گذارد و بیم‌دهنده‌ای شد تا خفتگان همواره بعد از هر انقلابی نسبت به انحراف انقلاب و بی‌ثمر شدن آن، بیدار بمانند.

اگر حضرت زهرا علیها السلام در آخرین جمله از خطبه‌شان با تأسی به همه پیامبران تاریخ نفرموده بود: «شما هر چه می‌توانید انجام دهید، ما هم آنچه می‌توانیم انجام خواهیم داد، و شما منتظر نتایج کار خود باشید، ما هم منتظر نتایج کار خود خواهیم بود». «فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»؛ آری اگر چنین جمله‌ای نفرموده بود، ما هم در مقابل جریان حاکمیت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخنان را بر زبان نمی‌آوردیم و جرأت چنین تحلیلی را به خود نمی‌دادیم.

و اگر در جواب ام‌سلمه که در عیادت و احوال‌پرسی از حضرت نفرموده بود: «أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدِ النَّبِيَّ وَ ظَلَمَ الْوَصِيَّ»؛^{۳۷} ای ام‌سلمه! در حالی صبح کردم که بین دو غم قرار دارم؛ حزن رحلت نبی و ظلم به وصی او!! ما نیز نباید سخنی می‌گفتیم، ولی وقتی از کلمات فاطمه علیها السلام فهمیدیم؛ آن‌هایی که خواهان مقام خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، خلافت را ضایع و تباه ساختند و مسیر بشر را از عالم معنا به سوی

عالم خاک تغییر دادند، علت سیاه‌روزی امروز جهان اسلام را فهمیدیم و راه نجات از آن را نیز از فاطمه علیها السلام آموختیم و معنی فدک خواستن آن حضرت را نیز شناختیم و از این طریق با جوانان جهان اسلام - اعم از سنی و شیعه - به درد و دل نشستیم، تا هم مشکل دیروز جهان اسلام را بشناسیم و هم راه نجات فردای جهان اسلام را پیدا کنیم.

مهدی عباسی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام خواست که حدّ فدک را معین بفرماید تا آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. حضرت هم حدّ فدک را همه جهان اسلام تعیین کردند که حدّ اول آن عدن، و حدّ دوم آن سمرقند، و حدّ سوم آن ساحل دریا تا ارمنستان بود.^{۳۸} یعنی؛ فدک، اسلام است و آنهایی که فدک را از دست اهل‌البیت خارج کردند، عملاً اسلام را از دست آنها خارج نمودند و فهمیدیم تأکید فاطمه علیها السلام بر برگرداندن فدک، تأکید بر برگرداندن اسلام است از دست کسانی که نباید خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند و گرنه آن که نظر به آسمان‌های غیب دارد، کلّ زمین را می‌خواهد چه کند، چه رسد به قطعه‌ای از آن را.^{۳۹}

۳۸ - «بحارالانوار»، ج ۴۸، ص ۱۵۶.

۳۹ - در مورد موضوع فدک و این که حضرت زهرا علیها السلام با طرح موضوع فدک چه برنامه‌ای را در پیش داشتند، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نکته ظریفی را مطرح می‌کند. می‌گوید: از علی‌بن‌فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم؛ آیا فاطمه راست می‌گفت که فدک مربوط به اوست؟ گفت: آری. گفتم: اگر راست می‌گفت چرا فدک را به او برگرداندند؟ وی با لبخندی پاسخ داد: اگر آن روز فدک را به او می‌داد، فردا خلافت شوهر خود را ادعا می‌کرد و ابابکر هم نمی‌توانست سخن وی را نپذیرد، چون قبول کرده بود که دختر پیامبر هر چه می‌گوید راست است (شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴).

معنی انتظار فاطمه علیها السلام

دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خطر را گوشزد کرد و راه حل را نشان داد و رفت - سلام و صلوات خدا بر او باد - و در نهایت فرمود: «وَأَنْتَظِرُونَ إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»؛ یعنی هم شما منتظر باشید و بدانید با سقوط برنامه هایتان روبه رو می شوید و هم ما منتظر خواهیم بود تا صبح طلوع کند.

حال اگر ما خود را در جبهه فاطمه علیها السلام قرار دهیم، خود را وارد «عالم انتظار» کرده ایم و چشم هایمان را بر افق معنوی دوخته ایم که حتی امروز تصوّر کاملی از آن نخواهیم داشت، ولی اگر با قرار گرفتن در ساحت دیانت و معنویت، به شکوفایی آزادی راستین و عدالت اجتماعی و تحقق حاکمیت حکم خدا در تمام ابعاد زندگی، بپردازیم، می توانیم امروز به شکل گیری صورت ناقص و نسبی جامعه معنوی دست یابیم و همچنان در انتظار که «افضل اعمال امت» است، باقی بمانیم.

جمله «إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»؛ که حضرت زهرا علیها السلام مطرح می کنند، به این معنی است که حاکمیت سیاه دنیامداران، تمام افق آینده زندگی را پر نکرده است و آینده آبستن شرایطی است، غیر از آنچه حاکمیت های غیرالهی برای آینده ترسیم می کنند.

باید چشم در افق معنویت دوخت تا سیاه کاری امروزین سیاه کاران، همه ساحات روح ما را اشغال نکند و همراه با فاطمه علیها السلام ببینیم که «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ حاکمیت ظلم، آینده ندارد، و طبق همین سنت بود که پس از چندی به علی علیه السلام رجوع شد و جمعیت دور او را پوشاند ولی باز او را شهید کردند و حجاب ظلمانی معاویه فکر

کرد دیگر همه چیز به کام او خواهد بود، ولی پس از چندی به امام صادق علیه السلام رجوع شد و چهارهزار دانشمند از جهان اسلام - اعم از شیعه و سنی - از سرتاسر عالم به سوی آن حضرت آمدند و این بار سخنان علی علیه السلام را از زبان امام صادق علیه السلام شنیدند و جهان اسلام، خواسته یا ناخواسته از طریق نور اهل البیت، به یک نحو از حیات معنوی دست یافت، ولی باز ظلمات بنی عباس خواست این نور را خاموش کند، اما همین سلسله بنی عباس مجبور می شود امام رضا علیه السلام را به عنوان ولیعهد جهان اسلام مطرح کند، درست است که آن‌ها حيله کردند، ولی متوجه باش چرا نمی توانند این نور را خاموش کنند!! و بالأخره در دل حاکمیت عثمانیان، حکومت شیعه با ظهور سلسله صفویه پا گرفت. درست است که حاکمان صفوی آنچنان که باید و شاید مطلوب نبودند، ولی متوجه باش که نور غدیر از دل همین حادثه‌ها همچنان به جلو آمد و لایه‌های تاریخ را درنوردید و در نهایت به انقلاب اسلامی رسید!! آری؛ اگر در زمان صفویه، این پادشاه است که باید به امثال «گرکی‌ها» و «شیخ‌بهایی‌ها» اجازه دهد تا فقه شیعه را حاکم کنند، ولی در انقلاب اسلامی این فقیه است که حکم ریاست جمهور را تنفیذ می کند و به او اجازه می‌دهد تا کشور را اداره نماید، و بدین شکل آن نور، لایه‌های تاریخ را درمی‌نوردد و جلو می‌آید، تا به ظهور نهایی خود برسد و حضرت مهدی علیه السلام ندا سردهد که «وَفِي آيَاتِنَا رَسُولٌ لِّ اللَّهِ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ یعنی؛ من خط خود را در روش دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌جویم که بهترین روش است و این است معنی

«وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»؛ و معنی قرار گرفتن در مسیری که آن مسیر، کوشش و ماندنی است و نتیجه نهایی اش حتماً ظهور حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام خواهد بود. «إن شاء الله»

سخنی با برادران اهل سنت

در آخر شرح این خطبه بنده سخنی با برادران اهل سنت دارم و آن این که: در جوامع روایی اهل سنت به تواتر داریم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بدون این که امامی بالای سرش باشد بمیرد، به حال جاهلیت مرده است».^{۴۱}

پس لازمه مسلمانی، داشتن امام است؛ با توجه به این که حضرت فاطمه علیها السلام - که به حکم قرآن از هر گناهی منزّه است و به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله از خشمش به خشم می آیند و با رضایتش، خوشنود می شوند - در حالی از دنیا رفت که بیعت ابابکر را بر عهده نداشت و علی علیه السلام نیز به مدت شش ماه تا وقتی فاطمه علیها السلام زنده بود^{۴۲} از بیعت با خلیفه خودداری نمود و در صحیح مسلم و صحیح بخاری هست که: «مردم تا فاطمه زنده بود برای علی احترام قائل بودند، اما چون فاطمه در گذشت رابطه مردم با علی تیره گشت».^{۴۳}

۴۱ - «مجمع الزوائد»، ج ۵، ص ۲۲۴ و ۲۲۵ (در ترجمه جلد ۲۰ الغدير ص ۲۴۴ به بعد روایات آمده).

۴۲ - بنا به تاریخ مورد قبول اهل سنت

۴۳ - «صحیح بخاری»، کتاب مغازی، ج ۶، ص ۱۹۷ و «صحیح مسلم»، کتاب جهاد، ج ۵، ص ۱۵۴، نقل از «ترجمه الغدير» ج ۲۰، ص ۲۶۴

قرطبی در «الْمُفَهَّم» می نویسد: «مردم در دوره زندگی فاطمه به احترام او به علی احترام می گذاردند، چون فاطمه پاره‌ای از جان رسول خدا بود و علی همسر و عهده‌دار زندگی فاطمه. اما وقتی فاطمه رحلت کرد، تا آن وقت علی با ابابکر بیعت نکرده بود، مردم آن احترام را فرو گذاشتند و مانعی ندیدند که او را وادار به قبول تصمیم عمومی سازند و نگذارند وحدتشان به هم بخورد».

در این جا سه احتمال بیش نیست؛ یا این که فاطمه علیها السلام به وظیفه خود عمل نکرده و باید با خلیفه وقت بیعت می کرد و نکرد. یا این که آن احادیث که می گوید فاطمه علیها السلام با ابابکر بیعت نکرد، صحیح نیست، در حالی که شیعه و سنی در صحت آن اتفاق نظر دارند. و یا این که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام خلافت ابابکر را به رسمیت نمی شناخته و با علی علیه السلام هم عقیده بوده است. حال که دو فرض قبلی نمی تواند درست باشد، پس نتیجه می گیریم فاطمه علیها السلام که ملاک رضایت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است، خلافت ابابکر برایش پذیرفته نیست و هر مسلمانی که قائل به جایگاه فاطمه علیها السلام است که رضایت او رضایت خدا است باید در موضع آن حضرت باشد، آیا باز هم برای شیعیان ملامتی هست و یا آن برادران عزیز باید در موضع خود تجدید نظر کنند؟

به لطف خدا جهان آینده از آن فاطمه علیها السلام است و شیعه تنها مکتب آینده دار جهان است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

شرح خطبہ حضرت فاطمہ ؑ با زنان مهاجر و
انصار

فاطمه عليها السلام عامل شکستن جوّ خفقان سقیفه سازان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمَّتَحَنَّةُ امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً﴾

سلام بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام! ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان شکستنا خواهی بود.

حضرت زهرا علیها السلام در خطبه تاریخی شان در مسجد مدینه در مقابل بعضی از سران مدینه، مسائلی را مطرح فرمودند که می توان گفت تا قیامت ما می توانیم از مطالب آن، در راستای تحلیل مسائل اجتماعی خود، بهره بگیریم که بحمدالله تا حدی مسائلی در شرح آن خطبه مطرح شد.

حال حضرت در جبهه ای دیگر و با مخاطبانی دیگر فرصت را غنیمت شمرده اند و نکات ماندنی دیگری را مطرح می کنند که بسیار روشنگر و بیدارکننده است و ما امیدواریم با طرح سخنان آن حضرت در این خطبه کوتاه، جوانان کشورهای اسلامی - اعم از شیعه و سنی - بتوانند نسبت به وقایع صدر اسلام یک بازخوانی جدیدی انجام دهند تا به لطف الهی شاهد به صحنه آمدن اسلام تأثیرگذار در جهان اهل سنت - به جای اسلام منفعل

امروزی - باشیم، اسلامی که فاطمه علیها السلام می شناسد و تلاش می کند مورد فراموشی قرار نگیرد تا مسلمانان را به اوج کمال معنوی و عزت اجتماعی سوق دهد.

آنچه در ابتدا باید مورد توجه قرار گیرد و همین موجب امیدواری ما نسبت به آینده جهان اسلام است، شخصیت و قداست پذیرفته شده حضرت زهرا علیها السلام در جهان اسلام است. جهت روشن شدن این امر به عنوان نمونه چند روایت از متون مورد قبول اهل سنت درباره حضرت فاطمه علیها السلام به شرح زیر می آوریم:

۱- از عایشه نقل است که می گفت: راستگوتر از فاطمه کسی را

ندیدم.^۲

۲- شیخ سلیمان حنفی قندوزی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خَيْرُ رَجَالِكُمْ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ خَيْرُ شَبَابِكُمُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ خَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ»^۳ یعنی؛ بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است.

۲ - «حلیة الاولیاء»، ج ۲، ص ۴۲ - «الاستیعاب»، ج ۲، ص ۷۵۱.

۳ - «مودة القری».

۳- از بسیاری صحابه نقل است که؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا فاطمةُ إِنَّ اللَّهَ يَعْضِبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^۴ یعنی؛ ای فاطمه! خداوند با غضب تو غضبناک و با رضایت تو راضی می شود.

۴- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «فاطمه پاره‌ای از من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده». ^۵ ابن حجر بر اساس این حدیث گفته: از این حدیث باید استدلال کرد که اگر آزار کسی آزار پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، آزار او حرام است، پس هر کس رفتاری از او سرزند که فاطمه عليها السلام را آزار رساند به گواهی این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داده و چیزی سهمناک‌تر از این نیست که با آزار فرزندان زهرا عليها السلام خود وی را آزار دهند و مکافات این اعمال هر چه زودتر در دنیا داده خواهد شد و البته کیفر آخرت سخت‌تر است.

پس ملاحظه می فرمایید که سخنان فاطمه عليها السلام جهت بازبینی وقایع صدر اسلام برای کلیه مسلمانان یک حجت بی انکار و قابل پذیرش است و این است که می توان از طریق آن حضرت جهان اسلام را از ضعف‌ها و گرفتاری‌هایی که نصیبش شده نجات داد و در راستای همین شخصیت انکار ناپذیر صدیقه طاهره عليها السلام بود که علی علیه السلام آن حضرت را پس از

۴ - ابونعیم اصفهانی در فضائل الصحابه و بسیاری از صحابه آن را نقل کرده‌اند، به ترجمه الغدیر ج ۵ ص ۳۰۲ رجوع فرمایید.
۵ - مرحوم امینی «رحمة الله علیه» در ترجمه الغدیر جلد ۱۴ ص ۱۰۶ تا ۱۱۱ سند این حدیث را در ۵۹ مرجع از اهل سنت بر می شمارد.

جریان سقیفه بر در خانه اهل مدینه برد تا آن حضرت حجت را در اثبات حقانیت علی علیه السلام تمام کند.

شرایط تاریخی ایراد خطبه

تاریخ می گوید بعد از اقداماتی که حضرت صدیقه کبری علیها السلام جهت روشن شدن انحراف توسط جریان سقیفه انجام دادند و توهین هایی که از خلیفه اول شنیدند و ضربه ای که با برنامه ریزی خلیفه دوم به ایشان رسید، بیمار شدند^۱ و فضای مدینه در جریان موقعیت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، مردم مدینه متوجه شدند فاطمه علیها السلام عدم رضایت خود را از ابابکر و عمر اعلام کرده و نیز به جهت برخوردی که با او کرده اند، بیمار شده است،

۶- ما در شرایط تاریخی سخت آن زمان انتظار نداریم مورخین اهل سنت آنچه را که نسبت به فاطمه علیها السلام واقع شده بالصراحه بنویسند، ولی به همان اندازه ناقص هم که اشاره کرده اند خواننده را متوجه اصل قضیه می نماید. به عنوان مثال: ابن ابی الحدید در ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۱۹ شرح نهج البلاغه پس از ذکر سند می گوید: ابابکر به دنبال علی فرستاد و از او بیعت خواست و علی بیعت نکرد، و با عمر شعله ای از آتش بود، فاطمه عمر را در درب خانه خود دید و گفت: «يَا أَيُّهَا الْخَطَّابُ! أَتُرَاكَ مُحْرَقًا عَلَيَّ يَا بَنِي؟ قَالَ نَعَمْ، وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهٖ أَبُوكَ وَ جَاءَ عَلَيَّ قَبَايِعَ» یعنی؛ ای پسر خطاب! می بینم که می خواهی خانه مرا آتش بزنی؟ گفت: و این آتش زدن در آنچه پدر تو آورده استوارتر است، و علی آمد و بیعت کرد.

و نیز ابراهیم بن سعید ثقفی با طرح سند روایت می گوید: «وَاللَّهِ مَا بَاعَ عَلِيٌّ حَتَّى رَأَى الدُّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ» یعنی؛ به خدا سوگند علی بیعت نکرد مگر این که دید دود داخل خانه شد (امام شناسی از آیت الله حسینی تهرانی ج ۱۰ ص ۳۹۵).

و نیز عبدالفتاح عبدالمقصود در ج ۱ کتاب امام علی علیه السلام ص ۳۴۳ می نویسد: فاطمه به سلمی گفت: «بستر مرا در وسط خانه بگستران» و در ادامه گفت: «در این ساعت روح از بدنم مفارقت می کند، شستشو کرده ام، دیگر کسی بازوی مرا برهنه نسازد».

لذا زنان سران حاکم که در آن حال حکومت را به دست گرفته‌اند و یا به نحوی در حاکمیت شریک شده‌اند - اعم از مهاجرین و انصار - تصمیم گرفتند برای شکستن این جو به عیادت حضرت زهرا علیها السلام بروند، حضرت که بنا داشتند کسی را نپذیرند و بهانه‌ای به دست کسی ندهند،^۷ شرایط را مغتنم شمردند و چون متوجه بودند گروهی که به ملاقات آمده‌اند می‌توانند خودشان صدایی جهت خبر اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام در بین جامعه و تاریخ باشند، آن‌ها را پذیرفتند و با اولین سخنی که آن‌ها شروع کردند، صدای اعتراض خود را نمایاند، به این قرار که آن‌ها عرض کردند: ای دختر رسول خدا! حالتان چطور است؟ حضرت پس از حمد خدا و صلوات بر پدر بزرگوارشان، در جواب فرمودند: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ» یعنی؛ طوری صبح کردم که به خدا سوگند نسبت به دنیای شما خیلی بی‌میل و نسبت به مردان شما بسیار غضبناکم. سپس شروع کردند به کالبد شکافی جریان انحرافی پیش آمده و پیش‌بینی نتایج شومی که در پی آن به جامعه اسلامی می‌رسد.

۷ - در این که حضرت زهرا علیها السلام به جهت اعتراض به وضع موجود به صرف عیادت، کسی را نمی‌پذیرفتند مگر برای این که هدف خود را دنبال کنند در کتاب استیعاب ج ۲ ص ۷۷۲ و در ترجمه الغدیر ج ۱۴ ص ۱۰۰ داریم: فاطمه علیها السلام اجازه نداد عایشه دختر ابابکر به او درآید و چون خواست وارد شود، اسماء جلو او را گرفت، او به ابابکر شکایت کرد و گفت: این زن خنعمی میان ما و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع می‌شود، پس ابابکر بر در خانه ایستاد و گفت: اسماء! چه چیز تو را بر آن داشت که نگذاری زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند و برای فاطمه علیها السلام هودج عروسان را درست کرده‌ای؟ اسماء گفت: او خودش به من دستور داده هیچ کس را به خانه او راه ندهم و چنین چیزی برای او بسازم.

کالبدشکافی حادثه

به بیان دیگر حضرت می خواهند بفرمایند پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرایطی فراهم نشده که یک انسان متدین که رضایتش نشانه رضایت خدا است، بتواند آن را بپذیرد و شرایط موجود آن چنان نیست که انسان‌ها بتوانند به مقصد خلقت خود، یعنی بندگی خدا دست یابند.

عزیزان باید عنایت داشته باشند که سخنان دختر رسول خدا علیها السلام دارای پیام تاریخی است. بعضی از گویندگان محترم در فضایی این جملات را مطرح می کنند که نتیجه سوء به بار می آورد، گویا حضرت زهرا علیها السلام در حین ایراد سخنان، یک انسان دل‌مرده و شکست‌خورده‌ای است که دارد در مقابل زنان مهاجر و انصار که به عیادتشان آمده‌اند، ناله و افغان سر می دهند، در حالی که فضای سخن، فضای اعتراض و روشنگری و احساس مسئولیت نسبت به آینده اسلام است. ایشان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس می کند باید اسلام را از بحرانی که پیش آمده به سلامت حفظ کند و به جلو ببرد. حضرت زهرا علیها السلام می خواهند بفرمایند آن شرایطی که با حضور مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایه ریزی شد که می تواند انسان خاکی را تا اوج افلاک بالا ببرد و با روی کار آمدن علی علیه السلام ادامه می یافت با عدول از علی علیه السلام از میان رفت، تا آیندگان بفهمند به خودی خود اسلام کارآیی لازم را برای رشد انسان و اصلاح اجتماع انسان‌ها دارد، منتها اگر از مسیر اصلی خود منحرف نشود. اگر فردا در جامعه اسلامی با انسان‌های سطحی و جامعه بحران‌زده روبه‌رو شدید، ریشه آن را درست بشناسید و آن را به ذات اسلام نسبت ندهید. و چه کسی غیر از حضرت زهرا علیها السلام با

آن شخصیت مورد احترام جامعه اسلامی می تواند این نکته را گوشزد کند؟

پس از آن که حضرت فرمود: «قَالِيَةَ لِرِجَالِكُنَّ» یعنی؛ نسبت به عملی که مردان شما به بار آوردند غضبناکم، فرمود: «لَفَطُّهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ» یعنی؛ بعد از آن که آن‌ها را بررسی و مززه‌شان کردم، از دهان بیرونشان انداختم.

ملاحظه کنید حضرت در بستر بیماری چگونه سخن می گوید و چگونه وضع موجود را برای آیندگان تحلیل و ترسیم می نماید. می فرماید: از مردان شما انتظاراتی داشتم، امکان انجام کاری بزرگ را در آن‌ها می دیدم، ولی در عمل امتحان بدی دادند و آنچه را خداوند بر عهده‌شان گذارده بود و آن‌ها هم می توانستند انجام دهند و با دفاع از حق من در مقابل غضب حاکمیت ایستادگی کنند، رها کردند.

«وَسَأَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ»؛ و چون در حالاتشان تعمق ورزیدم و آن‌ها را بررسی کردم، آن‌ها را نامناسب و بد دیدم.

چون آن‌ها در پایه‌ریزی دین اسلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کمک کردند، ولی حالا که او رحلت فرموده، در نگهداری آن مکتب کوتاهی می کنند و عملاً در موقعیتی هستند که به نابودی زحمات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و تلاش‌های خودشان دامن می زنند. حالا که وقت حفظ اسلام توسط مبارزان است و خط حفظ اسلام هم کاملاً روشن است، بازیچه سیاست‌بازان شده‌اند. به عنوان مثال؛ شما می بینید بعضی از رزمندگان دفاع مقدس هشت ساله بعد از آن همه تلاش و ایثار، عملاً خودشان کارگزاران

شیخون فرهنگی شده‌اند، درست از آن‌هایی که انتظار می‌رفت در مقابل این تهاجم فرهنگی غرب بایستند، می‌بینید عامل تهاجم فرهنگی شدند و این جای نگرانی بسیار زیادی دارد.

با رحلت پیامبر اکرم ص یک کودتای سیاسی در سقیفه توسط یک جریان قلیل پیش آمد، و نیروهای اسلامی که باید آن را می‌شناختند و با آن مقابله می‌کردند خودشان طعمه کودتا شدند. حضرت زهرا ع می‌فرماید: این کار آن‌ها مورد تنفر من شد، تا دیروز برای حفظ اسلام ایستادگی کردند، سختی‌های شعبابی طالب در مکه و فشارهای کندن خندق و مشکلات جنگ بدر و احد را به خوبی پشت سر گذاشتند، حالا که وقت هوشیاری و بصیرت و دفاع از اسلام است و شمشیرهایشان باید در چنین موقعیتی، نتیجه نهایی را به صحنه بیاورد، مات و حیران بازیچه سیاست‌بازان شده‌اند، گویا اصلاً شمشیرزدن و مبارزه کردن در راه اسلام را فراموش کرده‌اند، چون بصیرتی که باید می‌داشتند را از دست داده‌اند.

زشتی‌کندی شمشیرها

در ادامه می‌فرمایند: «فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ»؛ یعنی چه زشت است کندی شمشیرها.

چون حالا جای کوتاه آمدن نیست، چرا روحیه انقلابی و مبارز بودن را فرو نشانند؟! این‌ها که به خوبی می‌دانند مسیر صحیح اسلام کدام است، چرا در دفاع از آن کوتاه می‌آیند؟! این‌جا وقت کندی شمشیرها نیست، این‌جا وقت دفاع جانانه است، دشمن مدّت‌ها منتظر رحلت رسول خدا ص

بود تا نقشه‌هایش را عملی کند و اگر شما همچنان شمشیرهای خود را بران و آماده داشتید، آن نقشه‌ها عملی نمی‌شد. اگر آن‌ها می‌دیدند یاران اسلام، شمشیر به دست پشت علی علیه السلام هستند، خیلی‌ها عقب‌نشینی می‌کردند و کار به این جا نمی‌کشید که حاکمیتی به نام اسلام به صحنه بیاید که هدف اصلی‌اش اسلام نیست. همیشه دشمن امیدش به بیرون رفتن نیروهای انقلاب از مواضع انقلابی‌شان است، همین که شعارها و شمشیرها گُند شد، تهاجم سیاسی، فرهنگی شروع می‌شود. آن‌هایی که در ابتدا به یاری اسلام و انقلاب آمدند، انتظار بود و هست مواظب باشند در دامی که دشمن برای آن‌ها گسترانده فرو نیفتند و در دفاع از انقلاب، حیران و سرگردان گردند. یک روز انقلابی بودن و یک روز طعمه بازی دشمن انقلاب و اسلام شدن، پدیده خطرناکی است و چنین موضع‌گیری‌هایی خبر از آن می‌دهد که این نوع مسلمانان نه بصیرت لازم جهت فهم انحراف را دارند و نه از کسانی که ملاک‌های تشخیص حق از باطل‌اند، درست پیروی می‌کنند، به عبارتی؛ نه خود بصیرند و نه بصیر شناس.

می‌گویند: شخصی سه پسر داشت؛ یکی تماماً انسان راستگویی بود و دیگری تماماً دروغ می‌گفت و سومی گاهی راست می‌گفت و گاهی دروغ، به اولی دعا می‌کرد و برای دومی هم از خدا طلب هدایت می‌نمود، ولی به سومی نفرین می‌کرد، چون معلوم نبود چه موقع راست می‌گوید و چه موقع دروغ. حالا قصه بعضی از مسلمانان و انقلابیون از دسته سوم است، گاهی با دشمن‌اند و به راحتی دشمن از آن‌ها نردبان صعود برای خودش می‌سازد و گاهی هم انقلابی هستند. فاطمه عليها السلام از دشمنان انتظار

نداشت، ولی از این‌هایی که سوابق انقلابی داشتند نگران و گله‌مند است، چون کسی که ضد انقلاب است، از ابتدا جایگاهش مشخص است، ولی کسانی که مدعی طرفداری از اسلام و انقلاب هستند، چرا با مواضعی که می‌گیرند وسیله امیدواری و حاکمیت دشمن می‌شوند.

فردای روزی که با آن وضع فجیع حضرت علی علیه السلام را به مسجد بردند و از او بیعت گرفتند، گروهی از مهاجر و انصار به سوی امام آمدند و گفتند: به خدا سوگند تو امیر مؤمنانی و برای خلافت از همه شایسته‌تری، ما آماده‌جان‌فشانی برای تو هستیم. امام فرمودند: فردا صبح همگان با سرهای تراشیده در بیرون مدینه حاضر شوید. آن‌ها پذیرفتند و متفرق شدند و فردا که امام به میعاد رفت، جز سلمان و ابوذر و مقداد که با سرهای تراشیده آمده بودند، کسی را نیافت. آن سه نفر پس از بدرقه امام بازگشتند.^۸ از این حادثه به این نکته پی می‌بریم که طرفدارانی که فقط ادعا می‌کردند و در وقت عمل به میدان نمی‌آمدند، زیاد بوده‌اند.

و فاطمه علیها السلام ادامه دادند: «وَاللَّعْبَ بَعْدَ الْجَدِّ»؛ یعنی چه زشت است سستی مردان شما پس از تلاش و کوششی که داشتند.

ابتدا به میدان آمدند و مبارزه را شروع کردند و اسلام را به جاهایی رساندند ولی یک مرتبه در چنین بحران بزرگی، پشت اسلام را خالی کرده و رهبر اصلی اسلام را در میدان حوادث رها نموده و نظاره‌گر توطئه سقیفه‌سازان شده‌اند و در نتیجه به خانه‌نشینی علی علیه السلام راضی گشته‌اند،

۸ - «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۱۱۶، نقل از کتاب «اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده»،

آری؛ چه زشت است کندی شمشیرها و سستی‌ها بعد از تلاش‌های اولیه، چون موجب بی‌پناه‌شدن اسلام توسط کسانی می‌شود که زمانی پناه اسلام بودند و اسلام روی آن‌ها حساب کرده بود. در ادامه می‌فرمایند:

«وَقَرَعِ الصَّفَاةَ وَصَدْعِ الْقَنَاطَةِ» یعنی؛ چه زشت است سر بر سنگ خارا زدن و چه زشت است شکاف برداشتن نیزه‌ها.

می‌فرماید شما با این سستی‌ها سر خود را بر سنگ کوبیدید و تمام هویت خود را خرد کردید، چون مجاهد راه خدا بودن خصوصیات مخصوص به خود را دارد و باید در عهدی که در این راه با خدا بسته است تا آخر پایدار بماند. چرا که آنچه کار را نتیجه‌بخش می‌کند، صبر و پایداری در مبارزه است، و گرنه هر آدم احساساتی ممکن است بر اساس تحریک احساساتش چند روزی به میدان بیاید، ولی کسی را مجاهد فی سبیل الله می‌گویند که خود را تا غلطیدن در خون خود برای دفاع از اسلام، آماده کرده است و چنین شخصی تمام ابعاد این راه را می‌شناسد و سختی‌ها و فشارهای این راه را، قبل از روبه‌رو شدن با آن‌ها، بر جان خود خریده است. به اصطلاح فیلسوفان «علت مُحَلِّثَه»، همان علت مُبْقِیَه است؛ یعنی همان انگیزه‌ای که اسلام را به میدان آورد، می‌تواند آن را پایدار و باقی بگرداند و با نیزه‌های شکاف‌برداشته نمی‌توان اسلام را ادامه داد و با سرهای به سنگ خورده و پشیمان از مبارزه نمی‌توان سابقه درخشان دفاع از اسلام و انقلاب را برای خود حفظ کرد، آنچنان سستی می‌کنند که در اثر آن، شرایطی فراهم می‌آید تا دشمنان کاندیداهای خود را بر جامعه تحمیل کنند.

عوامل اضمحلال جامعه

«وَ خَطَلَ الْأَرَاءِ، وَ زَلَلَ الْأَهْوَاءِ»؛ یعنی چه زشت است فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها.

می‌فرماید: دو چیز است که جامعه اسلامی را مضمحل می‌کند؛ یکی عقاید و اندیشه‌های فاسد و دیگری میل‌های منحرف. عقیده سالم، انسان را متوجه واقعیات در تمام مراتب هستی می‌کند. عقیده سالم نه از زمین غافل است و نه از آسمان، می‌فهمد در عالم وجود چه امکاناتی هست، نه به امکانات زمین بیش از حد امیدوار است و نه از مدد‌های آسمان غافل و لذا اگر از امکانات زمین هم استفاده کند - که باید بکند - بیشتر به مدد‌های معنوی امیدوار است. عقیده سالم، انسان را امیدوار و پایدار نگه می‌دارد و لذا با کمترین امکانات، امید ادامه حیات دارد. یک وقت شما متوجه‌اید که برای احیاء اقتصاد جامعه به امید خدا باید خودتان همت کنید و حاضرید نان خالی بخورید ولی به غیر مسلمانان امید نداشته باشید، این فکر و فرهنگی است که شهید رجایی را پروراند و این شرایطی است که مردم حاضرند حتی با دست خود و بدون داس، گندم درو کنند و به امید خدا آینده کشور را بسازند، و انصافاً در دوران شهید رجایی بسیاری از مشکلات مردم مرتفع شد و امید به آینده، سراسر کشور را گرفت. فرهنگ دیگری هم هست که می‌گوید: چرا به خودمان سختی بدهیم، ما از بانک جهانی وام می‌گیریم و با این وام چندین کمباین می‌خریم و گندم‌هایمان را درو می‌کنیم. آری؛ از نظر اقتصاد روز، این تئوری بد نیست، بنده هم مخالف آن نیستم، ولی با روحیه‌ای که به دنبال آن وارد اذهان می‌شود چه

باید کرد. آن روحیه‌ای که می‌خواست به امید خدا از خود شروع کند، کشور را به جاهایی می‌رساند، در حالی که تئوری دوم مردم را از آن روحیه محروم و به بانک جهانی امیدوار و به نظام جهان وابسته می‌کند - همان‌طور که کرد- مسئله، مسئله ظریفی است. یک وقت می‌گوییم مردم را در امور شرکت دهیم تا مردم با سرمایه‌های خودشان کارهای خودشان را انجام دهند، یک وقت با همین بهانه سرنوشت مردم و کشور را در اختیار چند نفر سرمایه‌دار بی‌رحم قرار می‌دهیم که مردم را بچاپند. نمونه‌اش مدارس غیرانتفاعی است که بنا بود عده‌ای به صورت «غیرانتفاعی» آری؛ غیرانتفاعی، آموزش جوانان را به عهده بگیرند، ولی دیدید که در بسیاری از موارد خود این کار یک دکان سودجویی، آن هم طلب سودهای کلان شد، چون عقاید باطلی پشت قضیه قرار داشت، چون فرهنگی که کنار آن آمد آنچنان امید به زمین داشت که اصلاً از مددهای آسمان غافل شد، و گرنه باید همه مدارس غیرانتفاعی ما شبیه مدارس سی باشد که بنیانگذارانش جهت احیاء فرهنگ دینی آن را تأسیس کردند.

حضرت می‌فرمایند: دو چیز عامل همه مشکلات است؛ یکی عقیده فاسد و دیگری انگیزه‌های انحرافی. وقتی ما با توجه به معاد و معنویت، میل‌های خود را جهت ندهیم، میل‌ها و انگیزه‌ها جهت انحرافی به خود می‌گیرند و در این حالت تمایل به خوبی‌ها در قلب انسان نمی‌ماند تا در جهت دفاع از خوبی‌ها بخواهد جانبازی کند، این جاست که به علت آن عقیده فاسد و این انگیزه انحرافی، دفاع از علی علیه السلام متوقف می‌شود و

مسلمانان به وعده‌های خلیفه و اطرافیانش دل می‌بندند، در حالی که شایسته بود در مسیر دفاع از حق، امیدوار مددهای بیکران و همه‌جانبه الهی بودند. وقتی عقیده فاسد شد و انگیزه‌ها منحرف گشت، تحلیل‌های غلط دشمن اسلام برای نفس انسان زیبا جلوه می‌کند، به عنوان مثال بعضی از سیاسیون در کشاکش دفاع مقدس هشت‌ساله، برای جوانان ما چنین تحلیل می‌کردند که آمریکا خودش جنگ را درست کرد، خودش هم باید آن را تمام کند، ما با جنگیدن خود کاری از پیش نمی‌بریم. در حالی که درست است که آمریکا جنگ را خودش درست کرد، ولی ما باید آن را با شکست صدام تمام کنیم نه این که ما هیچ کاری انجام ندهیم و دشمن اسلام را به اهدافش برسانیم. عملاً با امثال این تحلیل‌ها یک عده‌ای نسبت به دفاع مقدس هشت‌ساله بی‌تفاوت شدند، چون این تحلیل با گرایش منحرف آن‌ها هم‌خوانی داشت.

ملاحظه می‌کنید؛ اگر کسی عقیده فاسد و انگیزه فرار از جنگ داشته باشد، چقدر سریع امثال تحلیل فوق در او نفوذ می‌کند و اگر مردم گرفتار این تحلیل‌ها شده بودند، امروز ما چنین عزتی نداشتیم و حضرت زهرا علیها السلام ما را متذکر همین نکته می‌کنند که چقدر زشت است فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها که سبب شد جریان جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی دیگر سوق داده شود، کسی که سوابق دینداری او هرگز در حد سوابق مؤمنان متدین نبود،^۹ و در چنین شرایطی هرگز بشر به آرمان‌های بلند الهی‌اش نخواهد

۹ - مرحوم علامه امینی «رحمة الله علیه» در ترجمه الغدیر، ج ۱۳ از صفحه ۲۰۴ به بعد می‌فرماید:

در صحیح مسلم بخش آشر به از زبان انس بن مالک هست که جمع زیر باده گساری می‌کردند و

رسید، بلکه آنچه آنچنان گرفتار مشکلات می گردد که اهداف بلند آسمانی اش به فراموشی سپرده می شود.

حضرت سپس فرمود: «وَبَسَّ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ مردان شما چه ذخیره‌های بدی برای خود پیش فرستادند.

چون با این کنندی شمشیرها و سستی بعد از تلاش، و فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها، جهت گیری اسلام به سوی هدایت و رستگاری انسان‌ها متوقف شد و نقشه دشمنان عملی گشت، و از طرفی با حذف علی بن ابی‌طالب دیگر شخصیت حماسی و ایمانی آن حضرت به عنوان یک نیروی ارزش گرا، مانع اعمال و امیال منحرفین نبود و لذا هزاران مشکل جهان اسلام را فرا گرفت، چون کسانی در صدر حکومت اسلامی تکیه زدند که از حقیقت اسلام اطلاع کافی نداشتند و لذا می‌خواستند یک اسلام قالبی و بی‌روح را حاکم کنند و چون راه تحقق اسلام را نمی‌دانستند، دست به دیکتاتوری زدند و از اسلام چهره‌ای خشن و غیرقابل پذیرش ارائه دادند و مردم را مجبور به پذیرش آن کردند.^{۱۰}

→ انس بن مالک پیاله گردان آن‌ها بود، که عبارت بودند از ۱- ابابکر پسر ابوقحافه که در آن روز ۵۸ ساله بوده. ۲- عمر پسر خطاب که ۴۵ ساله بوده. ۳- ابو عبیده جراح که ۴۸ ساله بوده... که جمعاً یازده نفر بودند. این باده‌گساری در سال فتح مکه است که هشت سال از هجرت ابابکر به مدینه می‌گذشته تا بالاخره آیه ۹۱ سوره مانده نازل شد و عمر گفت: دست برداشتیم، دست برداشتیم! «إِنْتَهَيْنَا، إِنْتَهَيْنَا».

۱۰- سقیفه با حذف امام معصوم، زمینه گسترش اندیشه‌های التقاطی را در میان مسلمانان فراهم کرد و چون مشروعیتی نداشت سه جریان دوش به دوش، عامل تقویت سقیفه شد که عبارت باشند از: ۱- جریان ضرب و شتم مخالفان دستگاه خلافت (به ترجمه الغدیر ج ۱۲ ص ۱۸۵ به بعد مراجعه شود). ۲- جریان تبلیغاتی ۳- جریان جعل حدیث با پنهان‌داشتن احادیث نبوی و

وقتی حقیقت در صحنه است و همه زیبایی‌های خود را به نمایش گذارده، اگر کسی در مقابل آن ایستاد، مسلّم باید با او برخورد کرد و به همین جهت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: هر کس از دین خدا خارج شد باید کشته شود و هر کس مرا سب کرد باید کشته شود و...؛ ولی حاکمان وقت این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بهانه کردند و عدم بیعت علی علیه السلام با خلیفه را نشانه شورش آن حضرت بر جامعه اسلامی و خلیفه مسلمین قلمداد نمودند و تصمیم بر کشتن علی علیه السلام گرفتند، در حالی که جای موضوع کاملاً عوض شده بود.

آری؛ اگر امام معصومی بر مسند خلافت قرار داشته باشد و همه زیبایی‌های اسلام و عدالت اسلامی را به نمایش گذارد، شاید بتوان چنین حکمی را اعمال نمود، در حالی که پس از قتل عثمان که حضرت علی علیه السلام به خلافت رسیدند و عده‌ای با ایشان بیعت نکردند - از جمله عبدالله بن عمر - آن‌ها را آزاد گذاردند. حالا می‌خواهند علی علیه السلام را به جهت عدم بیعت با ابابکر به قتل برسانند! حساب همه کارها را هم کرده بودند که اگر علی علیه السلام مخالفت کرد، به عنوان شورشی بر خلیفه مسلمین، به قتلش می‌رسانیم و دیگر برای همیشه قائله می‌خوابد ولی حساب اعتراض‌ها و موضع‌گیری‌های حضرت زهرا علیها السلام را نکرده بودند، چرا که قداست فاطمه علیها السلام آنچنان بود که نه می‌توانستند با او برخورد کنند و نه می‌شد حرف‌هایش را نشنیده و از کنارش رد شد، به همین جهت هم

حرف‌های فاطمه علیها السلام در تاریخ ماند و مورد توجه مورخین قرار گرفت، لذا چنین خانمی جریان حاکمیت را به چالش کشید و نقشه‌هایی را که می‌خواستند به اسم قداست خلیفه، همه چیز را به نفع خود تمام کنند، به هم ریخت و در نتیجه جو مصنوعی قداست خلیفه شکست و از این به بعد است که خلیفه به عنوان یک انسان معمولی خلافت را ادامه می‌دهد.

با انتقادهای حضرت زهرا علیها السلام اولاً؛ برای همیشه مشخص می‌شود ریشه انحراف‌های جوامع را در کجا باید پیدا نمود. ثانیاً؛ برای آیندگان روشن می‌شود در صدر اسلام انحراف از کجا پیدا شد، تا اگر بعدی‌ها از خود پرسیدند چرا اسلام آنچنان که باید و شاید توانایی‌های خود را نمی‌نمایاند، جواب را در سخنان فاطمه علیها السلام پیدا کنند در سخنان فاطمه‌ای که ملاک حقیقت بود.^{۱۱} لذا متوجه باشید که اعتراض‌های حضرت زهرا علیها السلام را در فضای تاریخی مخصوص به خودش ارزیابی کنید و نه آن که آن را یک ناله و گلایه ساده و زودگذر بپنداریم.

راستی اگر خلفا با لعاب قداست خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن، حکومت می‌کردند، چه چهره‌ای از اسلام باقی می‌ماند؟ آیا امکان اعتراض‌های بعدی پیدا می‌گشت؟ و اگر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله با لعاب قداست پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه می‌آمد، در اعتراض‌های به او، به جای این که آن اعتراض‌ها به

۱۱ - بنا به قول صحیح بخاری ج ۷ ص ۳۷ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه بضعة منی یربونی ما أراها و یؤذینی ما أذاها» یعنی، «فاطمه پاره‌ای از جان من است، هر کس او را رعایت کند، مرا رعایت کرده و هر کس او را آزار دهد، مرا آزار داده است» و حال آن که آزار رسول خدا عامل غضب الهی است. و عدم رضایت فاطمه علیها السلام از آن وضعی که پیدا شد برای آینده جهان اسلام راهنمای خوبی است.

شخص خلیفه باشد، به عنوان اعتراض به اسلام تلقی می‌شد، کاری که تا حدی با مسیحیت انجام گرفت.

این‌ها می‌خواستند کار را تا آن‌جایی جلو ببرند که هر کس با خلیفه برخورد کند متهم شود که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخورد کرده است، ولی آیا در مورد اعتراض فاطمه علیها السلام می‌توانستند چنین اتهامی را مطرح کنند؟ بعدها سعی کردند چنین جوئی را حاکم کنند تا روحیه سؤال و اعتراض را در جامعه اسلامی متوقف نمایند و بیشتر یک نحوه جبرگرایی را تبلیغ نمودند. ولی در صدر تاریخ خلافت، با موضع‌گیری‌های حضرت زهرا علیها السلام بنیان کاری گذاشته شد که آینده تاریخ اسلام را تغذیه کرد و بازار خفقان‌های در پوشش قداست خلیفه را بر باد داد. این که مانع هرگونه سؤالی از خلیفه می‌شدند چون می‌دانستند اگر زمینه سؤال کردن فراهم شود نه آن‌ها از نظر علمی جواب گو هستند و نه از نظر اجتماعی می‌توانند مشروعیت حاکمیت خود را اثبات کنند، لذا سعی می‌کردند هرگونه سؤالی را تقبیح نمایند.

عبدالله بن عمر می‌گوید: مردی به نزد ابوبکر آمد و پرسید: تو بر آنی که زناکاری سرنوشت من بوده است؟ پاسخ داد: آری! گفت: آیا خداوند این کار را سرنوشت من گردانیده و آنگاه مرا به کیفر آن شکنجه می‌کند؟ گفت: «آری! ای پسر زن گندیده...! به خدا اگر کسی نزد من بود فرمان می‌دادم تا دماغت را بکوبد و آن را بشکند».^{۱۲}

انس بن مالک می‌گوید: در زمان خلافت ابابکر، یک یهودی از ابابکر سؤالاتی کرد، ابابکر نتوانست جواب دهد، مسلمانان خواستند به او آسیبی

۱۲ - «تاریخ الخلفاء»، سیوطی، ص ۶۵ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۳، ص ۳۰۵.

برسانند که ابن عباس گفت: با این مرد به عدالت رفتار نکردید، اگر پاسخ او را دارید به او بدهید و گرنه بیریدش به نزد علی عليه السلام تا پاسخ او را بدهد و علی عليه السلام پرسش های او را جواب داد.^{۱۳}

و نیز از انس بن مالک روایت شده که: عمر بن خطاب، صبیغ کوفی را به جهت سؤال از مشکله های قرآن، آن قدر شلاق زد تا خون در پشتش جاری شد و از زُهری رسیده که عمر به جهت پرسیدن صبیغ کوفی از حروف قرآن او را زد تا خون از پشتش جاری شد.^{۱۴}

از ابی العدیس روایت شده: ما نزد عمر بودیم که مردی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! «الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» چیست؟ پس عمر شلاق بر عمامه او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: آیا حروری هستی.^{۱۵}

حال شما در نظر بگیرید در چنین شرایطی شعور جامعه و طرح معارف اسلامی تا چه اندازه سطحی می شود. چنین فضایی را مقایسه کنید با جامعه شیعه که در آن به راحتی امکان سؤال و نقادی وجود دارد، چون چیزی پنهان نیست که با اعتراض و نقد بر ملا گردد، آری؛ نقد کردن غیر از تهمت و توهین است، یک معلم بی سواد امکان سؤال و نقادی را به دانش آموزش نمی دهد، برعکس یک معلم باسواد که اجازه نمی دهد فضای علمی کلاس به فضای توهین و تهمت تبدیل شود. عرض بنده این است که وقتی حاکمیت نه توان علمی دارد و نه مشروعیت دینی، جلو هر

۱۳ - «المجتبی»، ابن دریه، ص ۳۵ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۴، ص ۱۸.
 ۱۴ - «سنن دارمی»، ج ۱، ص ۵۴ - «الفتوحات السلامیه»، ج ۲، ص ۴۴۵.
 ۱۵ - «کنز العمال»، ج ۱، ص ۲۲۹ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۲، ص ۱۸۵ به بعد.

سؤالی را می‌گیرد و در این راستا سعی بر ایجاد خفقان دارد. حال با این مقدمات جایگاه تاریخی اعتراض حضرت زهرا علیها السلام فراموش نشود و از برکات این اعتراض برای جهان اسلام در حال و آینده غافل نگردیم.

حضرت در ادامه فرمودند: «وَبَشِّرْ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ یعنی چه بد ذخیره‌هایی مردان شما برای خود پیش فرستادند، آینده اسلام را تیره و تار کردند، چون از خط اصیل تداوم اسلام یعنی علی علیه السلام دفاع نکردند. در ادامه می‌فرمایند: «أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»؛ یعنی خداوند به جهت این کارشان بر آن‌ها خشم گرفت و در عذابی جاودانه خواهند ماند.

چون این کار یک گناه عادی نیست، بلکه به خطر انداختن اصل اسلام است، و به همین جهت در ادامه فرمودند: «لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبِّقَتَهَا»؛ یعنی بدون شک قلاده این مسئولیت بر گردنشان خواهد بود.

«وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا»؛ و از نظر من سنگینی و مسئولیت آن به دوش آنان است.

«وَسَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا»؛ و من ننگ و زشتی آن را به پای آنان می‌گذارم.

راز خواری مسلمانان

«فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ سُحْقًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ پس بینی آن‌ها بریده باد و ستمکاران دور از رحمت حق باشند!

چرا نهضتی بدین عظمت را حفظ نکردند! مگر رهبری اسلام چیز ساده‌ای بود که بتوان آن را به دست هر کسی داد؟ و مگر سستی عدم حفظ آن گناه ساده‌ای است تا بگوییم اگر مقداری از آن رفت اشکالی ندارد، و فکر کنیم حالا همین که حاکمان افرادی مسلمان‌اند، کافی است، همه اسلام را هم ندانند عیب ندارد؟ این‌طور گفته‌ها همه به جهت نشناختن اسلام است و عدم اطلاع از کمالاتی که در پیرو تحقق کامل اسلام محقق می‌شود. تصور کردند می‌شود با انجام بعضی از قسمت‌های اسلام از برکات آن بهره برد، در حالی که قرآن قبلاً گوشزد کرده بود یهود به جهت همین فکر به ذلت و خواری افتادند، می‌فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَيَّ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛^{۱۶} یعنی ای قوم یهود! آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی از آن کافر می‌گردید؟ پس چیست جزای کسی از شما که چنین کند غیر از خواری در زندگی دنیایی، و در قیامت وارد شدن به شدیدترین عذاب.

عرض بنده همین است که زیبایی اسلام و برکات آن وقتی ظاهر می‌شود که همه ابعاد اسلام در جامعه و در زندگی فردی انسان‌ها پیاده شود و این کار در حدّ علی عليه السلام بود و مردم از این مسئله غفلت کردند و تصور نمودند با پیاده شدن بعضی از قسمت‌های اسلام باز تا حدّی مسلمان‌اند و از اسلام بهره می‌گیرند، در حالی که قرآن می‌فرماید این کار در دنیا موجب خواری و ذلت و در آخرت موجب عذاب سخت الهی

می‌شود، یعنی چنین اسلامی هیچ بهره‌ای برای شما ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت، آری؛ یک وقت تمام اسلام را با تمام ابعادش پذیرفته‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم و واجبات آن را عمل می‌کنیم و مستحبات را هم در حد و وسع خود عمل می‌کنیم، این عیبی ندارد، ولی یک وقت پذیرفته‌ایم که ابعادی از اسلام حذف شود، این است حرف آیه فوق و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام، و در راستای همان تذکری است که آیه می‌فرماید و لذا ما هرگز نباید به چنین چیزی راضی شویم که قسمتی از اسلام تعطیل شود. در تاریخ داریم که سخنگوی قبیله بنی‌عامر بن صعصعه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا حاضری اگر به دین تو در آییم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، ریاست و خلافت را بعد از خودت به ما برگردانی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلافت در دست خداست، به هر کس بخواهد می‌دهد.»^{۱۷} ملاحظه می‌فرمایید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه دین را به عنوان یک حقیقت در همه ابعادش حفظ می‌کنند و برای مسلمان شدن عده‌ای از بُعدی از ابعاد آن صرف نظر نمی‌کنند.

عده‌ای در انقلاب اسلامی مایل بودند ما از بعضی از اهداف انقلاب دست برداریم تا مرفهین و سرمایه‌داران هم به انقلاب بپیوندند. امام خمینی رحمة الله علیه فرمودند: «آن‌هایی هم که تصور می‌کنند سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند، آب در هاون می‌کوبند...» یعنی نهضت اسلامی با کوتاه آمدن از بعضی قسمت‌هایش به ثمر نمی‌رسد و

۱۷ - «سیره ابن هشام»، ج ۲، ص ۳۳ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۰، ص ۲۷۵.

اگر هم کوتاه بیاید باز مرفهین بی درد به نهضت نمی پیوندند و اگر از اهداف انقلاب و اسلام کوتاه بیایم، به همان ذلتی دچار می شویم که متأسفانه امروزه عده‌ای از حاکمان جهان اسلام در مقابل آمریکا به آن دچار شده‌اند. فاطمه علیها السلام برای امروز ما حرف دارد که اگر روحیه سلحشوری و حماسی خود را از دست بدهید، دیگر اسلام شما اسلامی نیست که لرزه بر اندام دشمنانتان بیندازد و لذا یک روز هم شما را راحت نمی گذارند، چون آن طور که باید و شاید از اسلام استفاده نکردید.

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می فرماید: «وَيَحْتُمُّمُ! أَيُّ زَخْرَجُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ؟ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ» وای بر شما! چه چیز مردان شما را از پایه‌های استوار رسالت و بنیان‌های نبوت و هدایت‌گری دور ساخت؟ آن‌ها جریان حاکمیت اسلام بر جامعه را چگونه از کوه استوار رسالت و نبوت جدا کردند؟

«وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ»؛ از محل فرود و نزول روح الامین، خانه‌ای که فرهنگ معنویت آسمان بر آن حاکم بود.

«وَ الطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ»؛ با افرادی که به امور دین و دنیا آشنا بودند و می دانستند چگونه جامعه را رهبری کنند که برکات دین و دنیای آن‌ها تأمین شود.

«أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛ حال بدانید آن ضرر آشکار که نباید بدان می رسیدید، همانی است که بدان دست زدید، همان خسروانی است که تمام حیات شما را گرفتار بی‌ثمری و عذاب می کند.

«خُسْران مُبین» آن ضرری است که همه چیز انسان را بر باد دهد، و جدایی از اسلام شناسان واقعی چنین ضرری را به همراه دارد، چون قالب اسلام می ماند ولی قلب و حیات آن می رود، به طوری که انسان احساس نمی کند از اسلام بی بهره است در حالی که هیچ بهره ای از آن ندارد، چون به حجّت الهی که خداوند برای چنین روزی برای نجات بشر پرورانده است پشت کردید. ملّتی که برای شناخت حق از باطل حجّتی نداشته باشد، چگونه می تواند حق را بشناسد و با اطمینان خاطر به آن عمل کند و از برکات تبعیت از حق بهره گیرد؟

درست است که در زمان خلفا بارها مجبور شدند به علی علیه السلام رجوع کنند و خلیفه دوم کارش تا آن جا کشید که گفت: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَضَلَّ عُمَرُ»؛^{۱۸} یعنی اگر علی علیه السلام نبود عمر گمراه می شد، ولی چقدر فرق است بین این که حجّت خداوند میدان دار نظام اجتماع مسلمین باشد تا این که کسانی حاکم باشند که بعضی موارد که کارشان جلو نمی رود به حجّت خدا رجوع کنند، آن هم نه به عنوان حجّت الهی، بلکه به عنوان یکی از صحابه دانشمند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. فاطمه علیها السلام می خواهد بفرماید: شما با حذف علی علیه السلام از یک جهت خدا را نیز متّهم کرده اید که برای ادامه راه مسلمانان حجّت قابل اطمینانی قرار نداده است و مردم را نیز از معرفت بزرگی محروم کردید و آن این که متوجّه نباشند خداوند همواره امام معصومی را در عالم قرار داده است تا یک روز بشریت بی حجّت نباشد.

۱۸ - «تمهید باقلانی»، ص ۱۹۹ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۲، ص ۲۵۵.

ابی الطفیل می گوید: «پس از چند روز که تازه عمر خلیفه شده بود، یک یهودی از یهودیان مدینه پیش او آمد که یهودیان مدینه آن یهودی را از فرزندان هارون برادر موسی «علیهما السلام» می دانستند، گفت: کدام یک از شما دانایتر به پیامبران و کتاب پیامبر هستید تا از او سؤال کنم؟ عمر به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: این اعلم به پیامبر ما و قرآن پیامبر ما است و آن یهودی پرسید آنچه پرسید.^{۱۹}»

حال جا دارد از خود بپرسیم چرا نباید کسی خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد که اعلم به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلم به قرآن است و آیا این همان خسران مبین نیست که فاطمه عليها السلام به آن اشاره کرد؟! آیا چنین انحرافی موجب نشد که یزید فاسق فاسد نیز به خود حق بدهد که خود را خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بداند؟! چون وقتی لازم نیست خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعلم به سنت پیامبر و قرآن باشد، هر کس برای خود حق حاکمیت قائل است و در راستای چنین انحرافی بود که امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه فرمود: «به خدا سوگند اگر آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، مردم با پدرم بیعت کرده بودند هم برکات طبیعت نصیب آنها می شد و هم تو و امثال تو در حاکمیت مسلمین طمع نمی کردید...»^{۲۰} به همین جهت حضرت زهرا عليها السلام پس از آن که فرمودند: «أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛ می فرمایند: «وَمَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟» یعنی؛ چه چیز باعث شد که از ابی الحسن علی علیه السلام روی بگردانید؟!»

۱۹ - «زین الفتی»، حافظ عاصمی، در شرح سوره هل اتی.

۲۰ - «امالی»، شیخ مفید، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱۷۵.

اجازه دهید ادامه بحث به جلسه بعد موکول گردد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

فاطمه عليها السلام مقام شعور و صبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمَّتَحَنَّةُ اُمْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿فَوَجَدَكَ لِمَا اُمْتَحَنَكَ صَابِرَةً﴾

سلام بر تو ای فاطمه زهرا علیها السلام! ای امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان شکیا خواهی بود.

اصل و اساس شعور فاطمه علیها السلام همان اسلام و سیره محمدی صلی الله علیه و آله است، لذا اگر فاطمه علیها السلام خلق نمی شد، اسلام به عنوان بهترین هدیه خدا به بشریت، طوری به دست ناهلان می افتاد که اصلاً معلوم نبود از مسیر خود خارج شده است و لذا از مسیر تأثیر گذاری و هدایت گری اش در آینده تاریخ به کلی خارج می گشت. فاطمه علیها السلام در همان صدر اسلام و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام تیزی متوجه اوضاع شدند که چه می شود. آن قدر فاجعه بزرگ بود که بقیه مسلمانان متوجه آن نبودند و اگر هم متوجه می شدند طاقت تحمل چنین فاجعه ای را نداشتند و نه تنها کاری از پیش نمی بردند، بلکه نمی توانستند آن را تحمل کنند و خودشان از بین می رفتند، لذا است که خداوند از قبل، فاطمه علیها السلام را در یک شعور فوق العاده و یک صبر مطلق پرورانده است؛ شعوری برای فهم اسلام و تشخیص اسلام حقیقی از اسلامی که در سقیفه پایه گذاری شد، و

فاطمه علیها السلام هم نشان داد شایستگی چنین پرورشی را دارد. حضرت از یک طرف در مقابل ربودن اسلام حقیقی، از خود صبر و شکیبایی نشان داد، و از طرف دیگر به فکر راه کار و چاره افتاد. این دو خصوصیت از فاطمه علیها السلام انسان فوق العاده‌ای ساخته که شیعه در زیارتی که در مقدمه عرض شد بدان اشاره می‌کند، و شما با توجه به همین صفات به او سلام می‌دهید که خداوند برای چنین مأموریتی به دنبال انسان بزرگی بود و ای فاطمه! تو را امتحان کرد و دید برای این کار صابر و شکیا هستی و از عهده انجام آن برمی‌آیی. و معلوم شد در مقابل مصیبت بزرگ حذف اسلام از مسیر ولایت، می‌توانی خود را نبازی، بلکه نقش آفرینی کنی - درست همان کاری که دختر فاطمه علیها السلام یعنی حضرت زینب علیها السلام در کربلا انجام داد که در مقابل شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یارانش، نه تنها خود را نباخت، بلکه فهمید چه باید بکند - فاطمه علیها السلام نیز یا باید شعور فهم اسلام را نداشته باشد که دیگر فاطمه علیها السلام نیست، و اگر می‌تواند اسلام حقیقی را از اسلام غیر حقیقی بازشناسد، باید بتواند در مقابل نقشه حذف اسلام حقیقی خود را نیازد همان‌طور که زینب شاگرد مکتب فاطمه علیها السلام با کشتن حسین علیه السلام، آن هم حسینی که زینب علیها السلام می‌شناسد، خود را نباخت، تازه حسین علیه السلام حاصل اسلام عزیز است و حالا در زمان فاطمه علیها السلام اصل اسلام در خطر است و دارند اسلام را به قتلگاه می‌برند. آری؛ باید فاطمه علیها السلام قبل از خلقت، امتحان می‌شد تا معلوم شود آیا از عهده چنین کاری برمی‌آید یا نه. و معلوم شد او مجسمه صبر و شکیبایی است و چنین تعبیری در متون دینی مربوط به فاطمه علیها السلام است و در مورد آن حضرت آورده‌اند: «وَكُنْتُ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً»؛ و لذا

می فهمیم که فلسفه خلقت فاطمه علیها السلام برای نجات اسلام در آن برهه خاص بوده است.

جایگاه تاریخی اشک‌های فاطمه علیها السلام

حالا که روشن شد فاطمه علیها السلام نمایش صبر و شکیبایی و برنامه‌ریزی برای نجات اسلام حقیقی در مقابل اسلام انحرافی است، پس آن همه حزن و بی‌تابی و اشک را نباید نشان از بی‌صبری آن حضرت دانست،^۱ بلکه باید متوجه بود که اولاً؛ فاجعه آن قدر بزرگ است و آن قدر مصیبت سوزناک است که این چنین برخوردی که حضرت انجام دادند، کم‌ترین عکس‌العمل در مقابل آن فاجعه است. ثانیاً؛ این اشک‌ها قسمتی از آن مأموریت است که خداوند به عهده او گذارده، تا اگر فردا مردم به سراغ تاریخ رفتند از عکس‌العمل فاطمه علیها السلام درس‌ها بیاموزند، و کسانی که در بین برادران اهل سنت از وضع فکری و عقیدتی امروز جهان اسلام نگرانند و از طرفی توجه شدیدی به خلفای سه‌گانه دارند بنشینند بررسی کنند چرا فاطمه علیها السلام از آن جریان‌ها که منجر به روی کار آمدن آن سه خلیفه شد ناراضی است؟ و از این طریق نسبت به آن چه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شد بازنگری کنند، و در این راستاست که ما معتقدیم در آینده اشک‌های فاطمه علیها السلام نه تنها اختلاف بین شیعه و سنی را مرتفع می‌کند،

۱ - امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَا رُبِّتُ فَاطِمَةَ علیها السلام ضاحِكَةً قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى قُبِضَتْ» (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۵) یعنی؛ هرگز فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله خندان دیده نشد تا این که رحلت فرمود.

بلکه موجب یگانگی جهان اسلام خواهد شد و لذا او عامل نجات جهان اسلام خواهد بود.

اشک انسان‌های بزرگ پیام بزرگ به همراه دارد، آری؛ درست است که دوست نادان و دشمن دانا سعی کرد اشک‌های فاطمه علیها السلام را به معنی ظهور ناتوانی آن حضرت قلمداد کند، ولی کسی که سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌شناسد که فرمود: «فاطمه پاره‌ای از رسالت من است و هر کس او را بیازارد مرا آزار داده و هر کس مرا آزار داده، خدا را آزار داده است»؛ می‌فهمد فاطمه علیها السلام در مقام فنای فی‌الله است، از خود چیزی ندارد جز هر چه خدا اراده کند. در این حال اشک‌های فاطمه علیها السلام یک حرف دیگر است و در یک فرهنگ دیگر باید ارزیابی شود و این اشک، اشک خردمندانه‌ای است تا کسی که از کم‌ترین اندیشه برخوردار است، به تأمل بنشیند و با خود بگوید مگر چه حادثه‌ای رخ داده که باید فاطمه زهرا علیها السلام به جهت آن اشک بریزد؟ به همین جهت ما در دعای ندبه در راستای معنی اشک حضرت زهرا علیها السلام ندا سر می‌دهیم «فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا» فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَإِيَّاهُمْ فَلْيَتَدَبَّ النَّادِبُونَ وَلِمِثْلِهِمْ فَلْيَتَدَرَفِ الدُّمُوعَ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ...»^۲ یعنی؛ هر کس که می‌تواند اشک بریزد برای حذف حاکمیت انسان‌های معصومی از اهل بیت محمد و علی علیهم السلام، باید اشک بریزد، و هر کس که می‌تواند ناله سر دهد، ناله سر دهد، پس برای مانند چنین فاجعه‌ای باید اشک‌ها روان گردد و شیون‌ها به پا گردد. چون با وقوع آن انحراف، خطر این که همه اسلام از صحنه زمین

۲ - فرازی از دعای شریف ندبه.

برود بود. پس اشک فاطمه عليها السلام اشک معنی داری است و پیام بزرگی را در پی دارد. آن اشک و اعتراض، پایه نهضتی شد که تا انتهای تاریخ، جهان را به حرکت وامی دارد و همچنان که عرض کردم حضرت مهدی علیه السلام در شعار انقلاب خود می فرماید: «وَفِي آيَاتِهِ رَسُولٌ اللَّهُ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۳ یعنی؛ الگوی مورد پذیرش من دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس فاطمه عليها السلام بنیانگذار جبهه‌ای است که حاکمیت حق را در کل زمین محقق می کند چیزی که آرزوی همه انبیاء و اولیاء بوده و هست.

نه تنها فاطمه عليها السلام در آن شرایط باید اشک بریزد، بلکه هر کس هم که می فهمد چه بر سر اسلام آمد، باید همراه او اشک بریزد، این اشک نشانه شعور و بیداری از وقوع فاجعه‌ای بزرگ در فرهنگ بشریت است. اگر انسان‌های بزرگ در مقابل حادثه‌های کوچک اشک نمی ریزند، چون حادثه کوچک است، اشک خود را در جایی جاری می کنند که مصیبت بزرگ اتفاق بیفتد، و حالا حذف امام معصوم از صدر حاکمیت، همان مصیبت بزرگ است، این اشک، پرچم بزرگ شیعه است که نمی گذارد مردم مسلمان از انحراف بزرگی که در مسیر اسلام به وجود آمد غافل شوند. چقدر خوب بود اگر مردم جهان از عمق جانشان معنی اشک‌های فاطمه عليها السلام را می فهمیدند. فاطمه عليها السلام همچنان که اشک می ریخت روبه روی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت:

۳- «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۰ و «الغیبة الطوسی»، ص ۱۷۳.

ای پدر! سر از خاک بر آر و بنگر قرآن تو را فانی کردند، محل نزول آیات الهی و مهبط جبرائیل و محل میکائیل را مخروبه ساختند، اوضاع دگرگون شد.....

ای پدر! منبر تو بعد از توبه وحشت مبتلا شد و محراب از مناجات های تو تهی گشت.... ابوالحسن، آن شخص مورد اعتمادت را بنگر چگونه مصیبت زده و خانه نشین شده، آن که برادر تو و دوست و حبیب تو بود..... عزا و مصیبت خاندانت را در خود گرفته... اسلام گریان است، زیرا پس از تو در میان مردم غریب شده، چشم بگشا و منبرت را بنگر که بعد از نور، تیرگی و ظلمت از آن بالا رفته است.^۴

در این حال مردم همراه فاطمه علیها السلام اشک می ریختند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: روز قیامت چون فاطمه علیها السلام خواست از صحرای محشر بگذرد، منادی از پشت پرده ندا می کند: ای اهل محشر! چشمان خود را از دخت محمد صلی الله علیه و آله بپوشانید تا عبور کند؛ «یا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ». این روایت می رساند که هیچ کس از مردم معمولی، در دنیا قدرت دیدن حقیقت فاطمه علیها السلام را نداشته و مردم نتوانسته اند در دنیا مقام آن حضرت را درک کنند که در فردای قیامت که با چشم دل، مقام انسان ها دیده می شود، بتوانند فاطمه علیها السلام را ببینند، چون لازمه درک مقام و پیام حضرت، داشتن یک شعور ناب است. فاطمه علیها السلام به خوبی فهمید آنچه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر

۴ - «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۱۷۴ قسمتی از گزارش طولانی فضه نسبت به جریان هایی که بر حضرت فاطمه علیها السلام گذشت.

۵ - «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۲۲۰.

کار آمده است، اسلام واقعی نیست و عملاً به هر نحو ممکن پیام خود را به گوش مسلمانان رساند، ولی بسیار اندک بودند کسانی که پیام فاطمه علیها السلام را بفهمند، این‌ها در صحرای محشر هم از رؤیت فاطمه علیها السلام محرومند و واقعاً اگر فاطمه علیها السلام نبود پاره‌ای از رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که روشن کردن اسلام انحرافی از اسلام حقیقی است، زمین می‌ماند.

فاطمه علیها السلام جو خفقان را می‌شکند

شرایط را طوری آراسته بودند که هیچ کس قدرت انتخاب نداشت، همه را جو گرفته بود، به عنوان نمونه؛ ابن قتیبه دینوری می‌گوید:
چون علی را به مسجد برای بیعت بردند و او را به بیعت امر کردند، آن حضرت گفت: «الله الله یا معشر المهاجرین! لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب عن داره و قعر بیته إلى دؤرکم و قعور بیوتکم و لا تدفعوا أهله عن مقامه فی الناس و حقه.....»

خدا را در نظر بگیرید! خدا را در نظر بگیرید! ای جماعت مهاجرین! قدرت و سلطه و اقتدار محمد را از خانه او و از بیخ و بن اطاق و مسکن او، به خانه‌ها و در بیخ و بن اطاق‌های خود نبرید! و اهل او را از مقام و منزلت او در میان مردم و از حق او برکنار نکنید و دور نیندازید و ممانعت به عمل نیاورید. سوگند به خدا ای جماعت مهاجرین! ما از همه مردم به پیامبر سزاوارتریم، چون ما اهل بیت او هستیم و ما در امر امامت و حکومت از شما اولی و احق هستیم. آن کس که در میان امت، قاری کتاب خدا و فقیه و بصیر در دین خدا و عالم به سنت‌های رسول خدا و قوی و استوار

در امر رعیت، و مدافع گزندها و آسیب‌های ناگوار از آنان، و قسمت‌کننده حقوق مسلمین بین آنها به طور عدل و مساوی است، سوگند به خدا در میان ما اهل بیت است، پس شما از هوای نفس خویشتن پیروی ننمایید که از راه خدا گمراه خواهید شد.

بشیرین سعدانصاری گفت: ای علی اگر این سخنان را طایفه انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند همگی با تو بیعت به امامت می کردند به طوری که دو نفر که با هم اختلاف داشته باشند یافت نمی شد.^۶

چنانچه ملاحظه می کنید: با توجه به جمله بشیرین سعدانصاری؛ معلوم می شود در آن شرایط، امکان ارتباط علی علیه السلام با مردم و ارتباط مردم با حضرت را از بین برده بودند. ابتدا باید بفهمیم چه جو خفقانی حاکم بوده است، تا بفهمیم نقش فاطمه علیها السلام در شکستن آن جو چقدر ارزشمند و کارساز است. ابن ابی الحدید راجع به این که امیرالمؤمنین علیه السلام با طوع و رغبت بیعت نکرد، می گوید: بلاذری از مدائنی از مسلمه بن محارب از سلیمان تصیمی از ابوعون روایت کرده است که: ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد و از او بیعت خواست، و علی علیه السلام بیعت نکرد - و همراه عمر شعله‌ای از آتش بود- فاطمه علیها السلام عمر را در خانه خود دید و گفت: یا بن الخطاب؛ «أتراک مُحرقاً عَلَی بَابِی؟ قال نعم، و ذلک أقوی فیما جاء به ابوک، و جاء

۶ - «الامامة و السياسة»، ابن قتیبه متولد ۲۱۳ و متوفی ۲۷۶، طبع مصر، سنه ۱۳۲۸ هجری،

علی عليه السلام فبايع^۷. یعنی؛ ای عمر! می خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟ گفت: آری، و این کار به دینی که پدرت آورده است نزدیک تر است. و علی را آوردند و او بیعت کرد.

درست است مورخان در شرایط حاکمیت بنی امیه جرأت صریح نوشتن واقعه را نداشتند، ولی همین اندازه هم که نوشتند خبر از رفتار عجیبی می دهد که با علی عليه السلام شده است.

در چگونگی برخورد با علی عليه السلام نوشته اند: ریسمان به گردن علی عليه السلام انداختند «كَالْجَمَلِ الْمَحْشُوشِ»؛ مانند شتری که استخوان بینی او را از عرض سوراخ کرده اند و در آن خشاش که چوبی مخصوص است، قرار داده اند، تا کاملاً در کنترل باشد. حالا شما حساب کنید؛ در چنین فضایی چه کسی جرأت نفس کشیدن دارد؟! حالا حضرت زهرا عليها السلام عملاً و قولاً صدای اعتراض خود را بلند می کند.

خطر حذف کارشناسان اسلام

چنانچه ملاحظه کردید؛ علی عليه السلام خطاب به جمع مهاجر می فرمایند: ای جمعیت مهاجر! اقتدار محمد صلی الله علیه و آله یعنی دین اسلام را، از خانه او خارج نکنید. حضرت این جا اشاره به آیه قرآن دارد که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۸؛ خداوند در این

۷ - «شرح ابن ابی الحدید»، ج ۱، ص ۱۳۴ و ج ۲، ص ۱۹ و «تلخیص الشافی»، سیدمرتضی،

ج ۳، ص ۷۶.

۸ - سوره احزاب، آیه ۳۳.

آیه از طهارت خاصی برای اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد و در اثر همین طهارت است که هدایت واقعی جامعه عملی می‌شود و مزه اسلام به قلب و جان مردم می‌رسد، این که می‌فرمایند: ما از همه مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتریم و در امر امامت و حکومت از شما اولی و احق هستیم، می‌خواهند مردم را از اسلام انحرافی نجات دهند.

این غم، غم دوری از اسلام است و نه نگرانی برای خودشان، خانواده‌ای که از هر آلودگی مبرا است که خودی ندارد تا خودخواهی داشته باشد، حضرت نگران قرائت‌های انحرافی بودند که به اسم اسلام مطرح می‌شد و می‌شود، قرائت‌هایی که به اسم اسلام است ولی حجاب اسلام است. یعنی ای مردم! اگر به واقع می‌خواهید از اسلام استفاده کنید باید به طرف ما بیایید و از طریق ما اسلام را بگیرید تا بتوانید از آن استفاده کنید. این حساسیت بزرگ اهل البیت علیهم السلام از این که اسلام انحرافی به جای اسلام واقعی خود را جا نزنند، تمام ارزش فاطمه و همسر فاطمه و فرزندان فاطمه علیها السلام است، تا امروز هم، غرب زده‌ها برای ما مفسر اسلام نشوند و بگویند: «هم شیعه حق است و هم سنی حق است.»!! و تحت عنوان «صراط‌های مستقیم» بخواهند حق و باطل را درهم آمیزند، که در آن صورت، باطل است که میدان‌دار می‌شود. آری؛ همیشه اسلام عزیز بوده، ولی همیشه اسلام درست مطرح نشده است و اهل البیت علیهم السلام جبهه حساسیت نسبت به اسلام انحرافی را گشودند تا هر فرنگ بر گشته‌ای ادعای اسلام‌شناسی نکند و اسلام را در حجاب نبرد و از حقیقت خود خارج ننماید. وقتی که خداوند می‌فرماید: «اهل بیت پیامبر را از هر آلودگی پاک

کردم». یعنی؛ هر چه اهل البیت عليهم السلام می گویند حق است و نه هر چه هر کس بگوید. وقتی قرآن می فرماید: «مطهرون به حقیقت قرآن آگاهند»،^۹ و فقط اهل البیت عليهم السلام در مقام طهارت خاص هستند؛^{۱۰} پس هر چه اهل البیت عليهم السلام می گویند حق است و نه هر چه هر کس از قرآن بگوید. آری؛ علماء ما به راهنمایی فرهنگ اهل البیت عليهم السلام در قرآن تدبیر می کنند و گوهرهای گرانبغری را ارائه می دهند، چون خود ائمه معصومین عليهم السلام فرمودند: «عَلَيْنَا بِالْقَاءِ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ بِالتَّفْرِيعِ»؛ یعنی بر ماست که اصول را بگوییم و بر شماست که حول آن اصول، مسائل را مطرح کنید. ولی خطر از آنجا شروع شد که پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابل نظر اهل البیت عليهم السلام عصمت و طهارت فکری پیدا شد، و حتی آن خانواده را حذف نمود. آری؛ همیشه اسلام عزیز بوده ولی همیشه اسلام درست مطرح نشده است و فاطمه عليها السلام حساسیت جامعه مؤمنین نسبت به اسلام انحرافی را پدید آورد تا خلیفه اول بالای منبر نگوید: «من به نظر خودم عمل کردم!»^{۱۱} که در این صورت حاکمیت به میدان آمده به اسم اسلام خواهد بود، ولی نمایش اسلام نیست و لذا نتیجه اش دوری و دلسردی مردم از اسلام خواهد شد و این تصور پیدا می شود که اسلام کارآیی لازم را برای اداره امور جامعه ندارد.

۹ - اشاره به آیه ۷۹ سوره واقعه.

۱۰ - چون در آیه ۳۳ سوره احزاب می فرماید؛ «أَمَّا»؛ یعنی حصر در کار است.

۱۱ - «طبقات ابن سعد»، ج ۳، ص ۱۵۱ - «ترجمه الغدير»، ج ۱۳، ص ۲۴۵.

این ضربه‌ای بود به اسلام، که فاطمه علیها السلام خوب فهمید و در صدد خنثی کردن آن بر آمد، و امروز هم وقتی شما متوجه این مسئله شدید نمی‌گویید کسی حق نظر دادن ندارد، بلکه می‌گویید کارشناسانه نظر بدهید. آری؛ همان‌طور که فقهای ما پس از سال‌ها تلاش و مطالعه بر روی آیات و روایات نظر می‌دهند و مردم مسلمان هم از جان و دل آن نظرات را می‌پذیرند، شما هم که می‌خواهید در مورد اسلام نظر بدهید، بفرمایید، در متون آیات و روایات تعمق کنید و بعد نظر دهید تا ملت مسلمان از جان و دل نظرات شما را هم بپذیرند. ولی افسوس و صد افسوس که جامعه روشنفکری ما از کسی که در مورد زمین نظر بدهد، بدون آن‌که زمین‌شناس باشد، سخنی نمی‌پذیرند، ولی اگر کسی در مورد اسلام نظر بدهد، بدون آن‌که در آن مسئله تحقیق لازم را انجام داده باشد، به راحتی می‌پذیرند، و این همان فاجعه‌ای است که فاطمه علیها السلام نسبت به آن حساسیت نشان داد. قرآن ما را راهنمایی کرده است که اوّل مسیر خود را به سوی اهل‌البیت عصمت و طهارت علیهم السلام بکشانید و اهل‌البیت هم اصل را در اختیار ما می‌گذارند و سپس «عَلَيْكُمْ بِالتَّقْرِيعِ» یعنی؛ پس از آن، حول آن اصل، تدبیر کنید و سخن خود را بگویید. همین‌طور که یک لیسانس فیزیک، اصول را از دکترای فیزیک می‌گیرد و می‌داند تا کسی در رشته‌ای دکترا نداشته باشد، اصل مطلب آن رشته در اختیارش نیست، در دین هم تا کسی در موضوعات اسلامی، اعم از فقه و تفسیر و کلام و فلسفه و عرفان مجتهد نباشد به اصل مطلب تسلط ندارد و اگر کسی بدون ارتباط با صاحب‌نظران اصلی، نظر بدهد، افراد را به انحراف می‌کشاند. مضافاً این‌که صاحب‌نظر و

مجتهدشدن در مسائل اسلامی علاوه بر تحقیق و تلاش و مطالعه، یک ملکه خاص به نام اجتهاد هم نیاز دارد که خداوند به همه کس نمی‌دهد، به همین جهت هم بعضی‌ها سال‌ها مدرس حوزه هستند ولی مجتهد نشده‌اند، با این که بعضی از مجتهدان نزد این‌ها درس خوانده‌اند، چون اجتهاد پس از تلاش و مطالعه، پدید آمدن یک جمع‌بندی خاص فکری است که خداوند به بعضی‌ها می‌دهد و خود فرد و نیز بقیه افراد در برخورد با او متوجه می‌شوند که این آقا دیگر دارای ملکه اجتهاد شده است.

علت اصرار علی عليه السلام بر حاکمیت خود

عنایت کردید؛ چرا علی عليه السلام در آن شرایطی که به زور ایشان را آورده‌اند تا از او برای ابابکر بیعت بگیرند، باز اصرار دارد که مردم باید اسلام را از ما بگیرند؟ چون وقتی مینا را از کسی گرفتید که با حقایق عالم بالا ارتباط دارد و به واقع سبب متصل بین ارض و سماء است، دیگر افق تحقیق روشن شده و جهت سیر به سوی حقایق تعیین گشته است، حالا هر چه جلوتر برویم، به نتیجه بهتری می‌رسیم. مثلاً امام معصوم عليه السلام می‌گویند: هر کس سؤال قبر را انکار کند از ما نیست. با این جمله ما را متوجه وجود عالم برزخ و حیات برزخی می‌کنند؛ لذا بر عکس خیلی مسلمانان می‌فهمیم که نفس ما با مرگ نابود نمی‌شود و پس از آن در قیامت زنده شود، بلکه همواره زنده است، منتها از این دنیا به برزخ منتقل می‌شود و سپس از برزخ به سوی قیامت سیر می‌کند. حالا شما حساب کنید چقدر نکات ظریف از این سخن امام معصوم حاصل می‌شود! تفکر در بقیه

نکات حاشیة این سخن را به عهده ما گذارده‌اند، این جاست که حضرت علی علیه السلام اصرار دارند - حتی در آن وقتی که ریسمان به گردن مبارک حضرت انداخته‌اند - که مردم باید اسلام را از ما بگیرند، چون در آن صورت همه جامعه به سوی حق رفته است و امروز ما با جهان اسلام پاره پاره روبه‌رو نبودیم. اقرار به حقانیت علی علیه السلام اقراری نیست که منحصر به شیعه باشد. ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ملأ عام و در حضور مردم در مورد همسر فاطمه علیها السلام فرمود: «یا ایها الناس! اوصیکم بحب ذی قریبها، اخی وابن عمی علی بن ابیطالب، فانه لا یحبّه الا مؤمن و لا یبغضه الا منافق، من احبه فقد احببني و من ابغضه فقد ابغضنی»^{۱۲} یعنی؛ ای مردم! توصیه می‌کنم شما را به دوستی همسر فاطمه که عبارت باشد از برادرم و پسر عم‌ام علی بن ابی‌طالب، و به درستی که او را دوست نخواهد داشت مگر مؤمن و بر او کینه نخواهد ورزید مگر منافق، هر کس بر او محبت ورزد بر من محبت ورزیده و هر کس بر او دشمنی کند بر من دشمنی کرده است.

عمر می‌گوید: هیچ کس دارای فضائلی همانند فضائل علی نیست که صاحبش را به سوی هدایت رهنمون باشد و از پستی و ضلالت بازش دارد. یا می‌گوید: اگر آسمان‌های هفت‌گانه در کفه‌ای گذارده شود و ایمان علی در کفه دیگر، قطعاً ایمان علی فزونی خواهد گرفت.

۱۲ - «الریاض النضره»، ج ۲، ص ۲۱۴ - «تذکره السیط»، ص ۱۷ - «شرح ابن ابی‌الحدید»،

ج ۲، ص ۴۵۱ - «الغدیر»، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

حال چگونه است که با این حرف‌ها، عمر هنگامی که ضربت می‌خورد می‌گوید: «اگر سالم، غلام بنی‌حذیفه زنده بود خلافت را به شورا نمی‌گذاشتم.^{۱۳} یا آرزو می‌کند ای کاش ابو عبیده زنده بود تا او را خلیفه قرار می‌دادم.^{۱۴} آیا علی عليه السلام در حدّ ابو عبیده، گورکن مدینه هم کار آیی نداشت؟

عمر به ابن عباس گفت: خودم شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی بن ابیطالب گفت: «مَنْ احبَّك احبني و من احبني احب الله و من احب الله ادخله الجنة مُدْرِلًا».^{۱۵} یعنی؛ هر کس ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هر کس که خدا را دوست دارد با احترام داخل بهشتش کنند.

با توجه به این سخن اگر این علی، حاکم مسلمین بود، امروز ما در عین این که یک جامعه یک پارچه مسلمان داشتیم، از اسلامی برخوردار بودیم که علی عليه السلام معلم آن بود. ابن قتیبه می‌گوید: عمر در بستر بیماری‌اش در مورد شش نفری که برای خلافت بعد از خود معرفی نمود، گفت: سعد؛ دارای غلظت و شدت است، و عبدالرحمن؛ فرعون این امت است، و زبیر؛ در هنگام رضا زود نرم و ملایم و در وقت غضب بسیار سخت است، و در مورد طلحه گفت: دارای نخوت و تکبر است، و عثمان

۱۳ - «التهمید باقلانی»، ص ۲۰۴ - «طبقات ابن سعد»، ج ۳، ص ۲۴۸.

۱۴ - «اعلام النساء»، ج ۲، ص ۸۷۶.

۱۵ - «کنز العمال»، ج ۶، ص ۳۹۱ - «شرح ابن ابی‌الحدید»، ج ۳، ص ۱۰۵ - الغدیر، ج ۱۲،

دارای عصبیت و محبت نسبت به اقوامش است، و بعد رو به علی کرد (چون همه جز طلحه در جلسه بودند) و گفت: «وَمَا يَمْتَعْنِي مِنْكَ يَا عَلِيُّ إِلَّا حِرْصُكَ عَلَيْهَا، وَ إِنَّكَ أَعْرَى الْقَوْمِ إِنْ وُلِّيَتْهَا أَنْ تُقِيمَ عَلَيَّ الْحَقَّ الْمُبِينِ وَ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ای علی! آنچه مانع من برای تعیین جانشینی تو بود، حریص بودن تو برای امامت است و حقاً تو از همه این‌ها سزاوارتر و لایق‌تری، که در صورت حائز شدن امارت، امت اسلام را بر صراط مستقیم و بر حق مبین و آشکارا رهبری نمایی و بر این نهج قیام نمایی).^{۱۶}

عمر نمی‌تواند بفهمد اصرار و پافشاری علی علیه السلام بر خلافت به چه معنی است، ولی اقرار او به صلاحیت علی علیه السلام در هدایت جامعه گواه بر آن است که فاطمه علیها السلام در مقابل جریان حذف علی علیه السلام نباید بی‌کار می‌نشست و اصرار ما نیز در تبیین این مطالب برای توجّه به آینده‌ای است که آباستن تمدن اسلامی است، تا معلوم شود چه تفکری باید در جهان اسلام، مسلمانان را هدایت نماید.

وقتی کار به انحراف کشید و امثال خلیفه اول و دوم برای خود حق حاکمیت قائل شدند دیگر نمی‌توانند علی علیه السلام را به مردم به‌عنوان حاکم جامعه مسلمین معرفی کنند، هر چند به فضائل علی علیه السلام اقرار هم داشته باشند. صاحب عقدا الفرید می‌نویسد: چون عمر خنجر خورد به او گفتند: ای کاش برای خود خلیفه‌ای معین می‌کردی. گفت: پس از آن که آن سخنان را بر شما گفتم تصمیم داشتم که سزاوارترین مردی را که بر شما حکومت کند و امیدوار باشم که شما را بر طریق حق حمل کند که

علی بن ابیطالب است، برای ولایت امر شما نصب کنم ولی سپس دیدم که من تاب نمی آورم، چه در زمان حیاتم و چه در زمان مرگم که او را آمر و رئیس بر شما ببینم.^{۱۷}

چون با نقشه بر سر کار آمدند حالا خودشان هم همان نقشه را باید ادامه دهند. آقای رسول جعفریان می گوید: فرایینی وجود دارد که انتخاب خلیفه اول، حکایت از نوعی توطئه قبلی و یا حداقل تفاهم و هماهنگی حزب مخالف بنی هاشم پیش از بیعت دارد و می گوید: عبدالعزیزالدوری عقیده لامنس را که سقیفه را توطئه سه نفره، عمر و ابوبکر و ابو عبیده می داند، رد می کند، اما اصل تفاهم قبلی حزب مخالف بنی هاشم را می پذیرد.^{۱۸}

آینده جهان از آن فاطمه عليها السلام است

حدود هزار و چهارصد سال است که جهان اسلام گرفتار نقشه‌ای است که فاطمه عليها السلام همان روز اول متوجه شد و حتی علی عليه السلام بدان اشاره کرد^{۱۹} و کتاب شریف الغدیر مرحوم علامه امینی در واقع گفتگوی دلسوزانه‌ای است با اهل سنت که نسبت به آن توطئه آگاه شوند و در

۱۷ - «عقد الفرید»، طبع اول، ج ۳، ص ۷۱.

۱۸ - «تاریخ تحول دولت و خلافت»، رسول جعفریان، ص ۱۴۳ به مقدمه «فی تاریخ صدر الاسلام» ص ۵۶ رجوع کنید.

۱۹ - در مورد پیمان نامه‌ای که در آن عده‌ای تعهد کردند مانع حاکمیت علی عليه السلام شوند به بحار الانوار ج ۸ ص ۳۳، و طبقات کبری ابن سعد ج ۳ ص ۶۱، و شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۵۴ رجوع فرمایید (نقل از کتاب اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده تألیف آقای حشمت الله قنبری).

روایات و متون تاریخی خود به آن چیزی که فاطمه علیها السلام نسبت به آن حساسیت نشان داد آگاه گردند، و در انتخاب اسلام خود بازخوانی نمایند. و بحمدالله آرام آرام آثار کار تاریخی علامه امینی «رحمة الله علیه» در الغدیر در محافل علمی اهل سنت دارد خود را نشان می دهد و واقعاً دیگر آن دوره سپری شده است که بشود جامعه اهل سنت را از حقایق صدر اسلام دور نگه داشت و تصور کنیم آینده جهان اسلام باید ادامه گذشته آن باشد که شیعه و رهروان فاطمه علیها السلام به عنوان مجوس ضد اسلام معرفی شوند و ضرغواوی افتخار کند ۱۳۲ شیعه را در عراق به دست خودش سر بریده است، چراکه به نظر او شیعیان از آمریکا خطرناک تر و منحرف ترند.

اینک نوبت فاطمه علیها السلام است که با جهان اسلام سخن بگوید و ان شاء الله همه چیز به نفع اسلام فاطمی علیها السلام ورق بخورد و جوانان مسلمان اهل سنت اسلام گم شده خود را از دست فاطمه علیها السلام بگیرند و آرام آرام اشک های فاطمه علیها السلام نقش خود را بنمایاند، چراکه از همان اول معلوم بود آینده از آن فاطمه علیها السلام است. این همه کشتن فرزندان فاطمه علیها السلام در طول تاریخ توسط امویان و عباسیان برای جلوگیری از ظهور آینده ای است که فاطمه علیها السلام صاحب آن خواهد بود.

انقلاب اسلامی اولین آرزوی فاطمه علیها السلام است که بر اساس آن، جامعه در سیاست گذاری هایش به جای نظر اشخاص، نظر امامان معصوم را از طریق ولی فقیه، حاکم کند، این انقلاب بنا دارد نه تنها جهان تشیع، بلکه جهان اسلام را نجات دهد، به طوری که در اولین طلیعه های تأثیر آن، فلسطینی که در حال محو شدن از روی نقشه جهان بود، احیاء شد و

نهضت فلسطین قدرت گرفت و تا ایجاد دولت مردمی حماس - با همه کارشکنی های اسرائیل - جلو آمد و می رود که جوانان جهان اسلام کشورهای خود را از چنگال حاکمان غیراسلامی و به ظاهر مسلمان برهاند و گام های بعدی را شروع کنند.

هنر ما آن است که بفهمیم در کجای تاریخ قرار داریم و در این صورت است که می توانیم جایگاه نقشه های دشمن اسلام را بشناسیم و نیز از عامل پیروزی خود بر آن نقشه ها آگاه باشیم و هنر حضرت زهرا علیها السلام فهم همین دو موضوع بود. قبلاً عرض شد نقشه این بود که می خواستند اسلام را به یک مرام عربی تبدیل کنند، آن هم در حدی که هر اندازه از آن را که خواستند عمل کنند و هر اندازه از آن را هم که صلاح ندانستند تغییر دهند، به طوری که مالک در موطاء می نویسد: «عمر خودداری می کرد از این که یکی از عجم ها را میراث دهد مگر آن که در عرب به دنیا آمده باشد.»^{۲۰} حالا شما حساب کنید اگر اسلام در آن حد که یک دین عربی است و با نظر خلیفه هر قسمت از آن قابل تغییر است، معرفی می شد، امروز دیگر اثری از اسلام باقی بود؟ فضایی که فاطمه علیها السلام ایجاد کرد امکان چنین جسارت ها به شدت گرفته شد و حساسیت ها در توده مسلمین در رابطه با اجتهاد در مقابل نص، روز به روز بیشتر شد و ائمه معصومین علیهم السلام بدون حضور مستقیم در امور، مانع بسیاری از انحراف ها بودند.^{۲۱}

۲۰ - «موطاء مالک»، ج ۲، ص ۱۲.

۲۱ - امام باقر علیه السلام به ابو حمزه می فرماید: ای اباحمزه! در زمین همواره عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند، بگویند افزودند، و اگر بکاهند بگویند: کاستند و خداوند آن \leftarrow

امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از واقعه صفین در رابطه با واقعه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنانی فرمودند که حادثه را به خوبی تحلیل می‌کند؛ می‌فرماید: «إِنَّ الْعَجَبَ كُلُّ الْعَجَبِ مِنْ جُهَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ ضَلَالِهَا وَ قَادَتِهَا وَ سَاقِيهَا إِلَى الثَّارِ...»^{۲۲} یعنی؛ تعجب و شگفت به تمام معنای کلمه از جاهلان این امت است، از گمراهانشان و سردمداران، که این امت را به سوی آتش سوق دادند، این‌ها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور مکرر شنیدند که می‌فرمود: هیچ امتی زمام امور خود را به مردمی نسپرد است که در میان آن امت مرد داناتر و فهیم‌تر و عالم‌تر وجود داشته باشد، مگر آن که آن امت رو به پستی و تباهی و خرابی گرائیده شده باشد، الا این که برگردند به همان دانای قبلی، و این امت قبل از من امور خود را به سه نفر سپردند که هیچ یک از آن‌ها کسی نبود که قرآن جمع کرده باشد^{۲۳} و یا این که ادعا کند به کتاب خدا و سنت پیامبر او عالم‌تر است، آن‌ها می‌دانستند من عالم‌ترین امت به کتاب خدا و سنت پیامبر او هستم، و بصیرترین آن‌ها به قرائت قرآن و عارف‌ترین آن‌ها به قضاوت به حکم خدا من بودم...».

→ عالم را از دنیا نبرد تا آن که در فرزندانش کسی را ببیند که مانند او بداند (کمال‌الدین و تمام‌النعمه ج ۱ باب ۲۲ حدیث ۲۱).

۲۲ - «تاریخ سلیم بن قیس»، ص ۱۴۸.

۲۳ - با این که علماء اهل سنت در این که چه کسی قرآن را جمع‌آوری کرده است، با هم اختلاف دارند، ولی نام چهارتن را به عنوان مُدَوَّنِ قرآن نام می‌برند که عبارتند از: علی، ابوبکر، عمر و سالم غلام حذیفه، ولی باز در رأس این چهارتن بر طبق گواهی مدارک اهل سنت، علی علیه السلام قرار دارد و با توجه به مسئولیت‌ها و دل‌مشغولی‌هایی که آن سه‌تن دارند بیشتر برای آن که از اصحاب سقیفه هستند فضیلت تراشی شده است.

به چند نکته در حدیث فوق عنایت فرمایید: اولاً؛ ریشه تباهی امور مسلمین به خوبی روشن است و علت مشکلات را باید در حذف انسان شایسته‌ای به نام علی علیه السلام از صدر امور دانست. ثانیاً؛ حضرت علی علیه السلام به حکم وظیفه مجبورند نظرهای جامعه و تاریخ را متوجه خود کنند تا لااقل راه آیندگان مشخص باشد که باید برای سر و سامان دادن جامعه به چه طرز تفکری رجوع کنند و راه اهل بیت علیهم السلام را رها نکنند. ثالثاً؛ می‌فرمایند از آن سه نفری که قبل از من بودند کسی نبود که قرآن را جمع‌آوری کرده باشد، چون به واقع لازمه جمع‌آوری قرآن این است که اولاً؛ ارتباط دائم با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته باشد تا تمام قرآن را بدون هیچ کم و کاستی بگیرد. ثانیاً؛ به خوبی قرآن را بشناسد و لذا نقش علی علیه السلام در حفظ و نگهداری قرآن، نقش اساسی است. و در نهایت بر این نکته تأکید می‌کنند که داناترین و فقیه‌ترین ایشان به قرائت قرآن و عارف‌ترین آنها در قضاوت به حکم خدا من بودم. اعلان این مطالب تکلیف انسان‌های محقق را در همیشه تاریخ روشن می‌کند که بتوانند سؤالات زیادی را که از حادثه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برایشان پیش می‌آید، جواب دهند. راستی؛ چرا این سه خلیفه با این که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها فضائل علی علیه السلام را شنیده بودند کار را به علی علیه السلام واگذار نکردند؟! و این اساسی‌ترین سؤالی است که اگر روشن شود برگشت اساسی جهان اسلام به سوی مکتب تشیع شروع خواهد شد.

آنگاه که نظام ارزشی جامعه فرو می‌ریزد

شما از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث فوق ساده نگذرید. حضرت با بیان این نکته که «باید داناترین و فهیم‌ترین افراد، زمام امور مسلمین را در دست بگیرد» می‌خواهند نظام ارزشی جامعه در شرایط و بستر صحیح به سیر خود ادامه دهد. حالا اگر جامعه‌ای حتی یک قدم از این موضع کوتاه بیاید، تمام نظام ارزشی صحیح آن جامعه فرو می‌ریزد، چون وقتی کسی که در درجه دوم فهم و دانایی است، بر بالاترین رتبه از مراتب جامعه قرار گیرد، معنایش این است که ملاک برتری‌ها فهم و دانایی نیست و با این عمل تمام دیوار ارزش دادن به دانایی و فهم فرو ریخته است و از این به بعد هیچ کس نمی‌تواند بر ارزش‌ها تأکید کند و چنین فکری چون خوره در تمام ابعاد جامعه رخنه خواهد کرد و در نظام ارزشی جامعه هرج و مرج حاکم خواهد شد تا حدی که کار به جایی می‌کشد که امام‌الحرمین جوینی برای توجیه این مشکل می‌گوید: از شرایط امام نیست که اهل اجتهاد و استنباط باشد...!!^{۲۴}

حال مشکل این است که از یک طرف می‌گویند لازم نیست امام یا خلیفه اعلم باشد و لذا از این طریق جواب اشکالی که می‌گوید خلفای سه‌گانه که اعلم امت نبودند، چرا حاکم بر امور مسلمین شدند، را می‌دهند و از طرف دیگر سراسر کتب اهل سنت پر است از فتاوای عمر و سخنان او که به عنوان حجّت در امور فقهی مبنای احکام است. حالا شما حساب کنید ریشه این هرج و مرج از کجا پیدا شد و با توجه به این سخن پیامبر

۲۴ - «الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد»، ص ۴۲۶.

خدا عليه السلام که علی عليه السلام بر آن تأکید فرمودند، بسیاری از مشکلات آینده تفاوت فقهی بین شیعه و سنی مرتفع خواهد گشت. چون وقتی معلوم شود عمر اعلّم امت نیست، پس باید سخنان او مبنای فقه برادران اهل سنت نباشد و همین کافی است تا فقه شیعه و سنی به هم نزدیک شود.

باز بر مبنای همین انحراف سخن ابن ابی الحدید است که در عین اقرار به فضیلت علی عليه السلام می گوید این کار خدا است که مفضول را از افضل مقدم داشت و لذا اوّل آن سه خلیفه را بر مسند امور مسلمین قرار داد سپس علی عليه السلام را که افضل آنها بود. در حالی که این حرف، متهم کردن خدا است و ایشان متوجّه نیست که با صحنه گذاردن بر این عمل، چه بلای بزرگی بر سر جامعه می آید، وقتی حکم کسی در جامعه جاری شود که آن حکم عالی ترین حکم نیست که خدا برای آن جامعه قرار داده است باید انتظار چنین هرج و مرج فرهنگی را نیز در جوامع اهل سنت داشته باشیم. علت این گونه قضاوت های جاهلانه به جهت نفهمیدن عمق اعتراض حضرت زهرا عليها السلام است و این که چنین واقعه ای چه تخریب بزرگی در نظام ارزشی جامعه پدید می آورد.

این زهرای مرضیه عليها السلام است که می فهمد حادثه فوق یعنی گم شدن حقیقت، چون وقتی ناقص به جای کامل نشست، دیگر نقص ناقص به عنوان نقص تلقی نمی شود و همان شخص ناقص به عنوان ملاک و ارزش برای افراد جامعه تلقی می گردد و از طرفی در نظام هستی آنچه به سوی راه نجات سیر می کند، غیر ناقص است و لذا چنین جامعه ای هرگز به راه نجات واقعی دست نمی یابد، مثل صورتی که همه اعضایش - اعم از چشم

و ابرو و دهان- زیبا باشد ولی بینی او زیبا نباشد، در این حالت همه صورت نازیباست. اگر ملائک و الگوی جامعه‌ای که باید جامعه به سوی آن سیر کند، مظهر همه کمالات انسانی نباشد ولی جای الگویی بنشیند که مظهر همه کمالات انسانی است، چنین جامعه‌ای به نجات و رستگاری دست نمی‌یابد، همچنان که زشتی یک عضو صورت، موجب می‌شود که همه صورت زشت تلقی شود، همچنان انسانی هم که همه خصوصیاتش خوب بود، ولی فقط یک صفت رذیله داشت، اگر در صدد اصلاح آن نبود و آن را به رسمیت شناخت، همان یک صفت رذیله تمام شخصیت او را غیراخلاقی می‌کند و عملاً بقیه صفات اخلاقی هم او را به نتیجه نمی‌رساند.

اعتراض حضرت زهرا علیها السلام بر مبنای چنین مسائلی است ولی جامعه متوجه عمق فاجعه نبود. حضرت در ادامه سخن خود به زنان مهاجر و انصار می‌فرماید: «أَيُّ زَحْزُحُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرِّسَالَةِ وَقَوَاعِدِ الثُّبُوتِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ» یعنی؛ مردان شما چگونه خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از موضع ثابت و بنیان‌های نبوت دور ساختند؟ و آن را از خانه‌ای که جبرائیل علیه السلام در آن فرود می‌آمد به خانه دیگری بردند؟

ریشه سرگردانی بشر

خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باید مجسمه دینداری و حامل علمی باشد تا مقصد نبوت را درک کند و با فرهنگ نزول حضرت جبرائیل علیه السلام آشنا باشد. درست است که پس از رحلت وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر

وحی الهی قطع شد، ولی ارتباط با ملائکه قطع نشد و رابطه جبرائیل علیه السلام با این خانه قطع نگشت، چنانچه مصحف فاطمه علیها السلام از ارتباط جبرائیل علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام تهیه شده و یا این که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، جبرائیل با حضرت زهرا علیها السلام مراوده داشته است.»^{۲۵} و در همین راستا امام خمینی «رحمة الله علیه» می فرماید: «سابقه نداشته است که جبرائیل جز با طبقه اول انبیاء عظام این چنین آمد و شده‌های مکرر با کسی داشته باشد.»^{۲۶} حالا حضرت زهرا علیها السلام اشاره به همین مسئله دارند که چرا خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه‌ای حذف کردید که «مَهْبُطُ الرَّوْحِ الْأَمِينِ» بود، به طوری که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: ملکی که با ما ارتباط دارد فوق جبرائیل و میکائیل است، و مگر می شود برای هدایت مسلمین، انسان‌هایی نباشند که با اسرار وحی ارتباط داشته باشند؟ این خطای بزرگی است که بشریت گرفتار آن شده است که گمان می کند خودش به خودی خود می تواند مبنای هدایت خود باشد و یا خودشان به خودی خود می توانند از قرآن، خطوط اصلی را بگیرند. همین فکر بود که علی علیه السلام را حذف کرد و گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ یعنی ما را کتاب خدا بس است.

۲۵ - امام صادق علیه السلام فرمودند: فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند و حزن و اندوه شدیدی به خاطر دوری پدر بزرگوار به او روی آورده بود. جبرئیل خدمتش می رسید و او را تسکین می داد و از پدرش و جایگاه وی در بهشت خبر می داد و از آن چه بعد از او برای ذریه اش پیش می آید آگاه کرد و علی علیه السلام آن را می نوشت (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۵۶).

۲۶ - «صحیفه نور»، ج ۱۹، ص ۲۷۹، و به «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۷۹ و ۸۰ رجوع شود.

آری؛ من و شما می‌توانیم به کمک جهت کلی که امام معصوم علیه السلام در فهم قرآن روشن می‌کند، با قرآن به نحو صحیح تماس بگیریم، یا به کمک آیات و روایات ائمه معصومین علیهم السلام نظام سیاسی جامعه را در زمان غیبت، به کمک کارشناس فهم آیات و روایات، یعنی ولی‌فقیه، اداره کنیم. ولی‌فقیه هم هیچ‌وقت ادعا ندارد که خودش به خودی خود چنین توانی را دارد، و جهان اسلام و به تبع آن، جهان بشری هرچه ضربه خورد، در غفلت از این موضوع نهفته بود، و لذا شما ملاحظه می‌کنید که تمام بشریت در تمام قاره‌ها، در سرگردانی به سر می‌برند، چون آن‌ها در حاکمیت اجتماعی از کسی که قلبش در ارتباط با عالم غیب و ملائکه است محروم شده‌اند. کسی را از صدر جامعه خارج کردند که به تعبیر حضرت زهرا علیها السلام: «وَ الطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ»؛ به امور دین و دنیا آگاه بود. و می‌فرماید: حذف چنین کسی «أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» همان زیان بسیار روشن است، همانی که امروز هم بشریت به آن گرفتار است. می‌فرماید: «وَ مَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟»؛ یعنی چه باعث شد که از علی علیه السلام روی برگردانید و بر او عیب بگیرید. «تَقْمُوا مِنْهُ وَ اللَّهُ تَكْوِيرَ سَيِّفِهِ»؛ از او عیب گرفتند، ولی به خدا سوگند عیب او این بود که شمشیر او در مقابله با باطل، آشنا و غریبه نمی‌شناخت و رعایت رئیس قبیله و غیر آن را نمی‌کرد.

بازگشت از ایمان به کفر

ابن ابی الحدید می نویسد: «قریش، علی عليه السلام را قاتل عزیزان خود می دانست. این خون‌ها گر چه برای اسلام ریخته شده بود، اما از شمشیر علی عليه السلام چکیده بود.»^{۲۷} و شما در دعای ندبه در رابطه با حضرت علی عليه السلام همین نکته را متذکر می شوید و عرضه می دارید: «وَلَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ، قَدْ وَتَرَ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ وَقَتْلَ أَبْطَالِهِمْ وَنَاوَشَ ذُؤَابَانَهُمْ فَأَوْدَعُ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَحُبَيْبِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ...»؛ یعنی علی عليه السلام آنچنان بود که در راه خدا نگران سرزنش سرزنش کننده‌ای نبود، راه را بر دلاوران عرب تنگ نموده و قهرمانانشان را کشت و گرگانشان را دستگیر کرد و در نتیجه بر دل‌هایشان کینه‌های بدر و خبیر و حنین و غیره ماند... .

در تاریخ داریم: عثمان در عهد خلافت خود، به علی عليه السلام می گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می درخشید.»^{۲۸} در حالی که غضب آن حضرت غضب الهی بود، و نه غضب حفظ منافع شخصی. حضرت فاطمه عليها السلام در ادامه در وصف علی عليه السلام می فرماید: «وَقَلَّتْهُ مُبَالَاتِهِ بِحَنْتِهِ» نسبت به مرگ بی اعتنا بود؛ «وَشِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَنِكَالَ وَقَعْتِهِ»

۲۷ - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

۲۸ - «نثر الدرر»، ج ۲، ص ۶۸ - معافاة الصحابه، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۳۰۱ - نقل از

تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص ۶۹.

و با دشمنان با تمام قدرت برخورد می کرد و به آنها امان نمی داد و «وَتَمَرُّهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ و غضب او در راه رضای خدا بود.

بعد که حضرت زهرا علیها السلام را توصیف می کند و همه را متوجه ریشه کینه ای که حاکمان و سران با علی علیه السلام داشتند، می نماید این موضوع روشن می شود که حذف علی علیه السلام یک نوع بازگشت از ایمان به کفر است و جرم علی علیه السلام آن است که هیچ نقطه امیدی برای کفر نگذاشته که بتوانند با حاکمیت او به برگشت به کفر قلبی امید داشته باشند.

می فرمایند: «وَاللَّهِ لَوْ تَكَافَوْا عَنْ زَمَامِ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْهِ لَاعْتَلَقَهُ» یعنی؛ سوگند به خدا اگر مردان شما مانع می شدند که زمام امور از دست علی علیه السلام خارج شود و زمام امور خود را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او واگذارده بود، به دست او سپرده بودند «وَلَسَارَ بِهِمْ سَبِيْرًا سَجْحًا»؛ آن را به ملایمت و سهولت راه می برد «لَا يَكَلِّمُ خَشَاشَةً»؛ و این شتر را سالم به مقصد می رسانید «وَلَا يُتَعَنَّ رَاكِبُهُ»؛ و حرکت آن، حرکتی رنج آور و سراسر دارای بحران نمی شد «وَلَأَوْزَدَهُمْ مِنْهَا صَافِيًا رَوِيًّا فَضْتَقَاضًا تَطْفَحُ ضِفَّتَاهُ وَلَا يَتَرْتَقِ جَانِبَاهُ»؛ و آنان را به آبشخوری رهبری می کرد که سراسر دارای آب صاف و فراوان بود، و آنچنان پُر و وسیع می بود که سرریز می گشت و هرگز رنگ کدورت و ماندگی به خود نمی گرفت «وَلَأُصْدِرَهُمْ بَطَانًا»؛ و آنان را از آن آبشخور سیراب می کرد.

چون وقتی جامعه بر اساس حکم خدا اداره شود، تشریح و تکوین هماهنگ خواهد شد و به حکم آیه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَآيْرُضٍ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۲۹} یعنی؛ اگر مردم شهرها ایمان می آوردند و متقی می شدند، هر آینه برکات آسمانها و زمین را برای آنها می گشادیم، ولكن آیات الهی را تکذیب کردند و در نتیجه خداوند آنها را به جهت اعمالشان به سختی و عذاب دنیایی و آخرتی گرفتار کرد. اگر حضرت علی علیه السلام بر مسند حکومت جامعه قرار می گرفت، چنین نقشی را که آیه از آن خبر می دهد، در ایجاد برکات زمینی و آسمانی در جامعه ایجاد می کرد. و حضرت زهرا علیها السلام متوجه همین قاعده قرآنی است، چون نظام حکومتی امام معصوم، متذکر ایمان و تقوی است و در چنین شرایطی برکات آسمانها و زمین بر جامعه سرازیر می شود و همه، هم از طبیعت، بیشترین بهره را می گیرند و هم از آسمان عالی ترین معنویات را می یابند.

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه؛ در رابطه با برکات حاکمیت امام معصوم می فرمایند: «وَصَحَّ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا»؛ یعنی اگر علی علیه السلام حاکم بود، خیر و نیکی را در نهان و آشکار برای آنها دوست می داشت.

حاکمان عموماً به فکر خودشان اند و اگر هم مدعی دلسوزی برای مردم اند، چون می خواهند رأی آنها را غارت کنند، نه این که نسبت به آن ادعا صادق باشند، ولی مؤمنین واقعی که در رأس آنها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام هستند، دوستدار مردم اند و غم مردم را می خورند، چون این کار جزئی از ایمان است و هر کس ایمانش بیشتر است، غم خلق خدا را بیشتر دارد، چرا که دل آنها محل تجلی محبت خدا به مردم است

و لذا مؤمن واقعی مظهر محبت خدا به مردم می شود، چون بیش از همه خالق انسان‌ها به فکر انسان‌ها است و لذا ولی فقیه، وکیل مردم نیست، بلکه محلّ حاکمیت دین خدا است، دینی که بر اساس عشق به مردم نازل شده، به طوری که خداوند می فرماید: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۳۰} یعنی؛ ما کتاب را به سوی شما نازل کردیم، ما در آن به فکر و به یاد سعادت شما بودیم، آیا در آن تعقل نمی کنید تا راه سعادت خود را بجوید؟ حالا قلب علی علیه السلام محلّ تجلّی چنین محبتی است.

حضرت زهرا علیها السلام در وصف علی علیه السلام ادامه می دهند که «وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ»؛ اگر علی علیه السلام در محلّ زمامداری می نشست، هیچگاه از بیت المال برای خود ثروت نمی اندوزید. «وَلَا يَحْطَى مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ»؛ و از ثروت دنیا جز به اندازه نیاز بر نمی داشت «غَيْرَ رِيِّ التَّاهِلِ»؛ مگر به اندازه آبی که عطش را فرونشاند «وَشَبْعَةَ الْكَافِلِ»؛ و به اندازه طعامی که رفع گرسنگی نماید. چون مؤمن واقعی می داند برای چه هدفی در این دنیا آمده است. او نیامده است که صاحب دنیا شود، آمده است که رابطه خود را با خدا هر چه بیشتر اصلاح کند و به لطف الهی به مقام قرب حق، نائل گردد و حاکمیت اسلام بر جامعه را جزیی از ایمان می شناسد، نه این که صرف حاکمیت خود را بر جامعه اراده کند که جزیی از پیروی نفس اماره است. و لذا در آن شرایط که حاکم به فکر خود نباشد، سیر منافع موجود در کشور به سوی مردم سرازیر می شود و اصرار علی علیه السلام بر

حاکمیت خود این بود که می‌خواست تا قبل از آن که روش‌های انحرافی در مدیریت نظام اسلامی ریشه کنند، حاکمیت صحیح را بنمایاند و آن را نهادینه کند و به علت همین اصرار بود که متأسفانه از طریق دشمنانش متهم به حرص بر حکومت شد.^{۳۱}

یکی از مشکلات سیاسی جهان آن است که حاکمان جهان امکانات کشور را که متعلق به مردم است، از آن خود می‌دانند و شیعه باید پرچم برگشت به سیره علی‌الکلیله را به دوش گیرد و نه تنها کشور شیعه و جهان اسلام، بلکه همه جهان را از این معضل نجات دهد و از این طریق تمدن آینده بشر را پایه‌ریزی کند و عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام یعنی شناخت غم همراه با بصیرتی که آن حضرت داشت، شناخت این غم موجب می‌شود که اولاً؛ با تلاش برای حاکمیت حکم خدا در جامعه، نسبت به رفع آن حساس باشیم، ثانیاً؛ با تذکر دادن این موضوع در جلسات، پسندیده‌ترین عزاداری را برای صدیقه کبری علیها السلام انجام دهیم، و اشکی که پس از این شناخت از چشم جاری می‌شود نه تنها به دنیا، که به دنیا و آخرت می‌ارزد، و این همان محبتی است که انسان‌ها را از آتش نجات می‌دهد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن رابطه فرمودند: «إِنِّي سَمَّيْتُ إِبْنَتِي فَاطِمَةَ

۳۱ - مولوی در دفاع از علی‌الکلیله در این رابطه می‌گوید:

آن که او تن را بدین سان پی‌کند حرص میری و خلافت کی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیری را نماید راو حکم
تا امیری را دهد جانی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر

لِإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - فَطَمَهَا وَ مِنْ أَحَبِّهَا مِنَ التَّارِ»^{۳۲} یعنی؛ بدین سبب نام دخترم را فاطمه نهادم، زیرا خداوند عزَّ وَّ جَلَّ او را و دوستداران او را از آتش باز می دارد.

پروردگارا! ما را از محبین واقعی فاطمه علیها السلام بگردان.

خدایا! به حقیقت سرِّ فاطمه علیها السلام - که اولیاء و انبیاء از آن بهره می گیرند - ما را از فهم پیام فاطمه علیها السلام محروم نگردان.

پروردگارا! جهان اسلام را در فهم پیام فاطمه علیها السلام موفق بگردان.
خداوندا! این انقلاب را که برای تحقِّق آرزوهای فاطمه علیها السلام پایه ریزی شده، در پناه خودت محفوظ بدار.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

فاطمه عليها السلام تجسم شعور و صبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ﴾

﴿فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً﴾

سلام بر تو ای فاطمه! ای امتحان شده توسط خالقت قبل از آن که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از عهده آن امتحان عظیم بر خواهی آمد.

آری؛ سلام بر فاطمه عليها السلام که گوهر صبر و شکیبایی اش انگیزه خلقتش بود، این مظهر شعور و شکیبایی، هم از همه بهتر فهمید که خطری بزرگ، آخرین دین خدا را تهدید می کند و هم در مقابل این خطر خود را نباخت و دست و پای خود را گم نکرد، بلکه با آگاهی به عمق فاجعه، برای خنثی کردن آن، برنامه ای عمیق و درازمدت را تدارک دید و نگذاشت اسلام پس از رحلت رسول خدا صلى الله عليه وآله در بن بست قرار گیرد.

اگر جریان حاکم با چنین شدتی با علی عليه السلام برخورد می کند و آشکارا با شمشیر کشیده او را تهدید به قتل می کند،^۱ در واقع با شخصیتی برخورد می کند که مجسمه وفاداری به اسلام است و این جریان پیام عجیبی در بر

۱ - به کتاب الامامة و السياسة ج ۱، ص ۱۳ و امام شناسی، ج ۲، ص ۱۹۹ رجوع شود.

دارد، و لذا فاطمه علیها السلام عمق فاجعه را می بیند. راستی چه کسی است که با تمام وجود نلرزد وقتی می بیند با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریانی - با نقشه های از قبل تعیین شده -^۲ حاکمیت را قبضه کرده است که نه تنها از اسلام هیچ اطلاعی ندارد بلکه با اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله که عالمان واقعی به اسلام هستند؛ با یک نحوه خصومت برخورد می کند. فاطمه علیها السلام فهمید اسلام دارد حذف می شود و آن اسلامی که خداوند وعده پیروزی آن را داده بود از دست بشر بیرون می رود، و در این شرایط، اگر نقشه آن ها خنثی نمی شد، افق آینده بشر سیاه می شد، لذا فاطمه علیها السلام با همان صبری که شاخصه ایشان است برای خنثی کردن این جریان برنامه ریزی کرد. موقعیت بسیار حساسی بود و باید با حساسیت تمام با آن مقابله می شد، چراکه اگر کوچک ترین سهل انگاری صورت می گرفت همه چیز از دست می رفت، خداوند فاطمه علیها السلام را برای این صحنه خلق کرده که هم عمق فاجعه را می شناسد و هم با نهایت دقت و هنرنمایی نمی گذارد حاکمان، اسلام حقیقی را دفن کنند و در نتیجه آیندگان نتوانند به اسلام حقیقی دست یابند. آن حضرت

۲ - قبلاً عرض شد که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۵۴ و بحار الانوار ج ۸ ص ۳۳ از پیمان نامه ای خبر می دهند که پس از جریان غدیر بین ۳۴ نفر از مخالفان علی علیه السلام امضاء شد این ها پیمان بستند که این طور اعلام کنند: محمد صلی الله علیه و آله رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین خود قرار نداده است. مرحوم مجلسی متن پیمان نامه را در بحار آورده است، آقای رسول جعفریان در کتاب «تاریخ دولت و خلافت» در صفحه ۱۴۳ می گوید: «قرائنی وجود دارد که انتخاب خلیفه اول حکایت از نوعی توطئه قبلی و یا حداقل تفاهم و هماهنگی حزب مخالف بنی هاشم پیش از بیعت دارد و می گوید: عمر العزیز الدوری عقیده لامنس را که در سقیفه توطئه سه نفره، ابابکر و عمر و ابوعبیده می داند، رد می کند، اما تفاهم قبلی حزب مخالف بنی هاشم را می پذیرد.

کاری کرد که آیندگان بتوانند ریشه ناتوانی جهان اسلام را در سقیفه جستجو کنند نه در اصل اسلام. با دقت در سخنان فاطمه علیها السلام؛ - چه در مسجد مدینه و چه با زنان مهاجر و انصار - عزم نشان دادن آن انحراف به خوبی به چشم می خورد و نشان می دهد بنا دارد عمق فاجعه را بنمایاند و روشن کند نمی شود علی علیه السلام را به بهانه کسی که بر خلیفه طغیان کرده، به قتل رساند و او را از صحنه حذف نمود.

در تاریخ هست که وقتی در خانه فاطمه علیها السلام را آتش زدند و حضرت زهرا علیها السلام ضربه دیدند و محسن شان سقط شد و بی هوش گشتند و به گفته ابن ابی الحدید: «ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ، فَقَالَ لِعَلِيٍّ قُمْ فَبَايِعْ! فَتَلَكَّأَ وَاحْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ قُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَدَفَعَهُ...»^۳؛ یعنی سپس عمر داخل خانه شد و به علی علیه السلام گفت: برخیز و بیعت کن! و علی علیه السلام کندی کرد و توقف نمود، پس عمر دست او را گرفت و گفت: برخیز! پس حضرت ابا کرد از این که بلند شود، پس او را بلند کردند و او را باغلظتی تمام به مسجد بردند تا به جرم عدم بیعت با خلیفه، او را به قتل برسانند.

پس چون فاطمه علیها السلام به هوش آمد و متوجه شد علی علیه السلام را برده اند، در حالی که ناله می کرد و ولوله می زد و زنان بنی هاشم و غیره اشمی زیادی همراه او بودند، به سوی مسجد به راه افتاد و آمد تا نزدیک در حجره خود در مسجد ایستاد و ندا سر داد: ای ابابکر! چه زود بر اهل بیت رسول الله یورش بردی. عمر به ابابکر گفت: چرا معطلی؟! اگر علی بیعت نمی کند او را به قتل برسان و ابابکر اشاره به حضرت زهرا علیها السلام کرد - بدین معنی که تا آن

۳ - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹ و ج ۱، ص ۱۳۴.

حضرت این جاست چنین کاری ممکن نیست- از این طریق به کمک فاطمه علیها السلام نقشه از میان برداشتن علی علیه السلام خنثی شد.

اگر زهرا علیها السلام سکوت کرده بود!

حضرت زهرا علیها السلام در سخنانشان با زنان مهاجر و انصار، به توطئه‌های اشاره می‌کنند که برای حذف علی علیه السلام در کار بود. حضرت با اعتراض خود، نقشه آن‌ها را رسوا می‌کنند و عملاً حکومت ساختگی را از مشروعیت می‌اندازند. راستی؛ اگر در آن شرایط بحرانی فاطمه علیها السلام زانوی غم بغل می‌گرفت و خود خوری می‌کرد چه می‌شد؟ در حالی که اگر علی علیه السلام کوچک‌ترین اعتراضی می‌نمود، می‌گفتند حرص بر حکومت دارد،^۴ آیا اگر فاطمه علیها السلام سکوت می‌کرد، جز این بود که حاکمیت سقیفه با تمام قداست، خود را صاحب جان و مال مردم می‌دانست و به اسم جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمام قداست‌ها و اختیارات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای خود قائل می‌شد؟ پس این جا بود که باید فاطمه علیها السلام وظیفه سنگین و حساسی را به عهده می‌گرفت، گویا همه کارها در آن شرایط به او واگذار شده که حداقل اگر نمی‌تواند جریان حاکمیت را تغییر دهد، آن را از مشروعیت و قداست کاذب بپندازد، و فاطمه علیها السلام در مقابل فاجعه بزرگی که همه صبرها و طاقت‌ها را به یأس بدل می‌کند، ثابت کرد در آن شرایط

۴ - امیرالمؤمنین علیه السلام بعدها در رابطه با شرایط بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه پنجم نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنْ أَقَلُّ، يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ، يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ». یعنی؛ اگر چیزی در دفاع از حق حاکمیت خود می‌گفتم، متهم می‌شدم که بر حکومت حریص است و اگر سکوت می‌کردم می‌گفتند: از مرگ فرار می‌کند.

نیز کسی هست که پایداری کند و حضرت علیها السلام فرهنگی را پایه گذاری می کند که نمونه ای از آن را در کربلا توسط حسین علیه السلام در مقابله با لشکر عمر سعد، یا در شام توسط حضرت زینب علیها السلام در مقابله با یزید می بینید. وای اگر فاطمه علیها السلام در مقابل حاکمیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض نمی کرد. نظر بنده این است که این موضوع آن طور که باید و شاید تحلیل نشده است و عزیزان باید با عنایت بیشتر مسئله را بررسی نمایند که اگر فاطمه علیها السلام اعتراض نمی کرد، آینده تاریخ چگونه بود؟

فاطمه علیها السلام حافظ پیام غدیر

در واقع ما با سلامی که به فاطمه علیها السلام می دهیم، و با توجه به محتوای مخصوص آن سلام، داریم می گوئیم: ای فاطمه! هدف از خلقت تو صبر و پایداری در مقابل انحراف بزرگی بود که در صدر اسلام به وقوع پیوست و اگر تو نبودی اسلام یک نقص بزرگ داشت، همچنان که اگر اسلام سیدالشهداء، حضرت حسین علیه السلام را نداشت از فکر و فرهنگ بزرگی خالی بود. همان خدایی که اسلام را به بشریت داد، عوامل حفاظت و تکمیل آن را نیز از قبل آماده کرد تا به وقتش نقش خود را ایفاء کنند.

در روایت داریم قبل از این که امام حسین علیه السلام به دنیا بیاید و حتی اسلام در جزیره العرب ظاهر شود، پیامبران به سرزمین کربلا می آمدند و می گفتند: تو گوهر بزرگی را در خود دفن خواهی کرد! پس معلوم است در کشف و نگاه آینده نگر پیامبران، حادثه کربلا به عنوان یکی از

حلقه‌های حفظ اسلام مشهود بوده است و خداوند نقش بزرگی را به عهده حسین علیه السلام می‌گذارد و لذا است که آن حضرت مورد توجه خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

اسلام برای ماندنش فاطمه علیها السلام را می‌خواهد و فاطمه علیها السلام نیز باید خصوصیتی خاص داشته باشد تا بتواند در آن شرایط خاص اسلام را درست حفظ کند. فاطمه علیها السلام از روز اول نزول قرآن با قرآن است و همین که وحی به اتمام رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، چیزی نمی‌گذرد که فاطمه علیها السلام نیز از دنیا می‌رود، این زن، آخرین قسمت‌های حیاتش، حافظ پیام آخرین قسمت‌های قرآن است، چون وقتی خداوند در آخرین جمله‌های وحی فرمودند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...»^۶ یعنی ای پیامبر! ولایت علی علیه السلام را به گوش مردم برسان و اگر چنین نکنی در واقع رسالت خود را انجام نداده‌ای، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگران بود که مردم این حکم را نپذیرند و در مقابل آن ایستادگی کنند، و آن را برای همیشه دفن نمایند و آینده اسلام و مسلمین تماماً تیره و تار گردد. و این فاطمه علیها السلام بود که عملاً نگرانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برطرف کرد و با اعتراض‌های خود نگذاشت پیام غدیر دفن شود و در واقع فاطمه علیها السلام همان مژده‌ای بود که خداوند به پیامبرش داد و فرمود: «وَاللَّهِ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ یعنی خداوند پیام تو را از خطری که نگران آن هستی حفظ می‌کند، و عملاً از طریق حضرت زهرا علیها السلام اصل نقشه خنثی شد و می‌رود که از طریق فرزندان فاطمه علیها السلام پیام غدیر در دل تاریخ بیش

از پیش جای اصلی خود را باز کند. پس این که خداوند به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تسلی داد که نگران آینده پیامت در غدیر مباش، چشم بر فاطمه علیها السلام دوخته است، چون فاطمه علیها السلام، قبل از خلقتش برای انجام رسالتی خاص امتحان شده و معلوم گشته از عهده چنین کار بزرگی برمی آید، پس جا داشت که خداوند وعده حفظ پیام غدیر را به پیامبرش بدهد.

ای فاطمه! هدف خلقت تو، صبر و اعتراض در مقابل آن انحراف بزرگ بود. تو در این عمر کوتاه چقدر خوب راه اصلی ادامه اسلام را گشودی. اگر اباذر در مقابل انحراف عثمان به او اعتراض کرد و او را به چیزی نگرفت، آموزش تو بود، و نه تنها اباذر، اگر راه اعتراض بر خلافت تا قیام قیامت گشوده ماند، همه و همه از آموزش تو بود، و اگر تو قدسی نبودی، جرئت در هم ریختن قداست‌های واهی را نداشتی. آنچنان اعتراض به جریان حاکمیت توسعه یافت که وقتی پدر ابابکر در طائف شنید که ابابکر خلیفه شده است، پرسید چرا او را برای این کار برگزیدند؟ گفتند: چون از همه پیرتر بود. گفت: من که پیرتر بودم، چرا مرا خلیفه نکردند؟^۷

از این به بعد مجبور شدند به زبان راویان برای خلیفه، قداست بسازند و آن را به مردم تحمیل کنند. پیامبری که مردم اجازه نمی‌دادند آب وضویش بر زمین بریزد و این چنین او را مقدس می‌شمردند، حالا برای خلیفه از زبان راویان ساختند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا که به آسمان‌ها بالا بردند، بر هیچ آسمانی نگذشتم مگر یافتم که در آن نوشته بودند

۷- «احتجاج طبرسی»، ج ۱، ص ۱۱۵ (نقل از کتاب امام‌شناسی، ج ۸، قسمت دوم)

محمد برانگیخته خدا است و ابابکر جانشین من^۸.^۸ درست است که محدثین اهل سنت مثل نسایی، حاکم، محب طبری،... بر ساختگی بودن این حدیث و امثال آن گواهی دادند، ولی ملاحظه کنید کار به جایی کشیده می شود که باید چنین عناوینی را برای خلیفه دست و پا کنند.^۹ با ساختن چنین احادیثی فضایی ساختند که هیچ کس جرأت کوچک ترین اعتراضی را به خلیفه نداشته باشد. حالا شما حساب کنید اگر اعتراض های دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در قداست و عظمت زبازد دوست و دشمن بود، انجام نمی شد، و هیچ جریان اعتراضی در صحنه نبود، کار به کجا می کشید، آن قدر اسلام خشن و دوست نداشتنی می شد که دیگر امروز هیچ اثری از اسلام در صحنه نمانده بود، بالأخره اعتراض های حضرت زهرا علیها السلام با همه تلاشی که حاکمان برای پنهان نمودن آن کردند، در جهان اهل سنت کار خود را کرد و آن جو شکسته شد و به همین جهت محدثین اهل سنت جرأت کردند در مقابل مقداری از این احادیث ساختگی بایستند. اگر فاطمه علیها السلام بستر اعتراض به خلیفه ای را که جای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نباشته است و انتظار دارد همچون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او برخورد کنند، فراهم نکرده بود، دیگر هر اعتراضی حکم گناه کبیره را پیدا می کرد.

۸ - «سفر السعادة»، فیروز آبادی - ترجمه الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۹۳.

۹ - راستی اگر چنین احادیثی در زمان نصب ابابکر در سقیفه وجود داشت، چرا مطرح نشد و چرا تلاش کردند فقط با عنوان یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابابکر برتری دست و پا کنند!؟

اعتراض حکیمانه

جریان حاکم با برنامه‌هایی که به صحنه آورد، امید داشت صبر فاطمه علیها السلام را برآید، حال یا فاطمه علیها السلام در مقابل جریان واقع شده زانوی غم در بغل بگیرد که برای آن‌ها نَعْمَ الْمَطْلُوب، و یا مثل زنان معمولی، با جیغ و فریاد، اعتراضی خارج از صبر و شکیبایی پیشه کند، در آن صورت با رگبار انتقادهایی که نثار آن حضرت می‌کردند، عملاً از فاطمه علیها السلام قداستی باقی نمی‌گذارند که بخواهد برای مردم حجت باشد و سخنانش ملاک ارزیابی مردم قرار گیرد. ولی آن‌ها فاطمه علیها السلام را نشناخته بودند، همان‌طور که اسلام را نمی‌شناختند، آن‌ها اوج پیروزی را در قبضه کردن قدرت سیاسی می‌دیدند و به افق‌های دوری که فاطمه علیها السلام همواره در آن‌ها حاضر خواهد بود، نمی‌توانستند بنگرند.

برخوردهای اهل‌البیت علیهم السلام در مقابل انحراف‌ها، فرهنگ خاصی را همراه خود دارد، نه اعتراضی است خشن، که به طرف مقابل بهانه تدروی داده شود و نه انزوا و گوشه‌نشینی است که میدان برای رقیب باز باشد و هر طور خواست اسب بتازاند، واقعاً روش مبارزه معصومین علیهم السلام با دشمنان رقیب را مستأصل می‌کند به طوری که نمی‌داند چه کار کند.^{۱۰}

۱۰ - متوکل در باره امام هادی علیه السلام بارها می‌گفت: وای بر شما! کار ابن‌الرضا مرا از پا

انداخته، «وَيَحْكُمُ قَدِ اعْيَانِي أَمْرَ ابْنِ الرَّضَا...» (الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۱۲).

اعتراض بلند ولی خاموش

ابن قتیبه دینوری می گوید: مورّخین و اهل تحقیق چنین گفته اند که: جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله با هم جمع شدند و نامه ای نوشتند که در آن، آنچه عثمان بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت دو خلیفه قبل از خودش عمل کرده بود، ذکر کرده بودند. این ها پس از نوشتن آن نامه با همدیگر هم پیمان شدند که آن را به دست عثمان بدهند و ایشان ده نفر بودند. و از جمله کسانی که در جریان این نامه حضور داشت عمار بن یاسر و مقداد بن اسوداند. و چون خارج شدند که نامه را به دست عثمان بدهند یکی یکی شروع به پنهان شدن نمودند و نامه به دست عمار بود. همگی رفتند و عمار تنها ماند و به راه خود ادامه داد تا به خانه عثمان رسید.

عمار از عثمان إذن دخول خواست، و او اجازه دخول داد، در روزی که هوا سرد بود. او داخل شد و در نزد عثمان، مروان بن حکم و اهل او از بنی امیه نیز حاضر بودند؛ نامه را به عثمان داد.

عثمان نامه را خواند و گفت: تو این نامه را نوشتی؟ عمار گفت: آری!

عثمان گفت: غیر از تو، چه کسی با تو همراه بوده؟ عمار گفت: با من چندین نفر بودند که در راه از ترس سطوت تو جدا شدند! عثمان گفت: ایشان چه کسانی هستند؟! عمار گفت: من نام آنها را نمی برم. عثمان گفت: پس تو چگونه در میان آنها چنین جرأتی داشتی؟! مروان گفت: ای امیرمؤمنان: این غلام سیاه چهره (یعنی عمار) مردم را بر علیه تو متجرّی کرده است؛ و اگر تو او را بکشی درس عبرت برای دیگران خواهد بود، که چون او را به یاد آورند عمل او را تکرار نکنند.

عثمان گفت: او را بزیند. او را زدند و عثمان هم خودش با آنها عمار را می زد تا شکمش را پاره کردند و او بی هوش شد. جسد او را روی زمین کشیدند و به در خانه انداختند.

أم سلمه؛ زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا او را در منزل خود آوردند، و چون عمار هم پیمان با قبیله بنو مغیره بود، بنو مغیره بر عثمان خشناک شدند. همین که عثمان برای نماز ظهر از منزل بیرون رفت، هشام بن ولید بن مغیره، سر راه او را گرفت و گفت: سوگند به خدا اگر از این ضربت، عمار بمیرد، من مرد بزرگی از بنی امیه را خواهم کشت. عثمان گفت: تو آنجا نیستی!

سپس عثمان به مسجد آمد. دید علی در مسجد است؛ سرش به شدت درد می کند و بر سر خود دستمال بسته است. عثمان گفت: سوگند به خدا ای ابوالحسن نمی دانم آیا آرزوی مرگ تو را داشته باشم یا آرزوی زندگی تو را؟! سوگند به خدا اگر تو بمیری من دوست ندارم پس از تو برای غیر تو زنده باشم! چون همانند تو کسی را نمی یابم، و اگر زنده باشی پیوسته یک طاغی را می یابم که تو را نردبان و بازوی خود گرفته و کهف و ملجأ و پناه خود قرار داده است؛ هیچ مانعی برای من نسبت به از بین بردن او نیست مگر موقعیتی که او در نزد تو دارد و موقعیتی که تو در نزد او داری! و بنابراین مثال من با تو، مثل پسر عاق است با پدر خود. اگر پسر بمیرد، او را به فراق خود مصیبت زده و دردناک می کند، و اگر زنده باشد مخالفت و عصیان او را می نماید. آخر یا راه سلامت پیش گیر تا ما نیز راه مسالمت را پیماییم! و یا راه جنگ و ستیز را، تا ما به جنگ و ستیز در

آئیم! مرا بین آسمان و زمین بلا تکلیف مگذار! سوگند به خدا اگر مرا بکشی همانند من کسی را نمی‌یابی که به جای من بنشیند! و اگر من تو را بکشم همانند تو کسی را نمی‌یابم که مقام و موقعیت تو را داشته باشد! و آن کس که فتنه را ابتدا کرده است هیچگاه به ولایت امر امت نمی‌رسد!

علی گفت: در این سخنانی که داشتی هریک را پاسخی است، ولیکن اینک من گرفتار سردرد خودم هستم، از پاسخ گفتن به گفتار تو! من همان جمله‌ای را می‌گویم که عبد صالح گفت: « فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تُصِفُونَ »^{۱۱}

با دقت در این جمله عثمان خطاب به علی علیه السلام: «آخر یا راه سلامت پیش گیر تا ما نیز راه مسالمت را بیماییم، و یا راه جنگ را پیشه کن تا ما به جنگ و ستیز در آییم، مرا بین آسمان و زمین بلا تکلیف مگذار!؛ می‌توان فهمید که روش اهل البیت علیهم السلام چقدر دقیق است، به طوری که نه عثمان می‌تواند با علی علیه السلام بجنگد و نه می‌تواند او را نادیده بگیرد و از همین طریق نامرئی، اهل البیت علیهم السلام همیشه در صحنه‌های تاریخ اسلام حضور داشته‌اند و همه حرف ما در مورد روش فاطمه علیها السلام همین نکته است و این روش عجیبی است که حتماً دشمن خود را از پای درمی‌آورد ولی خود از پای در نمی‌آید.

ابوسفیان فکر می‌کرد می‌تواند با پشتیبانی از علی علیه السلام در مقابل ابابکر جبهه‌ای مانند جبهه‌های سیاسی نظامی طول تاریخ درست کند و لذا به علی علیه السلام گفت: ای علی! دست خود را بده تا با تو بیعت کنم و سپس این

صحرا را در دفاع از تو پراز لشکر نمایم. و علی علیه السلام در جواب او فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُنَنِ النَّجَاةِ...»^{۱۲} ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید، و در واقع حضرت علیه السلام نگذاشتند نقشه ابوسفیان عملی شود، چون در آن صورت دو لشکر بودند که در مقابل هم ایستاده بودند، در حالی که جبهه علی و فاطمه علیها السلام جبهه‌ای است که باید تاریخ را تغذیه کند و باید آداب و رسوم خاصی داشته باشد، همان آداب و رسومی که عمر را با آن همه خشونت‌ی که نسبت به فاطمه علیها السلام اعمال کرد، مجبور نمود به ابابکر بگوید: «بیا به سوی فاطمه برویم که او از ما غضبناک است...»^{۱۳} و باز در همان جلسه، حضرت فاطمه علیها السلام طوری با آن‌ها برخورد کرد که بهترین تعبیر برای آن برخورد، «انتقام کریمانه» است. به طوری که آن‌ها از خانه حضرت طوری بیرون آمدند که گویا از اوّل هم برایشان بدتر شد و از طرفی هم حضرت هیچ بهانه‌ای به دست آن‌ها ندادند که بحث آن ملاقات، در جلسات گذشته عرض شد.

نظام جمهوری اسلامی هم در مقابله با کفر جهانی وقتی موفق بوده که به روش فاطمه علیها السلام عمل کرده است. تحلیل‌گر رادیو اسرائیل گفته بود: «علی‌رغم همه نقشه‌هایی که ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی می‌کشیم، جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می‌دهد و مردم بقیه کشورها را هم تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد.»؛ البته آن‌ها به عنوان خطر جمهوری اسلامی این‌طور حرف می‌زنند که گروه خود را مجهز کنند و

۱۲ - نهج البلاغه، خطبه ۵.

۱۳ - «تاریخ الامامة و السياسة»، ابن قتیبه.

کار برخورد با ما را یک سره کنند، ولی تا روش ما روش اهل البیت علیهم السلام است، همچنان به لطف الهی جلو می‌رویم، چون ولایت فقیه، یعنی حاکمیت فقهی که از سیره و سخن معصومین گرفته شده است که نه روش آن انفعال است و نه آنارشویست‌بازی. مسلم اعتراض‌هایی که بیشتر شبیه خودکشی است تا اعتراض، ربطی به روش اهل البیت علیهم السلام ندارد، همان‌طور که سکوت‌هایی که بیشتر تأیید ظلم است، ربطی به روش اهل البیت علیهم السلام ندارد، در بحث «کربلا، مبارزه با پوچی‌ها» عرض شد، راه بین این دو راه، بسیار دقیق و حساب‌شده است و ما نام آن را «حکمت حسینی» می‌گذاریم.

آری ای فاطمه! اگر اعتراض تو همراه با طمأنینه و معنویتی مملو از خداخواهی نبود، آن اعتراض نیز سرنوشتی به مانند همه شورش‌های کور تاریخ داشت و دیگر امروز تو نبودی که بتوانی تاریخ امروز و فردای ما را تغذیه کنی، تو جبهه‌ای را گشودی که به جهت مشخصات خاص خودش تا رسیدن به نتیجه نهایی باز است، و آن جبهه‌ای است که حق خواهی را در پوششی از متانت و حق‌نمایی و قداست پوشاند، و بی‌خود نیست که آن دانشمند مسیحی وقتی می‌خواهد تو را وصف کند می‌گوید: «فاطمه زهرا، زهی در نیام»^{۱۴} است، یعنی همچون تیری که زهی در نیام و شکاف آن قرار داده‌اند تا آن را رها کنند، فاطمه علیها السلام آن تیری است که می‌رود تا در طول تاریخ رقیبان خود را یکی پس از دیگری از پای درآورد و اسلام

۱۴ - عنوان فوق، نام کتابی است که آقای سلیمان کتانی در مورد حضرت فاطمه علیها السلام

حقیقی را در تاریخ حاکم کند، ولی با فرهنگی خاص، مثل همان مقابله و برخوردی که از طریق قبر پنهان خود با رقیبان خود انجام داد، اعتراضی بلند ولی خاموش.

خوشا به حال آنهایی که قبر گمشده فاطمه علیها السلام را در ماوراء زمین و خاک می جویند، خوشا به حال آنهایی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمیدند اسلام حقیقی چون قبر فاطمه علیها السلام گم شد و به جای آن که در زمین به دنبال قبر بگردند، تاریخ را بکاوند و در تحقق فرهنگ غدیر، قبر فاطمه علیها السلام را پیدا کنند، چرا که قبر فاطمه علیها السلام در سقیفه گم شده است و چه نادان بودند آنهایی که گمان کردند اسلام منهای اهل البیت علیهم السلام باز اسلام است و همه مصیبت از این جا شروع شد. راستی اسلامی که در قلبها جای ندارد، چگونه به قلبهای دیگر سرایت می کند؟! اسلام کتاب و درس و مدرسه اگر مقدمه برای ایمان قلبی نباشد، چنین مورد خطاب قرار می گیرد که: «... قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»^{۱۵} یعنی شما ایمان نیاورده اید بلکه به آداب ظاهری اسلام خود را بسته اید و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است. آری؛ اهل البیت علیهم السلام هستند که بدون درس و مدرسه به علم لدنی که علم قلبی به قرآن و باطن آن است، عالم اند و تا پای قلب وسط نیاید، پای ایمان به وسط نیامده است و لذا راه و رسم ایمان دار شدن، در این خانواده قرار دارد و گرنه اسلام عبارت از اعمال قالبی خشکی خواهد بود که بیش از آن که جذاب باشد، آزاردهنده است.

فاطمه علیها السلام راه هدایت آینده جهان اسلام

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره‌ای از من است، هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم آورده»^{۱۶} خبر از آن می‌دهد که فاطمه علیها السلام در مقام فنای فی‌الله است و همه خودیت‌ها را نفی کرده و انسانی خدایی شده و چنین راهی، راه قلب است و نه راه فکر، و چنین فکر و فرهنگی، فرهنگ اهل‌البیت علیهم السلام است و نتیجه این راه «ایمان» است - و نه یک مجموعه آداب قلبی صرف - روایت در واقع می‌گوید: فاطمه علیها السلام به جایی رسیده که اذیتش، اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تبع آن، اذیت خدا است، یعنی فاطمه علیها السلام نماد عصمت است و میزان نمایش حق و باطل، پس نمی‌شود اسلام غیر از اسلام فاطمه علیها السلام را اسلام دانست و در همین راستا وقتی فاطمه علیها السلام به حاکمیت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض می‌کند، و آن را انحرافی به سوی کفر معرفی می‌کند، نباید آن را ساده گرفت. کسی این اعتراض‌ها را می‌کند که میزان نمایش حق و باطل است، دیگر نباید گفت آن‌ها هم نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، به من بگو آیا به اشاره فاطمه علیها السلام که اشاره به غدیر بود، توجه کردند؟ آیا به حاکمیت ارزش‌ها که علی علیه السلام مجسمه آن بود، توجه نمودند؟ راستی اگر به غدیر توجه می‌شد کار به جایی می‌کشید که ملائک دادن مسئولیت، حسب و نسب باشد، به طوری که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان عثمان به جایی بکشد تا یک نفر مسئولی که اموی نباشد بر رأس کارهای جامعه مسلمانین قرار نداشته باشد؟

۱۶ - در ترجمه الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۰۶ تا ۱۱۱، سند حدیث را به ۵۹ مرجع از متون معتبر

اهل سنت رسانده است.

محمد بن ابی بکر وقتی به معاویه و برخوردارهای تندى که با علی عليه السلام دارد، اعتراض می کند، معاویه در جواب او می نویسد: « زمانی که پدر تو در میان ما بود، ما به فضل و برتری فرزند ابوطالب آگاه بودیم و بر خود لازم می دانستیم که حق او را رعایت کنیم، ولی بدان که پدر تو و عمر نخستین کسانی بودند که حق علی را پایمال کردند و با او به مخالفت برخاستند، بنابراین اگر راهی را که در پیش گرفته ایم باطل است، پدرت بنیانگذار آن بود و ما آن را ادامه دادیم، اگر پدرت در گذشته آن گونه عمل نمی کرد، ما نه تنها با فرزند ابوطالب مخالفت نمی کردیم بلکه دستورات وی را اطاعت می نمودیم ولی چون برخوردار پدرت را در آن زمان با ایشان ملاحظه کردیم ما نیز به همان شیوه رفتار نمودیم.»^{۱۷}

پس ملاحظه می فرمایید که دوست و دشمن اعتراف دارند که انحراف از کجا شروع شد و حضرت زهرا عليها السلام در همان ابتدای کار، باطل بودن آن را گوشزد فرمود و معلوم شد انصراف از علی عليه السلام به کس دیگر، انصراف از مسلمانی به مسلمان دیگر نیست، بلکه انصراف از علی عليه السلام کار را به حاکمیت یزید می کشاند و لذا است که باید فهمید هر کس فکر کند می تواند منهای غدیر، اسلام را ادامه دهد، او بین اسلام علی عليه السلام و اسلام یزید فرقی قائل نیست و پیام فاطمه عليها السلام درست همین نکته است.

امروز حاکمیت ولایت فقیه مقدمه ای است تا غدیر احیاء شود و زمینه ظهور امام معصوم عليه السلام فراهم گردد و اسلام چهره واقعی خود را بنمایاند و

۱۷ - مراجعه شود به «مروج الذهب مسعودی» و کتاب «بنات النبی» از بنت شاطی (نقل از «راه

دشوار هدایت»، ادريس حسینی، ص ۱۸۹).

ایمان به صحنه بیاید و در ایمان، قلب و قالب با همدیگر متحد گردند و تمدن اسلامی شروع گردد و سراسر جهان را شور معنویت فرا گیرد. درست است که ولایت فقیه مقدمه مبارکی برای ظهور حاکمیت امام معصوم علیه السلام است، ولی این مقدمه با خود موضوع بسیار متفاوت است و به همین جهت امام خمینی «رحمة الله علیه» می فرمودند: ان شاء الله صاحب این انقلاب می آید و آن را به صاحبش تقدیم می کنیم. چون در حاکمیت امام معصوم علیه السلام عالم و آدم در شرایط دیگری قرار می گیرند، شرایطی که قابل وصف نیست. نگو مگر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در چهار سال حکومت علی علیه السلام معصوم حاکم نبود، پس چرا آثار خاصی که می گوید ظاهر نشد؟! چرا که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نهایتاً ارائه وحی الهی محقق شد و اصلاً فرصت پیاده کردن آن در روح جامعه آن طور که باید و شاید به دست نیامد و در زمان حاکمیت علی علیه السلام نیز آن حضرت را تماماً مشغول سه جنگ بزرگ کردند، ولی با این همه می رفت بستر بسیاری از کمالات فراهم شود که آن حضرت را شهید کردند. گویا بشر باید برای آسمانی کردن زندگی اش، بیش از آنچه آماده بود، آماده گردد و در عطش آن شرایط به واقع بسوزد تا آنگاه که آن شرایط با حضور و ظهور امام معصوم علیه السلام محقق شد، به خوبی قدر آن را بشناسد. کسی که فهمید حاکمیت امام معصوم یعنی چه، در راستای تحقق آن، علاوه بر آمادگی شخصی، با تمام وجود اشک می ریزد و ضجه می زند و لذا در دعای عزیز ندبه می خوانی: «فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَ إِيَّاهُمْ، فَلْيَنْدُبِ التَّادِبُونَ وَ لِيَمِثِلِهِمْ فَلْيَتَذَرِفِ الدَّمُوعَ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ وَ يَضِحَّ الضَّاحُونَ وَ يَعِجَّ الْعَاجُونَ»؛ یعنی؛

آن‌هایی که - همچون فاطمه عليها السلام - جایگاه اشک را می‌شناسند، باید اشک بریزند و با آنان که اهل ناله‌اند باید ناله کنند، و برای مانند آنان باید اشک‌ها روان گردد و آن‌هایی که می‌توانند یاری طلب نمایند، باید طلب یاری کنند.

چنین اشکی جهت زندگی را فراموش نکرده است و پایداری شیعه در چنین اعتراض کریمانه‌ای است که به افق‌های بزرگ نظر دوخته است و عواطف و حق‌خواهی را درهم آمیخته است تا بتواند با آن مقصد بزرگ روبه‌رو شود.

اگر نظر عزیزان باشد در سخنان فاطمه عليها السلام با زنان مهاجر و انصار، حضرت برکات حاکمیت علی عليه السلام را گوشزد نمودند، که در حاکمیت آن حضرت برکات دنیایی و آخرتی نهفته است، چون علی عليه السلام نمی‌خواست قدرت را تسخیر کند، بلکه قدرت را برای خدمت می‌خواست و اساساً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دین‌داری را در خدمت راستین به مردم می‌دانند و لذا شیعه ناب، شیعه‌ای است که تحمل در رنج‌بودن مردم را ندارد و ذوب در خدمت به مردم می‌شود. مقام معظم رهبری فرمودند: «معنی ذوب در ولایت یعنی ذوب در اسلام و خدمت به مردم» و رقیب حاکمیت علی عليه السلام عکس آن را عمل می‌کند. فاطمه عليها السلام گوشزد نمود اگر علی عليه السلام حاکم می‌شد: «وَلَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ»؛ زاهدان واقعی از حریصان شناخته می‌شدند و معلوم می‌شد چه کسی اهل خدمت است و چه کسی اهل خودخواهی. «وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ»؛ و

مؤمنین صادق از مدعیان ایمان باز شناخته می شدند و فضایی به وجود می آمد که کسی به راحتی نمی توانست به اسم اسلام مردم را چپاول کند. تاریخ می گوید در آن مختصر زمانی که علی علیه السلام پس از عثمان حکومت را در دست گرفتند، با وجود آن همه موانعی که برای عملی شدن برنامه های حضرت پیش آوردند، فضایی از معنویت و سادگی و محبت به وجود آمده بود که خود به خود هر کس به روش علی علیه السلام عمل نمی کرد، طرد می شد. این مسئله همیشه باید مدنظر ما باشد که اگر خواستیم جامعه به طور طبیعی به سوی سلامت سیر کند، باید همه و همه بر روی ارزش های اسلامی تأکید کنند و به اسم جذب انسان ها، نفس اماره آن ها را رشد ندهند و بیش از همه این وظیفه مهم به عهده رادیو و تلویزیون و نظام آموزشی کشور است و در این حالت است که همچون فاطمه علیها السلام بر غدیر، یعنی بر حاکمیت ارزش ها و به میدان آوردن فرزندان حقیقی انقلاب تأکید کرده ایم.

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه صحبت شان با زنان مهاجر و انصار به عنوان شاهد سخن خود، به قرآن اشاره کردند که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَآرِضٍ وَلَكِنَّ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۱۸} یعنی اگر مردم ایمان می آوردند و تقوی پیشه می کردند، برکات آسمان ها و زمین را بر آن ها می گشادیم، ولی راهنمایی های انبیاء را تکذیب نمودند، پس ما هم آن ها را به اعمال زشتی که انجام دادند، گرفتیم. سپس حضرت آیه دیگری را قرائت فرمودند که

می فرماید: «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»^{۱۹} یعنی این‌هایی که ظلم کردند و به دین خدا پشت نمودند آثار زشت کارهایشان به زودی به آن‌ها خواهد رسید و آن‌ها نمی‌توانند ما را در این کار ناتوان کنند.

ملاحظه کنید که حضرت زهرا عليها السلام در جریان انحراف از حاکمیت امام معصوم، چه می‌بیند که آن را برابر مقابله با دین می‌داند و خبر از عذاب الهی به میان می‌کشد، حال این نگاه را مقایسه کنید با نگاه بعضی از متدینین که حاکمیت شاه و ولایت فقیه، برایشان یکسان است! آیا این‌ها از مکتب فاطمه عليها السلام بهره‌ای برده‌اند؟! آیا در معیارهای فاطمی می‌توان نام این‌ها را متدین گذاشت؟ آخر وقتی فرهنگ امام معصوم در جامعه جاری نیست، چگونه می‌توان مرز حق را از باطل شناخت؟

حضرت در ادامه صحبت با زنان مهاجر و انصار فرمودند: «أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ»؛ پس اکنون بیایید و بشنوید و سنگینی آنچه را بر دوش گرفته‌اید خودتان حمل کنید. «وَمَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا»؛ یعنی در طول زندگی با چه چیزهای عجیبی روبه‌رو خواهی شد. «وَإِنْ تُعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ»؛ اگر می‌توانی تعجب کنی، گفته آن‌ها در حذف علی عليه السلام تعجب‌آور است. «كَيْتَ شِعْرِي إِلَىٰ أَيِّ سِنَادٍ اسْتَدُّوْا؟ وَ عَلِيٍّ أَيُّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوْا؟ وَ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسُّكُوْا؟ وَ عَلِيٍّ أَيَّةَ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوْا وَ احْتَكَمُوْا؟»؛ یعنی ای کاش می‌دانستم چه چیزی را در حذف علی عليه السلام بهانه کردند و به چه منطقی

اطمینان نمودند و به کدام ریسمان تمسک جستند و بر کدام نسلی پیشقدم شدند! بر هیچ و هیچ.

«لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ» یعنی؛ چه بد کسانی را به ولایت و چه بد کسانی را به همراهی برای خود برگزیدند. «و بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» یعنی؛ برای ظالمین چه جایگزینی بدی است که بهترین را رها و بدترین را انتخاب می‌کنند. در واقع حضرت دارند به زنان مهاجر و انصار پیام می‌دهند که شوهران شما باطل را آوردند و حق را رها کردند. «اسْتَبْدُوا وَ اللَّهُ الذُّنَابَا بِالْقَوَادِمِ»؛ به خدا سوگند به جای پرهای قابل پرواز، پرهای ضعیف و ناتوان را انتخاب نمودند و جلوداران و یاوران مردم در مشکلات را کنار گذاشتند و ضعیفان را جلو انداختند. «وَ الْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ»؛ و به جای سواری بر پشت اسب، دم اسب را انتخاب نمودند. «فَرَعَمًا لِمُعَاطِسٍ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ به خاک مالیده شد بینی قومی که چنان کرد، که خیال کرد با این کار، کار خوبی انجام داده است. «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ بدانید که چنین افرادی دست به فساد زده‌اند بدون آن که بدانند و بدون آن که قدرت فهم عمق چنین فاجعه‌ای را داشته باشند. «وَ يُحِبُّهُمْ!»؛ وای بر آن‌ها و ارتکاب چنین ظلم بزرگی. «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛^{۲۰} آیا آن کس که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته است که پیروی شود، یا آن کس که هدایت نمی‌کند مگر آن که خودش هدایت

شود. شما را چه شده است، چگونه دارید حکم می‌کنید؟! این آیه از آیات مهم قرآن است در رابطه با این که کسی باید رهبری جامعه را به عهده داشته باشد که دارای علم لدنی باشد، چون خداوند در این آیه دو شخص را روبه‌روی هم گذارده است یکی آن کس که به سوی حق هدایت می‌کند و دیگر آن کسی که پس از هدایت‌شدن توسط استاد، می‌تواند هدایت کند. یعنی نفرمود آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته پیروی است یا آن کس که به سوی باطل هدایت می‌کند؟ تا شما به راحتی جواب دهید، معلوم است آن کس که به سوی حق هدایت می‌کند، بلکه می‌گوید کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته پیروی است یا آن کس که هدایت نمی‌تواند بکند مگر این که خودش هدایت شده باشد و در واقع می‌خواهد بفرماید شما باید در مقابل این دو نوع فرد بگویید کدام را انتخاب می‌کنید، حال معلوم است که طرف اول آیه اطمینان‌بخش است، چون به سوی حق هدایت می‌کند، فرمود: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» ولی مقابل آن، طرف دوم آیه است که «نمی‌تواند هدایت کند مگر این که هدایت شود» در باره این دومی‌ها فرمود: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» یعنی تازه معلوم هم نیست این علم آموخته‌ها به سوی حق هدایت کنند، منتها طبق قسمت اول آیه گروهی هستند که بدون آموزش، عالم به حقیقت می‌شوند. پس طبق این آیه عده‌ای هستند که علم لدنی دارند و به سوی حق هدایت می‌کنند و عده‌ای هم هستند که این‌ها با آموزش گرفتن از بقیه می‌توانند نکات هدایت‌آمیز را ارائه دهند. حال این آیه مسلمانان را دعوت می‌کند که متوجه باشید هدایت خود را از چه کسانی بگیرید و

حضرت زهرا علیها السلام جامعه را متذکر این آیه کردند و علت انحراف جامعه را در انحراف از پیام این آیه اعلام فرمودند.^{۲۱}

حضرت زهرا علیها السلام پس از این که روشن نمودند بسیار فرق است بین هدایتی که در دامن حاکمیت علی علیه السلام صورت می گیرد، با هدایتی که جدای از این خاندان است، فرمودند: «أَمَا لَعَمْرِي! لَقَدْ لَقَحْتُ»؛ اما به جانم سوگند! نطفه این فساد تازه بسته شد. «فَنظِرَةٌ رَيْثَمَا تُتَبَّحُ»؛ مهلت دهید و منتظر بمانید تا آثار بیماری اش در تمام پیکر اجتماع منتشر شود. و آثار چنین انحرافی جهت کلی جامعه مسلمین را ویران نماید. به طوری که پس از مدتی ما با جامعه ای به نام جامعه اسلامی روبه روییم که هیچ رجحانی با جامعه غیراسلامی ندارد و این جاست که اسلام متوقف می شود و دیگر نمی توان هیچ ملتی را به اسلام دعوت کرد.

بعد فرمود: «ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلَّةَ الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا»؛ سپس از پستان آن شتر - به جای شیر - خون خواهید دوشید. «وَدُعِافًا مُبِيدًا»؛ و زهری که به سرعت هلاک می کند. «هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ»؛ و در این جاست که گروندگان به باطل با ضرر و زیانی همه جانبه روبه رو خواهند شد. حضرت از ظاهر این سوارشدن بر شتر خلافت، به سقوطی دردناک خبر می دهد و

۲۱ - البته عزیزان متوجه هستند که علمای شیعه سخنانی را که جهت هدایت جامعه ارائه می دهند مربوط به امامانی است که علم لدنی دارند و به سوی حق هدایت می کنند. ولی آیا می توان همین قاعده را درباره عالمانی که سخنانشان به معصوم استناد ندارد، سرایت داد و یا کار آن ها همان کاری است که قسمت دوم آیه فوق مطرح می کند و آن را مقابل روشی قرار می دهد که به سوی حق هدایت می نماید؟

می فرماید حتی نتیجه‌ای که به دنبال آن هستید نخواهید گرفت، همچنان که بعدها ابابکر در بستر بیماری پشیمانی‌های شش‌گانه خود را مطرح کرد.^{۲۲}

فاطمه عليها السلام در ادامه می‌فرماید: «وَيُعْرِفُ النَّالُونَ غَيْبًا مَا أَسَسَ الْأَوْلُونَ»؛ و مسلمانان بعدی آثار گرد و غباری را که اولی‌ها انجام دادند خواهند شناخت. «تَمَّ طَيِّبُوا عَنْ دُيَاكُمْ أَنْفُسًا وَاطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا»؛ اکنون که به مراد خود رسیدید، از دنیای خود خوش باشید و قلبتان آماده فتنه‌هایی باشد که خواهد آمد. «وَأُبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ سَطْوَةٍ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ»؛ بشارت باد شما را به شمشیرهای برنده و قدرت متجاوززی که نهایت ظلم و تجاوز را به روی شما روا می‌دارد.

راستی اگر ما از برادران اهل سنت پرسیم چنانچه اسلام اهل‌البيت عليهم السلام در جهان اسلام جاری می‌شد جهان اسلام امروزه در مقابل ظلم اسرائیل شبیه جبهه مقاومت حزب‌الله لبنان بود با این همه عزت، یا شبیه آنچه فعلاً سایر کشورهای اسلامی، در آن هستند؟! چه جوابی خواهند داد؟ اسلامی که عین عزت و سربلندی است در کدام‌یک از این دو اسلام بیشتر جاری است؟ اگر اسلام اهل‌البيت عليهم السلام حاکم بود، آیا این همه ظلمی که جهان اسلام از حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس کشیدند واقع می‌شد؟! آیا شأن جهان اسلام همین سستی و خواری است که فعلاً هست؟! ریشه این عقب‌ماندگی را فاطمه عليها السلام در صدر اسلام می‌شناسد و ما هم معتقدیم جهان اسلام با

۲۲ - «تاریخ طبری»، ج ۴، ص ۵۲، ترجمه الغدیر، ج ۱۴، ص ۲. گفته بود: ای کاش سه کار را نمی‌کردم و سه کار را می‌کردم، از جمله گفته بود: ای کاش خانه فاطمه را برای هیچ چیز بازرسی نمی‌کردم.

بازنگری تاریخی می‌تواند به شکوه و عزت و حیاتی که شایسته آن است دست یابد. شما امروزه ملاحظه می‌کنید مسلمانان گرفتار حاکمانی هستند که بویی از اسلام نبرده‌اند، ریشه این عدم حساسیت نسبت به عدم تقوای حاکمان در کجاست؟ اگر بر اساس فرهنگ غدیر جامعه اسلامی شروع می‌شد، مسلم امروز افراد غیر متدینی که بدون هیچ ابائی گناه می‌کنند، بر جوامع اسلامی حکومت نمی‌کردند.

حضرت فرمودند: منتظر شمشیرهای بران و تجاوز تجاوزگران «و هَرَجَ شَامِلٌ»؛ و هرج و مرج امور باشید. «وَ اسْتَبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ شرایطی که ستمگران مستبدانه بر شما حکومت کنند. «يَدْعُ فَيُسْأَلُكُمْ زَهِيداً»؛ آنچه از حقوق شما رعایت می‌کنند بسیار اندک و غیر قابل توجه است. «وَ جَمْعُكُمْ حَصِيداً»؛ و حاصل زحمات شما را درو می‌کنند.

فکر کردند این انحراف در همین حد می‌ماند که به جای علی علیه السلام ابابکر حاکم شود؟ غافل از این که نظام ارزشی جهان اسلام درهم ریخت و با این کار ستون فقرات اسلام شکست. «فَيَا حَسْرَةً لَّكُمْ»؛ پس حسرت و اندوه بر شما «وَ أَتَى بِكُمْ؟»؛ به کدام سو هستید، کارتان به کجا خواهد انجامید. «وَ قَدْ عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ»؛ در حالی که حقایق امور بر شما پنهان است. و فکر کردید خسارت پشت کردن به غدیر در حدی است که حالا به جای علی علیه السلام ابابکر بر سر کار می‌آید، غافل از این که پشت کردن به غدیر، یعنی جایگزینی فرهنگی به جای فرهنگ دیگر؛ حذف نقش غدیر در جامعه به معنی این است که خداوند نسبت به آینده جهان اسلام بی‌تفاوت است و برای هدایت جهان اسلام مردم را به خودشان واگذار کرده، و این

فکر ریشه همه مصیبت‌های جهان بشری است، چون در فرهنگ جدا شده از غدیر، اقتصاد و سیاست و فرهنگ جامعه در ارتباط با آسمان نیست و بشر در عالم کثرت است، بدون آن که عالم کثرت به عالم وحدت متصل گردد و حضرت در آخرین جمله، همه حرف خود را زدند و فرمودند: «أُلْزِمُكُمْوَهَا وَ أَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»؛ آیا ما شما را ملزم کنیم بر حاکمیت امام معصوم، در حالی که شما نسبت به آن کراهت دارید؟!

جمله فوق جمله عجیبی است، خبر از زمانه‌ای می‌دهد که حقیقت به راحتی قربانی می‌شد و نخبه‌گان با بی‌تفاوتی ناظر بر این فاجعه بزرگ بودند، فاجعه‌ای که سخت سرنوشت مردم را درهم می‌پیچد و زیبایی‌های زندگی زمینی را به زشتی تبدیل می‌کند و شخصی مثل فاطمه رضی اللہ عنہا به روشنی همه چیز را می‌بیند ولی هیچ کاری نمی‌تواند بکند، مگر این که در آخرین جمله خود به ما بفرماید: ما هر کاری توانستیم کردیم ولی نمی‌شود کسانی را که نمی‌خواهند بیدار شوند و به راه بیفتند، بیدار کرد و به راه انداخت، ما هدف و مقصد دیگری را برای جهان اسلام در پیش داشتیم که در راستای آن مقصد، برکات آسمان‌ها و زمین نصیب ملت مسلمان می‌شد، ولی «أُلْزِمُكُمْوَهَا وَ أَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»؛ آیا ما می‌توانیم شما را ملزم به کاری کنیم که خودتان نمی‌خواهید؟ هر چند آن کار در حد اتصال زندگی زمینی انسان‌ها به آسمان باشد؟!!

ای دختر خانه توحید! ای فاطمه بزرگ! هر آنچه باید می‌گفتی، گفتی. در سخنان در این دو خطبه یک دایرةالمعارف شعور و بصیرت بر جای گذاشتی.

به امید آن که سیاستمداران ما با فهم هر چه بیشتر این سخنان طرح
نهایی تمدن اسلامی را که تو امیدوار تحقق آن بودی و هستی، پایه‌ریزی
کنند و در آن حال با نور فاطمه علیها السلام با جهان اسلام یک پارچه و متحد و
فاطمی روبه‌رو باشیم. إن شاء الله

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بیش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن علیهما السلام، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- جایگاه و معنی واسطه فیض